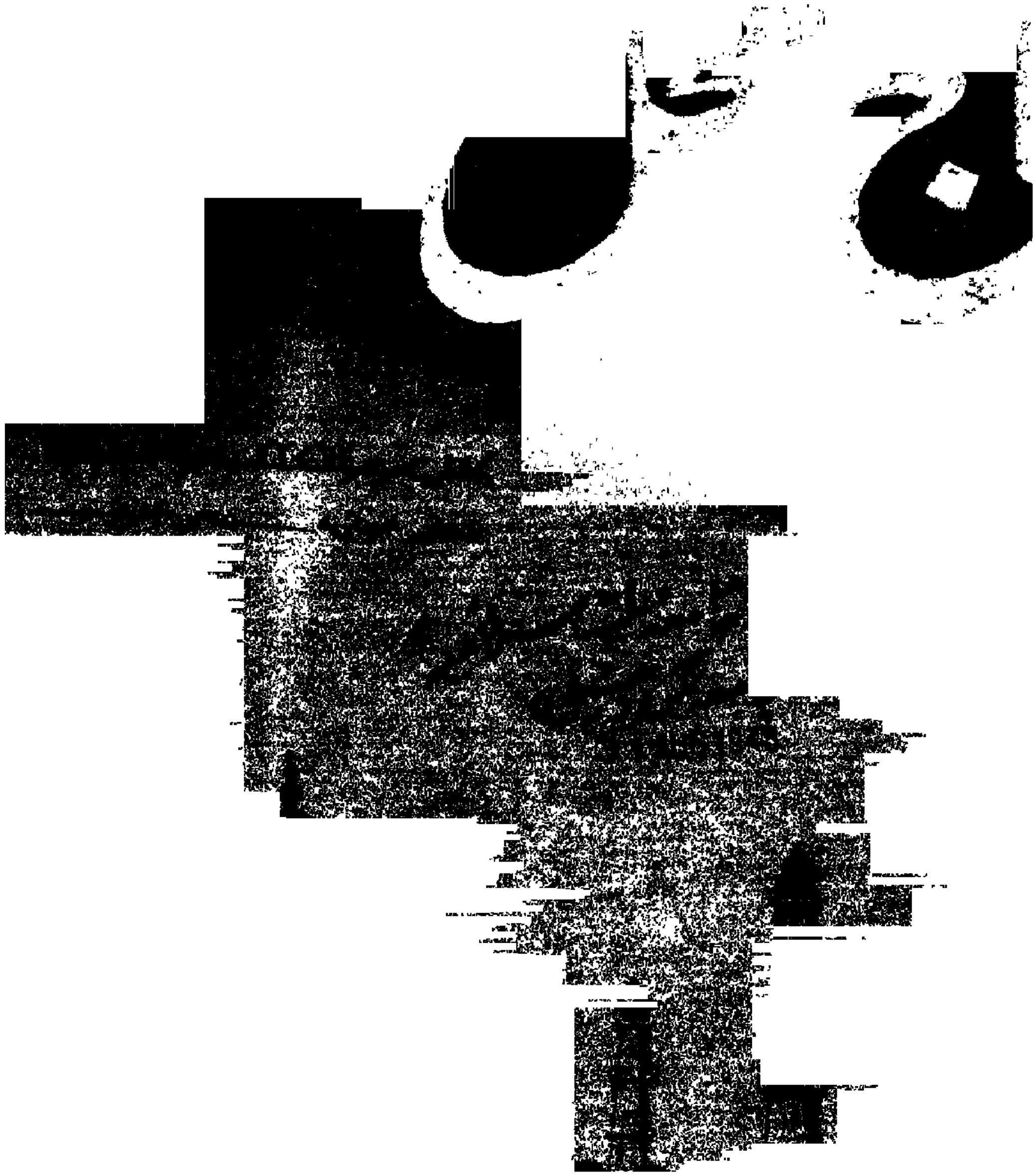




معبد طلائی بمقام امرتسر (پنجاب)

هرسال هزارها زائر بغرض آستان بوسی بدین جا حاضر میشوند

بابانانک در سال ۱۴۶۹ میلادی متولد و درسال ۱۵۳۹ جهان فانی را وداع گفت سال وفات اورا (درسنه ه
ازین مصرع میتوان بدست آورد .

نانک زجهان رفت گل ازباغ برون شد

تاج محل

مجلهٔ ماهوار مصور

برای فارسی زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی در فارسی امروزهٔ افغانستان نشر میشود.

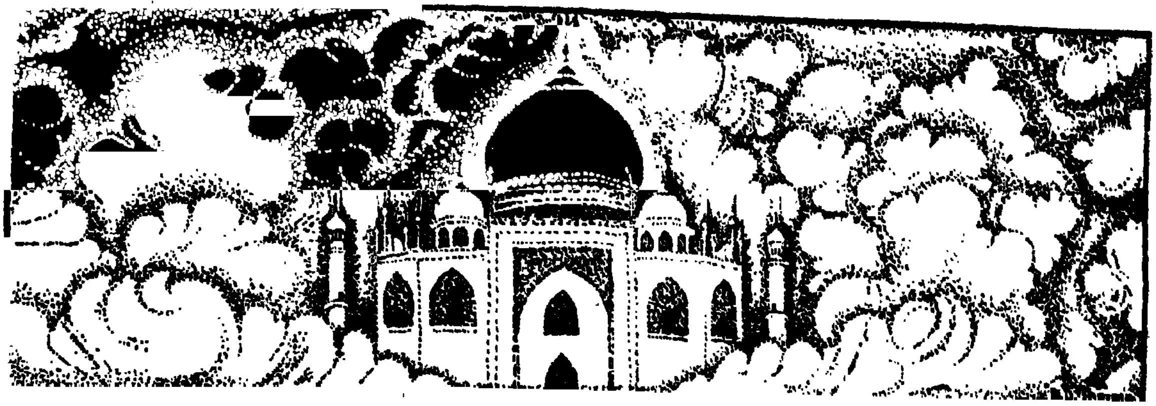
مدیر؛ محمد علی غلزئی، ایم. ای. آدرس؛ پوست بکس ۱۶۶ ـ دهلی

سال (۲) ماه آگست ۱۹۴۳ میلادی مطابق ماه اسد ۱۳۲۲ هجری شمسی شماره ۳

اشتراک سالانه: داخل سه روپیه، خارج چهار روپیه

از نشریات متحده

حائل پذیر بود هر بنا که می بینی — بجز بنای محبت که خالی از خلل است



کفران نعمت

از آثار جنگ حاضره تمایل بعضی از کشورهای خارج کارزار بطرف یکی از دول متخاصمه ظاهر بود. از آنجمله یکی دولت ایطالیا است، که علناً با آلمان اظهار همدردی و مودت مینمود ' اما چون در ابتدای مرحله خود را برای تجاوز حاضر نمی دید ' لذا به تسلیحات و تجهیزات پرداخته منتظر فرصت بود . درحینیکه آلمان قوهٔ مقاومت فرانسه را شکسته خود را بحدود پاریس رسانید ، ایطالیای دون همت و پست فطرت بر دوست جان بر لب رسیده خود ' که بارها بآن کمک نموده بود ، از عقب حمله‌آورد ' و بدین طریق در سقوط فوری آن با آلمان همدست گردید. دخول ایطالیا در جنگ دامنهٔ برادرکشی و خون‌ریزی را به تمام حوزهٔ مدیترانه و سواحل شمالی و شرقی افریقا وسعت داد .

دولت ایطالیا تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی محض موجودیت جغرافیائی داشت، و در چندین آیالات منقسم بود، که بیشتر آن بواسطهٔ بیگانگان اداره میشد . انقلاب کبیر فرانسه روح تازهٔ را در کالبد این ملت فرسوده دمید. سپس روبه تکامل وحدت ملی گذاشت . انگلیس‌ها و فرانسویها درین جنبش وحدت با ایطالیا کمک‌های زیادی کردند . ناپولیون سوم فرانسه شخصاً در استرداد آیالات شمالی از چنگ‌اطریش به عسکر ایطالوی مساعدت نمود .

در جنگ عمومئی سابقه ایطالیا با متفقین همدست بود ، ولی کاری از پیش برده نتوانست ، بلکه میتوان گفت که بار گردن رفقای خود محسوب میشد . در اثر شکست‌های پی در پی در کوهستان الپ معنویات شان بزودی روبه ضعف و سستی گذاشت و بالآخر نوبت بجای رسید که « کادرنا » (Kadorna) سپه‌سالار قشون ایطالیا به سبب کثرت تلفات مالی و جانی که به سهولت جبران پذیر نبود اوضاع را وخیم میدانست . رجعت قهقرائی سرتاسر محاذ شروع شد . از ۲۴ اکتوبر تا ۳ دسمبر ۱۹۱۷ تلفات ایطالیا به ۳۷ هزار کشته ۹۱ هزار زخمی و ۲۳۵ هزار

سیر بالغ شد. ایطالویها بسرعت تمامً منطقهٔ کوهستانی را تخلیه نمودند. سقوط حکومت یک امر قطعی محسوب میشد.

قبال این خطر وخیم انگلیسها و فرانسویان باوجود مصروفیات زیاد جدوجهد وافری ابراز داشتند. شورای حرب در پاریس منعقد گردید و برای همکاری و تشریک مساعی این دو دولت در جبههٔ ایطالیا مقررات تنظیم یافت، در ساعت ٦ عصر همان روز نقشهٔ کمک ترتیب گشت، اعمال و اجرای آن هم از همان شب آغاز گردید.

درین وقت عسکر مرکزیها (آلمان و اطریش) تا ارتفاعات آخری «مونت گراپا» (Mont Grappa) و میلیتا (Melletta) رسیده بود، ایطالوی‌ها حاضر بودند قرار شرائط دشمن معاهدهٔ امضا نموده از جنگ دست بکشند. در چنین وقت نازک قوای اعزامی متفقین فرا رسید و جلو سیلاب دشمن را گرفته، عسکر مانده و از کار رفته ایطالوی را موقع داد که دم خود را راست کند و بار دیگر خود را برای جنگ حاضر سازد. در اثر این پشتیبانی سر وقت ایطالیا، نه فقط از درخواست صلح جداگانه که ناموس و شرف ملی آن را لکه دار میساخت، بی‌نیاز گردید، بلکه بار دیگر روحیهٔ از دست رفته را یافته با دشمن خود در آویخت.

پس از پیروزی قطعیٔ متفقین، ایطالیا نیز مثل یکی از دول مقتدر و فاتح در کنفرانس‌های صلح عضویت ورزید و اراضی وسیعی را بر کنار ادریاتیک بدست آورد.

کمی بعد حزب «فاشیت» در ایطالیا روی کار آمد و «موسولینی» سرکرده آن که خیالات خام تشکیل امپراطوری روم را در دماغ خود میپرورانید اراده نمود که همسایگان ضعیف خود را یک یک مورد حمله قرار داده از نعمت آزادی و استقلال محروم سازد. یکی از ممالکی که ایطالیا بر آن چشم دوخته بود» البانیا بود، و آن کشوریست کوهستانی در شمال یونان بر کنار بحیرهٔ ادریاتیک. بیشتر سکنهٔ این سر زمین مسلمانان‌اند و در دره‌های زیبا و دلنشین، که از بهترین نقاط اروپا بشمار میرود، حیات منزوی بسر میبرند.

و پس از جنگ بین الملل البانیا به تأسیس حکومت مستقل جمهوری موفق گشت، اما سرحدات آن هنوز مشخص نبود، که نزاع‌های خونین بایونان و یوگوسلاو شروع شد. بالآخر یکی از وطن پرستان بنام «احمد زوغو» با نیروی بسیار مختصری که از طوائف کوه نشین بدور خود جمع کرده بود جلو آنها را گرفت و بعد از آن کوشش نمود که ایطالویها را از بندر «والونا» بیرون راند. در سال ۱۹۲۳ کمیسیون از طرف متفقین برای تعیین سرحدات اعزام شد و ریاست آن با یک نفر ایطالوی بود که بدست یکی از متعصبین یونانی بقتل رسید. موسولینی فوراً اراده نمود که از دبدبه و قدرت خود نمایشی دهد. در ٤٨ ساعت نصف بحریه ایطالیا در حرکت آمده به جزیره یونانی «کورفو» حمله بردند و به بمباران آن پرداختند. بالآخر متفقین مداخلت نموده یونان بیچاره را به پرداختن غرامت از چنگ ظالمانه آن نجات داد و قضیه همین جا ختم شد.

بعد از آن ایطالیا تا بحران عمومی اقتصادی دنیا (در سال ۱۹۳۰) با مسائل خارجی دولت چندان سروکاری نداشت. و یگانه کوشش موسولینی اصلاحات داخلی و توسع صنایع و امور زراعتی و بسط جاده‌ها و استفاده از قوهٔ آبشارهای کوهستانی بود. در جریان این عمل قوهٔ زمینی، بحری و فضائی ایطالیا به ترقی و توسعهٔ زیادی نائل گردید، و ایطالوی‌ها خصوصاً به تهیه اسلحهٔ تعرضی، چون تحت البحری و طیارات بمب افکن و کشتی‌های تارپیدو انداز توجه بیشتری معطوف داشتند. موسولینی درین وقت دوستی را با انگلستان مفید می دانست و در ضمن مظاهرات سیاسی خود بدین مسئله متوجه میبود و سعی داشت اقدامات او تولید بدگمانی برای زمامداران بریطانیهٔ کبیر نکند. اما انگلیس‌ها از مرام اصلی آن خبرداشتند و میدانستند که نقشه های که موسولینی ریخته وسیع تر از آنست که را می نماید.

چون هتلر در آلمان روی کار آمد و زمام امور را بدست خود گرفت، اوضاع سیاسی ایطالیا هم وخیم گشت. هیتلر بیکار نه نشسته منتظر فرصتی بود که ایطالیا را با خودمتفق سازد. درین موقع تعرض ناگهانی ایطالیا بر حبشه شروع شد. انگلیس‌ها درین مسئله با ایطالیا مخالفت نموده مجازات اقتصادی را برآن تحمیل نمودند. آلمان این را امداد غیبی تصور کرده اقدامات ایطالیا را در حبشه نیکو شمرد و در اثر آن اتحاد این دو دولت تشکیل یافت.

موسولینی بعد ازین علناً بر ضد انگلستان داخل اقدامات گردید، برای تسلط کامل بر تنگنای مدیترانه بین ایطالیا و افریقای شمالی مشغول تحکیم تکیه گاه های کشتی و تحت البحری و فرودگاه های طیارات گشت، و اراده نمود که جزیرهٔ آتشفشانی «پانتلاریا» (واقع دربین سیسل و تیونس) را بیک قلعهٔ مستحکم مبدل سازد، تا راه بحری انگلیس را از کانال سویز قطع نماید. دولت فاشیست سعی داشت که ملت ایطالیا را برای جنگ آتیه آماده کند و تمام کوشش و اهتمام حزب مذکور این بود که ایطالویها را خاطر نشان کند که جنگ ایطالیا در مدیترانه است، در جائیکه انگلستان و فرانسه حکمفرمائی داشت و پیداست که آنچه درین جا به جنگ ایطالیا می‌افتاد ضربتی بهیکر فرانسه یا برطانیه کبیر و راه‌های تجارتی امپراطوری انگلیس وارد می نمود. لذا انگلیس هم حق داشتند این اقدامات ایطالوی را به نظر بی‌اعتنائی نه بینند، و این سرگرمیهای ایطالوی را در مدیترانه به اقدامات مخالفانه و حمله غیر مستقیم برانگلستان تعبیر نمایند.

نقشهٔ ایطالیا از تظاهرات و نطق های سرکردگان حزب فاشیست ظاهر بود. یکی ازآنکه «واله» (Valle) نامداشت و معاون وزارت فضائی بود درضمن بیانات خود در شورای فاشیست چنین اظهار داشت «نیروی فضائی ما قادر است بر تمام نقاط مدیترانه تسلط پیدا کند و هیچ نقطه در آخرین حد شرقی و غربی مدیترانه از دائره عمل بمب افکن‌های ماخارج نیست» کمی بعد در نطق دیگر خود «واله» وعده داد که هر بمب‌افگن ایطالوی میتواند هزار و پانصد کیلوگرام بمب را در هر نقطهٔ مدیترانه که بخواهد فروریزد. «کاوکناری» (Cavacnari) معاون وزارت

بحریه ایطالیا نیز نظیر چنین بیانات را در خصوص قوهٔ بحریهٔ ایطالیا میکرد . برای استحکام سواحل شبه جزیرهٔ ایطالیا و مستعمرات آن اقدامات جدی بعمل آمد ، و تمام مردم ایطالیا برای جنگ آمادگی داشتند و ضمن بعضی تظاهرات سیاسی زمامداران ایطالیا تهدیدات سخت نسبت به جزیره مالتا میکردند و عقیده داشتند که باقوهٔ فضائی خود در ظرف چند روز آنرا کاملاً ویران و نابود خواهند ساخت .

چون در سال ۱۹۳۷ آقای چمبرلین صدر اعظم انگلستان روی کار آمد زمامداران انگلیس سعی بلیغی نمودند که ایطالیا را ازین اقدامات مخالفانه مانع آیند واگر ممکن باشد در صورت بروز جنگ بین‌الملل از آلمان جدا بکنند . اما سودی نداشت چنانچه آقای چمبرلین در نطق مهم خود در روز سوم جولائی در بلدیهٔ « برمنگهم » بدین مسئله اشاره کنان میگوید «اوضاع تمام ملل گیتی دچار بحران عظیمی است و وضع سیاست تقریباً روز بروز در تغییر و تبدیل است ، حکومت های تازه باسیستم نو روی کار میآیند و تماماً ادعا دارند که طرزحکومت آنها بهترین همه است، همه دم از صلح میزنند و باسرعت تمام غرق سلاح میشوند.....

تصور میکنم مهم ترین ومشکل ترین وظیفهٔ زمامداران تمام دول اروپا این باشد که سعی کنند بدگمانی و ترسهای بیجا را که بین ملل اروپا موجود است از بین بردارند . صلح باید نصب العین برطانیه کبیر و همه ملل اروپا باشد» . تمام اقدامات چمبرلین برای جلب دوستی ایطالیا بجای نرسید بلکه رو به بدی نهاد . دولت ایطالیا ، سیاستی را که از موقع جنگ حبشه به بعد مبنی برمخالفت جامعه ملل و دول دیماکراتیک پیش گرفته بود ، بشدت تعقیب نمود . در اتحاد ضد کمونیزم باآلمان و جاپان رسماً شرکت ورزید در قضیه اسپانیه هم علناً مداخلت نموده ملیون را با انواع وسائل امداد و حمایت میکرد .

در داخل حکومت فاشیت به تکمیل تسلیحات عسکری جدوجهد ورزید ودر خارج تاکه ممکن بود اسباب نگرانی فرانسه و انگلیس را فراهم آورد . درخلال این احوال موسولینی به آلمان مسافرتی نمود و بین این دو نفر دیکتاتور مذاکرات مهمی بعمل آمد . در اکثر قضایای بین‌المللی توافق نظر حاصل و پروگرام سیاسی « محور برلن و روما » وضع کردند . کمی بعد موسولینی با طمطراق زیاد خروج ایطالیا را از جمعیت اقوام اعلان نمود و مخالفت شدید بافرانسه و انگلیس شروع شد .

در اول سپتمبر ۱۹۳۹ چون آتش جنگ از میدان پولیند زبانه کشید ، موسولینی بیطرفی کامل مملکت خود را اعلان کرد ، اما از روش او ظاهر بود که محض منتظر موقع خود است . چنانچه چون مقاومت فرانسه بمقابل قوای آلمان درهم شکست و محاربه بحدود پاریس رسید ، ایتالیا جنگ را برعلیه متفقین اعلان نمود . در افریقا محاربات در سرحد لیبیا و مصر و سمالی لیند بین قوای ایطالیا و نیروی انگلیس رخ داد که در ابتدا به پیشرفت جزوی قوای ایطالیا وسپس به رجعت قهقرائی آن انجامید . درسرحد سمالی لیند و حبشه انگلیس از هر جانب بر مستملکات ایطالیا

(بقیه در صفحه ۲۷)

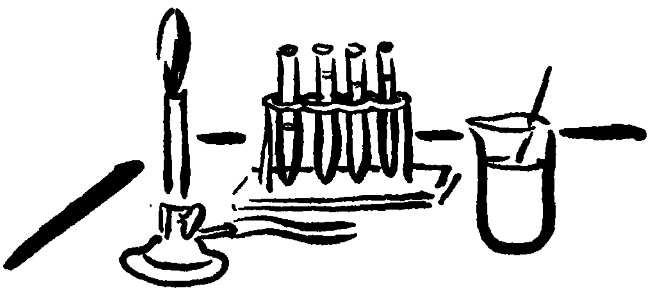
جوراب چوبی

ترجمه

«عجائبات دنیای حاضره»

امروز بیش از نصف سکنهٔ کرهٔ ارض در پوشاکی ملبس اند که از چوب ساخته شده است. شاید بعضی این ادعای ما را به نظر بی‌اعتنائی دیده بیش از یک مزاح یا شوخی ندانند. اما حقیقت چنین است. بشر امروز در اثر عرق‌ریزی خود توانسته است که به کشفیات و اختراعات محیرالعقول نائل گردد. یکی از آن اقمشهٔ است که از مغز چوب درختان حاصل میشود.

هرکس امروز از «ربون» (rayon) یعنی ابریشم مصنوعی خبردارد، بارها اسم آن را شنیده است. حقیقتاً ربون از بیست سال آخر در دنیای متمدن خوب باب پیدا کرده است. خانم‌ها اکثراً دلدادهٔ آن هستند، و ربون تا درجهٔ منظور خاطرشان است که عموماً سرتاپا در همین قماش ملبس اند. جوراب، فراک رقص، گاون، لباس شب پوشی، پرده‌های خانه، روی جای، روی کش، روجامه‌های پیراهن، دستمال گردن و دستمال سرشان اکثراً از «ربون» میباشد. حتی خانم‌های محافظ کار که تجدد پسند نیستند، نتوانسته از «ربون» صرف نظر نمایند.



در آلمان، در کشوریکه اکنون البسه ابریشم مصنوعی رواج زیادی دارد، بطور مزاح می گویند که خیاط قبل ازینکه یک دست لباس را برای کسی بدوزد از مشتری خود خواهش می نماید که از همه اول درختی را برای خود انتخاب کند تا از چوب آن برایش دریشی بسازد. نباید تصور کرد که الیاف درخت محض در ساختن ربون بدرد می خورد، بلکه اکنون سائر چیزهای کارآمد را میتوان از آن ساخت.

ربون از حاصلات درخت است و بیشتر آن ازیک قسم درخت صنوبر سپروس نام‌که در کانادا عمومیت دارد میسر می شود. هر سال در تعداد هزارها ازین درخت پی گردیده در ساختن ربون بصرف میرسد. کارخانجات بزرگ بدین غرض در مقامات مختلف کانادا عرض اندام نموده است.

تخمیناً ۵۰ سال قبل از امروز دنیا از وجود ربون اطلاعی نداشت و بیش از چهل سال نمی‌گذرد ربون از نقطهٔ نظر تجارتی اهمیت پیدا کرده است و سی سال قبل از امروز هیچ کارخانهٔ جوراب بافی ربون در دنیا وجود نداشت. اما امروز حاصلات

ریون پنج برابر ابریشم و بالغ بر پنج صد میلیون پاوند سالانه است، از آن جمله یک صد و پنجاه میلیون پوند از انگلستان بدست میآید.

تاجائیکه تاریخ سراغ میدهد اولین کسیکه بوجود آن پی برد یک نفر دکتور انگلیسی «رابرت هک» (Robert Hooke) نام منتظم لبراتور چارلس ثانی شاه انگلستان بود، که در سال ۱۶٦٤ در ضمن تجربیات خود به مادهٔ برخورد که با ابریشم شباهت داشت. بعد ازو یک نفر فرانسوی «رومور» نام برای بدست آوردن ابریشم مصنوعی جد و جهد زیادی بخرج داد و عقیده داشت که ابریشم محض از حاصلات کثیره است و میتوان آن را به ترکیب سریش و صمغ بدست آورد. بعد ازو تا مدت پنجاه سال کسی متوجه این مسئله نشد.

گوت فرید کیلر (F. Gottfried Keller) یکی از بافندگان ساکسنی (در آلمان) روزی اتفاقاً بر یک زنبور خانه پا گذاشت که توجه اورا بخود جلب کرد. کیلر بزودی دریافت که مواد آن از مواد یک کاغذ کلفت چندان تفاوت نداشت. کمی بعد (در ۱۸٤۰) چند طفل را به بازی مشغول دید که در یکی از درختان آلوبالو بواسطه برمه سوراخی میساختند و بوره چوب دریک سطل پر آب که در زیر درخت نهاده بود می افتاد. «کیلر» دست را بآن فرو برده مشتی پر از بوره چوب بیرون کشید و خوب فشار داد. از همان روز ساختن کاغذ از بوره چوب در دماغش جا گرفت. بافنده بزودی کاغذساز مشهوری گشت. اما بیچاره بقدر و قیمت اختراع خود پی نبرده به مبلغ جزوی آنرا بفروش رسانید. ساختن کاغذ مغز چوب قدم اول بطرف ساختن ریون بود. اگر در بین ریون و کاغذ چندان مناسبت نیست بدو اینکه هردوی آن از چوب حاصل میشود اما طر استخراج هردو اختلاف زیادی دارد.

اولین کسیکه به ساختن ابریشم مصنوعی مو گردید یک نفر سویسی بوده ، جارج اودیمارس مشارٌالیه مغز چوب توت و چند درخت دیگر را آمیخته در سودا جوش داد و بعد از آن صابون قدری آهک را بآن بیفزود. سپس ریشه‌ها را در محلو نائیترک ایسد (nitric acid) و الکل (lcohol و ایتر (ether) حل نموده قدری سالوشن را بر در آن بریخت. و نوک سوزن را در آن فر برده توانست نخی را که به تار ابریشم شباهت داش بیرون کشد. اما این اختراع او در آن وقت از نقطهٔ تجارتی منفعت بخش نبود. اولین کسیکه توا به کامیابی نخ ابریشم مصنوعی را حاصل بدا «جوزف ولسن سوان» (Joseph Wilson Swan انگلیس فزیک‌دان و مهندس برق بود که در تار عکاسی شهرت بسزای دارد. اختراع پلیت خشک (dry plate) کاغذ برومائید، و سایر چیزها دیگر عکاسی مدیون زحمات خستگی ناپذیر این عا زبردست میباشد. در سال ۱۸۸۳ در حین تجربیا خود از ترکیب نائیترو سلولوز و ایستک ای (acetic acid) و الکحل اتفاقاً به کشف ری ابریشم مصنوعی موفق گردید. فوراً به اهمیت آ پی برده حق استفادهٔ اختراع خود را از طرف حکوم

ای خود حاصل کرد و در ۱۸۸۵ ابریشم مصنوعی
.د را در نمایش گاه مخترعین آراء نمود . اقدامات
بی بعمل آمد تا آن را بطوری تولید کند که منفعت
لی برداشته بتواند اما « سوان » بزودی ازین کار
سته گردیده به مسلک اولیه خود برگشت . دیگران
: موقع استفاده نمودند .

شاردونت فرانسوی بعد از زحمات مسلسل سی ساله به مرام خود نائل گردید و در ۱۸۸٤ به ساختن تار ابریشم مصنوعی موفق گشت، از همین جهت او را مخترع اصلی « ریون » می نامند .

شاردونت اول کرم پیله را بدقت تحت مطالعه خود گرفت ، دید که کرم مذکور بدون برگ توت و بلوط که جزو بزرگ آن سلولوز است خوراک دیگری ندارد . پس قیاس نمود اگر سلولوز را از درخت توت یا بلوط استخراج نموده به طریق کرم از سوراخ‌های باریک بکشد می‌تواند مثل ابریشم نخ را بدست آورد . چنانچه به نظریهٔ فوق کار نموده اول از تنه درخت مغز را کشیده با « نایترو سلولوز » تبدیل کرد و الکل و ایتر را بآن بیفزود سپس در هوای سوزان و خشک آنرا از بین سوراخ‌های نازک بیرون کشید . محلول چون بیرون آمده رفت فوری خشک شده صورت یک نخ باریک را بخود میگرفت . بدون شک این نخ را که « شاردونت » بدین طریق اختراع نمود میتوانست از قسم اعلی نامید اما از دو نقص بزرگ خالی نبود، یکی اینکه بزودی آتش میگرفت، دوم اینکه مصارف ساختن آن بدرجهٔ زیاد بود که با ابریشم اصلی نمی توانست همسری کند .

« شاردونت » فابریکه ای را در سال ۱۸۸٤ در « بیسان سون » (Besaucon) محل تولد خود بنانمود و تا هفت سال متواتر زحمت بخود گرفت و کوشش نمود که از حاصلات کارخانه خود منفعت بردارد . اما یک چیز در راه او حائل بود . حکومت فرانسه بغرض اینکه اختراع او به صنعت ابریشم داخلی ضرری نرساند اورا دلداری نمی نمود . در انگلستان هم مجلات تجارتی روحیات مردم را پریشان میساخت وجداً توصیه می نمود که از استعمال آن خودداری نمایند . اما « شاردونت » ول کن معامله نبود، به همان اندازه که تبلیغات سرمایه‌داران به مخالفت او شدت نمود، « شاردونت » جدیت از خود بخرج داد تا بالآخر توانست هردو نقص ابریشم مصنوعی را رفع نماید و آن را مثل پنبه بی ضرر و بادوام و نسبت به ابریشم ارزان‌تر سازد .

در سال ۱۸۸۹ در نمایشگاه پاریس ابریشم مصنوعی او شهرت زیادی حاصل کرد وعدهٔ کثیر سرمایه‌داران حاضر شدند که در ساختن « ریون » باو امداد مالی نمایند . کمی بعد کارخانه او سی هزار پاؤند ریون را در ظرف یکسال صادر می نمود .

منسوجات ریون مثل پارچه ابریشم قشنگ و جالب توجه است . در نرمی و نفاست بآن همسری میکند اما در مزایای دیگر برآن برتری دارد . اکثراً آنرا با پشم مصنوعی مخلوط نموده در ساختن پارچه‌های زمستانی بکار می‌برند .

محصولات ریون هرسال رو به ترقی است از ابتدای قرن حاضره از صد به هژده هزار رسیده

(بقیه در صفحه ۲۱)

اثر آقای سید صادق خان (سرمد)

غـــزل

بطـــرز جـــدید

دیشب نفهمیدم چه شد رنجید از من یار من
رنجید و پرسیدم چه شد تلخ آمدش گفتار من
من کی؟ کجا؟ بدکرده ام
یک حرف تو رد کرده ام

هرگز نمیکردم گمان برخویشتن خود بین شوی
وز گفته اهل زمان در حق من بدبین شوی
باحرف مردم سر مکن
بشنو ولی باور مکـــن

من راستی میخـــواهمت بیخود چه فکر کج کنی
از دوستی میکاهمـــت هر چند با من لج کنی
من انتقامی نیستـــم
اینقدر عامی نیستـــم،

محبوب اگـــر یکدل بود مشکل نباشد ناز وی
ور نیز هم خوشگل بود رقاص شو بر ساز وی
ورنه بصرف خوشدلی
صورت نبندد خوشدلی

در یکدلی محبوب من محکمتر از مردان بود
زانروی شد مطلوب من کز غیر رو گردان بود
تا خوش بود اخلاق وی
من بنده ام مشتاق وی

غیر از جمال ظاهری کز جمله خوبیها بود
در باطنش چون بنگری چون ظاهرش زیبا بود
باشد کـــه زیباتر شود
شیرین‌تر از شکر شود

سرمد برغم انجمن رسم غزل هم تازه کن
چون اوستادان سخن خود را بلند آوازه کن
بگذار تا بیدانشان
از غم بسوزد جانشان

مرحوم قاری عبداله خان ملک‌الشعرا



خوانندگان محترم «تاج معل» مسبوق اند که جناب قاری عبداله خان ملک‌الشعرای افغانی که مرد متقی، پرهیزگار و یکتن از اجله نویسندگان عصر و فاضل‌ترین رجال افغانستان بودند و متجاوز از چهل سال در رشتهٔ عرفان مملکت سهم عالی داشتند بتاریخ ۹ ثور ۱۳۲۲ (مطابق ۳۱ اپریل ۱۹٤۳) به عمر ۷۵ سالگی در شهر کابل داعی اجل را لبیک گفتند. محفلی بغرض یاد بود شان در ریاست مستقل مطبوعات منعقد گشت که در آن از طرف فاضل دانشمند آقای سرور خان گویا مشاور ادبی ریاست مزبور و عضو مدیریت تاریخ که یکی از جوانان منور افغانستان اند کنفرانس مفصلی ایراد گردید. ما بخشی از نطق آقای موصوف را که توسط ریاست محترم مطبوعات افغانی بما رسیده به خوانندگان گرامی خود تقدیم میداریم:

«اداره»

نوشتن تاریخ زندگانی و بحث در صفات و آثار و اشعار و کلمات این عالم با عمل و شاعر دانشمند از همچو منی ساخته نیست زیرا ادای حق مقام آن استاد بزرگ قلم توانا و نیروی علم و ادب میخواهد. ولی از آنجا که یکعمر شرف افتخار و شاگردی و استفاده‌های معنوی از محضر شریفش داشته‌ام آنچه را که درین مدت از سوانح زندگانی و صفات و آثار او دیده و شنیده‌ام یاد داشت کرده و مجموعهٔ آن یاد داشتها را درین محفل که به یاد بود آن مرحوم انعقاد یافته برای علاقه‌مندان و مشتاقانی که در طلب علم و ادب سری پرشور و دلی پرشوق دارند اهداء می‌نمایم:

«قاری عبداله خان، ملک‌الشعرا» استاد بزرگواری که در سال ۱۲۸۸ هجری در شهر کابل بدنیا آمد در روز جمعه ۹ ثور ۱۳۲۲ شمسی ساعت ۱۱ و ۱۵ دقیقه قبل از ظهر در همین شهر بسن ۷۵ از دنیا برفت و سیمای او برای همیشه از نظر صاحبان نظر و دوستداران علم و ادب و ارادتمندان فضل دانش پنهان گردید. قاری عبداله خان استاد سخن‌وران و اهل عرفان عصر حاضر مملکت بود، پدر مرحوم وی حافظ قطب‌الدین نام داشت که از علمای معروف و خانوادهٔ متوسط اما متقی و آبرومند کابل بود. جدامجد او حافظ محمد غوث و عم معظم او حافظ محمد عظیم از دانشمندان مشهور زمان خود بودند که اکثر سلسلهٔ علمای این دیار به آنها منتهی میگردد. قاری مرحوم عهد صباوت را در مهد تربیت پدر بزرگوار و معلمین منتخب که یکی از آنها حافظجی صاحب وردک که از نحویون مقتدر افغانستان بوده به تحصیل مقدمات علوم پرداخت و پس از بلوغ بسن رشد و تمیز با شوق غریزی و سوق طبیعی که داشت علوم ادبیه عربیه را فرا گرفت فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم را بسزا آموخت قرآن کریم را با تجوید و احکام آن بکمال

دقت و احتیاط حفظ نمود. در مشق خط نستعلیق زحمتی بسزا برد و این خط را بسیار زیبا و شیوا نوشت. هنوز بیست سال از عمرش نرفته بود که آوازهٔ علم و فضل و اخلاق و فضائل او در مجامع بلند پایتخت انعکاس نمود. امیر حبیب‌اله خان شهید ایشان را در دوران ولیعهدی خود به امامت حضور انتخاب کرد، سالیان درازی بحیث امام و مشاور علمی و ادبی در دربار او منسلک بوده در سفر و حضر با سردار موصوف بسر میبرد ضمناً طبع خدا داد و قریحهٔ فطری او بشعر سرائی متمایل شد. سودای روی خوش و موی دلکش قریحهٔ فروزان او را بر افروخت و طبع حساس او را برانگیخت. خون جگر را معنی رنگین و سرشک چشم را بیت روان خواند و اولین قصیدهٔ خود را در ردیف آفتاب در ۱۳۰۹ هجری سرود. بعد قصیدهٔ دیگری در ۱۳۱۲ به تقریب ورود نایب السلطنهٔ وقت از لندن برشتهٔ نظم درآورد و سپس قصیدهٔ معروف دیگر خود را در تهنیت اولین جشن که در ۱۳۱٤ هجری در دربار امیر عبدالرحمن خان مرحوم برپا و درین جشن لقب ضیاء الملة و الدین را به او داده بودند انشاد نمود که طرف توجه و پسند اشخاص چیز فهم و منور مملکت واقع و هم در بین موزونان پایتخت مقام مشخصی احراز نمود. وقتیکه امیر حبیب‌اله خان شهید متمکن اریکهٔ سلطنت گردید حضرت قاری را نظر به لیاقت علمی و ادبی و مزایای اخلاقی و مکارم نفسی که از او در ایام شهزادگی خود دیده بود بحیث مربی علمی و ادبی فرزند ارشد خویش مقرر نمود و این وظیفه را تا مدت درازی بکمال خوبی ایفا نمود. درین بین اساس مکتب حبیبیه بحیث اولین مدرسهٔ عصری گذاشته شد. مرحوم قاری از جملهٔ اولین کسانی بود که به معلمی و آموزگاری آن مکتب دعوت شد و تقریباً مدت چهل سال درین مدرسه و مکتب حربیه سراجیهٔ و مدارس عالیهٔ دیگری که در مملکت تاسیس شده رفت به تعلیم و تدریس مشغول و این وظیفهٔ معلمی را بکمال دیانت و حسن اخلاق و رویهٔ نیکو بپایان رسانید و هم در خلال این اوقات مدتی در دارالتالیف وزارت معارف به تالیف و تدوین یک سلسلهٔ کتب درسی برای صنوف ابتدائیه و متوسطه و عالی مصروف و هم در تصحیح کتب مؤلفه و مصنفهٔ وزارت معارف زحماتی را متحمل گردید تا اینکه در عصر اعلیحضرت شهید سعید به سبب کبر سن و ضعف قوا از تعلیم و تدریس مدارس عالی معاف و شرف تدریس و تعلیم ادبی اعلیحضرت پادشاه جوان ما حین شهزادگی‌شان بآن مرحوم نصیب گردید و هم به صفت عضو انجمن ادبی کابل از حضور اعلیحضرت شهید مقرر و مشغول کار شد و در ظرف ۱۳ سال که از عمر انجمن میگذرد در راه تعمیم و انتشار ادبیات و تالیف و تدوین کتب و رسایل مفید صرف همت فرمود و در رشته‌های مختلف ادبیات فقه‌اللغه. تاریخ. منطق. بلاغت. معانی و بیان. نقد و نظر ادبی و ترجمه‌های نافع وغیره تحقیقات و تدقیقات فراوان بعمل آورد. چنانچه نمرهٔ زحمات و تتبع و استقصاء ایشان تماماً زیب صفحات مطبوعات کشور گردیده است.

(بقیه دارد)

طامس ولیم بیل



ز فیض عام بهار حقیقت ازلش
کدام ذره که خورشید نیست در بغلش

لسان فارسی از بسکه یک نزاکت و شیرینی مخصوصی بخود دارد نسبت به ادبیات السنه دیگر بیشتر جذاب و مرغوب خاطر جهانیان افتاده، افکار ارباب ذوق را چه در خاور و چه در باختر بخود جلب نموده است و در اعماق قلوب هر مستشرق جا گرفته است. عقیدهٔ بیشتر مردم براین است که برای ابراز و تکامل افکار یک شاعر بلند پایه از فارسی لسان نغزتر و سلیس‌تری نیست. چنانچه فیلسوف بزرگ هند «علامه اقبال» از سلاست و رشاقت لسان فارسی متأثر شده میفرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است

هکذا عدهٔ کثیر علمای غرب صاحب ذوق سلیم نیز ازین «قند پارسی» حلاوت گرفته‌اند و باین لسان ذوق مفرطی از خود نشان داده اند و درین زمینه جولانی طبع نموده آثار نظم و نثر زیادی بیادگار گذاشته اند.

چنانچه تألیف یکی از ادبای انگلیس اعنی آقای «طامس ولیم بیل» را که در دست داریم درین جا مورد بحث خود قرار میدهیم. آقای موصوف کتابی باسم «مفتاح التواریخ» بیادگار گذاشته که مملو از نظم و نثر فارسی است و در ۱۸۶۷ میلادی در مطبع «منشی نولکشور کانپور» (هند) بچاپ رسانید. نسخهٔ مذکور دارای ۴۰۶ صفحه است کتاب خیلی دلچسپ و جالب توجه است. تالیف آقای مذکور ذخیرهٔ معلومات وسیعی است و دارای بسی ابیاتی است که از آن قرار ابجد تاریخ‌های مهم رحلت بعضی اشخاص نامدار برمیآید.

اینک برخی از ابیات اورا برای ملاحظهٔ خوانندگان محترم اهدا مینمائیم. ولی اینجا همان منظومات را منتخب نموده‌ایم که نشیدهٔ خود آقای موصوف است و ربط بحضرت پیغمبر اسلام علیه الصلواة والسلام و اهل بیت و حضرت آئمه علیه السلام و بعضی از بزرگان اسلام دارد.

ابیات وی عقیدت و علاقه‌مندی اورا با بانی اسلام نشان میدهد که تا کدام درجه بعضی از منورین غربی از تعصب مذهبی دور بوده به اسلام احترام دارند. حقیقتاً اسلوب و شیوهٔ آقای موصوف درین مورد قابل ستایش است.

در شروع صفحهٔ اول مفتاح التواریخ چنین می نگارد «اگر ناظران این نسخه خواهند که

بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد « طامس ولیم بیل » واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند،

قلب کن لفظ سماط و بعد ازان ای بی نظیر
چار حرف اولین را از ولی‌محمود گیر
باز چون گیری سه حرف آخرین از سلسبیل
میشوی ای جان من آگه زنام این حقیر

راجع بتاریخ وفات حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وسلم میگوید.

وقت نزع روان بخواند رسول کلمه لااله الاهو
پس اگر سال رحلتش خواهی لفظ دیگر مگیر الاهو

باز میگوید:

سال فوت رسول پرسیدم
حاجیٔ گفت لفظ حج آمد

در تاریخ وفات حضرت امیر المومنین علی کرم اله وجهه میفرماید.

ابن ملجم سر علی چو برید
سال فوتش ازان عیان گردید

در موضوع تاریخ وفات حضرت امام حسن علیه السلام گفته:

بگیر ای مومنان پای حسن را
شود تاریخ فوتش زان هویدا

مکرر می‌گوید:

به شکل گل حسن ابن علی بود
ازان تاریخ فوتش آمده گل

نسبت وفات حضرت پنجتن پاک گفته:

رفتم بباغ فکر و دویدم بهر چمن
در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن
هر غنچه را کشودم و جستم ز هر گلی
ناگه ندا ز بلبلی آمد بگوش من
احمد و فاطمه و حسین و علی حسن
تاریخ فوتشان مجو الا ز یاسمن
اول دو حرف بهر محمد و فاطمه
باقی سه حرف بهر حسین و علی حسن

راجع به تاریخ وفات حضرت امام محمد باقر ابن حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام میفرماید:

سال میلاد حضرت باقر
بود بی بیش و کم ز پنجه و هفت
یکصد و چار ده ز هجرت بود
که سفر کرد و سوی جنت رفت

در تاریخ وفات حضرت امام جعفرصادق علیه السلام گفته:

جعفر صادق امام المسلمین
رفت و بر خلقی غم خود را فزود
شد تولد در سنه هشتاد و سه
در صد و هشت و چهل رحلت نمود

راجع به عنصری در الفاظ « یا عنصری » تاریخ وفات او یافته چنین گوید:

بحین وفاتش ز حور و پری
ندای برآمد که یا عنصری
٤٣١

در تاریخ وفات سلطان شمس‌الدین التمش میگوید:

چو ششصد سی و سه از سال هجری
گذشت و بیست روز از ماه شعبان
بشد سلطان شمس‌الدین التمش
بسوی جنت‌الماوا خرامان

اجع به حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة مؤلف موصوف چنین می نویسد.

«روزی مؤلف این اوراق کلیات سعدی را میخواند مبیدهٔ برآمد که مقطعش این بود»

اگر مرا بدعائی مدد کنی شاید
که آفرین خدا بر روان سعدی باد

«مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را مادهٔ تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم»

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا
ولی بماند بفضل و هنر بعالم باد
ز نظمهاش یکی مصرعیست گفتهٔ او
چو بی سمی و رعونت گرفتمش اعداد
ز سال فوت خبریافتیم و آن اینست
که آفرین خدا بر روان سعدی باد

اگر اعداد الفاظ سمی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ وفات برآید این تاریخ که نوشته می شود نیز از مؤلف است:

چو سعدی در گلستان جنان شد
ز شادی گفت منت مرخدارا
چو سر حرفی ز منت مرکنی دور
شود سال وفاتش آشکارا

مؤلف مذکور چنین نگاشته. «اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دورکنی تاریخ برآید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است «بنام خداوند جان آفرین» و آغاز کتاب گلستان «منت مرخدا» چنانچه اگر پنج حرف اولین را از هر دو کتاب جدا جدا بگیری و حرف اول را بیندازی تاریخ برآید و آن را مؤلف باین عنوان بنظم آورده»

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر
شد گلستان و بوستان آغاز
پنج حرفی ز هر کتابی گیر
حرف اول ز هر یکی انداز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا
سال تاریخ سعدی شیراز

این ابیات در تاریخ وفات حضرت جامی علیه الرحمة گفته است:

جامی آن اوستاد فضل و هنر
رفت از مکتب جهان بجنان
طفلکی جست حرف تاریخش
گفتمش صاد و ضاد و طا بر خوان

علاوتاً از مفتاح التواریخ آشکار است که آقای «طامس ولیم بیل» بلسان اردو هم دستگاهی بسزا داشت. در چند مقام بلسان اردو نیز تاریخ منظوم نموده فاما ضیق گنجایش مجبور می سازد که از تقدیم دیگر اشعار تاریخی صرف نظر نموده در اینجا این مقاله را به پایان رسانیم.

«غنی افغان»

صحبت‌های رادیو

«سید عبدالصمد»

(۴)

آقایان



ما را دم نخست اسیر تو کرده اند
حیران حسن روی منیر تو کرده اند
سرتابپا ادای تو آمد کرشمه خیز
گویا ز ناز و عشوه خمیر تو کرده اند
یکعمر گوشه گیر شدم چون کمان ولی
آخر مرا نشانهٔ تیر تو کرده اند
گیسو نیم چرا من آشفته حال را
زینگونه مو بموی اسیر تو کرده اند
کی صافی است عیش تو ایصبح خنده چیست
خون شفق بکاسهٔ شیر تو کرده اند
قاری ! چه حالت است که در دامگاه حسن
صید غزالهٔ دل شیر تو کرده اند

اشعار از گفتارهای فراموش نشدنی است از یادگارهای ماندنی است از کلام ملک الشعرای خودتان است - ملک الشعرای همدوره - که با اینکه صورتاً و جسماً از فیض حضورش محروم شده‌اید معناً و روحاً با شماست - با شما خواهد هم بود همیشه - چونکه در عالم بقاست او قاری عبدالله خان شاد روان از دانش پژوهان زنده دل بود از سخنسرایان کامل مرضیة السجایا محمودة الخصائل بفکرباز بعقل بلند پروازش ازخود نمائیهای بیجا دوری می‌جست رفیق هشیار شفیق بیدارکار بود مانند اغلب خردمندان روزگار کمتر میگفت بیشتر میشنفت خودش در جائی نوشته «سخن شنیدن مایهٔ دولت است نه سخن گفتن» من مکرر اشعارش را از دوستان شنیده‌ام دیوانش را هم دیده‌ام آرزو داشتم وسیلهٔ دیداری فراهم بیاید که آوازه‌هائی که از آن دل آگاه بگوشم رسیده مستقیماً از حلقوم عبدالله بشنوم متاسفانه «ای بسا آرزو که خاک شده» در هر صورت کلام ملک‌الشعرا قاری بی نیاز از معرفی من است گوش سخن نیوش شما گوش هوش شما همیشه آنرا شنیده، شنیده و سنجیده، سنجیده و پسندیده، غزلی که از او نقل قول کردم در واقع «ازبار آشنا سخن آشنا» ابلاغ کرده‌ام بشما که بگفتهٔ خود قاری

مارا دم نخست اسیر تو کرده اند
حیران حسن روی منیر تو کرده اند

بیتهای غزل هر یکی تعبیر و تفسیری دارد بیخود که شاعر آنها را سرائیده علاوه به معنویات و نکات عرفانی از کجا که در بعضی ابیات اشاره‌هائی بچیزهای ظاهر روزمره نباشد ؟ علی ای حال همیشه ممکن است در افکار شعرا بتوجیهات عادی ساده هم بر خورد و بهرهٔ از آن برد در همچو بیتی مثلاً

یکعمر گوشه گیر شدم چون کمان ولی
آخر مرا نشانهٔ تیر تو کرده اند

که هر آدم فکوری اگر در آن غور بکند احتمال‌دارد بسیاری از پیشامدهای سه چهار سال گذشته را بتواند درست تاویل نماید واضح است که در زندگی ـ خاصه در روزگار ایندوره ـ گوشه‌گیری گاهی بنا گواری‌وفداکاری میکشد دنیای حق‌ناشناس خود خواه نمیگذارد کسی کنجی نشسته با خود با یاران و همسایگان موافق خود براحت بسر برد . آخر نشانهٔ تیر حسادت دیگران میشود مجبور میگردد کناره‌جوئی را ترک کند بیرون بدود بمشت و لگد هنگامه برپاکنها را دور براند تا باز خلق‌خدا بتوانند نفسی چاق کنند و آسوده شوند جنگ کنونی منظرهٔ خوبی از اینقبیل تعبیرات را نشان میدهد پس حقیقتاً درست است که بگوئیم

کی صافی است عیش‌تو ایصبح خنده چیست
خون شفق بکاسهٔ شیر تو کرده اند

بدیهی است عیش صبحانه اگر صافی نیست و بخندهٔ گذرنده‌اش نمیارزد پس بایستی فکر کرد عربده و بدمستی چهار سالهٔ آلمان آخرش بچه فلاکتی خواهد کشید ! شفق روزگار چطور بر کاسهٔ شیرش تابیده آنرا خونین و زهر آگین خواهد ساخت ! بله سیاست مدن با دستدرازی نازیگری جور نمیآید محوری که روی دلهای ستمدیده کوبیده شده ممکن نیست دوران گیتی را درست بتواند بچرخاند و چرخ زمان را بگرداند آقایان دیگر بیشتر وقت حرف زدن ندارم شب همه بخیر

(بقیه از صفحه ۱۸)

پرستش مزارات و اقتدار روحانیون نطقها ایراد می فرمود و میگفت برای نجات و رستگاری هیچ کس نیازمند به کمک دیگران نیست میتواند بدون میانجیگری طبقهٔ روحانیون به خالق حقیقی متوسل شود . در طبقه بندی چهارگانهٔ برهمنی معتقد نبود ، میگفت هرکار مفید قابل قدر و تقدیر است . مختصراً کیش اورا میتوان به سه لفظ ساده تعبیر کرد . موحد ، صوفیانه و دیماکراتیک . بعد ازو نه نفر از پیروانش یکی بعد دیگر به خلافت اش رسیدند و بیشتر عقاید و اصول مذهبی و تشکیلات اجتماعی و سیاسی سک‌های امروزه مرهون زحمات خستگی ناپذیر این گروه میباشد . مسکرات و مشروبات حتی نوشیدن تمباکو را منافی مذهب میدانند . علامات مفارقه این گروه پنج چیز است موسوم به پنج کاف از قرار ذیل :ـ

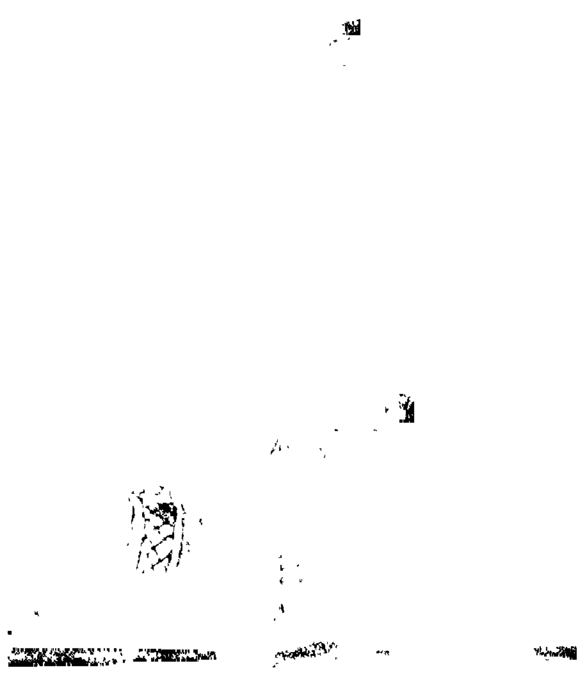
(۱) «کیس» (موی سر) که قطعاً نمی تراشند (۲) «کنگی» شانهٔ سر (۳) کرهٔ آهنی که در دست می پوشند (٤) «کرپان» یکنوع خنجر خورد که همواره با خود نگاه میدارند (٥) «کچ» زیر جامهٔ خورد بقسم نکر .

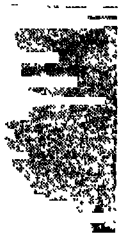
پیروان گرو نانک موسوم به سک از قبائل سلحشور و شجاع هند محسوب میشوند و در تاریخ‌هند کارهای بس نمایان از آنها سرزده است ، امروز هم عدهٔ کثیرشان شامل اردوی هندبی بوده در محاذات مختلف بغرض تحفظ خاک خود جان بکف نهاده سربازی میکنند و مورد ستایش دوست و دشمن واقع شده اند .



مرحوم قاری عبداله خان ملک الشعرای افغانی
در طریق علم و ادب فارسی خضر راه و چراغ هدایت قوم بودند

آثار گرانبهای دورهٔ ماقبل تاریخ در بعضی مقاه
امریکا بدست آمده ، درین صفحه میتوان بعضی
را مشاهده نمود (۱) (بالا بطرف راست) مم
گلی است که از صنعت قدیم هندیان سرخ دکانی
محسوب میشود ، شکاف عقب سر این مجسمه ضیاء آ
را به کاسه سرجا داده چشمان اورا بطوری ر
میسازد که بینند، تصور میکنند تماماً نگ
حرکات اوست .





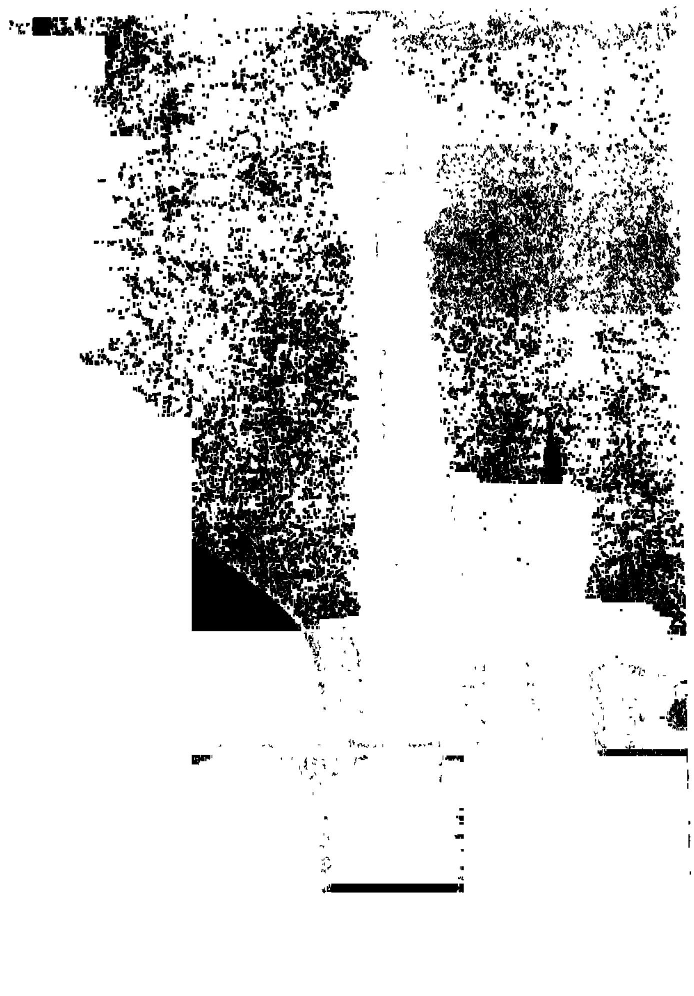
) (وسط) خرابه شهر قدیم که بمقام میساورد
[Messa Ver] کشف گردیده و از آثار قدیم قبیلهٔ
یان پوبلو [Pueblo] محسوب میشود که اکنون
اد مجموعی‌شان بیش از سه هزار نفر نیست .



(۳) هندیان سرخ قدیم در رنگ آمیزی ،
خوبی داشتند درین جا میتوان نمونهٔ از نقاشی
ملاحظه نمود خرگوشی را با دم مار مانند رسم کر
این کاسه هزار ساله از وادیٔ مکسیکو بدست آمده



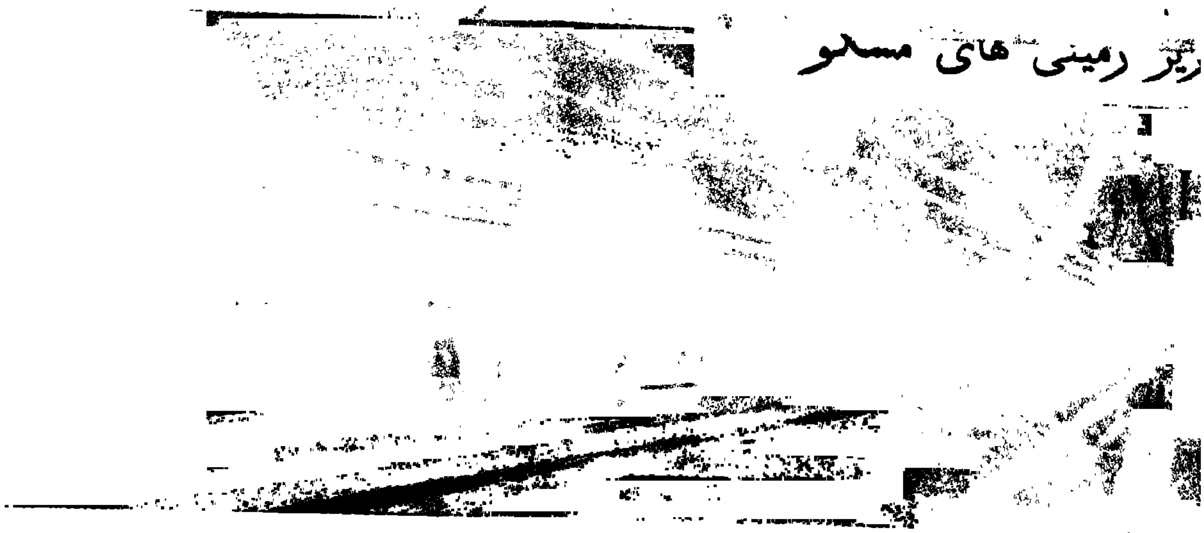
طهران پایه تخت قشنگ ایران



ان، کشور گل و بلبل

طهران نه فقط از حیث سیاست بلکه از نقطه نظر
ت‌معارف-تجارت و وسایل حمل و نقل نیز مرکز
ایران بشمار میرود. یک سلسله کوه‌های با شکوه
یبا باقله مخروطی «دماوند» دورنمای این شهر را
ل میدهد، طهران آخیراً سر از نو تعمیر شده و
ی کوچه‌های تنگ و تاریک خیابانهای وسیع و
راه‌های قیر ریزی احداث گردیده.

زیر زمینی های مسکو



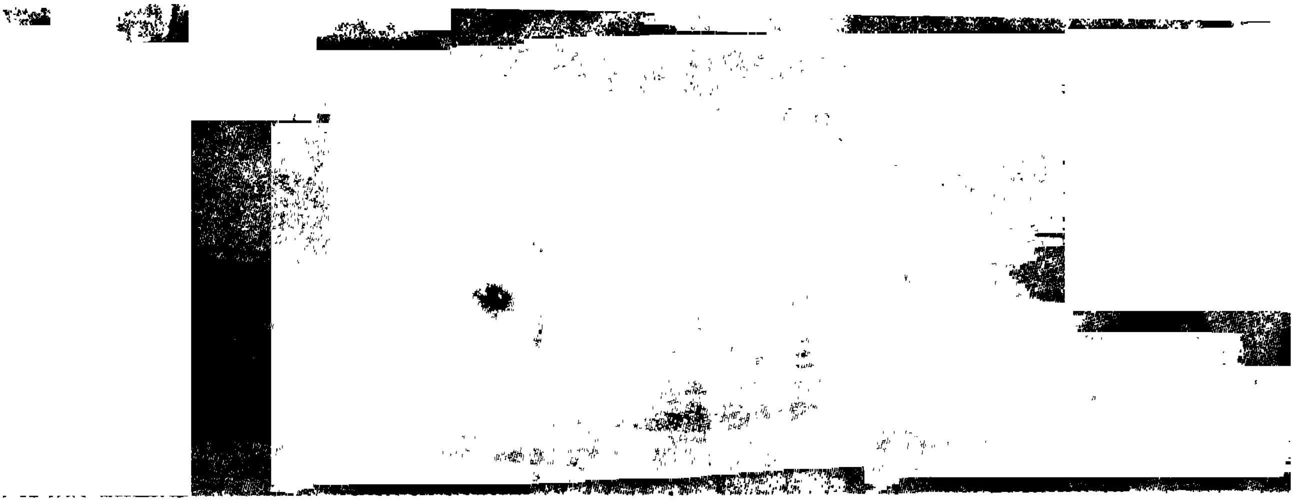
یکی از پلیت فارم های قشنگ زیر زمینی در ایستگاه « سپارتک »



ه‌های زیرزمینی روسیه از هرحیث از ساختمان‌های قشنگ و
. توجه میباشند زیرا منظور معماری جدید روسیه نه تنها
ی است بلکه زینت و زیبائی شرط اصلی و لازمی آن بشمار
د. بعد از «قصر سوویت» زیرزمینی‌های مسکو از ساختمان‌های
ـه جماهیر شوروی محسوب میشود. و در تعمیر آن از
بهترین عصر کار گرفته‌اند و کوشش نموده‌اند تا تخیلات بلند
سی را جامه عملی بپوشانند. تمام اعضای ملت از هرگروه
هر جنبه در ساختن این بناها با حکومت همدست بودند.

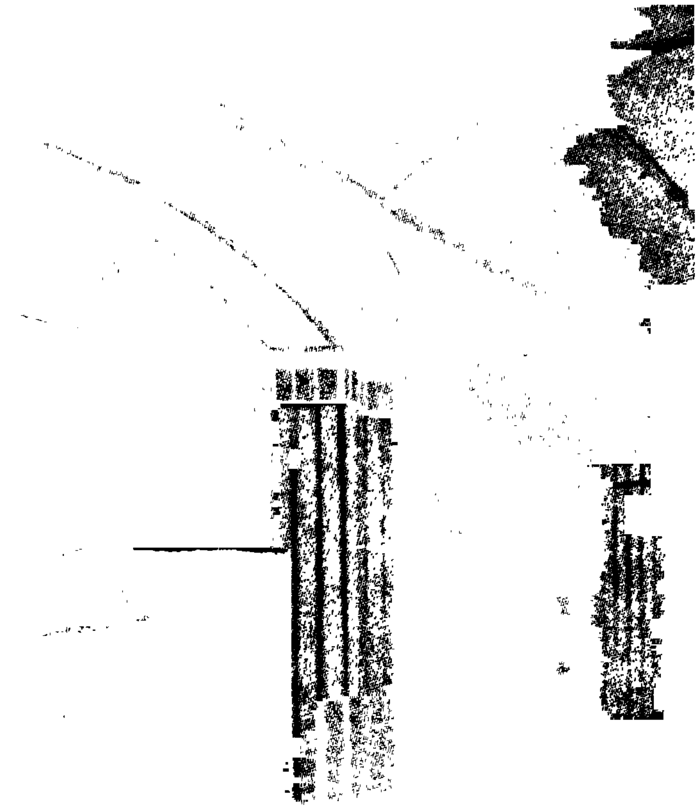


«پاوبلیت سکی» از زیباترین ایستگاه



ساختمان مجلل ایستگاه «میترو» که بازینه های برقی (پلکان متحرک) زینت یافته.

زیر زمینی «متیرو» چه از نقطهٔ نظر تخنیـ
چه از سبک معماری زیبا ترین خط زیر ز
دنیا بشمار میرود دو خط آن در سال ۱۹٤۰
تکمیل رسید و محض چند ماه میشود
رادیوی مسکو به سر رسیدن خط سوم آن
نیز اعلان نمود شعبه آن از زیر دریای
میگذرد، هر ایستگاه این ریل بطرز مخصـ
ساخته شده و بسی جالب توجه است.



ر چنین بنای مجلل موجب خستگی

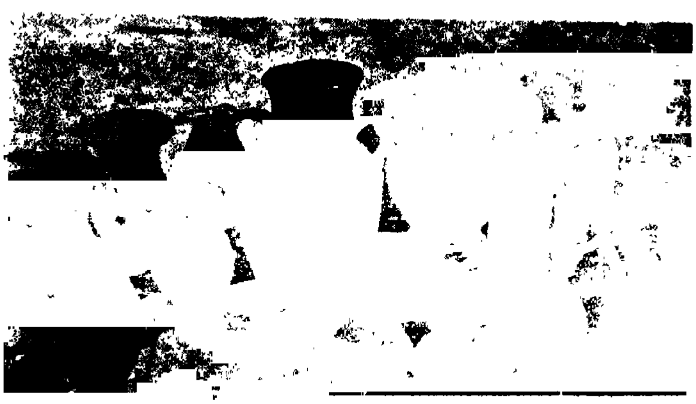
فلسطین



منظرهٔ «هبرون»
از شهرهای تاریخی
فلسطین .



شهر هبرون از قدیم الایام به جهت اشیای بلوری و شیشه‌ای شهرت دارد، درین جا میتوان چند نمونه این صنعت را مشاهده نمود.





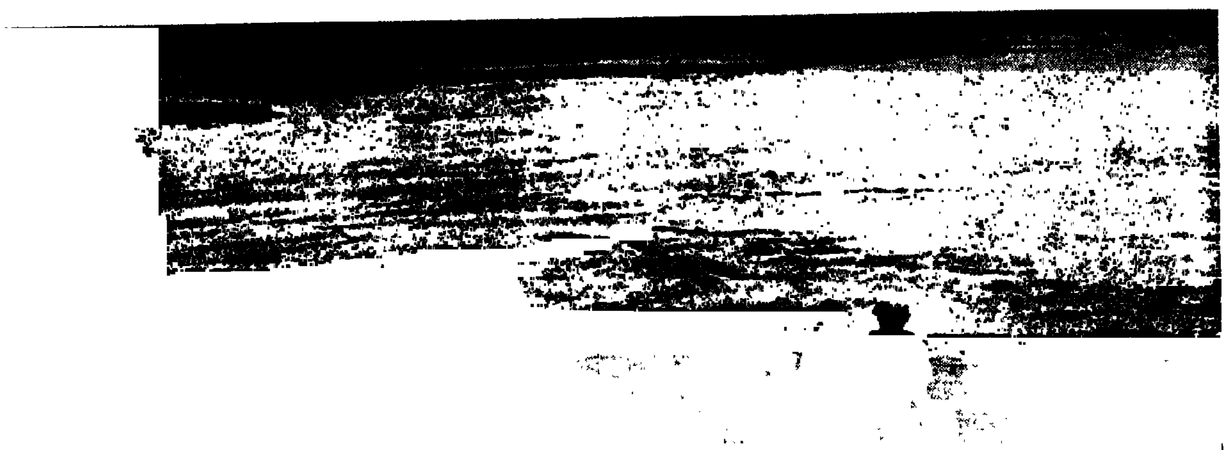
افغانستان

قندهار، قصر حکومتی با
چمن روح افزا

✡ ✡ ✡

تا بسترد بدست باد صبا دایه چمن
گرد از جبین لاله و رخسار ارغوان
گلزار دولت تو که دارد نسیم خلد
محفوظ باد از اثر غارت خزان

منظرهٔ رود هیلمند
متصل قندهار -





شه ام

گرونانک

نگارش مرزا
عبدالغنی افغان



سرزمین هند از قرن‌های متمادی مولد و مسکن سالکان طریقت و پیشوایـان معرفت بوده است . حقیقتاً محیط هند بطوری از تخیلات دینی و فلسفی مملو و لبریز است که تصور هند بدون آن امریست بس محال. دو ثلث سکنهٔ امروزهٔ این کشور باستانی پیرو همان مذهب برهمنی اند که مرام اصلی زندگانی را محض جستجوی حقیقت و تلاش معرفت میپندارند . نمی توان منکر شد که دیانت قدیم هنود بسی ساده و از آلایشات دنیاوی کاملاً پاک و منزه بود . تخیل براهما (خالق همه) از مفکورهای عالی هندیان باستانی است که در قدامت روح و ناپذیر بودن آن بسی کاوشهای قیمتداری نموده اند. اما در مرور زمان در اثر آمیزش و اختلاط اقوام آرین با ملل مغلوبهٔ اخلاق، مراسم و عقاید آنها صدمات جبران ناپذیری را متحمل گردید. آئین سادهٔ برهمنی از هدف اصلی خود پرت شده در افسانه‌های بی سروپا و عقاید واهی و مزخرافات، موهومات و مراسم بیجا در آویخت و بالآخر مغلق‌ترین تشکیلات اجتماعی را که تاریخ بشر سراغ میدهد بروی کار آورد و انسان را در چهار دستهٔ ذیل: اعلی (برهمن: روحانیون)، عالی (کشتری - جنگجویان)، متوسط (ویش - صنعت گران) و پست (شودر) منقسم نمود .

عدهٔ مصلحین همواره بر ضد این تنزل اخلاقی و انقلاب ذهنی قیام نموده سعی داشتند دین برهمنی را به همان اوضاع قدیم بر گردانند، دیگران که حرارت بیشتر داشتند و از اصلاح آن کاملاً ناامید بودند می‌خواستند پا از دائره تنگ آن بیرون گذاشته طرح نوینی بریزند . یکی ازین جمله انقلابیون همان «گوتمابودا» بود و دیگری «گرونانک» است (گرو بمعنی رهبر مذهبی) که موضوع مقاله ماست. و مؤسس دیانت جدید موسوم به سک‌ازم (Sikhism) میباشد.

گرونانک در سال ۱۴۶۹ میلادی در یکی از دیهات متصل شهر تاریخی لاهور پا در عرصهٔ وجود گذاشت و بایک خانوادهٔ متوسط زارعین کشتری منسوب بود .

از ایام طفولیت ذکاوت خداداد از جبین او ظاهر بود چنانچه هنوز بیش از ۹ سال نداشت که برلسان سانسکرت و فارسی عبور یافت و «ویدا» کتب مقدس هنود را بدون کمک دیگران مطالعه می نمود . والدین‌اش براین استعداد فطری او خوش نبودند و خیال میکردند که نوردیده‌شان وقت عزیز خود را در چیزهای عبث بصرف میرساند . کوشش داشتند تا اورا ازین کارها مانع آیند و به شغل مفیدتری (بقرار

زعم خودشان) متوجه سازند اما سودی نه بخشید. روزی گرونانک را با گلهٔ گاومیش بغرض چرا سوی صحرا فرستادند. گرونانک به گوشهٔ رفته چنان در لجهٔ تفکرات مستغرق گردید که دنیا و مافیها کاملاً فراموش‌اش گشت. گاومیش‌ها هم میدان را خالی دیده در فصل گندم درآمدند و تا جائیکه توانستند از موقع استفاده نمودند. پدر بالآخر درک نمودکه خداوند طفل اورا برای زراعت و چوپانی خلق نکرده است. بغرض قسمت آزمائی قدری سرمایه را فراهم نموده اورا به تجارت وا داشت اما گرونانک تمام پول را بین درویشان و مساکین تقسیم نموده دست خالی بخانه برگشت.

هنوز بیش از بیست سال نداشت که پدرش دریکی از ادارات حکومتی اورا به قبول شغل تحویلداری مجبور کرد. ولی گرونانک میدانست که خداوند اورا برای اینکار نیآفریده و منتظر وقت خود می‌بود در اوقات فراغت به عبادت و تفکرات مشغول میگشت. روزی مامورین مافوق اورا در اجرای وظیفهٔ محوله‌اش قدری غافل دیدند فوراً تحویلخانه را موجودی نمودند سرمو خیانت و غفلت او دیده نشد.

گرونانک زمانیکه به تحویلداری مؤظف بود حیات ساده خود را از دست نداد و کوشش می نمود مصارفات خود را تا درجهٔ ممکنه تخفیف دهد. پول پس‌انداز را همواره در بین بینوایان و زوار و درویشان بخش می نمود. هم درین وقت به گفتن بعضی غزلیات که بیشتر آن مناجات و از توصیف و ستایش خداوندواحد لبریز است موفق گردید، عدهٔ مهم آن اکنون در «گرنت صاحب» کتاب مقدس سک‌ها مندرج است «مردانه» نام مسلمانی که در فن موسیقی یدطولی داشت همواره در صحبت او میبود و مناجات اورا در قالب موسیقی میریخت.

بالآخر گرونانک مشاهده نمود که بیش ازین صبر ممکن نیست باید شغل تحویلداری را ترک گفته متوجه نصب‌العین اصلی خود گردد. بمعیت مردانه رفیق صمیمی خود بغرض سیاحت دنیا برآمد. به تحقیق نمی توان گفت که مسافرت‌شان تا چند مدت طول کشید و به دیدن کدام ممالک موفق شدند. درین موضوع عقاید و موهومات را از وقائع تاریخی تمیز کردن کاریست بسی مشکل. بعضی را عقیده برآنست که گرونانک به سیاحت ممالک دور دست چون سیلون - ترکستان - روسیه و حتی مکه معظمه هم نائل گردید. نمی توان برله یا بر علیه آن دلیلی پیش کرد اما اینقدر از گفتارها و تعلیمات او ظاهراست که با علمای اسلامی در هر جا مباحثهٔ داشته و از فلسفهٔ اسلامی بسی متأثر بود.

بسن پیری بوطن مالوف خود برگشت و در همان ده اصلی‌اش در سال ۱۵۳۹ جهان فانی را پدرود گفت.

گرونانک می‌خواست تعلیمات اسلامی و برهمنی را تجزیه نموده مواد مشترکه را از آن برگزینند و شالودهٔ مذهب خود را بر پرستش خدای واحد گذارد. منکر بت‌پرستی و مخالف عقیدهٔ حلول بود همواره بر ضد مراسم بیجا و خرافات بی سروپا و

(بقیه در صفحه ۱۶)

سیستان

ترجمه

اثر
آقای ابوالقاسم بخاری



هرکس میداند که ثروت طبیعی و زیر زمینی افغانستان و ایران وافر است چشمه‌های نفت ایران یک مثال روشن آنست و از آن میتوان بآسانی استنباط نمود تاکدام اندازه این ثروت‌های طبیعی در پیشرفت امور اقتصادی مؤثر است . ولی باتمام این ذخائر هنگفت هنوز هم میتوان درین دو کشور به قطعاتی برخورد که در اثر کم آبی کاملاً ویران و غیرآباد است و برای سکونت دائمی بشر مشکلات زیادی تولید میکند . علت مهم آن اینست که زراعت و آبیاری درین مناطق تا اندازهٔ زیاد مربوط به زحمات انفرادی زارع نادار و نادان است که به هیچ صورت قادرنیست امورات زراعت و فلاحت را که یکی از اساسهای‌عمده‌حیات اقتصادی است ، باصول درست و بر طبق علوم حاضره بازرسی نماید یا اینکه سرمایه‌ای را در اصلاح آبیاری خرج کند .

آگر بدیدهٔ عمیق باحوال جغرافیائی این دو کشور بنگریم، می بینم که هردوی آن آب کافی دارد و برای زراعت اراضی تکافومیکند اما محض مقدار کم آن بخرج رسیده باقیمانده در غدیرهای نمکی، نمک سارها، مردابها و ریگ زارها ناپدید میگردد . باسرمایهٔ بسیار قلیل میتوان ازین سرچشمهٔ حیات در پیشرفت امور زراعت مملکت کار گرفت و خطر کمی آذوقه و قحطی غله را بطور دائمی از بیخ برانداخت .

تمام این کوائف را میتوان در باره سیستان بالخصوص قطعهٔ که به افغانستان مربوط است اطلاق نمود . چند رود بزرگ با آب فراوان از بین دشت‌های سوزان وریگ‌زارها گذشته در نی زارهای هامون جذب میشوند . اقدامات صحیح میتواند این صحرای لم‌یزرع را بیک میدان سرسبز و شاداب و انبار غله مبدل سازد . ساختمان جغرافیائی این ناحیه برای حفر انهار بسی مساعد است و باکمی زحمت و سرمایه میتوان آن را بار دیگر یکی از مراکز مهم تجارت و کلتور، بطوریکه هزار سال قبل از امروز بوده است، ساخت .

یکی از علل عدم پیشرفت این ناحیه همان قبائل کوچی، بلوچ، هزاره وغیره اند، که دائماً از یک مقام بدیگری در تلاش چراگاه‌ها در حرکت اند و نه خودشان در آبادی این ناحیه دلچسپی دارند و نه اجازه میدهند که دیگران آن را بطور درست بکار اندازند .

دورهٔ بهترین سیستان اغلباً عهد ساکاها (اقوام ستین) بوده، که تقریباً دوهزار سال قبل از امروز

در آن جا مسکن گزیدند . در آنوقت آئین بودائی در افغانستان نفوذ زیادی داشت و در شرق تا کابل و در شمال تا بلخ سرایت کرده بود . سیستان هم ازین مستثنی نبود « سه کوهه » یکی از مراکز بسیار بزرگ بودائی بشمار میرفت هم چنین « کوه‌خواجه» که اکنون مزاری در آنجا دیده میشود، عبادت خانه بودائی بود و در سرتاسر این « وطن رستم » آثار این دوره تا امروز دیده میشود . درآنوقت سیستان بسیار آباد بود و نفوس زیادی داشت حقیقتاً در کمتر جاهای دیگر میتوان با آثار اینقدر قراء و دیهات برخورد که درین جا موجود است .

« زرنج » پایه‌تخت قدیم این ناحیه برکنار رود هلمند و بسی شهرهای دیگر تا مدتی زیاد کلتور و مراسم قدیم خود را حفظ نمود و شهرت خوبی داشت . سیستان در آن عصر از نقطهٔ نظر اقتصادی کاملاً مستغنی بود و تمام مایحتاج خود را از داخل تهیه می نمود و هیچگاه مجبور نمی شد که غله را از خارج تورید نماید .

سیستان اولین ایالتی است که بر ضد خلفای عباسی علم بغاوت برافراشت و به تحصیل استقلال خود موفق گردید . یعقوب بن لیث یکی از حادثه جویان تدریجاً اقتدار زیادی بدست آورد وعدهٔ کثیر مردم را بدور خود جمع نمود . اول ایران را از چنگ عباسیان بیرون کشید سپس متوجه بغداد شد ولی کاری از پیش برده نتوانست و بالآخر از دست برادر خلیفه المعتمد در سال ۲۶۵ هجری مطابق ۸۷۹ میلادی شکست خورده عقب نشست .

۲۵ سال بعد از مرگش حکومت او روبه تنزل گذاشته ضمیمهٔ دولت سامانی گردید اما حکومت محلی سیستان تامدت زیاد (قرن ۱۱ هجری) باوجود انقلابات مدهش در احفاد او موروثی بود .

سیستانی‌ها فطرتاً بآزادی عشق مفرطی دارند . این سجایای ملی‌شان بارها در معرض آزمایش گذاشته شد و خللی درآن بظهور نه پیوست . در برابر سیلاب مغول هم مقاومت خوبی ازخود نشان دادند و تلفات هنگفتی برآنها وارد نمودند . ازهمین جهت چون مغول برفتح این ناحیه موفق شدند در تباهی و ویرانی آن کوتاهی نه نموده تمام آبادیها را آتش زده باخاک برابر ساختند . سپس چون نوبت به تیمور گورگان رسید و به عزم تسخیر سیستان برآمد در غیرت ملی این قوم سرموی هم تغییر نیافت ، بکمال جوانمردی با عساکر سیلاب مانند او درهم آویختند . تیمور نیز در ویرانی این قطعه از مغول عقب نماند . ویرانی آخر سیستان از دست شاه رخ پسر امیر تیمور بعمل آمد . چون مشارٌالیه یکی از بندهای بزرگ آبیاری را تباه نمود؛ انهار خشک گردیده مزارع سرسبز به دشت سوزان مبدل گشت « زرنج » موقعیت خود را از دست داده یک تودهٔ خاک و خاکستر راتشکیل داد ــ تدریجاً سیستان از رونق افتاد و سکنهٔ باقیمانده آن نیز مجبور شد که از آنجا فرار نمایند . چنانچه امروز بیشتر اهالی آنجا عبارت است از چند قبیلهٔ خانه‌بدوش که همواره ازیک مقام بدیگری در حرکت اند .

نمی توان سرحدات مشخص تاریخی به سیستان

قائل شد . در ایام مترقی حدود آن از یک طرف تا قندهار میرسید و از جانب دیگر تمام بلوچستان را دربر میگرفت . ولی بعد از آن تدریجاً از وسعت آن کاست و لفظ سیستان محض محدود به‌اراضیء ماند که مرکز آن هامون است و هرسال در اثر طغیانی رودها سیراب میشود .

سیستان امروزه از نقطهٔ نظر صحی هوای خوب ندارد . بادهای گرم و سوزان آن کمتر از سموم نیست . تابستان آن برای صحت بسی مضر است . انواع حشرات چون پشه ، مورچهٔ سفید ، وغیره که در اقلیم گرم بخوبی نشوونما دارند حیات را دشوار میسازد . فعالیت تجارتی اهالی این ناحیه مربوط به لبنیات و خصوصاً مسکه و روغن است . سیستانی‌ها عموماً گاوچران‌اند و در نیزارها برکنار هامون در خیمه‌های خورد قاتی حیات بسر میبرند و از یک مقام به دیگری با تمام گله و رمه خود دائماً در حرکت اند . حقیقتاً دنیای عجیبی است که باحیات اهالی دیگر این ممالک نسبتی ندارد .

هنوز هم مراوده باین قطعه بطور درست صورت نگرفته . از هند جادهٔ بآنجانب نمیرود . اکنون خط ریل آز سیستان ایرانی دور خورده به دشت وسیع و پهناوری بنام دزداب (زاهدان) منتهی میگردد .

سیستان ایرانی نسبتاً کم آب و رودخانهٔ بزرگی ندارد اما ترقی و فارغ‌البالی ناحیهٔ افغانی میتواند برترقی این منطقه اثر اندازد و تجارت محلی را رونق بخشد . از حاصلات مهم سیستان گندم پنبه حبوبات و نیشکر است . زمین حاصلخیز آن برای اقسام درختان میوه خصوصاً برای سنتره ، لیمو و خرمابسی مساعد است . خرما در فلات مرکزی ایران تا ۲۰ میلی تبس میسر میشود ولی از جنس خوب نیست و موسوم به سیاهک و کلاهک است . اما در « بندان » اگر آبیاری درستی بعمل آید میتوان خرمای حاصل نمود که باحاصلات شط‌العرب همسری کند . مهندسی حاضره بآسانی میتواند سدهای آب را که قبلاً باعث آبادی این ناحیه بود سرازنو تعمیر کند و انهار حفر نموده در آبیاری اراضی بکار برد . ماتوقع داریم که در مستقبل قریب اقدامات جدی که سیستان را به همان رونق قدیمش برگرداند بعمل خواهد آمد .

(بقیه از صفحه ۸)

این صنعت جدید بازار ابریشم را کساد ساخته . یک کرم پیله در مدت چهار روز بیش از ریشهٔ هزار گزه بدور خود تنیده نمی تواند اما کوت ماشین عصری در ظرف کمتر از یک ساعت بیش از ۲½ چند آن نخ را مهیا می‌سازد ، مقدار مجموعی محصولات ریون در سالهای آخر ۵ برابر حاصلات ابریشم دنیا بوده است .

قدر و قیمت «ریون» را میتوان از احصائیه ذیل بخوبی معلوم کرد .

یکی از شرکت‌های مهم در سال ۱۹۰۴ به ساختن ریون مبادرت نمود و بسرعتی ترقی یافت که بعد از سی سال قیمت یک سهم آن که صد پاؤند بود به ۱۲۰۰۰۰ پاؤند رسید .

(ترجمه)

خشم طفل

«اثر مسز رابرتسن
متخصصه اطفال»

از روزیکه بچه پا در جهان میگذارد از بعضی احساسات رد عمل محروم نیست. این حسیات او بسی ساده و بدون اراده بوده خود بخود بعمل میآید و دیرپا نمی باشد اما تا زمانیکه جریان دارد خیلی شدید و تند میباشد. اکثراً می بینیم که طفل درین مراحل دفعتاً از خنده به گریه و یا از خوشی و خوشحالی بدون کدام سبب ظاهری به ترشروی و غضب میدرآید. و تمام آن آنقدر در وقت کم صورت میگیرد که کسی را موقع دست نمی دهد که به علت اصلی آن پی‌برد.



نمی توان منکر شد که بعضی اطفال بسی عصبی و حساس واقع شده اند. اغلباً عصابنیت را از پدر و مادر یا اسلاف خود به ارث برده‌اند. اما علاوه ازین بسیار چیزهای دیگر چون صحت طفل محیط و عوامل خارجی هم میتواند بر او تأثیر کند. باید پدر و مادر مشفق که سعادت و نیک‌بختی نوردیدگان خود را آرزو دارند از اول متوجهٔ این نکته بوده بکوشند تا از هر رهگذری که ممکن باشد بر معلومات خود درین زمینه بیفزایند و از آن در تربیهٔ اولاد خود کار گیرند. خصوصاً در سالهای ابتدائی که طفل بآن بسیار محتاج است.

درین ایام از هر سو برایم مکاتیب میرسد. مادران غمخوار از من خواهش نموده اند تا نظریهٔ خود را در بارهٔ خلق اطفال و چگونگی اداره و کنترول آن برای‌شان شرح دهم. بیشترشان برایم مینویسند در حینیکه اطفال‌شان خورد بودند آنها بدین مسئله متوجه نشدند بگمان اینکه چنین اقدام به نموی طبیعی احساسات‌شان ضرر خواهد رسانید اما اکنون که می بینند چون اطفال‌شان با بچه‌های دیگر مشغول بازی میشوند در اثر تندمزاجی و بدخلقی خود نمی‌توانند محبوبیت پیدا کنند و دیگران از صحبت‌شان متنفراند.

اطفال دارای بعضی احساسات مخصوصی اند. من درین مقاله یکی از آن را که مهم‌ترین همه و عبارت است از «خشم» بحث خواهم نمود و کوشش خواهم داشت که علت آن را تشریح نمایم و نیز نشان دهم چگونه میتوان بآن معامله نمود.

خشم انواع زیادی دارد. اما دوی آن بسی مهم است. یکی غضب و قهر دوم ترشروی و کج‌خلقی عموماً چون طفل خود سرانه بیک کار مشغول است نمی خواهد کسی دیگر در راهش حائل شود. مداخلت دیگران او را خشمگین میسازد بطور مثال اگر طفل خود را عادی ساخته‌اید که چون او را در بغل‌گیرید چیز خوردنی را باو میدهید طبیعی است، اگر خلاف آن

رفتار نمودید قهر میکند .

هم چنین اگر طفل بخواهد چیزی را بدست آرد و شما مانع آئید خشمگین میگردد و بعضی اوقات بدرجهٔ عصبی می شود و خود را می‌بازد که بزودی زله و مانده میگردد . اکثراً اطفال بوقت پوشیدن و کشیدن لباس بدخلقی میکنند یا در وقتیکه اسباب بازی‌شان را بچهٔ دیگری برباید، عصبی میگردند . خستگی زیاد هم اکثراً او را عصبانی میسازد . بعضی اطفال از زدهام وار خطا شده لج و بدخوئی میکنند . تمام این یوب را میتوان بآسانی اصلاح نمود بشرطیکه مادر و در اهلیت آنرا داشته باشند .

بدخلقی و لج عموماً در اطفال کم‌سن بین دو و ۸ سال دیده میشود . نباید ازین متأثر شد . اگر فل تان هیچگاه کله شق و لجوج نمیشود بدانید که و به سختی رفتار شده ، و بیچاره را ترسو و بزدل اخته اید . بهتر است که او را اجازه دهید که ضی اوقات در مراحل ابتدائی لج و بد خلقی کند بعد ازان کم کم اورا اصلاح نمائید و درس دهید لور خود را کنترول و ضبط کند . مناسب ت تمام جدیت و تند مزاجی او را با سختی و ب چوب از بین برید . ازین نباید قیاس نمود که ن او را سرسخت یافتید فوراً چیزی را بطوری وت باو دهید تا از لج خود دست کشیده خاموش د . چنین عمل او را از کار میکشد . طفل برای ه نوبت دیگر چیز بهتری را بدست آرد به خلقی مبادرت می نماید .

مناسب نیست که قوهٔ مقاومت اطفال را کاملاً از بین بربم و آنها را کاملاً رام و بی‌ضرر سازیم برعکس باید آنها را یاد داد که در کدام وقت از سخت‌سری و تندمزاجی خود کار گیرند . تا بتوانند موانع را ازراه خود بردارند . طفلیکه کاملاً خاموش است و قوای داخلی خود را بکار نمی اندازد هیچگاه نمی تواند در دنیا یک مقام خوبی را اشغال کند و قاید ملت گردد .

باید طفل‌تان از خوردی بیاموزد چطور برخشم خود مسلط گردد . عموماً بچه‌ها نیم ساعت قبل از نان خوردن عصبی میشوند ، اگر طفل گرسنه باشد بی‌قرار بوده بزودی خشمگین و ضدی میگردد . هم چنین قدری پیش از خواب اکثراً بدخلق میباشد . نباید مادر حوصله خود را از دست دهد و باو بنای بدخلقی گذارد ، زیرا این عمل مادر در تندی او میفزاید .

در بین عمر ۲ $\frac{1}{2}$ الی ۳ سالگی طفل بسرعت نمو می کند و فعالیت زیاد از خود نشان میدهد و همواره سرگرم دویدن و جستن است . این در سرشت او مضمر است مناسب نیست اورا ازین مانع آئیم و اورا به استراحت و خاموشی مجبور سازیم ، طفل خود بخود بزودی در اثر کار زیاد خسته میشود ، و از آن دست میکشد . درین وقت وظیفه مادری است که او را با اختلاط شیرین و افسانه‌های اخلاقی مشغول سازد .

در خاتمه میخواهم عرض کنم ، از همه اول باید مادر بکوشد که خشم خود را کنترول کند ، زیرا طفل مقلد حرکات او میباشد . نباید در وقتیکه طفل بدخلقی میکند مادر عصبی شود ، بلکه تا جائیکه ممکن باشد از ترشروی اودرگذر نماید .

«رجب خان بکابل آمد»

(اثر آقای شیوا)

شهر کابل در ایام بهار ۱۳۰۲ ش پر مست شباب بود - همه کوه و صحرا از سبزهٔ نو و گل خودرو سرسبز و رنگین شده بود زنبقهایٔ کنار جاده حسن بنفشه رنگ خود را در آئینهٔ آب شفاف دیده برخود می بالیدند و روانئی آب نیز عکس رنگینی بهار را در خود پیچانیده چنان سرزده میرفت که تو گوئی این آب نیست تخیلات پرکیف ، سرور کدام شاعر شیوا بیان است یا حبات سرمست و پرجوش دوشیزگان - باغبانها هر سو در آب پاشی جاده‌ها زردستی و توانائی خود را نشان میدادند .

رجب خان ما بیچاره با قد یک وجب و تن و توش چهار کنجه چشمان زیره مانند و پشت چشم خلطه‌ای ریش دنب بودنه و گونه‌های بلند یک مندیل بزرگ شلغمی بسر تبان هاردار کیبی و پیزارهای نوکدراز قرص پشاوری بپای و دسمال گل شفتالو بدوش با یک انبان توت و تلخان و چکیده از «کوتل خیرخانه» فرودآمد اول شب را در «وزیرآباد» بسر آورد و یوم دیگر وارد شهر شده نزد «سرای زرداد» بمنزل «گل ملم پنجشیری» که شوی خاله خشوی خسر برماش بود ، رحل اقامت گزید - بغلکشی‌های فوق‌العاده نموده و توت و چکیدهٔ که داشت بمیزبانها تارتق بداد .

هرگاه این مسافر کوهدامنی ما از خور و نوش چاشت فارغ میشد بقیهٔ روز را بترنگ خود مثل سگ دیبو کوبکو و خانه بخانه بوی کرده و گوش کشیده میگشت چه رونق کوچه و بازار کابل و خوراک و پوشاک گوناگون اهل شهر برایش کیف مخصوصی داشت - بوی تکه کباب ازبکیٔ خیابان و شش کبابهالی کتابفروشی او را از جامی برد و یک کاسه فالودهٔ سر چوک را یومیه سر میکشید .

روز جمعه از حمام شاهی برآمده قدم بجانب کوچهٔ حکیمباشی برداشت جائیکه محفل عروسی «شعیب جان مدیر» پسر «حاجی مراد بالی مناری» انعقاد داشت - هنوز از پسکوچهٔ خوابگاه بجادهٔ خیابان بر نخورده بود که از یک منزل بالا صدای دلنوازی بگوشش رسید - کدام خانم طفلش را بهر دو دست خود پائین و بالا نموده این آوازه را میخواند :-

لب لب لو لب لب لو ، چند ماهه داری !

در حین خواندن خت خت خنده جوانی و دلبریش را در مخیلهٔ آن غریب‌الدیار بیکس مجسم نموده آب از دهنش فرو میریخت - بهمینکه از اطاق بغلی صدایٔ شیرینی بجوابش بر خواست :-

خاله جان ! صدقان تو ، صدقه بلا گردان تو ، سه ماه و یکروز !

خانم اول باز همان تکیٔ خود را تکرار میدهد :-

ای لب لب او لب لب لو چند ماهه داری !

و باز همان صدای باریک و خوش آهنگی بجواب هر سوال وی چیزی از ایام گرانباریٔ خود را اضافه نموده و میگفت :-

خاله جان ! صدقان تو صدقه بلاگردان تو شش ماه و سه روز ... وغیره حتی بسیار ناگفتنی‌ها را بگفته و آخرش باین فر آورد ختام داد :-

صدا کنید دیوانه را که نه برد دردانه را
دردا بقرار آید و دردانه بکار !

بیچاره «رجب» باقد یک وجب هر چند بکوشید و بنوک پنجه بلند شده چشمش را بهر سبب و سلاخ و شگافهایٔ ارسی ز بدون شکل یک پیره مرد تریاکی دکر چهرهٔ زیبای هیچ یک از آن دلبران طناز را دیده نتوانست - پیره مرد صدا داد ! برادر زیرپایه چتوری بکن یا سر پشقل بالا شو و کشمبر را ببین ! «رجب خان از بیم این صدائی مرموز قدم زدن زیاد را در آن کوچه برایش پر خطر دیده راه خود را فراگرفت که مبادا کدام جوان نوچندی سراپایش را بنگاه تند و تلخ نه بیند و یاکدام کردن کلفت زعم همسایه داری یا کلانکاری حق آغا را بکف دستش نگذا کس نگوید .. ترا خیر برادر ! چیست که کوچه‌ها را گز کر میگردی ! لهذا بادل ناخواسته قدم بسر منزل مقصود برداشت بعد از پنج دقیقه تپه تونی راه روی تاریک و ماریپچ کوچهٔ . را طی نموده بفضای روشن و تابناک عروسی خانه برسید .

عروسی خانه

دیوار باغ آن منزل گلی و بلند بود - همه اشجار ثمر و درختان بارور سر ازان محوطه بالاکشیده کله کشک می نمو

ریا دلبران طناز آرایش سرو کاکل خودها را بتماشا چیان آن
روسی خانه عرضه میدادند ـ چون شباب بهار بود عموم میوهٔ
پخته بخوشه‌هائی زمرد گون همی ماند و اطفال آن غوره‌های کشال
ا بکنج چشم خود حریصانه می نگریستند ، ولی از بیم صاحب‌خانه
کلانترهای آن گذر حرف دل را بر زبان نیاورده موقع را
بدیدند تا هرگاه میدان شغالی شود زیر چنهٔ ریش سفیدان خر تیر
نند و زود برشانه‌های یکدگر بالاشده زلفین اوهر آگین آن
وردگان بهار را از بیخ‌وبن بر کنند .

باجه خانهٔ بلدیه پیشروی عروسی خانه ساعت اطفال و
ا جیف محله را تیر مینمود و نوازندگان زمان ضیاءالملت با قدهای
وتا و شانه‌های خمیده و بروتهای سرسیل سر پائین مثل تنبان
ی طناب سرفه کنان گاه گاه بفرمایش درون‌خانه «شوربلبل»
گل بو» «زلیخا» و «لیلی» را می‌ترنگاندند و خودشان
ذوق و وجد هرچه تمامتر طرمهای شانرا بالا و پائین دور داده
اب دهن خود را در فضا باد باد می‌نمودند ـ اطفال خورد سال
ملبوسات سرخ و سبز دور و پیش‌باجه خانه‌ای‌ها را گرفته ذوق
بزدند . بچه‌های جلنبر آن گذر باهم کشتی و مستی همی کردند و
یخواستند باین اطفال شسته و روفتهٔ نو وارد دوستی و علاقه‌مندی
بودها را نشان داده استفادهٔ بردارند .

«مستوره» دختر کند کمشر هراتی که پیراهن بخمل توپخانه ای
مرجین ببر نموده بود و عرقچین کلابه تونی بمود قدیم باگل
پر آراسته زیب سر داشت باچشمان شاریده ولی آبدار خود
بستاده ساجق میجوید و کج کج تماشا می‌کرد در دستش شیرینی‌های
کاغذ پیچ روسی و چاکلیتهای ارزان بهای دوکان «ظاهر»
ر دسمال کیشباقی آویزان بود بااینکه در دهن ساجق داشت بازهم
ز حرص بسیار و تربیت نا هموار دگر شیرینی ها را نیز بدندان
ی خائید و می لیسید که تمام لعاب دهنش زردوزی‌های پیشرویش
را قوربسته وککرس نموده بود .

«نورروی لنگ» پسر «جانوی خیاط» این دسمال آبدندان را
اب رندان دیده یکلبه یک لبه دوید و از جای غورهٔ شفتالو
گردآلو را گرد آورده نزد دختر بیامده گفت: بگیر مستوره جان!
ورهٔ مرا هم در دسمالت نگهدار! من میروم سانقه بازی میکنم ـ
درین‌میان «داد» نواسهٔ «کاکل گوکش» از پای کج و خشکیدهٔ
پسر «جانو» گرفته و اورا در آب استادهٔ باران و گل و لای
مردار غرمباس گرلکش بداد «نورروی لنگ» چه فحشهای آب
نارسیده بود که بمادر و خواهرش حوالت مینمود دگر بچه‌ها دور
و برش را گرفته کف میزدند و همی خواندند .

ای لنگک آمد ـ از راه تنگک آمد ـ با دول و دنبک آمد
خانه را اوباشی کنید ـ لنگک را فراشی ـ ای لنگک آمد .

«رجب خان ما» بتماشای حرکات شنیع این بچه‌های بی لگام
بی هنگام مصروف خنده بود که از افتادن «نورو» جمله آبهای
سیاه و گل ولای بوتناک بالا پریده سرو صورت حمام شسته و
رختهای پلوخور مجلسی‌اش را شیس و چتل بنمود بیچاره هنوز
ازین فجائعه نفس راست نکرده بود که ناگهان سنگی از تنه
زردآلو پریده بر ابروی چپ «رجب خان» غریب اصابت نموده
و فی‌الحال کله و کابوسش را بخون خضاب داد و ریش و فشش
را گلگون نمود ـ بیچاره هی فریاد می زد: آ مسلمانان! بداد و
فریادم برسید! سر من شاله شد است خدایا! زود مردم عروسی‌خانه
گرد آمده در جراحتش لته سوز بماندند که خونش را ایستاده
نمود و سر و صورتش را آب زده اورا قدری بحال آوردند
و بردندش در تالار بزرگ آن منزل جائیکه سازلوگری مجلس را
گرم کرده بود و بنشاندند ـ ترنگس رباب و غیچک سرنده و دنبک
دولک دردش را فراموش ساخت بعد از چند دقیقه رجب خان
در تحسین و آفرین گفتن و واه واه نمودن سازنده همنوای
«کاکازغون» گردید آنکه زیر بار کالا پشتش دوتا شده ولی
از راه رعونت کاکه‌گی سینه کشیده نشسته بود و این مصرع نیم
پشتوی «استاد نبی گل آفریدی» را بذوق تمام تکرار داده
مصرع ثانی را من در آوردی بروز میداد:

گاهی مهربان گاهی رسم جفا شی
ای استاد نبی گل تو خو مانده نباشی

هئیت رجب خان درین مجلس کم از کاکا نبغو نبود پیشانی آماسیده
و پنبه و پتی قوارماش را دگرگون نموده بود پیراهن سفیدش از
لکه‌های دراز وکبود گل و لای و چتکه‌های خون مختلط شده. و
رجب خان به زیبرای افریقائی شباهت میداد عموم مردم او را
از مچله‌های سالین گمان میکردند که خودش را «پهلوان پنبه» یا از
همین قبیل تماشا درست کرده باشد بنابرین قلیان قرچی نیز چلم بی .

ماکیو را نزدش بیاورد - خود رجب خان بیچاره میگفت : خدا آبرویم را نگهداشت چه هرچه زور میزدم بدون باد کرم دکر چیزی بخاطرم نمی رسید - آخر خلق تنگ شده چلم را بجانب شاعر کور بدخشی حوالت نموده وگفت: وا بگیرشاعر صاحب ! چلم «آستانه» است بحق پنج پیران پنجتبر یک دود بزن که ملکوتت را نشان بدهد - شاعر انکار نموده گفت : ببخشید! بنده بخدا ازین نعمت فوق‌العاده محروم استم- از همینجا بین رجب خان و شاعر کور حرف و سخن درمیان آمده و باهم رفیق شدند - جمله حضار مجلس مکالمهٔ شیرین کوهدامنی و بدخشی را از دل متوجه گردیدند - رجب خان شاعر بدخشی را بسرودن کدام غزل فرمایش داد شاعر اما کرده وگفت : چه بگویم اینوقت ! رجب خان گفت برادر چه بگوئی و چه نگوئی وا بسیار چیزهاست گفتنی و بسیار ناگفتنی وا بگو : دل من بی دیدن تو یک لحظه قرار ندارد - قربان رویت که دورش ماهیها بنکس میزنند - وا دندانهایت از دود چلم برنگ طلا شده چقدر قشنگ است» مجلسیان بقهقه در آمدند و بعض شان بهمنوائی رجب خان شاعر بدخشی را بسرودن اشعارش مجبور کردند - شاعر کور بسرفه گلویش را صاف نموده و هردو دست را بگوشش گذارده بزبان بدخشی بنا بسرودن گذاشت - مطلب شاعر را ما از آنکه ترجمه کردند فهمیدیم - از آنجا که شاعر کور مادرزاد بود لهذا کیفیت و حقیقت رنگها را نمیدانست ولی احساسات خود را درباب رنگها چنین وا نموده بود :-

«خورشید جادهٔ سفید رنگ قمات است که از لب دریا و دامنه‌های کوه تا به تخته سنگ پیشروی خانهٔ من رسیده که چاشتانه در باتو برسرش می نشینم و صدای قاچه کشیدن آن زن نیز سفید است که تاکنون در خاطر دارم - لبهای نمناک وشیرین تو برنگ سبز همی ماند و صدای خنده ات برنگ سرخ - شیه کشیدن گلهٔ اسپ غر غر ابر و قهر نمودن ملنگ (دهخدا) برنگ خاکی میباشد لمس سرانگشتان نرم و نازک خانم بموهای سر من برنگ لاجوردی می نماید - رنگ زرد یک داستان الم انگیزیست که زنهای پسر کم کرده بضجه وگریه میگویند یا باز درد دندان و جراحت آرونج است - رنگ بادامی ریسمانی همی ماند که دور زانوهایم پیچیده باشد - رنگ نارنجی رانهای خانم است - وخ ! کلمهٔ کبود و آهنگش از دردناکی قلبم خبر می دهد بالخاصه وقتیکه لب دریا برفرش ریگ دست برشانهٔ رستم ، در یاد کسی قدم میزده باشم - آخ! طبیعت د حق من چقدر ظالم برآمد که مرا کور آفرید و شمارا جور ازینجاس حرفهای خوش وکلمات مسرور شما درباب دیدنها برای من چقا زمخمت و سیاه رنگ می باشند»

ملا صاحب بدخشی ترجمانی کرد و عموم مردم لبخند میزد بعضها که با هر نوع ادب دلبستگی داشتند باظهار احساسات حق شاعر کور بهت و حیران بماندند ولی رجب خان لب و لنجش ساخته وگفت . وا شاعر آغا ! دگر بس کن تو بیچاره که رنگم نمی شناسی چرا جفنگها را قالب می زنی !

بهمین که پیره مردي زد رجب خان بیامده یاسینی را بگوش پف کرد رجب باقد یکوجب از جا برخواست و بیرون برآمد - همان پیره مرد زرنگیست که رجب خان را بکوچهٔ جتها ب زنان دیده و چیزي برسبیل کنایه گفته بود - پیره مرد رجب را در منزل زیرین همان خانهٔ که از ارسی‌های بالا صدای خواندن و خنده می‌آمد بنشاند و در باب هر رجب بایک دختر جوان وقشنگ باب مکاله را بکشود، گفت : بخدا چقدر دلبر است ! چهرهٔ مدورش به «ز سینما» شباهت بسیار دارد صدای دلنوازش زنگه از دل می برد ابروانش بکج کمان چاچی می‌مانند که بار کرخت و توانای «سهراب» چله‌اش را تابناگوش کشیده دندانهایش در شاهوار و هردو لبانش بشهپران شاهین می که از نشیب جانب فراز پرواز کند - آب در وقت نوشیدن از گ بلورینش معلوم میشود سینهٔ گلابیش هرگاه نفس میگیرد سینه را بهر آن سرخ و سفید همی سازد - شکمش قول شعرای بیستم چشمهٔ صافیست که بخود یک‌گردابی هم دارد و کفلهایش قرص زرین ماهتاب «جعفر غمزه کش» (پیره مرد چندولی) توصیفش را ختام نداده بود که چشمهای رجب خان چمبلک و دهنش باز بماند و فی‌الحال صدا بداد ! بس است او بد تاب شنیدن ندارم توکه از شاعر کور هم بالاتر استی بیار خود را، بنده حاضرم از هشتاد جریب زمین شکر درهٔ خود جریبش را فروخته عروسی کنم و طویانه بدهم .

عروسی رجب خان

نگوئی که رجب خان طوی نکرد و الوس را نان ندا

و نان پدادسرسم خینه اورا و تفنگ زنیها نیز بشد - دختر خیل
بلان » را خواندند و بچه‌خیل «آهسته برو» را تمام
ند راستی رضای خدا اگر پای گل علم پنجشیری دربین نمی بود
، جریب زمین آغا آتش رزق میانجیها شده بود ولی
صد شکر است که سخن ولور به هیزده صد روپیه افغانی انجام
- دوهزار وسه صد روپیه به هفت دست کالا و چکلی وکره
وری و گردن بند و انگشتری و پازیب نقره وطلا بخرچ رسید
یک ونیم هزار روپیه بخویشخوری پف و پناه شد .

این همان شش هزار روپیه بود که «خانم‌سفیده» از میراث دختر
اش را بمشورت گل علم خان بکروی زمین رجب خان به آرد
کرده بود ورنه خدا میداند کار رجب بکجاسرمیکشید! چه جعفر
، کش چند ولی بمادر دختر به هشت صد روپیه هم رضا نمی شد
گفتگو داشت که : آمدن این گل علم مدبخت دربین این کار
به ترنگ ما زده و تقریباً هفت هزار روپیه حاصلات مارا بآب
هر روز که این نوع گوسپندهای بهشتی بدام نمی افتند! مادر
برای دختر طلاقی تو هزار باغ سبز و سرخ را نشانش داده
مد پر بکلاهش زده بودم -

بهر حال رسم «بلوغت» تمام شد، چشم بر مصحف مبارک
به بازهمدیگر خود را در آئینهٔ مقابل بدیدند - رجب خان
به دقت میکرد لب و لنجش کشال شده میرفت چه شمائلی را در
آئینه می دید که جمله هواسش را پرت نموده بود - زن زرد چهرهٔ
گراز دندان قاشق روی میخواهد همسرش گردد - کنجهای
لبش لگامکدار و نیش‌دندان بالا بشکل میخ طویله از درون
برآمده لب پائین را مثل سگک پورت فیل محکم گرفته بود دماغ
کوهان‌دار و نوک بینی دراز مثل بینی ایطالیائیها - باکنج
چشمان بغل آلود خود چنان‌در آئینه مینگریست گویا طوطی افریقائی
بخوراکه خود میبیند رجب خان در آئینه چنان پک و پوز خود
را گم کرد که آثار حیرت از دهن بازش بدیدار میگردید ، زود
برخواست و حیاط خانه را طی نموده بیرون برآمد مردم دانستند
که چون رجب خان پر خورده از دست قراقر شکم مجبور شده
است لهذا دنبالش نرفتند و رجب خان را موقعه فراهم آمد که
خود را از دست آن «مادر آل» بهر نوعیکه باشد خلاص کند .

انجام کار

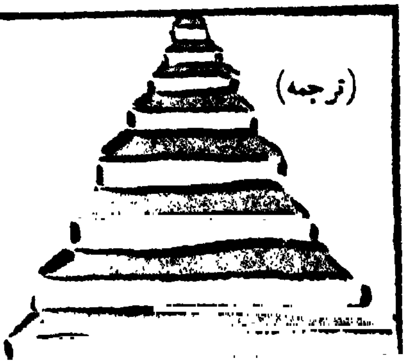
شخصی پست قامت چهار کنجه باریش نوکدار و چشمان خلطه‌ای
بادست و پای کوچک کوچک از کوچه و بازار کابل در
میدانی ده افغانان سرزده و رخ بجانب کوتل خیر خانه هی
می دوید - ازارش را باد مثل خیک آماس داده و دامن پشت سرش
مثل کدی پران کاکاصد برمر می پرید - بچه‌های ویل گرد را
خدا این روز داد که دنبالش نموده صدا میدادند .

اونه اونه لندی مادر آل!!

(بقیه از صفحه ۵)

له آوردند . حبشه را تسخیر نموده و « هیلاسلاسی »
ه سابق را بعد از شش سال دوباره بر تخت نشاندند .
د از آن در شمال افریقا متوجه ایطالویها گردیدند
بساط حکمفرمائی‌شان را سرتاسر آن براعظم برچیدند .
طالویها باکمک حلیف خود آلمان تا چندی در
رهستان تیونسیا مقاومت نمودند ، ولی دیری نگذشت
ن پافشاری‌شان درهم شکست و با دادن تلفات سنگین
لی و جائی‌از آنجا هم رانده شدند . مفکورهٔ امپراطوری
افریقای شمالی که از چندین سال موسولینی در دماغ
می پرورانید بیش ازیک خواب و خیالی نبود .

اکنون طیارات متفقین میدانهای طیاره و مراکز صنعتی
و اسلحه‌سازی ایطالیا راهدف بمباران خود قرار داده‌اند
و چنین به نظر میرسد که عنقریب ایطالیای خیانت کار
و ناسپاس به کیفر کردار خود رسیده ازین خیالات خام
و کوشش بیهوده خود بدون سیاه روزی و بدبختی‌دری
نخواهد گرفت

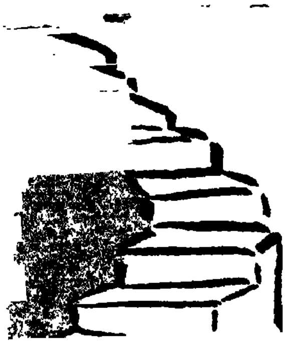


(ترجمه)

معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(۳)



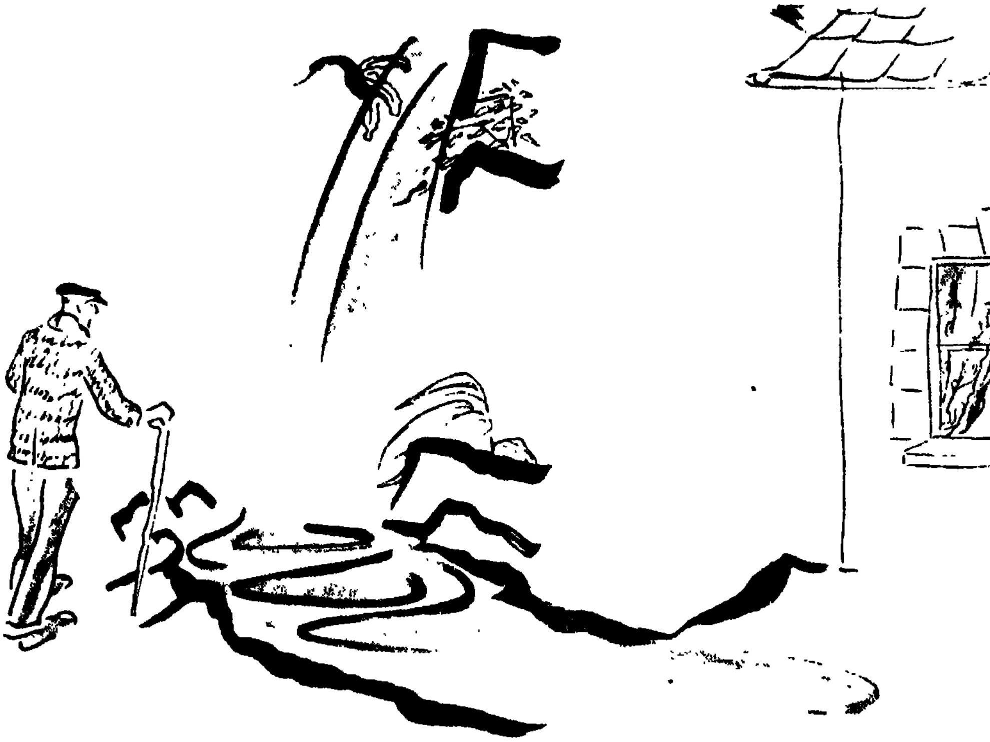
قطار آهن بسرعت بسمت شمال حرکت می نمود ؛ تمام آن روزم به سفر گذشت ؛ روحم در تمام راه در شکنجه و عذاب بود . هرچند که کوشش نمودم از مناظر طبیعی و هوای آزاد و جان بخش موسم بهار تمتع نمایم و دل پژمرده و روح محزون خود را خوش نگاهدارم سودی نه بخشید . با خود میگفتم . روانباشد در حینیکه تمام کائنات ازین هوای فرحت بخش و مناظر زیبا مستفید بوده در سرور و وجد باشند تو مانند مرغک بال شکسته با دل پریش و جگر ریش در گوشهٔ بسر بری و ازان سهمی نگیری و خاموش و افسرده خاطر باشی . بارها خود را ملامت می نمودم که چرا اوقات خود را در شهر لندن عبث سربرده و ازین محیط نشاط آور خود را محروم داشتم . در تمام راه من از ترس اینکه مبادا کسی مرا بشناسد از اطاق خود قدم بیرون نگذاشتم و حتی برای صرف غذا به اطاق مخصوص نان خوری (Dining Car) هم نرفتم و در همان اطاق بوده از ستیشن‌ها چیزی خوردنی را برای خود میگرفتم . جرائد را از هر گوشهٔ بدست آورده بدقت مطالعه می نمودم . در بعضی ازان کوائف کاروليدز و آمدن او بسوی لندن درج بود . چون ازین کار فراغت یافتم در گوشهٔ آرمیده کتابچهٔ یادداشت سکدر را از جیب خود بیرون کشیدم . سرتا آخر ورق زدم ؛ دیدیم تماماً از نوته‌ها پر بود ؛ ولی بیشتر آن در اشکالی بود که سر و پا نداشت . گاه گاه چشمم به بعضی اسماء می خورد . بالآخر متقن شدم که تماماً در رمز (شفر) تحریر یافته است . من درین فن دسترسی بسزا داشتم . در جنگ عمومی سابقه مؤظف به همین کار بوده و بارها توانستم کلید مکانیکه در شفر تحریر بود بدست آرم ؛ میدانستم که درین جا نیز عوض حروف از اشکال کار گرفته است ؛ اما چون سکد آدم احتیاط کار بود بطوری آن را بکار برده بود بازحمت چندین ساعته نتوانستم به مطلبش پو برم . سپس از کامیابی خود ناامید گردیدم ؛ ازبسکه دماغم خسته و بدنم زاله بود ضعف برمن طاری گشت و چشمم بسته شد . نمی دانم تاچند ساعت استراحت نمودم ؛ چون بیدارگشتم دریافتم که باید از ترن فرود آمده به ریل دیگری بطرف «کالووی» سفر نمایم . چون میخواستم پا از اطاق خود بیرون گذارم ؛ چشمم بریک نفر خورد ؛ که بر پلیت فارم (Platform) قدم میزد . حرکات او مرا در تشویش انداخت اما چون دقت نمودم معلومم شد مصروف کار خود است و نگران احوال من نمی باشد . با هم بفرود آمدن مبادرت نورزیدم و به سفر خود ادامه دادم .

اتفاقاً در آئینه به سر و صورت خود نظر انداختم ؛ بر حیرتم افزود ؛ چهرهٔ خرمائی و لباس کهنه من از دهاقین که در اطراف بامن سفر میکردند ؛ چندان تفاوتی نداشت . ریل بسرعت زیاد حرکت داشت و بسمت شرق روان بود و از بین مرغزارهای سرسبز و عریض و به پهلوی دریاچه‌های سیمابی و کوه‌های زمردین کش و فش میدوید . رفقای همسفرم یک یک فرود آمدند قریب ساعت ۵ شام در اطاق تک و تنها ماندم ؛ بالآخر در ستیشن خورد در عرض راه که در بین باطلاق‌ها واقع شده تاشدم . تکت خودرا بیکی از مامورین ریل تسلیم نموده ستیشن برآمده براه افتادم . یک جادهٔ سفید خوشنما از بین بته زارها به طرف کوهچهٔ رفته بود . خورشید در کران آن زیر ابرهای پراگنده سرخگون افق کم کم ناپدید میشد . بغرض استفاده

آخرین انوار زرد رنگ آن عجله داشتم که خودرا برفراز کوهبچهٔ برسانم . این منظرهٔ عجیب بطوری بمن تأثیر کرد که برای چندی تعقیب پولیس و مجازات سختی فراموشم شد . شاخ درختی را بریده عصائی برای خود ساختم - الآخر به کلبهٔ مختصر چوپانی بر خوردم که برکنار آبشاری بناشده بود. خستگی و گرسنگی برمن غلبه نمود و مجبور شدم که شب در آنجا استراحت نمایم . دیدم خانم چوپان دم درب ایستاده است . پیش رفته پرسیدم «میتوانم شب را درین جا بسر برم» باپیشانی نشاده و نگاه خنده آمیزی که مختص مهمانوازی سکات‌لیندی‌ها است از من پذیرائی نمود . کمی بعد غذائی ترتیب داده بحضورم گذاشت که مشتمل بر چند دانه تخم مرغ ، نان و مسکه . چوپان بیچاره ناوقت بخانه رسید ، بکمال مهربانی بمن پیش‌آمد اما از مقصدم نپرسید . از وضع او معلوم گشت که مرا تاجر تصور کرده بود . من هم از موقع استفاده نمودم تا توانستم از مسائل گاو وگوسفند پف کرده گفتم ، بیچارگان متیقن شدند که من درین معاملات مهارت عادی دارم .

صبح وقت از جا برخاسته بعد از خوردن ناشته راه خود را پیش گرفتم . اولاً سمت جنوب را برگزیدم ، میخواستم به ایستگاه ریل که از ستیشنی که دیروز فرود آمده ام چند فرسخ دور رفته ، در ریل سوار شوم و از همان راهیکه آمده ام بر گردم . غرضم اینبود تا پولیس را و کسانیکه مرا دنبال می نمودند از راه کشم . میدانستم آنها بطرف شمال یا مغرب مرا تعقیب خواهند کرد و روز اول شان برای اینکه مرا مجرم ثابت کنند و ورقه احضاریه باسم من حاصل بدارند صرف شده خواهد بود . باید من ازین موقع استفاده نمایم و تادرجه که میتوانم آنها را گول زنم .

بالآخر به ایستگاه خورد رسیدم که از هر جانب با بته ها محاط بود . در زیر یکی از آن برای ریل انتظار میکشیدم . کمی بعد دود یک ترن از افق نمایان شد ، که بسوی من میآمد . به تعجیل زیاد خود را به محل فروش تکت (Booking Office) رسانیده تکتی به یکی از ستیشن‌های بزرگ که بر خط عمومی واقع بود ، خریدم . چون در اطاق ریل پا گذاشتم ، دیدم مسافر دیگری با یک سگ پیر بد قواره قبل از من در آن جا موجود بودند . صاحبش در خواب عمیقی فرورفته و سگ مالهای او را پاسبانی میکرد . یک ورق جریده هم به پهلویش افتاده بود مولکی



برداشته خواندن گرفتم ، دوستون تماماً از قتلی که در اطاقم بوقوع پیوسته بود پر بود . معلومم گردید که از همه اول پیشخدمت هوتل دیگران را آگاه ساخته . بیچاره شیرفروش را برای چند ساعت توقیف نمودند و اینکه پولیس خبرداشت که مجرم از لندن به جانب شمال بتوسط ریل فرار نموده است و به دنبالش برآمده اند .



درین اثنا به ستیشن رسیدیم که روز گذشته در آنجا فرود آمده بودم از ترینکه از طرف مقابل میآمد دیدم سه نفر پائین شدند و نزد ستیشن ماستر رفته چیزی را ازو استفسار کردند . من برچوکی لمیده بکمال دقت نگران حرکات‌شان بودم. دیدم یکی از آنها کتابچهٔ جیبی خود را بیرون کشید و چند یادداشت را درآن ثبت نموده پس در جیب خود گذاشت . از وضعیت‌شان دانستم که در جستجوی من بودند و بطوریکه حدس زده بودم به همان خط حرکت دیروزه مرا تعقیب میکردند .

ریل ما سوت زنان از ستیشن برآمد ، رفیق همسفرم بیدار شد با چشمان پرتعجب و خیره بمن نگاه کرد ، سپس باز دراز کشیده بخواب برفت . من اراده نمودم موقع را از دست نداده خود را از چنگ تعقیب کنندگان نجات دهم و دزدکی در یکی از ستیشن‌های خورد سرراه فرود آیم ، درین ضمن دیدم که دفعتاً رفتار ریل سست شد برکنار یک پل قشنگ که بر رود کم عمق بسته بودند ، بایستاد ، سر خود را بیرون کشیده به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم تمام در و دریچه بسته است و کمی نگران احوالم نیست و تاجائیکه چشم کار میکرد فرد بشر معلوم نمی شد . از جا برخاسته در را باز نموده بیرون جستم وخودرا به بته‌های که از هر دوجانب خط ریل را در آغوش گرفته بود رسانیدم .

از قضای بد همان سگ بدبخت به گمان اینکه من مالهای بادار اورا دزیده ام بایک صدای رعد آسا به دنبالم برآمد و قریب بوده از پاچه گیرم کند . عوعوی سگ صاحبش را بیدار ساخت . مشارالیه خود را به در رسانیده های‌هوی برپاکرد بگمان اینکه من انتحار نموده ام . من از بین بته‌ها سوی جوی خزیده رفتم ، چند ثانیه بعد چون به عقب خود نظر انداختم دیدم گارد (Guard) در تلاش من برآمده‌است خوش‌بختانه چوپان و سگ‌اش هم به سمت مخالف رفته مرا نتوانستند دستگیر سازند . کمی بعد دیدم تماماً از یافتن من دست کشیده برگشتند و ریل بحرکت آمد .

شکر خدا را بجا آوردم ، قدری بیاسودم و دم خود را راست کردم . دیدم که بیک ناحیهٔ رسیده‌ام که سرتاسر خاموش است و از وجود انسان وحتی منزل کاملاً بی‌بهره است . بار اول ترس برمن مستولی گشت و قلبم تپیدن گرفت چنین تصور میکردم که مانند حیوانیکه از هر جانب شکاری ها اورا احاطه کرده باشند من نیز محصور گشته ام . حقیقتاً از پولیس چندان خوفی نداشتم ، ترس بیشترم از دشمنان "سکدر" بود زیرا میدانستم بهرجائیکه باشم به دنبالم میرسند و بدون مرگ از چنگ شان نجات ممکن نیست . چشمانم به شتاب ازین طرف بآن طرف سیر میکرد ، هر چیز در نگاهم مخوف بود . به بسیار شتاب روان‌بودم ،

میدان عریض شده رفت اما هیچ چیز خارق‌العاده به نظرم نخورد . سکوت مطلق و یک خاموشی مرموز سرتاسر آن ناحیه حکمفرما بود .

درین وقت که کم کم حواسم بجا آمد ' ناگاه صدای عجیب بگوشم رسید و چون بدآن سمت متوجه شدم چیزی در نظرم خورد که از دیدن آن قلبم بنای زدن را گذاشت و عرق سرد از پیشانی ام سرازیرشد و حالت غش بمن دست داد .

چه می بینم ' پایان دور از سمت جنوب طیارهٔ یک باله بطرف آسمان پرواز میکند ' از علامات فارقهٔ آن ظاهر بود که مال پولیس انگلستان نیست ' و از رفتارش معلوم میشد که در تلاش کسی برآمده است اولاً متوازی تپه ها پرش می نمود سپس از بالای همان راهیکه من پیموده بودم به پرواز خود ادامه داد و چند نوبت به همان یک نقطهٔ دور می زد . بعد ازآن سمت حرکت خود را تغیر داده به جانب جنوب رفت . ازین جاسوسی خوف و ترس زیاد برمن مسلط گردید . کوشش داشتم خود را زودتر به کدام منزلی رسانم و روز باقیمانده را در آنجا بسر برم . بعد از گشتن زیاد قریب غروب آفتاب خانه کوچکی از دور نمایان شد . چون قریب آن رسیدم دیدم جوانی باسیمای مقبول برسر پل تکیه نموده یک پیپ کلان گلی را می نوشد و بسوی آب خیره خیره می بیند .

من باو نزدیک شده گفتم «آقا ! شام شما خوش' بگمانم این جا رباطی است ' جوان سر را بالا نموده مؤدبانه جوابداد «بلی آقا و به بنده مربوط است ' از تشریف آوری تان خیلی متشکرم' بیش از یک هفته است مهمانی نداشته ام . »

وضع و رفتارش خیلی خوشم آمد' بازپرسیدم «آقا سرای بانی یک کار پرجنجالی است نمی دانم چطور درین سن کم این کار پرزحمت را بخود قبول کرده ای» جوابداد بلی درست میفرمائید اما پدرم پارسال رحلت فرمود و مسئولیت این کار سنگین بردوشم ماند' اگر راست عرض کنم این شغل چندان خوشم نمی آید ' یکی برای اینکه چندان منفعت‌بخش نیست و چیزی ازینکار در نمی آید دوم من به این کارها دلچسپی ندارم' و میدان را برای جولان طبیعت خود بسي تنگ می بینم .

«پس چه می خواهي بشوی » ؟ من ازو پرسیدم .

لبخندی زده گفت «آرزوی قلبی من اینست که نویسن زبردستی باشم و وقت عزیز خود را در نوشتن کتب بصرف رسا و ازین رهگذر برای ملک و مات و بشریت خدمتی کنم ' اما باید کرد که از اقتدارم بیرون است و نمی توانم به مرام اص خود نائل گردم . ازین درک سرای‌بانی هم اکنون نمی توا یک حیات مستریح بسر برد . بازار آن بسی کساد است ' مع بعضی اوقات چند نفر خانم فربه در موتر خود بغرض گردش تا ا مقام میرسند و نان چاشت خود را درین جا تناول میفرمایند و کد وقت در بهار ماهی‌گیری میرسد . خود شما میتوانید قیاس کرد از چنین مسک‌ها چه می توان توقع داشت »

من بدقت سوی او نگریسته پرسیدم «آغا در افسانه دلچس داری . اینک سرگذشت من میتواند بتو یک موضوع دلچسپی ر فراهم کند . بعد از یک ماه اگر این را بصورت یک رومان درآر میتوانی پول هنگفتی بگیری»

سپس با او در آن شام خنک اپریل نشسته سرگذشت‌ها خود را یک یک بیان کرده رفتم در بعضی جاها قدری مبالغه ه می نمودم' دیدم بکمال شغف بیانات مرا می شنید' سپس حکای خود را باین الفاظ خاتمه دادم «شیاطین به دنبالم میباشند میتوانی این قول مرا باور کنی و مرا از چنگ‌شان محفوظ بداری؟

«بلی بقدر استعداد خود به کمک تان حاضرم . درین د هر چیز ممکن است چطور میتوانم با شما مساعدت نمایم ؟

من در جواب گفتم «می خواهم یک دو روز مرا اجاز دهید تا درین جا توقف کنم ولی نباید کسی دیگر از موجودی من بداند ' میتوانی مرا مخفی نزد خود نگاه بداری ؟ »

جوان در جواب مرا از قولم گرفته بطرف خانه برد . چو می خواستم داخل اطاق بشوم بمن مخاطب شده گفت «تاوقتیک دلت می خواهد میتوانی درین جا بسر بری و بتو وعده میدهم ک احدی از احوالت خبر نخواهد شد و به موجودیت‌ات بو نخواهد برد » هنوز قدم داخل اطاق نگذاشته بودم که صدا ماشین طیاره بگوشم رسید' چون بدان سو نظر انداختم دید همان طیاره پر اسرار باز از سمت غرب می آید ' شکر خدا بجا آوردم که سر وقت خود را به پناه گاهی رسانیدم .

ماش پلاو نرگسی

لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(۱) برنج اعلی	۴ پوند	۴ پاو
(۲) روغن زرد اعلی	۱½ "	۱½ "
(۳) دال ماش پوست دار	۱½ "	۱½ "
(۴) تخم مرغ	۱۲ دانه	

هدایت : اول ماش‌را با برنج درآب ترکرده بقدر نیم ساعت بگذارید سپس در دیگ آب صاف انداخته بجوش آرید هنگامیکه آب جوش آمد برنج و ماش ترکرده را از آب کشیده در آب جوشان اندزاید نمک هم بقدر کفایت در آب برنج مخلوط سازید و جوش دهید . بعد از چند جوش به بینید که برنج قدری دانه اش ثابت باشد پس در چلو صاف انداخته آب برنج صاف کنید و چار حصه سازید سپس سه حصه برنج صاف کرده را در دیگ اندازید . در برنج دیگ انداخته گی دوازده چقوری برای تخم‌ها بسازید هریک تخم خام را شکسته در چقوری‌های بین برنج ریزید حینیکه تمام تخم‌ها را شکسته و در چقوري‌های برنج ریختید بعد یک حصهٔ برنج باقی مانده را بالای تخم‌ها هموار نمائید . پس روغن را سرخ کرده و کمی آب جوشان مخلوط ساخته آب روغن را بالای برنج بریزید . بقدر یکنیم مثقال زیره در لاهای برنج پاش دهید بعد سر دیگ را بند ساخته بالای آتش بگذارید تا بخار دیگ بروز نماید وقتیکه بخارات دیگ بیرون برآمد پس بالای سر دیگی آتش انداخته دیگ برنج را بالای دیگدان (اجاق) بگذارید ولی آتش زیر دیگ نرم باشد تا برنج نسوزد . زمانیکه برنج بدم رسید باحتیاط تمام برنج را در غوری بکشید و در لای برنج تخم‌ها را بچینید و نوش جان فرمائید.

سالن بور

لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(۱) گوشت	۱ پوند	۱ پاو
(۲) ماست	۱ "	۱ "
(۳) روغن	۶ اونس	۱½ خور
(۴) پیاز	۴ "	۱ خور
(۵) نمک ـ مرچ سرخ ـ زرد چوبه ـ بقدر کفایت		

هدایت : اول پیاز را صاف و ریزه کرده در روغن سرخ کنید وقتیکه پیاز زعفرانی شد از روغن بدر آرید گوشت را ریزه ریزه ساخته در روغن سرخ کنید زمانیکه گوشت سرخ شد مساله‌جات فوق را بالای گوشت و روغن انداخته چند دور دهید تا مساله با گوشت سرخ شود سپس در ماست بقدر ۴ اونس آب انداخته خوب لت کنید بعد بالای گوشت و روغن انداخته بالای آتش بگذارید و جوش دهید هنگامیکه آب سالن جذب شد و بور بر سر روغن آمد تیار است صرف فرمائید .

در مطبعه لطیفی دهلی ، برای «نشریات متحده» به طبع رسید.

پوست قره قول در مد تازه

بانوان خوش هیکل و طناز درین ایام بیشتر پوست بره قره قول را که یکی
ولات عمده افغانستان است در تزیینات لباس بکار میبرند در تصویر روی



مف ، قره قول



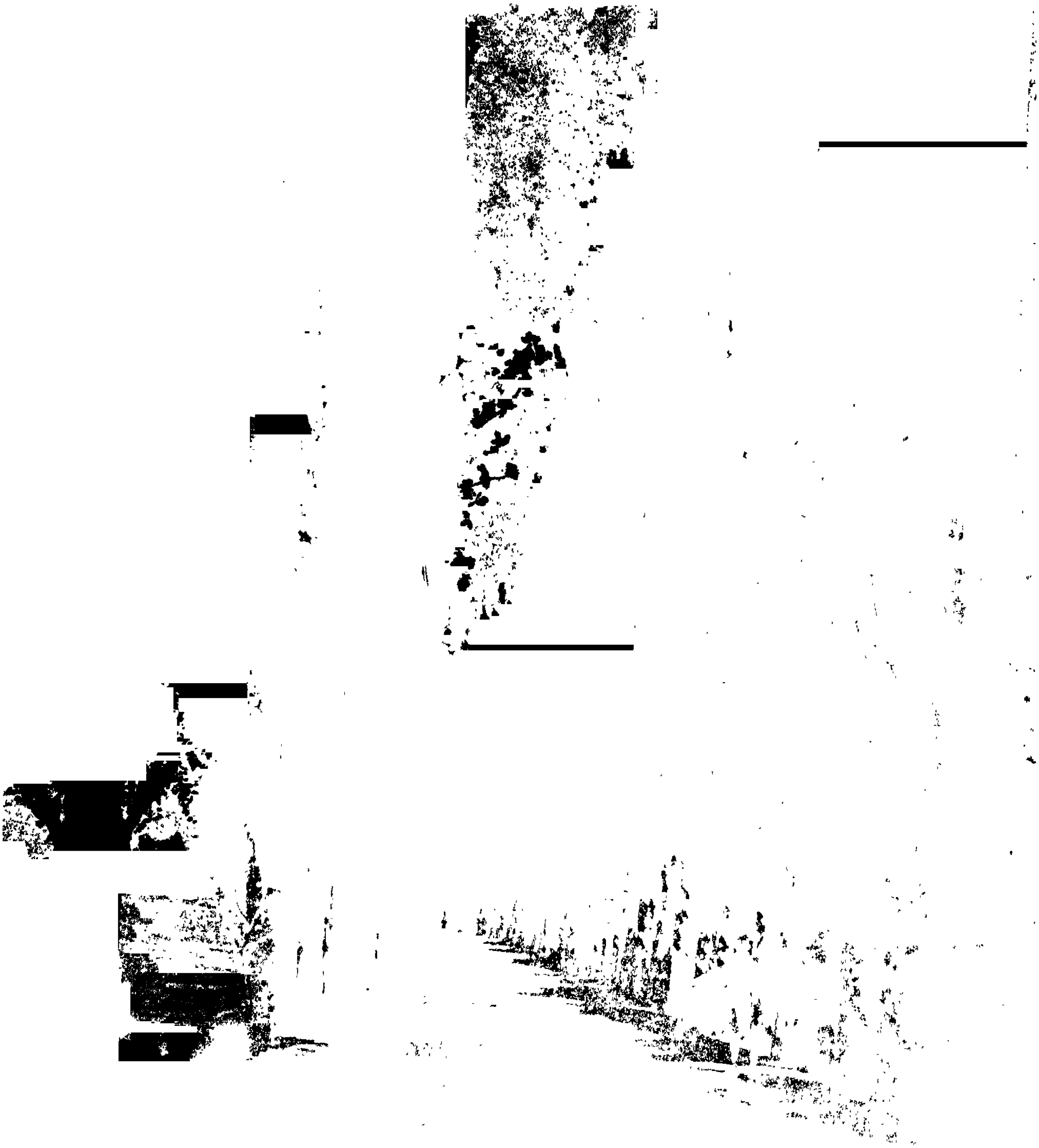
دستکش



دست کول

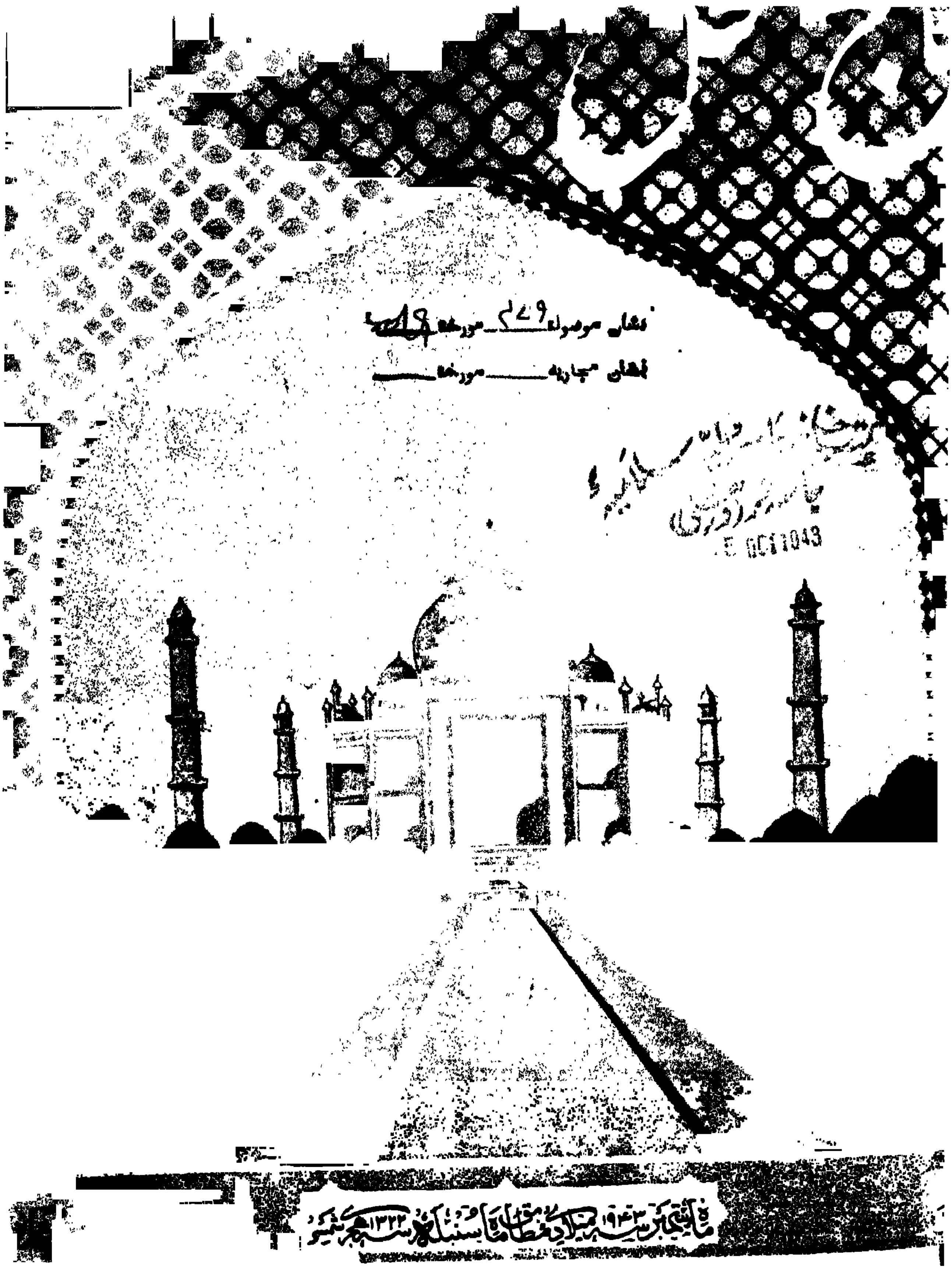
میتوان خانم شیکی را دید که کلاه ، کرتی، دستکش و دست کول اش تماماً
ه قول افغانی است .

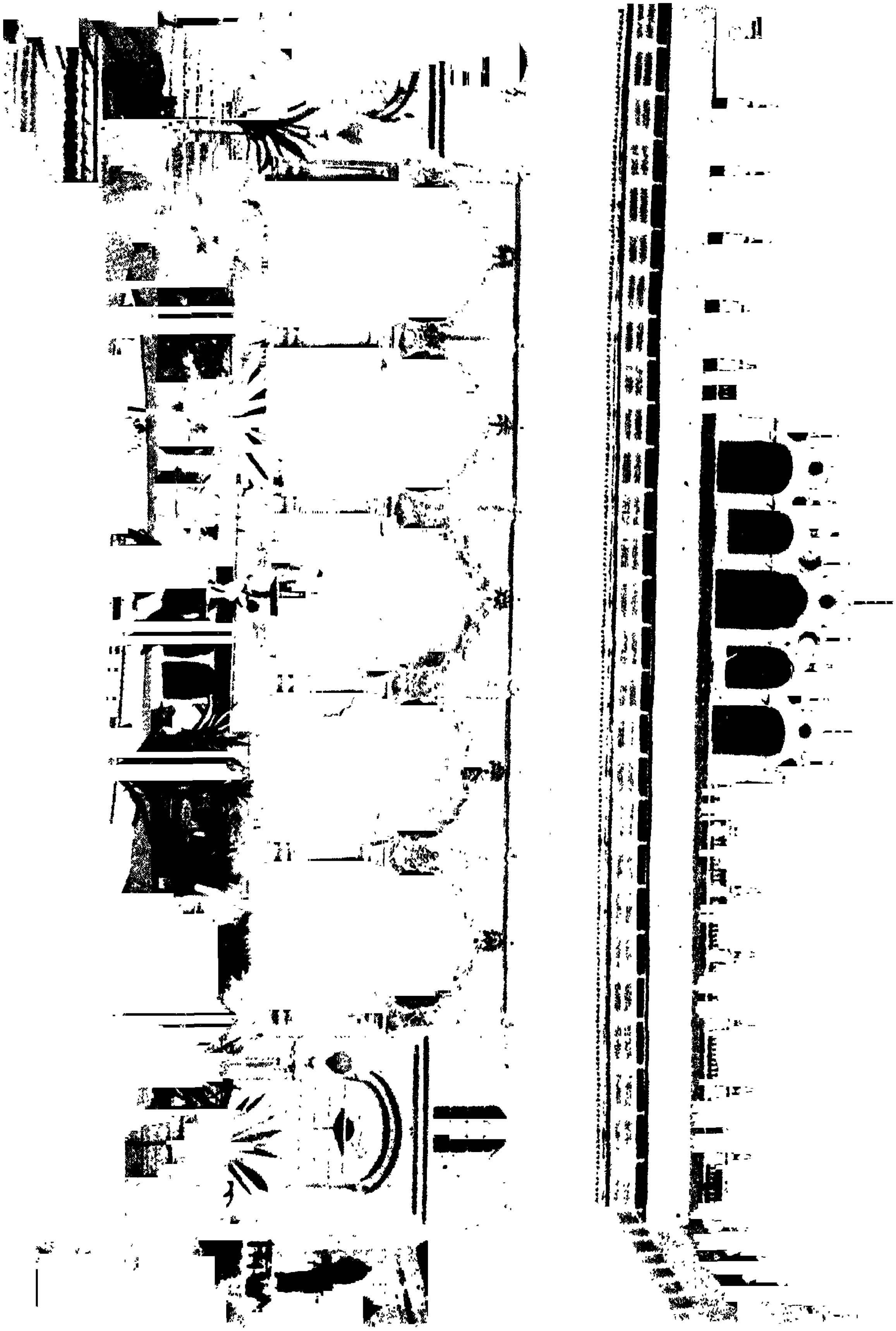
ه نگاهی که رقیبت نه پسندد قربان سرناز کن و سوی من انداز



هر سوخته جانی که بکشمیر در آید   گر مرغ کبابست که با بال و پر آید

d. No. L. 4943.


ماه سپتمبر ۱۹۶۳ میلادی مطابق ماه سنبله ۱۳۴۲ هجری شمسی



تاج محل

مجلۀ ماهوار مصور

برای فارسی زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی در فارسی امروزۀ افغانستان نشر میشود.

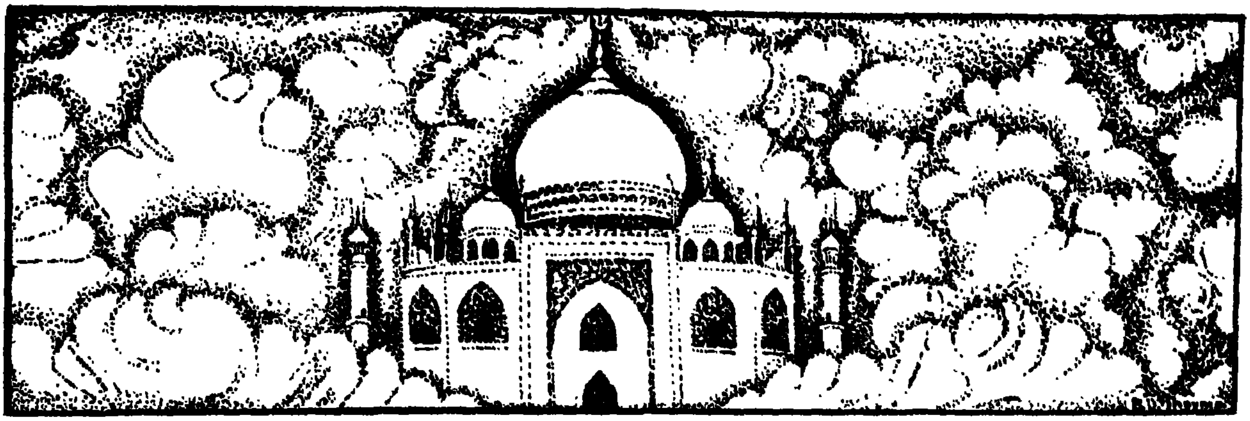
مدیر؛ محمد علی غلزئی، ایم. ای. آدرس؛ پوست بکس ۱۲۶ ـ دهلی

سال (۲) ماه ستمبر ۱۹۴۳ میلادی مطابق ماه سنبله ۱۳۲۲ هجری شمسی شماره ٤

اشتراک سالانه: داخل سه روپیه، خارج چهار روپیه

از نشریات متحده

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی — بجز بنای محبت که خالی از خلل است



سکون قبل از طوفان

نگاهی بر وقایع جنگ حاضره این حقیقت را بما روشن میسازد که کشمکش موجوده ازیک تسلسل فعالیت حربی در میدان جنگ یا به عبارت دیگر از حملات پی در پی تشکیل یافته که از یک دیگر با وقفه های مختصر که در اصطلاح نامه نگاری باسم «سکون قبل از طوفان» شهرت دارد جدا میشود. دانستن این مسئله بسی آسان است و چندان به فن عسکری نیازمند نمی باشد، هرکس میداند که این اوقات ظاهراً خاموش بکدام درجه برای تجهیزات و تسلیحات و سایر امور دیگر حربی لازم است و بدون آن کامیابی محال است.

هردو جنبه بعد از یک دورهٔ زدو خورد مجبور اند قدری از تعرضات شدید دست کشیده در تهیهٔ لوازم و تدارک سامان بکوشند و باز دیگر خودرا برای تصادم حاضر سازند. ظاهر است کامیابی و ناکامی صحنهٔ جنگ تماماً مربوط به همین ترتیبات و تنظیمات قبل از وقت است که آن نیز بنوبت خود منوط به منابع ثروتی وتعداد نفوس جانبین میباشد. دولتی که درین مسئله بر حریف خود برتری دارد بآسانی میتواند خسارات محاربات را تلافی نموده عسکر تازهٔ را با آلات مکفی به میدان جنگ اعزام بدارد و بدین طریق تدریجاً از قوهٔ حریف خود کاسته آنرا از پا در آورد.

امروز باز همان خاموشی قبل از طوفان سرتاسر گیتی حکمفرما است. متفقین بعد از یک دورهٔ فعالیت زیاد به‌فتح شایانی‌در افریقای شمالی‌وسسلی نائل گردیده‌اند و اکنون بغرض هجوم بر «قلعه اروپای آلمان» تدارک میبینند. نمی توان گفت که این حمله کی و از کجا شروع میشود، بدون آقای چرچیل و صدر جمهور امریکا و عدهٔ محدود صاحب منصبان ارشد عسکر متحدهٔ انگلیس و امریکا احدی ازآن اطلاعی ندارد. اما میتوان حدس زد که همان روزهای آخرین انتظار فرارسیده، ممکن است امروز یا فردا و قبل از آنکه این اوراق بغرض اشاعت از طبع برآید این حمله آغاز گردد. خود آقای چرچیل هم دریکی از نطقهای آخر خود بدین مسئله اشاره کنان میگوید «قبل از برگ ریزی خزان حوزهٔ مدیترانه صحنهٔ

خونین جنگ را تشکیل خواهد داد.»

مؤسسات تبلیغات هردو جنبه سرگرم پروپوغند بوده سعی دارند ازین وقفه تاجائیکه ممکن است استفاده نمایند، ازیک پهلو اهالیٔ خود را از ترتیبات و تسلیحات خارق‌العادهٔ خود مطمئن میسازند و از جانب دیگر می‌خواهند معنویات مخالفین خود را برهم زده در قلوب شان خوف و ترس تولید کنند. متفقین باتمام وسائلیکه در دست دارند ساعی اند که آلمان‌ها را از قوهٔ روز افزون و مقاومت ناشدنی خود تهدید نمایند و برای اثبات قول خود کارخانجات و مراکز صنعتی شان را شب و روز بیک پروگرام مرتب تحت بمباران گرفته اند و تاجائیکه میتوانند در تباهی وسائل حمل و نقل آلمان میکوشند، تابوقت ضرورت دشمن نتواند از آن کار گیرد. علاوتاً به اهالیٔ اروپای اشغال شده نیز دستورات لازمه داده میروند که در حین حملهٔ متفقین برخاک اروپا وظایف آنها چه خواهد بود و چاونه در سقوط دشمن مشترکه میتوانند بآنها سهیم شد.

آلمان هم درین مسئله از حریف خود عقب نمانده، از یک جانب اهالیٔ خود را تسلی داده میرود که جای ترس و خوف نیست و نباید اندیشه را بخود راه داد زیرا آنها در یک «قلعه مستحکم فولادی» که هیچ قوهٔ روی زمین قادر نیست که آنرا از بین ببرد پناه گرفته‌اند و از جانب دیگر بتوسط رادیو و مطبوعات در توصیف استحکامات ساحلی، توپ های سنگین که در بناه‌گاه‌های سیمنتی محفوظ است و طیارات متعدد شکاری و سیل تانک ها و قوهٔ موتوریزه که برای هرپیش آمد حاضر و آماده است، مباهات می نماید و کوشان است حریف خود را مرعوب داشته از حمله بر اروپای اشغال شده باز دارد.

درین اواخر یک مادهٔ دیگر هم در پروگرام تبلیغات آلمان برضد انگلستان اضافه شده. مؤسسات پروپوغند آلمان سعی دارند که اهالیٔ خود را متیقن سازند که هجوم بر انگلستان هنوز هم از حیطهٔ امکان خارج نیست. اما فرق نمایان این تبلیغات از پرگوئی و لاف و گزاف سال ۱۹۴۰ ظاهر است، در وقتیکه آلمان تصور میکرد که در اثر سقوط فرانسه انگلستان بدرجهٔ ضعیف و ناتوان شده که تعرض بران یک کار سهل است البته حق داشت که در آنوقت از باد بروت کار میگرفت زیرا در چند ماه با حملات برق‌آسا از ناروی تا خلیج بسکی و سعت یافت و هیچجا بامقاومت شدید دچار نشد.

اما تبلیغات حاضره نوعیت دیگری دارد و از آب و تاب کاملاً افتاده، دیگر تسخیر تمام انگلستان در مخیله هیتلر نمی گنجد، محض از یک حملهٔ محدود بر انگلستان ذکری بمیان میآید تا در راه تعرض متفقین بر اروپا سکتگی وارد کنند. باید اذعان داشت که جرمن ها در تخنیک حربی مهارت خوبی دارند و میدانند تعرض بهترین وسیلهٔ تدافع است. گمان اغلب اینست که چون متفقین بغرض نجات اروپا عسکر خودرا سوق دهند قوماندان اعلی نظامی آلمان بغرض اینکه توجه شان را به جانب دیگر جلب کند عسکر پاراشوتی راباچند دستهٔ نظامی پیاده بتوسط گلائیدر در نقاط مهم عسکری انگلستان فرود آورد. اما باید دانست که ریاست ارکان حرب متفقین هم ازین نکته غافل نیست و نه

(بقیه در صفحه ۲۴)

استرداد خزائن مغروقه



هر سال میلیون‌ها پوند طلا بواسطهٔ کشتی‌های تجارتی از یک مقام بدیگری نقل داده میشود. بیشتر آن بدون کدام حادثه به منزل میرسد ولی بعضی اوقات در اثر کدام واقعهٔ غیرمترقبه کشتی ف گردیده مال‌التجاره را با خود به اعماق بحر میبرد.

ی ازین حوادث مدهش در ۲۰ ماه می ۱۹۲۲ قوع پیوست، کشتی بزرگ «ایجپت» (Egypt) ام مملو بامیل‌های طلا و نقره، که قیمت مجموعی ن به ۱,۰۷۸,۹۷۹ لیرهٔ انگلیسی میرسید، در مرکز مدیترانه باطوفان مدهشی دچار گردیده بمعه خزائن یمتی خود به قعر دریا فرو رفت.

«ایجپت» در ۱۹ می از بندر «تلبری» حرکت نمود، بروز دیگر دفعتاً هوا تیره و تار شد و کشتی مذکور خود را بایک طوفان مه و غبار غلیظی مقابل دید. دیدبانی بیش از چند گز ممکن نبود. درین اثنا قریب ساعت ۷ شام تولهٔ خطر از دور شنیده شد هر چند که دیدبانان کوشش نمودند چیزی را بیافتند، ناگاه صدای ازهم پاشیدن یک کشتی در اثر باد تند بگوش‌شان رسید، از بسکه فضا تاریک بود هر چیز را از نظر مستور میساخت و ملاحان نتوانستند محل حادثه را بخود معلوم کرده به کمک مصیبت زدگان برسند، «ایجپت» جواباً پیغام فرستاد و دید بانان و پاسبانان برج بدقت گوش گرفتند، تا صدای ثانی را شنیده بتوانند و محل کشتی را بخود معلوم کنند اما پیغام دوم نرسید. چند ثانیه پس‌تر یکی از پاسبانان فریاد برآورد و بادست های لرزان خود بطرف چیزی که بسوی کشتی میآمد اشاره میکرد. تماشاچیان دهشت‌زده چون بدان سُو متوجه شدند چه می‌بینند که دماغهٔ کشتی مخروب راساً بطرف ایجپت رخ نموده است، کناره‌گیری ممکن نبود و در ظرف کمتر از ۲۰ ثانیه تصادم مدهش بوقوع پیوست و دراثرآن یک شگاف بزرگ در پهلو ایجپت نمودار شد، آب بحر مانند یک سیل خروشان بداخل کشتی راه یافت.

ایجپت باضربت مهلک دچار گشت، روزنهٔ نجات از هرسو بسته شد، عمله باعجلهٔ زیاد دست بکار بردند، زوارق نجات‌را بروی آب فرود آوردند، تا جائیکه توانستند مسافرین را درآن سوار نمودند اما بواسطهٔ وقت کم و ازدحام بیشتر نجات تمام رکبان ممکن نبود. کشتی بعد از هر لحظه چند فت در آب فرو میرفت و بعد از ۱۸ دقیقه کاملاً در امواج بحر ناپدید شد، علاوه از خزائن طلا و نقره ۱۵ نفر از مسافرین و ۷۱ نفر از عمله را نیز با خود به اعماق بحر فروبرد.

کشتی باتمام محتویاتش بیمه بود، کامپانی بیمه

بدون لیت و لعل حسب قرارداد تمام پول را تادیه نمود و بقرار قانون تجارت بین الملل شرکت مذکور صاحب کشتی مغروقه و محتویات آن گشت، اما در بین صاحب بودن یک شی و بدست داشتن آن فرق نمایانی است. صرف نظر نمودن از چنین سرمایهٔ گران‌بها یک کار آسان نبود؛ پس بعد ازین تاریخ موضوع فوق توجهٔ جهانیان را بخود جلب کرد.

محل اصلی که کشتی در آنجا غرق شده بود به تحقیق معلوم نبود ولی هرکس از نواحئ که حادثه مذکور درآن بظهور پیوست خبرداشت. عمق بحر درآنجا متجاوز از ۶۰ فیدم (۳۶۰ فت) بود و در آنوقت لباسی که بتواند غواص را در چنین اعماق از فشار آب مصون بدارد اختراع نگردیده بود. بدین جهت تاچندی کسی به تحصیل این خزینه اقدام جدی‌نه نمود.

کم کم حادثه‌جویان کوشش نمودند چیزی را اختراع کنند تا غواص آن را دربرنموده بتواند در چنین اعماق کار کنند. عدهٔ کثیر اهالی انگلستان - آلمان و ایطالیا متوجهٔ اینکار شدند. بالآخر ایطالوی‌ها برهمقطاران خود سبقت جستند، شرکت نجات اطالوی موسوم به «کامپانی سورمیا» بعد از زحمات چندین ساله بساختن یکنوع لباس غواصی موفق شد که خیلی جالب توجه واعجوبهٔ در فن مهندسی بشمار میرفت، نباید آن را باسم لباس یادکرد زیرا آلهٔ بود فلزی و استوانه نما، بادریچه‌های مدور در حصه فوقانی؛ که ازآن غواص میتوانست در اعماق بحر به اطراف خود بنگرد. این استوانه باچند عدد حوضک سنگی نیز زینت یافته بود؛ تا غواص بوقت پایان رفتن آن را از آب پرکنند، وزنش بیشتر شده اورا در فرونشستن کمک نماید. دارای یک استوانهٔ گاز آکسیجن بغرض تنفس و یک دستگاه تیلفون کوچک نیز بوده تا غواص بتواند از اعماق بحر باعملهٔ کشتی مخابره کنند. این لباس فلزی را بطوری ساخته بودند که تا اعماق ۱۵۰ فیدم نیز مورد استفاده میتوانست شد.

شرکت فوق در سال ۱۹۲۹ دست بکار برد. حسب قراردادیکه با کامپانی بیمه امضانمود چنین تصفیه یافت که هرقدر مالیکه از کشتی مغروقه بیرون آورد نصف آن از حق‌الزحمهٔ شرکت سورمیا خواهدبود. دوکشتی «ارتیگلو» (Artiglio) و «روسترو» (Rostro) تحت نظارت قوماندانور کواگلیه (Commendatore Quaglia) بغرض استرداد این خزائن برآمد. اولاً بواسطهٔ طنابهای کلفت سیمی که ازیک کشتی بدیگری بسته بودند به روفتن اعماق بحر اقدام نمودند؛ بخیال اینکه ممکن طناب در دکل و یا دودکش کشتی‌گیر آید، اما تمام سال ۱۹۲۹ در همین جستجو سپری شد و بوجود «ایجیپت» پی نبردند البته در کشف بعضی سنگ لاخهای شامخ که سطح تحتانی بحر را پوشانیده بود موفق گشتند، چون زمستان فرا رسید از کار دست کشیده بوطن خود عودت نمودند.

در بهار سال دیگر (۱۹۳۰) باز کشتی‌های فوق در تلاش ایجیپت برآمدند و روفتن اعماق بحر سرگرفتند

(بقیه در صفحه ۲٤)

(مجلهٔ کابل)

کوشش

اثر آقای فاضل محمد سرور خان
«صبا»

ای ملت مسعود پی دانش و فن کوش　　در تربیت و تقویت روح و بدن کوش
پرهیز کن از غفلت و درکار وطن کوش　　در رفعت اینخانه بجان و سر و تن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

آنانکه بسر منزل مقصود رسیدند　　خورشید صفت سر بفلک باز کشیدند
از سعی و عمل پردهٔ غفلت بدریدند　　غافل مشو از سعی و عمل دیدهٔ من کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

ضائع مکن ایجان نفسی وقت زمانرا　　پدرود کن ایدیدهٔ من خواب گرانرا
نیکو بکن از جهد تو کار دو جهانرا　　در خدمت اسلام و وطن سرو علن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

ای بیخبر از نور هنر مانده بظلمت　　تا چند نباشی پی مطلوب بهمت
میکوش - بیفزا بوطن رونق صنعت　　بشتاب پی حکمت و همچون «ادیسن» کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

امروز وطن دیده باحوال تو دارد　　این مزرعه امید ز افعال تو دارد
مقصود ز برخوردن اعمال تو دارد　　ای صانع و ای زارع وای اهل سخن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

تا باز نیاید بوطن روز مصیبت　　غفلت منما کارکن اما بدیانت
ای حاکم و ای مفتی و مامور وزارت　　در خدمت مرجوعه باخلاق حسن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

ز رشوت و افعال دنی صرف نظر کن　　از آنچه وطن زار شده زود حذر کن
یبار ستم برده کنون هوش بسر کن　　بر شکر نجات از الم دور فتن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

تن ، خدمت این جامعه ، جانست صداقت ! میکوش بخدمت ، بهمه صدق و درایت
صدق است بتو ضامن هر گونه سعادت با صدق و صفا در وطن ایدیدهٔ من کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

ای اهل وطن ، اهل وطن ، قوم مسامان تا چند نیساری بکفت گوهر عرفان
دریاب عروج دو جهان ازیم قرآن از نوبت گهواره الی وقت کفن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

این مملکت ما بهمه چیز تواناست کوه و کتلش آهن و مس نقره و طلاست
محتاج به سعی و عمل ملت بیضاست اندر پی آبادی این ملک کهن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

باری بکفت آمده چون رشتهٔ وحدت بر روی تو باز است در نعمت و راحت
از جهد بجو مجد و علا رفعت و شوکت با کالر و تکتائی و دستار و چپن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

دریاب «صبا» سر تعالی جهان را از علم منور بنما دیدهٔ جانرا
قربان وطن ساز همه سود و زیانرا پروانه صفت در طلب شمع لگن کوش

در اوج وطن - اوج وطن - اوج وطن کوش - در اوج وطن کوش

(بقیه از صفحه ۱۰)

گاهی آه میکشید که

فرق است میان آنکه یارش در بر
با آنکه دو چشم انتظارش بر در!

تماماً بعکس بیانات در کتاب خودش ولی مگر باز بحرف خود ایستادگی کرد ؟ نه ابداً نه دوباره باصطلاح سرخر را برگرداند راه دیگری پیش گرفت بلکه بدتر بخود روسها تاخت همانهائی که با آنها نرد محبت میباخت ! پس به چه چیز این مرد اعتبار میشود کرد ؟ کدام قولش را سند میتوان دانست آقایان وقت بیشتر ندارم و الا میگفتم حتی شیرهای سنگی قدیم در قندهار خودتان چطور از شغال‌بازی نازی بخندهٔ خشمناک اند ! میگفتم هم که مناسبات دوستانهٔ همسایهای اینجا غیر از زبان‌بازی و دلنوازی ناز نازی سازی است قول انگلیس کالنقش فی‌الحجر است در استقامت همسنگ کتیبه‌های باستانی است بی نیاز از زمان و مکان بله اینها را میگفتم و بیش از اینها هم ولی وقتم تمام شده نه کلام — پس شب بخیر

علیا حضرت بیگم بهوپال

نگارش غنی افغان



جای بسی مسرت است افراد افاغنه که از چندین قرن باینطرف در سرزمین هند سکونت ورزیده اند و درین کشور زیست مینمایند لسان شرین فارسی را فراموش نکرده اند، و از علوم و ادبیات آن بهرهٔ بسزا دارند. نه تنها طبقهٔ مردها بلکه خانم‌های افاغنه نیز در زمینهٔ ادبیات طبع آزمائی نموده اند. یکی ازان جمله خاتون جلیله محترمه علیا حضرت بیگم بهوپال متخلص به «شاهجهان» است که طبع موزونی داشت و در صحنهٔ ادبیات فارسی دارای قریحهٔ بزرگ میباشد، گاه گاه شعر هم سروده. لذا ما در اینجا نمونهٔ از اشعار وی را که دارای نزاکت ادبی است نشان می دهیم.

اما قبل از اینکه از ابیاتش ذکری بمیان آید بطوّر اجمال به تذکار حیات شان تاجائیکه معلومات داریم خوانندگان محترم را آشنا میسازیم.

اسم مبارکه «شاهجهان بیگم» صبیهٔ جناب نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ حکمران شهزاده‌نشین بهوپال است. والا حضرت نواب موصوف نژاداً از طوایف جلیل القدر «میرازی خیل» یکی از قبائل افاغنه اند. بیگم ممدوحه در ۱۲۵٤ هـ از بطن علیا جنابه سکندر بیگم بعالم وجود آمد در سایه عاطفت پدر نامدار خود با تحصیل علوم دینی بآشنائی از علوم ادبیه نیز موفق شده است.

جنابه شان حینیکه به عنفوان شباب رسید با جناب افخم‌المؤید بنصراله سید محمد صدیق حسن خان شرف زوجیت یافت. شوهر عالی گوهر حضرت سید ممدوح یکی از فضلای وقت و علامهٔ عصر بود. آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته، تقریباً یکصد کتاب در علوم مختلفه تصنیف و تدوین نموده اند. حضرتش به صفات حسنهٔ زهد و تقوی تدین و ورع یکتای روزگار بود. پر آشکار است که صحبت همچنین فاضل اجل رفیق حیات در تتبع علمی خاتون محترم ممدوحه کمک زیادی نموده و افکار با ذوق شان را جلا بخشید.

قدرت فهم و ذکاء در فطرت جنابه‌اش سرشت نموده معناً و صورتاً با زیور فضایل و اخلاق نیکو آراسته و جواد و کریم‌النفس بود از آنجاست که پس از وفات پدر تاجدارش در سال ۱۲۸۵ هجری سریر آرای شهزاده نشین «بهوپال» گردید.

پایه تخت حکمرانی علیا حضرت شهریست کوچک اما خوشنما در مرکز هند که بر خط ریل جی. آئی. پی واقع است و اطراف آن را تا جائیکه چشم‌کار میکند اراضی مزروعه و جنگلات سرسبز فراگرفته است. شهزاده‌نشین بهوپال از چندین نسل باین خانواده منسوب است.

هنگامیکه زمام حکومت در دست اداهٔ علیا حضرت قرار گرفت یک آن اولتر توجهٔ عالیه را جانب رفاه و فلاح مملکت و خوش‌حالی رعایای خود منعطف فرمودند نخستین اقدامی که برداشتند بالذات در تمام نقاط مملکت خود دوره کردند و برای‌العین احوال رعایای خود را مشاهده نمودند . سپس تمام اراضی مملکت خود را امر مساحت فرمودند تسهیلات و مراعات زیادی برای زارعین و آبادانی کشور فراهم نمودند ساعتی در راه خوش بختی و آسایش ملت غفلت نورزیدند .

پس از فراغ و پرداخت امورات فوق‌الذکر طرف معارف عنان توجه عطف نمودند چنانچه در پر تو همان افکار بزرگ و خیالات عالیه و احساسات نفیس که قدرت به علیا حضرتش اعطا نموده بود در هر زمان و موقعی علاقه و صمیمیت مخصوصی نسبت بمعارف مملکت خودنشان داد. علماء و فضلاء و ارباب هنر را تقدیر نموده و نوازش‌ها فرمودند و ضمناً نوجوانان شهزاده‌نشینی خود را چه از هنود و چه از مسلمانان بسعی عمل وتحصیل عرفان ترغیب دادند .

ذوق و شغف علمی‌شان از آثار وی چون «تاج‌الاقبال» «تاریخ بهوپال» «تهذیب‌النسوان» و «خزینة اللغات» ثابت و روشن است . بر علاوه ذوق مفرطی در عمرانات نیز داشتند و اساس متین ساختمان‌های طرز جدید را گذاشتند منجملهٔ آن تاج محل، نشاط افزا، غدیر شاهجهان، قابل اهمیت است و بسی بناهای امور خیریه از قبیل بیمارستان، مکاتب، مساجد، پل‌ها، و جاده‌ها وغیره‌از یادگار اوست .

بدورهٔ زمامداری خود در راه فراهم آوری زمینهٔ ترقیات مملکت با کمال محبت و جدیت و علاقه‌مندی گام‌های سریع برداشت و بمرام خود نائل گردید . در اصلاحات امور کشور خود با صمیمیت و خلوص کوشید. محبت و وقارش در اعماق قلوب تمام رعایای وفادارش هنود و مسلمانان مسکن گرفت .

از آنجاست که این خدمات قیمت‌دار علیا حضرت بیگم ذی‌المرتبه طرف تمجید و تحسین ابنای زمان و دولت برطانیه کبیر قرار یافت و مرتباًمورد نوازش و تقدیر پر محبت علیا حضرت ملکهٔ انگلستان (کوئین وکتوریا) و والا حضرت نائب‌السلطنت هند واقع شدند. چنانکه از حضور علیا حضرت ملکهٔ انگلیس باعطای خطاب جلیل الرتبهٔ «کرون آف اندیا» (تاج هند) و رئیس اعظم دلاور طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند» فائز و سرفراز گردید .

اینک برخی از کلام شیرین و برجستهٔ علیا حضرت که در دست داریم تقدیم میشود .

هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر
چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر
هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان در برش
از پرتومهر رخش دارد تجلای دگر
خوبان دنیا کو همه خوبند از سرتاپا
نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان
بهر نماز عاشقان باشد مصلای دگر
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو
ای محتسب این های و هو دارم زصهبای دگر

(بقیه در صفحه ۲۳)

صحبت‌های رادیو

«سید عبدالصمد»

(۵)



آقایان ! قدیمها وقتی کسی میخواست یادگاری از خود بگذارد افکار خودش را آمال خودش را روی سنگ حکاکی میکرد میگذاشت که صدها سال بعد هم مردم آنرا به بینند بخوانند نویسنده را بشناسند مقاصدش را درک بکنند و بهره ببرند بهره هم اگر نبرند لااقل بدانند خداشناسی پیشترها بوده که عزت نفس داشته اعتماد بخود داشته اطمینان داشته چیزی که میگوید عوض شدنی نیست مطالبی که نوشته تخلف ورزیدنی نیست قولش پایدار و ماندنی است چونکه مکنون خاطر خود را روی سنگ می‌تراشیده و یادگار میگذاشته که ماهها سالها صدها سال بجا بماند بله قدیمها مردم سرحرف خود ایستادگی میکردند هرچه که امروز میگفتند فردا و پس فردا و بعدها هم تا دیر دیرها همان را میخواستند بدون ذرهٔ تحریف و تاویل آنها چیزی نمیگفتند و نمینوشتند. بلکه نمیخواستند کلمهٔ بگویند و بنویسند. که دو روز بعدش از مفهوم خارج شود که حرفها و نوشته‌های آینده شان بکلی ضد و نقیض آن بشود حتی اینکه کردار مخالف گفتار گردد. در افغانستان خودتان از آثار ملتهای بزرگ باستانی گنجینه‌های شایانی امروزه در دست دارید. از حجاری و کتیبه و یادگارهای دیگر در اطراف جلال‌آباد مثلاً باکوهدامن یا دره النگار و الیشنگ وغیره نوشته‌ها را بخوانید استقامت رای مسلک راستین نویسنده مانند سنگی که رویش حکاکی شده محکم و صلب دیده میشود دل سنگ گواهی میدهد آنچه اینجا می بینید و میخوانید برای همیشگی است برای دیدن و خواندن تمام دنیاست زمان و مکان کاری به آن ندارد حالا خوب است بطور مقایسه کتاب هیتلر را که چند سال پیش نوشته بردارید بخوانید به بینید گفته‌هایش هیچ با کارهای امروزش وفق میدهد؟ به بینید چطور بفاصلهٔ کمی زد بزیر تمام آنچه که روی کاغذ آورده‌بود نوشتهٔ دیروزش بکلی برخلاف افکار امروزش هست آنوقت چیزی گفت حالا چیزی میگوید فردا هم لابد حرف دیگر خواهد زد بهیچ صراطی که مستقیم نیست هوای کار را می بیند هی عوض میشود عوض اندر عوض میشود حرف خود را برمیگرداند زیر قول خود میزند مثلاً اول از روسها بد گفت و نوشت خیلی بد خیلی زشت مردم را از آنها ترساند بعد در ابتدای جنگ تودرتو بنای عشقبازی را گذاشت با روسها پنهانی نوشت که من دلباختهٔ شما هستم گاهی برای شان میخواند.

فراق یار که پیش تو برگ کاهی نیست
بیا و بردل من بین که کوه الوند است!

(بقیه در صفحه ۷)

سر سید احمد خان



سر سید احمد خان یکی از هندیان منورالفکر، عاقبت اندیش و علمدار تجدد قرن نوزدهم بود، که تمام عمر عزیز خود را در راه خدمت مسلمانان صرف نموده آنها را از خواب گران تکان داده به اوضاع گیتی و مسئولیت ملی آگاه ساخت. در اثر اقدامات عاقلانه و سیاست مداری مدبرانهٔ او مسلمانان هند از حضیض ذلت و ورشکستگی نجات یافتند. ذات خجسته صفات وی را در طریق سیاست این سرزمین میتوان خضر راه و چراغ هدایت قوم نامید.

قرن نوزدهم صفحهٔ تاریک بدبختی و سیاه روزی را بروی مسلمانان هند باز نمود، و هر گونه فساد اخلاقی و اجتماعی دربین‌شان راه یافت و باید اعتراف کرد که از هر حیث بیابانها و فرسنگها از کاروان تمدن جهان عقب ماندند. شرح این حوادث ناگوار بدرجهٔ مبسوط است که در خور کتب ضخیم تاریخی ست. خانواده‌های ارستوکراتیک ایام گذشته را ی پالیدند بجز در خواب نمی دیدند، از کروفر و بختر دست نکشیده حاضر نبودند به حقیقت تلخ اوضاع ن دهند و بقرار اقتضای زمان با محیط بسازند. در یجه ثروت مکنت و دارائی‌شان تدریجاً به بادفنا رفت.

بر عکس اهل هنود دست معاونت و همکاری به واردگان پیش کردند، زبان انگلیسی را فرا گرفته در دوائر حکومتی داخل کار گشتند و بزودی مترقی آسوده و مرفه‌الحال شدند. مسلمانان این نکته را درک نکرده بدست خود تیشه بریشهٔ حیات خود میزدند و در فنا و اضمحلال خود میکوشیدند. خوابهای ایام گذشته آنها را از آموختن لسان انگلیسی که بتازگی جانشین فارسی شده بود باز میداشت، و بدین طریق دیده و دانسته خود را از جمیع مناصب حکومتی محروم میساختند. نتایج این اقدامات عاقبت نیندیش بزودی ظاهر گردید، جمعیت‌شان پراگنده و پاشان و اساس اقتصادیات‌شان متزلزل گشت و تماماً دریک لجهٔ پریشانی و ورشکستگی غوطه‌ور شدند. از هر گوشه آثار نومیدی و تباهی این گروه پیدا بود، صورت نجات ممکن به نظر نمی رسید بجزاینکه «دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند»

در چنین وقت که کشتی ملت بیچاره در گرداب تباهی و هلاکت گرفتار و از هیچ گوشه روزنه امید به نظر نمی رسید، سر سید احمد خان بایک جدیت مافوق تصوری دست بکار برد، نطقهای سوزان و آتشین او که از کانون قلب بر میخاست روح جدیدی را در کالبد فرسودهٔ هموطنان هم کیش‌اش بدمید و آنها را به زندگی نوینی آشنا ساخت.

سرسید احمد خان در سال ۱۸۱۷ میلادی پا در عرصهٔ وجود گذاشت و بایکه خانوادهٔ جلیل‌القدر و

متمول سادات منسوب بود، بیشتر اعضای این فامیل منورالفکر و در دوائر حکومتی به مناصب جلیله فائز بودند. خود سرسید احمد هم دربدو حیاتش به تقلید آنها دریکی از محاکمات حکومتی شروع بکار نمود، اما احوال رقت بار مسلمانان روح حساس اورا همواره تعذیب میکرد تا بالآخر اورا به آن داشت که از مأموریت صرف نظر و بایک نیت پاک در راه اعتلاء و ترقی آنها بکوشد و آنها را از گرداب یأس رهائی بخشیده به ساحل سعادت و نیک بختی رساند. در پیشبرد این نصب‌العین به یک عالم مشکلات و سختی‌ها برخورد، حتی خود مسلمانها نیز برضد او قیام نمودند ولی سرسید بمصداق این بیت:

ما در درون سینه هوای نهفته ایم
برباد اگر رود سرما زان هوا رود

از عزم خود دست نکشید.

سرسید عقیده داشت که روش مسلمانان هند در بارهٔ حکومت انگلیسی و علوم جدیده مدبرانه و عاقلانه نیست و این وضعیت آنها را بسوی نیستی میکشاند، باید مسلمانان بوخامت مسئله بزودی پی‌برند و باداشتن سجایای ملی و مذهبی، خود را بازیور علوم و فنون حاضره آراسته و برای مجادلهٔ حیات حاضر سازند. میگفت چون حکومت انگلیسی در هند بر پایهٔ متینی نهاده شده مسلمانان نباید خیالات پوچ و بیهوده را بخود راه دهند، باید بآنها همدست گردیده بکوشند تا مقام اصلی خود را در منظومهٔ طبیعت و در میدان سیاست و اقتصادیات هند بدست آورند. این افکار او موجبات رنجش بعضی از علمای کوتاه اندیش را فراهم نمود و حکم تکفیر او صادر گردید. اما در عزم متین او نتوانست سرموی خللی اندازد بل مخالفت دیگران اورا بیش از پیش در پیشبرد مرامش وا داشت.

از همه اول به اصلاح اجتماعی و تعمیم معارف اقدام نمود و بتأسیس مکاتب متعدد بطرز جدید همت گماشت، از جانب دیگر سعی داشت اختلاف نظر و سوء تفهم را از بین مسلمانان و حکومت انگلیسی که بعد از شورش ۱۸۵۷ شدت گرفته بود مرتفع سازد. عقیده داشت که انگلیس‌ها هم میتوانند بسی چیزهای سودمند را از هندیان بیاموزند، باید افکار و روحیات شانرا بدقت مطالعه نمایند* و هم چنین مسلمانان نباید از تحصیل علوم و فنون حاضره که توسط دولت انگلیس به هند رسیده کناره گیری اختیار نموده بدست‌خود در اضمحلال خود بکوشند. مجلس مشترکه «انگلیس ـ هند» را بدین غرض تشکیل داد تا هر دو گروه از افکار و مقاصد یک دیگر آشنا گردیده متفقاً کار کنند و از توحید مساعی دریغ نه نمایند.

در ۱۸۶۹ بمنظور اینکه برای‌العین تمدن غربیان را دیده بر تجارب خود بیفزاید و از آن در اصلاح امور اجتماعی مسلمانان هند کار گیرد سفری بطرف انگلستان اختیار نمود و حقیقتاً مشارالیه اولین فرد هندی است که بدین نیات پاک عازم اروپا شده باشد.

بزرگ ترین خدمت او که دال بر درجهٔ خبرت بصیرت و عاقبت‌اندیشی اوست، همان «کالج علی گره» است که در سال ۱۸۷۵ بتأسیس آن مبادرت نمود و اکنون وسعت یافته صورت یک یونیورستی بلند پایه

را بخود گرفته است و بزرگترین سرچشمهٔ علم و ادب مسلمانان هند بشمار میرود .

کالج مذکور را به سبک مؤسسات بهترین انگلستان (آکسفورد و کیمبرج) بنا نهاد ' لیلیهٔ عالیشان بغرض استفادهٔ محصلین که از اطراف و آکناف هند بدانجا میآمدند نیز تاسیس کرد . سر سید ورزش جسمانی را در پروگرام درسی اهمیت بسزا میداد . در ابتدا مدیر و عدهٔ مهم معلمین این موسسه انگلیس بودند ولی تدریجاً صورت یک مرکز عمدهٔ ملی را بخود گرفت ' چنانچه امروز بیشتر مدرسین این کالج نژاداً هندی‌اند. سرسید با آنکه آرزو داشت هر فرد مسلمان از علوم و فنون غربیان بهرهٔ گیرد ' نمی خواست این تحصیل او اندکی در راه سجایای ملی و شعائر مذهبی او حائل گردد ' بدین غرض دینیات را در پروگرام بیفزود و روزه گرفتن و نماز خواندن را برای هر فرد مسلمان که بغرض تحصیل بدانجا رخ می نمود اجباری قرار داد . سرگرمیهای سرسید منحصر به مسائل معارف نبود بلکه برای اصلاح تمام امور اجتماعی ' اخلاقی و اقتصادی مسلمانان جدیت شایانی بخرج داد ' خاصتاً برای حقوق نسوان زحمات زیادی بخود گرفت و با مردمان عتیقه خیال که بر ضد افکار عالی او قیام نمودند مردانه وار داخل مباحثه و مبارزه گردید .

مشارٌالیه مؤسس «انجمن علمی مسلمانان هند» است که سالی یک مرتبه بغرض اصلاح امور تعلیمی مسلمانان منعقد میگر د د و دربن چند سال مصدر خدمات زیادی شده است. اکنون «مجلس علمی بانوان مسلمانان‌هند» هم به تقلید مؤسسهٔ فوق عرض اندام نموده است .

سرسید در سیاسیات عصر خود یدطولی داشت ' حقیقتاً افکار عالی او تا امروز مانند مشعل در هدایت و رهنمائی قومش خدمت میکند و هرکس در شاهراه سعادت و نیک‌بختی نور و روشنی را از چراغی میگیرد که او افروخته . در سال ۱۸۸۵ در حینیکه سر سید سرگرم خدمت ملی بود کنگرهٔ ملی هند (Indian National Congress) بوجود آمد . چشم تیز بین او فوراً دریافت که چنین مؤسسه که اعضای بیشتر آن از گروه دیگری باشند نمایندهٔ صحیح مسلمانان نمی تواند شد و به مفاد آنها نخواهد کار کرد . نظریهٔ سرسید این بود که مسلمانان هند با وجود نفوس کثیر خود بالمقابل هنود از «اقلیت‌ها» بشمار میروند و به تنهائی نمی توانند خود را از آسیب روزگار مصون بدارند ' باید برای نجات خود دست به دامان انگلیس زده از هیچ گونه توحید مساعی با دولت حاضره خود داری نه نمایند . در ابتدا بجز از چند نفر محدود کسی گوش بآواز او نداد اما کم کم نظریات بلند او براوهام و افکارپوچ غلبه یافت چنانچه ۸ سال بعد از مرگش «کنگره مسلمانان هند» تشکیل یافت .

در اواخر عمرش سرسید مورد ستایش و تمجید از خود و بیگانه گردید ' انگلیس‌ها هم بقدر و قیمت او پی بردند و در قدردانی او دقیقهٔ فروگذاشتند ' چنانچه لقب «سر» یعنی سردار برایش اعطا گردید و به عضویت مجلس مقننهٔ نائب السلطنت هند مفتخر گشت . این شخص باکمال در سال ۱۸۹۸ جهان فانی را وداع گفت ولی اسم گرامی او هیچگاه از صفحات تاریخ هند محو شدنی نیست و همواره باحترام برده خواهد شد .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

کنفرانس فاضل محترم
سرور خان گویا

مرحوم قاری عبدالله خان ملک الشعرا

(۲)



در سال ۱۳۱۱ مجلهٔ کابل در شمارهٔ اول سال دوم خود مسابقهٔ شعری در موضوع فتح کابل بسبک شعرای دربار محمودی باین مطلع فرخی :-

تا برند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار

به اقتراح گذاشت تا شعراء و موزونان کشور در آن مسابقه شرکت نمایند. درین مسابقه مرحوم قاری جائزهٔ درجهٔ اول را که عبارت از یک نشان ادبی و یک مقدار پول نقد بود از همگنان ربود وقصیدهٔ وی که دارای امتیاز درجهٔ اول بود در شمارهٔ ٦ سال دوم مجلهٔ کابل انتشار یافت. همچنین در شمارهٔ اول حوت ۱۳۱۳ «کابل» به مناسبت فصل بهار اقتراحی برای آزمایش قریحهٔ شعراء و موزونان پایتخت طرح گردید. درین مسابقه و اقتراح نیز قاری مرحوم جائزهٔ درجهٔ اول را با خطاب ملک الشعرائی از حضور مبارک اعلیحضرت همایونی نایل گردید و بنام تقدیر خدمت در شمارهٔ ۱۱ سال چهارم اول ثور ۱۳۱٤ مجله کابل چنین نوشته شد:-

«خدام صمیمی و دوستداران وطن ما امروز خیلی مسعود و خوشبخت هستند که خدمات و احساسات نیکوی شان ضایع نشده و بزودی مورد تقدیر و مکافات حکومت قدرشناس خود واقع میشوند. استاد فاضل جناب قاری عبداله خان عضو انجمن ادبی شاعر شهیر وطن که سابقهٔ خوب و لیاقت و فضل او بر همگنان معلوم و ازیک مدت مدیدی است که در امور ادبیات و معارف وطن مصدر خدمات مفیدی شده و زحمت تالیف آثار نافعه را برخود گوارا ساخته اند، مخصوص از جنبهٔ شعر و ادبیات که امروز وجودشان در وطن منحصر بفرد است اخیراً از حضور اعلیحضرت شهریار جوان بخت که ذات همایونش همواره پرورش دهند فضلاء و علماء و خدام صمیمی کشور بوده به تقدیر لیاقت و خدمات جناب قاری عبداله خان معزی الیه را به خطاب ملک الشعرای افغانستان سرافرا فرمودند. گویا نایل شدن بدین خطاب بعد از دور ادب پرور شاهان غزنوی دومین بار است که د افغانستان تجدید شده و یک شاعر فاضل پایتخت مفتخ بدین خطاب میشود. ما به همکار فاضل خود جنا قاری ملک الشعرا صمیمانه تهنیت و تبریک گفته بقا عمر و استحکام سلطنت سنیهٔ اعلیحضرت همایونی از خداوند توانا استدعا مینمائیم».

هکذا در ۱۳۱۷ شمسی به پاس خدمات چهل ـ خود در معارف کشور از حضور مبارک اعلیحضر همایونی به اعطای نشان درجهٔ دوم معارف قر اعزاز و افتخار گردید. اینک سواد فرمان شاهانه

«نظر بمراتب احساسات و خدماتیکه از عالیق

قاری عبداله خان ملک‌الشعرا در راه ترقی امور عرفانی وطن معروض افتاده معزی الیه را به اعطای نشان ذیشان درجهٔ دوم معارف قرین اعزاز و افتخار فرمودیم.

کابل قصر دلکشا ۱۰ میزان ۱۳۱۷ شمسی»

این فقید بزرگ نه تنها یک ستارهٔ درخشان در افق معارف و مطبوعات وطن بود بلکه در نظر دنیای خارج تا جائیکه ادبیات این سامان را در جاها نفوذ و سر و صدائی بود نام و نشان و اشعار و آثار این ادیب بزرگ ما رسیده و در هر محفل و انجمن علمی و ادبی با نهایت احترام و تفخیم ازوی یاد کرده‌اند. چنانچه منظومهٔ هدیه بروح فردوسی حضرتش را که به مناسبت جشن ۱۰۰۰ سالهٔ فردوسی سروده بود در کنگرهٔ فردوسی در حالیکه تمام بزرگان و ادبای ایران و مستشرقین حضور داشتند ' خواندم ' تاثیر بسزا بخشید و معرف مقام ادبی وی گردید و در آنوقت روزنامهٔ اطلاعات منظومه نامبرده را در شمارهٔ ۲۳۲۶ هفتم آبان ماه ۱۳۱۳ با مقدمهٔ ذیل انتشار داد:

«آقای سرور خان گویا، عضو انجمن ادبی کابل که از دانشمندان و نویسندگان افغانستان و در جشن‌های فردوسی شرکت نموده بودند، پیام انجمن ادبی و اشعار غرای شاعر شهیر قاری عبداله خان را در حالیکه رئیس‌الوزراء و مستشرقین و فضلاء و رجال درین جلسه حضور داشتند درمیان احساسات و حسن استقبال و کف‌زدن‌های متوالی حضار قرائت نمودند» همچنین نامهٔ تعزیة که در وفات هنر علامه اقبال نوشته و بآن حکیم اسلامی فرستاده بود و هم مرثیهٔ که در وفات علامه اقبال سرود و در همان سال کذارش به هند افتاد، فضلاء و دانشمندان هند از من خواستند که این مرثیه را به ذریعه مکروفون دهلی سمع شنوندگان کشور پهناور هند برسانم. این مر هم به نوبت خود نهایت موثر واقع شده. فضیلت رتبهٔ شاعری و شهرت اورا در کشور هند به در خوبی تثبیت و تا امروز فضلاء و دانشمندان هند ایران اسم استاد بزرگوار مارا به تفخیم و احتر میبرند و شرح حال اورا هر یک از مجلات هند و ایران از ما مطالبه مینمایند. در سه سال اخیر مر- قاری علاوه بر عضویت انجمن ادبی و کارهٔ دایرة المعارف مقام مشاوری شرعی و علمی ریاست مستقل مطبوعات را نیز داشتند و تا روزهای اخیر حیا بر ثمر خویش از افاده دست نگرفته دائم با مطبوعا و مؤسسات عرفانی در تماس بودند. حتی در روزها اخیر زندگانی که بنده نزدشان مشرف میشدم میدیدم که قلم و کاغذ در کنار بستر بیماری‌شان موجود اگر کدام شعری یا رباعی میگفتند با دست لرزان خود آنرا نوشته یا دیگری را تکلیف نوشتن میکردند لذا استاد مرحوم قاری عبداله خان بدون شبه سابقه‌دارترین و صمیمی‌ترین و پرکارترین خدمتگاران معارف و مطبوعات افغانستان بوده و معارف جدید درین کشور با خدمات و زحمات قیمت دار ایشان آغاز یافته و تا روز آخرین حیات علمی که متجاوز از چهل سال میشود بلا وقفه و درنگ در رشتهٔ علم و عرفان مملکت سهم بارز و حصهٔ مشخص داشته و حقوق مسلم و بزرگی بر جمله اولاد منور افغان بلکه به آیندگان نیز ثابت کرده اند.

مبحث اجتماعی

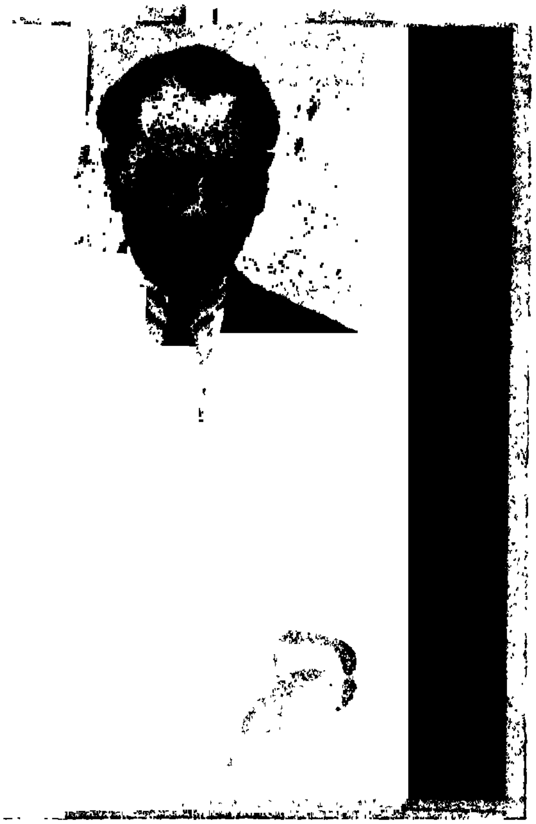
نگارش آقای م - ن - سبحی

سخن را روی با صاحب دلان است

وقتی شخص بیاد روزگار گذشته و حاضر می‌افتد عیناً مثل نمایش فیلم سینما تمام مناظر گذشته و حال از جلو دیده‌اش میگذرد - براستی این مراحل زندگانی را که عمرش مینامند گاه در نمو اولیهٔ خود و تهیهٔ ادراک تمیز است و وقتی هم که وارد بمقام طبیعی خود عبارت از دادن تمیز بین خوب و بد گردید با ایام شباب یعنی همان دورانی که تمام مصائب و آلام و خوشیها و لذات و هجران و وصال همه را با یک نظر سطحی نگریسته مواجه میگردد، باین معنی چون هنوز با گردش ایام و دنیا نوردی تماس حاصل ننموده و قوهٔ جوانی نیز در وجودش رسوخ دارد همه چیز را با نظر سهل و ساده می نگرد - غافل از اینکه کوچکترین تصادفات اثر بزرگترین امور مبهم گیتی را در بردارد و از اینرو است که انسان در هر مرحلهٔ از زندگی خود را بطور کلی دانشمند و فهمیده و کامل میداند، ولی همینقدر که بمرحلهٔ بالاتری از عمرسیر نمود و حوادثات گذشته را در مقابل نظرقرار داد متوجه باین نکته میشود که هنوز جاهل و چیزی ندانسته‌است - زندگانی روز گذر دارای مسائل بغرنج و پیچ در پیچی است که تا شخص از یکی بخواهد تجربه حاصل کند موضوع تازه‌تری گریبانش را میگیرد که اولی را از نظر محو شده باید تلقی نمود - راستی بزرگان و شعرای نامی ایران خاصه شاعر بلند مرتبه شیخ سعدی علیه الرحمه در آنجا که میفرماید :

مرد خردمند هنر پیشه را
عمر دو بایست در این روزگار
از دیگران تجربه آموختن
با دیگری تجربه بردن بکار

بتمام معنی بجا گفته است زیرا فطرتاً بشر خودپسند است - بااینکه در مقابل کوچکترین حوادث بطوری زبون و بیچاره است و برای یک عارضهٔ مثل درد سر یا دندان یا گوش یا بینی یا حلق بقدر کوچک و یا در نتیجهٔ یک تب لرز چنان از خود بیخود میگردد که هر لحظه نیستی را در جلو خود مشاهده مینماید ولی با همهٔ این احوال بمحض حصول عافیت یا احساس‌صحت‌باز وضعیت غرورآمیزانهٔ خود را سر گرفته و با همان خودپسندی همه چیز را فراموش میکند و مجدداً به جار و جنجال خود ادامه میدهد محسوس است وقتیکه باز مراحل عمر را قدری بیشتر پیمود میل به حل مسائل اجتماعی پیدا میکند و اشتهار را دوست دار میشود، و همیشه مراقب است که او را در قضایا قاضی قرار دهند، در هر موضوع با او شور شود، در هر قدمی او را هادی قرار



رکیه جدید

کمال اتاترک اولین رئیس جمهور ترکیه .

ت ملی و ترقیات حاضرهٔ ترکیه تماماً مرهون این

قائد اعظم میباشد .

ر ترکیه در اثر سیاست او تاکنون در جادهٔ صلح و صفا
زده و از صمیم دل آرزودارد تا آخر خود را ازین آتش
سوز برکنار بدارد و از مداخلت بیگانگان مصون و محفوظ
د . دولت بریطانیا استقلال و تمامیت خاک ترکیه را بنظر
ام نگریسته و در حفظ صلح و امنیتش از هر جهت اورا
نموده است هم چنین ترکیه بریطانیا را دوست صمیمی خود
ه از هیچ گونه معاونت مفیده مضایقه نکرده است .

☆ ☆ ☆ ☆

انقره . پایه تخت جدبدالتاسیس ترکیه





بادی موتر تماماً از پلاستیک ساخته شده



جبائر پلاستیک



بمبهٔ (سنتری فوکل) که مدیون پلاستیک است



برج توپ‌های طیارهٔ شکاری که از پلاستیک

افغانستان مترقی

فابریکهٔ قندسازی بغلان

منظرهٔ فابریکه قند در بغلان ←



✡ ✡

منظرهٔ دیگر همان فابریکه ↓



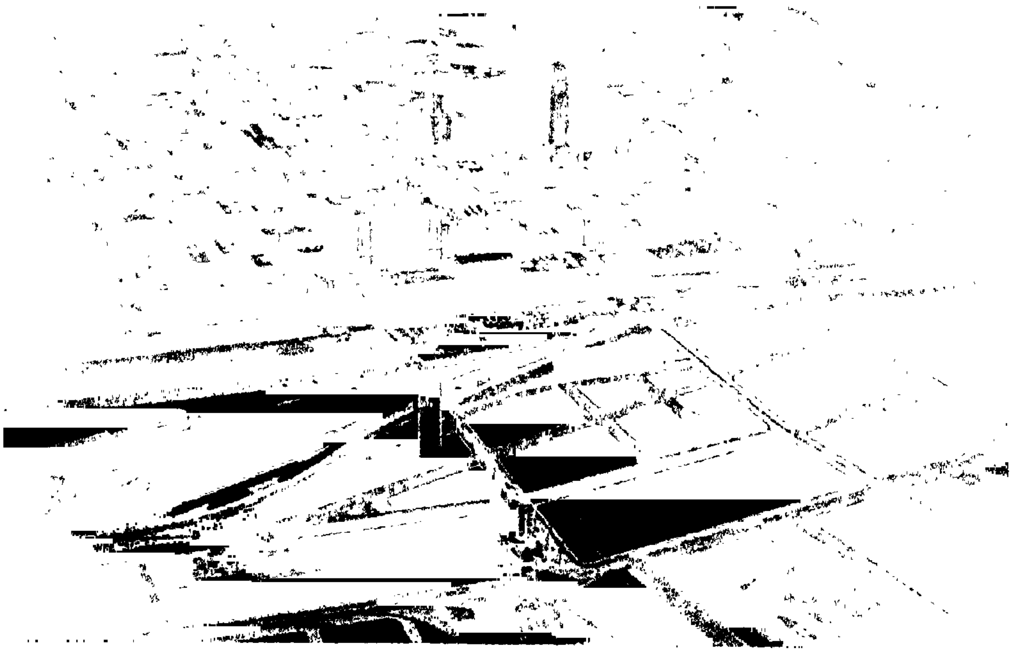
پنبهٔ افغانستان

ین ایام بازار هند برای پنبهٔ افغانی بسیار مساعد
متأسفانه در اثر بروز جنگ و قلت پطرول افغانستان
تمام محصول پنبهٔ خود را که در سال ۱۳۵۱ به
لی بالغ میشد بخارج صادر کند. در سال گذشته
ات افغانستان بطرف هند محض ۲۵۳۱ طن بود.
نس پنبهٔ افغانی فوق‌العاده مطلوب است و نرخ آن
روز در افزایش میباشد درین سال فی طن آن
روپیه کلدار تا ۲۸۰۰ کلدار بفروش رسیده‌است.

درین جا میتوان یک لاری را با عدلهای پنبهٔ افغانی در بندر کراچی ملاحظه نمود. ↓



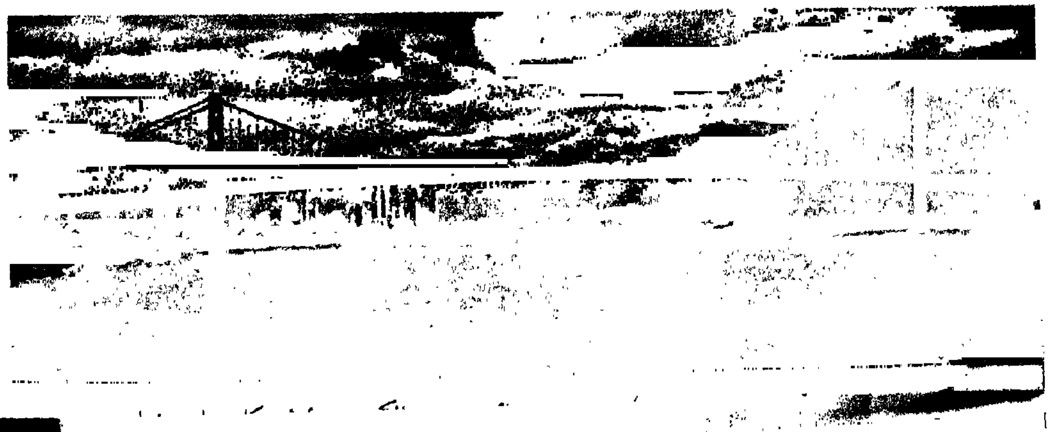
کانادا
بر هند برتر
حصه مهم آ
تنها بر
مشاهده نم
در مقدار
امپراطور
تأسس
کانادا به
کم به ز
محصولات
و چها



منظرهٔ فضائی «تورنتو» پایه تخت «انتاریو» و مقرجهازات آن .



گدامهای گندم بمقام «انتاریو» قسمتی از جرثقیلهای بزرگ را میتوان ملاحظه نمود.

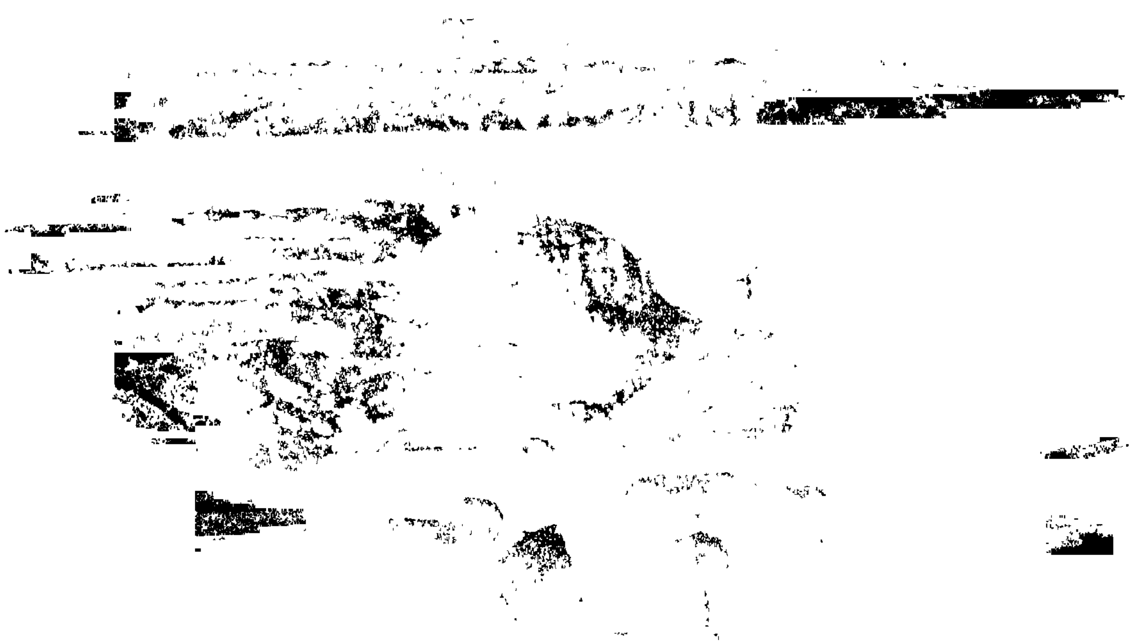


...ین کانادا

...دومنین بریطانیا، در مساحت
...ش از سه هزار میل عریض است.
... و اراضی مزروعه تشکیل داده،
...ن میتوان کوههای سر بفلک
...ریخ ترقی ممالک مشترک المنافع
...مطالعه نموده اند، میدانند که
...امپراطوریست که بزور سرنیزه
...عمل تجار فعال صلح طلب بود.
...نصب‌العین است که در مدت
...بول نـائل گردیده و اکنون
...عبارت است از پوست، گندم
...مهٔ احتیاجـات ممالک عمدهٔ
...کانو میکنند.



از محصولات عمدهٔ جنگلات «انتاریو». یک تودهٔ تنهٔ درختان که توسط رودخانه به کارخانجات کاغذ سازی نقل داده ...



یکی از مرغزارهای شاداب کانادا

فلسطین

نهضت عرفانی

در سالهای اخیر عدهٔ کثیر مکاتب عصری در هر گوشهٔ فلسطین تاسیس گردیده، در تمام این مکاتب علاوه از علوم حاضره تدریس قرآن و احادیث نیز در پروگرام مندرج است در یورشلیم یک کالج عالیشان عربی موجود است که با تمام لوازم عصری، لبراتورها، کتاب‌خانه‌ها و میدانهای سپورت مجهز است.

بمرکت این مؤسسات عرفانی جوانان عرب در فلسطین اکنون موقعیت خوبی بدست آورده‌اند تا هر حرفه و هنری را خواسته باشند انتخاب و تحصیل نمایند. کارهای دستی را با دقت یاد میگیرند کسانیکه می‌خواهند در فن زراعت مهارتی پیدا کنند بآنها طریق استعمال ماشین‌های جدید زراعتی، قولبه و درو کردن وغیره می آموزند.

این اقدام حکومت نیازمندیهای متعدد جوانان عرب را تأمین می نماید و با نهایت شوق و ذوق از طرف محصلین عرب تلقی شده است.

در تمام مکاتب ورزش در پروگرام درسی مندرج است و محصلین تشویق میشوند که صحت جسمانی خود را تأمین نمایند و خودرا از هر حیث برای مجادلهٔ حیات مستعد سازند.

ظاهر است که این اقدامات حکومت فلسطین در تأسیس مؤسسات عرفانی یک روح تازهٔ را در سرتاسر مملکت دمیده و جوانان عرب از هر گوشه و کنار بدین سرچشمهٔ معرفت متوجه گردیده کوشش دارند خود را یک آن زودتر بازیور علم آراسته و موقعیت اسلی خود را در منظومهٔ طبیعت بدست آورند.



اطفال مکاتب ابتدائی



کلاس نجاری

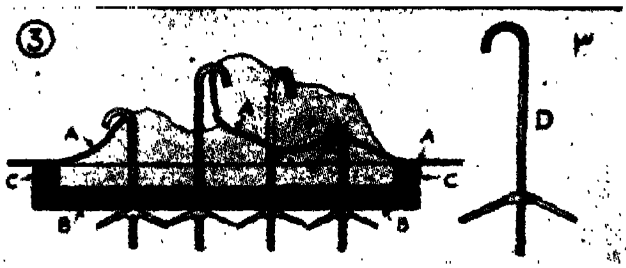


ورزش جسمانی در هوای آزاد

استرداد
کشتی‌های
مغروقه

نون استرداد کشتی
عماق بحر هم خارج از
ن نیست درین نزدیکها
دوندا یکی از سفائن
ر را به ظرفیت ٥٦
ن که در اثر آتش
در 'فرت آف فورت'
شده بود از اعماق
یرون کشیدند.

را نمودن اینکار
ن آسان نیست از همه
باید تنهٔ آسیب دیدهٔ
را در همان قعردریا
نمود و آب را از
آن بواسطهٔ بمبه‌ها
کشید.





غواص با آلات
ص خود رخنهٔ کشتی
حظه می نماید تا بعد
م آن بپردازد.
با قلم مخصوص برقی
ی برآمده و بیکاره
ر میکند.
ربق گرفتن درز و
کشتی.
کشتی تجارتی که
یده است معاونت
ند تا غرق نشود.
کاف را با
رائی‌ها مسدود
.
طور متوان کشتی
را بوضعیت
آورد.


بو ا ججی

دهند، در هر مجلسی او را پیشوا بخوانند، تمام این تمایلات فقط یک نوع مراتب جاه طلبی است که در کانون قلبی افراد مخفی گشته و هر آن بمحض حصول فرصتی میخواهد عرض و اندام کند. بروز و ظهور این تمایل هم همیشه بایستی با تصادفات و مساعدت‌زمان توأم باشد و الا در هر مورد ممکن است تیرش بهدف اصابت نکند و گل مرادش نشکفد. آری این است کیفیت مادی زندگانی که غالباً بآن مشتاق و برای رسیدن به آرزوی توهّمی وارد در تنازع بقا شده و نام آنرا زندگانی مینامند، ولی با تدقیق و تحقیقی که از طرف بزرگان روشن فکر هر ملتی در این موضوع بعمل آمده و که در رأس همهٔ آنها میتوان فلاسفهٔ یونان را نامبرد کیفیت معنوی را بر مادی ترجیح دادن است. زیرا بهترین نتیجه و مفهوم آسایش زندگانی که راحتی فکر را در بردارد همانا خدمت نمودن بخلق خدا را دانسته اند نه تظاهرات صوری که اغلب را فریفته دام خود نموده، و در نتیجه جز یأس و پشیمانی سودی ندارد. اصولاً وجودی که منشاء اثری نباشد بود و نبودش برای اشخاص علی‌السویه است. دنیای حاضر بطوری در فشار اقتصادی قرار گرفته که ناچار بایستی ملتها باهم آمیزش حاصل نمایند، تارفع حوائج همدیگر را نموده با خیالی مرفّه این زندگانی ناهموار را هموار نمایند. نبوغ و افراد برجسته همه داد از یگانگی و وحدت و برادری و صلوات و بشردوستی زده اند هیچیک از آنان برخلاف این چند لغت که مفاهیم بزرگی را دارا است نگفته اند.. باوجود این شگفت آور نیست اگر به بینیم یک قسمت گیتی بتوحش دیرین باقی و مثل حیوانات درنده باآلات خطرناک و ریشه کن خود میخواهند بدون سبب موجب انهدام مقام انسانیت که در حال نمو است بشوند؟ عجب در این است که این جنس دو پا که خود را اشرف مخلوقات هم میداند باز عبرت از جنگ گذشته و جنگ طبیعت نگرفته فوراً گذشته را فراموش و مجدداً خود را برای برهم زدن هرگونه آسایشی در گیتی مجهز میسازد!!. زهی بدبختی!. زهی بیچارگی! و انحطاط فکر!!؟

چنانچه در بالا شرح دادم تمام بزرگان و رهبران قوم مرامشان روی این اصل بوده و دستور داده اند که همیشه سعادت و نیکبختی بشر را خواهان باشید، پیوسته از راه راست منحرف نشوید، و اگر یک گروهی در نتیجهٔ جهالت به بیچارگی مبتلا هستند فوراً در صدد رهاندن آنها از این قسمت بخصوص برآئید، نه اینکه خود نیز با آنان در جهالت وتوحش شرکت جوئید!. منظور از نگارش این مقاله فقط گوشزد باشخاصی است که هنوز مراحل زندگانی را درست نه پیموده اند، میخواهند در قضاوت هم عجله نمایند، در صورتیکه این اقدام مخالف باصلاح شئون اجتماعی است. ما همیشه باید معایب خود را دیده و در رفع نواقص آن بکوشیم بدیهی است وقتی باین قسمت تفوق یافتیم طبعاً در امور دیگران هم میتوانیم وارد قضاوت بشویم.. نکتهٔ را نیز که بایستی پیوسته مطمح نظر قرار داد این است که با دست تنها نمیشود وارد مسائل حیاتی که مربوط بیک کشور و یا توده است

(بقیه در صفحه ۲۷)

ترقیات اقتصادی افغانستان



قبل از جلوس اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید نورالله مرقده در افغانستان محض یک کارخانهٔ صنعتی وجود داشت موسوم به «ماشین خانه کابل» که تا یک اندازه احتیاجات مملکت را از قبیل پوشاک، شمع، اسلحه و مسکوکات تهیه می نمود. اما این ماشین خانه که از مدت تخمیناً سی سال کار میکرد بدرجهٔ فرسوده و از کار رفته بود که به هیچ صورت احتیاجات روزافزون مملکت را تکافو نمی‌کرد و افغانستان مجبور بود تقریباً تمام لوازمات حیاتی خود را بدون خوراکه باب از خارج وارد کند و بدین طریق واردات مملکت از صادرات آن روزبروز بیشتر شده رفت، صنعتی در مملکت وجود نداشت که جبران صادرات را بدارد، و افغانستان ناچار بود که قیمت آن را از طلا، نقره و جواهرات خود بپردازد. بدین طریق خزائن مملکت بباد فنا رفت و پول کشور دچار تزلزل و بحران گردید و از اعتبار آن کاست. چنانچه نرخ تبادلهٔ روپیه افغانی که قبلاً ۱۲ آنه بود تدریجاً به ٤ آنه تنزل کرد. تجارت افغانستان دراین وقت ۷۰ فیصد بدست تجار خارجی بود. چون اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید در سال ۱۹۲۹ زینت آرای اریکه سلطنت گردیدند، از همه بیشتر بطرف امور اقتصادی مملکت متوجه شدند. چنانچه در قدم اول برای پیدا نمودن کار در مملکت به عمرانات و آبادیها شروع کردند. سپس به توسعه و بسط زراعت و فلاحت دست بکار برده عدهٔ زیاد انهار و بند آب احداث نمودند و هزارها جریب زمین لامزروع و بایر را آبیاری نموده تحت کشت آوردند. بعد ازآن امور ساختن سرک‌های جدید و پل‌ها و امور مخابرات توجه شاهانه را بخود جلب کرد، یکی ازین جاده‌ها که میتوان آنرا شاهکار مهندسی قرن بیستم نامید، احداث سرک «درهٔ شکاری» است، که کوه‌های سربفلک هندوکش را شکافته افغانستان شمالی را با افغانستان جنوبی وصل میدهد. قبلاً برای مسافرت کابل الی مزار شریف (مسافت محض ۳۹۰ میل) مدت دو هفته درکار بود که بر شتر، یابو و قاطر صورت میگرفت ودر زمستان در اثر برف‌باری کوتل‌ها و دره‌ها کاملاً مسدود میگشت و سفر بدانجانب ممکن نبود. اما اکنون در ظرف تمام سال حتی در روزهای برف‌باری شدید میتوان بکمال آسودگی در موتر ولاری بدان صوب حرکت نمود و در ظرف دو روز این مسافه را پیمود. این سرک حقیقتاً حیات جدیدی به اقتصادیات ولایت شمالی بخشیده، متعاقباً به توسعهٔ صناعت و تمرکز سرمایهٔ ملی و

تأسیس شرکتها توجهٔ ملوکانهٔشانرا معطوف فرمودند و سه شرکت بنام «امید» «رفاه» و «اسهامی» عرض اندام نمود. اما در وهلهٔ اول موانع زیادی فرین راه موجود بود، مردم به قدر و قیمت افکار بلند این شاه پی نبرده نمی‌خواستند سرمایهٔ خود را به شرکت بدهند، تنها عزم تزلزل ناپذیر اعلیحضرت شهید و توجه و مراقبت مخصوص والاحضرت سردار محمد هاشم خان صدر اعظم بود که مفکورهٔ قیمت دار شاه را جامهٔ عملی پوشانید.

درسنه ۱۳۱۳ شمسی هجری (مطابق ۱۹۳٤ میلادی) اولین مؤسسه که عرض وجود نمود و عملاً داخل کار شد همانا «بانک ملی» بود این مؤسسه به سرمایه ۷٤۰۰۰۰۰ افغانی افتتاح گردید و در مدت کمتر از شش سال تقریباً ۲٥ مؤسسه بزرگ باساس سیاست جدید اقتصادی حکومت ایجاد شد که باسرمایه ۷۱۰ میلیون افغانی مشغول انجام وظایف اقتصادی بودند. یکی ازآن که «شرکت پنبه» است تنها دریک سال از منبع حاصلات زراعت ۲٤ میلیون افغانی پنبه بخارج فروخت و ۲۲۰۰ خروار تیل (یک خروار مساوی به ۱٦ من هندی است) ۳۰۰۰۰۰۰ صابون و ۱۱۰۰ خروار کنجاره محصول برداشت. در اثر این پیشرفت محیرالعقول همان زمینی که قبلاً محض ۹ افغانی فی جریب قیمت داشت در مدت کمتر از چهار سال به ۲۰۰ افغانی الی ۱۲۰۰ افغانی ترقی نمود.

اهالی افغانستان به قند احتیاج زیادی دارند. قبلاً تماماً قند را از خارج وارد می نمودند و واردات سالیانهٔ افغانستان به بیست هزار طن میرسید و پولیکه به عوض آن پرداخته میشد تقریباً به ۱٦ میلیون افغانی بالغ میگردید. چه جائیکه در آکثر نقاط افغانستان زراعت نیشکر و لبلبو عام است، ولی تازمان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه جوان بخت افغانستان کسی به ترویج زراعت لبلبو و صنعت استحصال عصارهٔ آن نپرداخت.

جهت تأمین این مصرف در داخل شرکت اسهامی (بانک ملی حاضره) در پی این شد تا فابریکهٔ را جهت استحصال قند خریداری و تورید نموده بکار بیندازد. چنانچه در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی (۱۹۳٦ میلادی) دودستگاه فابریکه خریداری نمودند و «شرکت فابریکه قند سازی» برای بکار انداختن آن تشکیل یافت که در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی (۱۹۳۸ میلادی) بسرمایهٔ سی میلیون افغانی آغاز بکار نمود و اکنون ٥۰ فیصد احتیاجات قند و شکر مملکت را فابریکهٔ قند سازی بغلان تهیه میدارد.

علاوتاً دو فابریکهٔ بزرگ نساجی را نیز ازخارج تورید نمودند. یکی ازآن در مقام «جبل السراج» متصل کابل از چند سال است شروع بکار نموده، و یک حصه احتیاجات مملکت را مرفوع میسازد و دوم آن بمقام «پل خمری» نصب گردیده، اما بواسطهٔ بروز جنگ حاضره و نرسیدن بعضی آلات و ادوات لازمه هنوز بکار انداخته نشده، ورنه امروز افغانستان میتوانست ازین رهگذر خود را از منسوجات خارجه کاملاً بی نیاز سازد.

علاوتاً عدهٔ کثیر کارخانجات دیگر از قبیل

(بقیه در صفحه ۲۷)

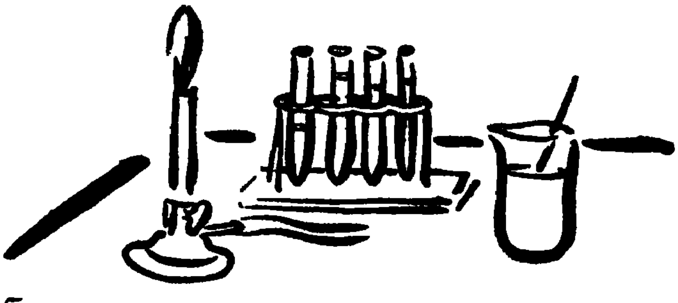
مسلمان و سیانس

(ترجمهٔ غنی افغان) — از « نن پرون »

ای شهید شاهد رعنای فکر
باتو گویم از تجلی های فکر

اسلام یک چنین پیام انقلابی را در گیتی منتشر نمود که از یک جانب روابط خالق را بامخلوق و از سمت دیگر تعلقات یک انسان را بادیگران استوار ساخت . بیشتر ازین راه دل و دماغ جداگانه مسکن روح و جسم علیحده و جادهٔ دین و دنیا متباین و مختلف بود . اما اسلام به ممزوج قوهٔ حیوانیت و ملکوتی انسان را خلعت اشرف المخلوقات کرامت فرمود. این انقلاب چنان شالوده جهان نوینی ریخت که وسائل ترقیات را بما آسان نمود، از یکطرف به یمن آن منکرین خالق هزیمت یافتند و سوی دیگر سلاسل جهالت و نادانی درهم شکست .

مسلمان نه تنها ظلمت جهل را به نور مبدل ساخت و معارف حقایق را شیوع داد بلکه از ذکاء و فراست خداداد کار گرفته دفینهٔ علم و حکمت را آشکار نمود . جائیکه دران اصلاح و ترمیم لازم دانست به عمل آورد . بر علاوه جمیع علوم دیگر چون روحیات ، طبیعیات ، فلکیات ، هئیت ، نجوم ، جغرافیه ، فلسفه ، تاریخ ، سیره طب و جراحت ، وغیره را نیز تدوین و ترتیب نمود و بدسترس مستمندان گذاشت که در پر تو



هدایت آن گیتی تا حال به پیشرفت شایانی موفق شده است و در آتیه ترقیات و فعالیت جهان بر اساسی که علماء و حکمای اسلامی نهاده اند پیشرفت خواهد نمود .

قبل از ظهور اسلام در گیتی اساس جمله علوم و حکمت مربوط به فلسفهٔ یونان بود فرضیات و نظریات آن بر تخیل و اشتباه قیام داشت اما بمقابل آن علم دیگری مستعد و آماده بود که عوض شک یقین و بجای قیاس تجارب را موقعیت دهد. این « سیانس » است که اساس آن مبنی بر تجارب علمی و مشاهدات عینی است. بناءً وقتیکه دورهٔ تجربیات رسید نظریات فلسفی که محض از کاوشهای دماغی و کنجکاوی علمی بدست آمده مانند قوانین طبیعت طرف تسلیم واقع شده بود ، واز اثرآن گیتی از هزارها سال قدمی پیش نگذاشت ، در مقابل این تماماً ازبین رفت .

مسلمان‌ها در قرن اول هجری فلسفهٔ یونان را لباس عربیت دادند . فلسفهٔ مذکور بوسیلهٔ حکومت اسلامی در قرن هفتم میلادی در خاک اروپا منتشرشد لکن پیش از قرن دوازدهم میلادی ترجمهٔ لاتینی آن در اروپای مسیحی نرسیده بود قبل برابز آنجا سوای انجیل مقدس کتب دیگر وجود نداشت

ولی چون فلسفهٔ ارسطو در ممالک شمال غربی اروپا منتشر گردید مردم بعد از انجیل بر آثار وی معتقد گشتند. در قرن سیزدهم میلادی «راجر بیکن» مرتبهٔ اول در عالم مسیحیت اسم «سیانس» را برزبان راند، توده افکار بلند و نظریات مدققانهٔ اورا ملاحظه کرده تکفیرش نمودند و ملحد و ساحرش نامیدند، برعلیه او فتنهٔ بزرگی برپا کردند، لیک باوجود سخت گیری حکومت و تشدد علمای مسیحی مشارالیه برملا گفت «این فلسفه یونان که شمارا مجذوب و گرویده خود ساخته به پشیزی نمی ارزد. عدمش به ز وجود، مطالعهٔ ده ساله علوم سابق باتحصیل یک ساعته علم عملی و نظری حاضره قابل مقائیسه نیست.»

«راجربیکن» یکی از علمای جید قرن سیزدهم است که دردارالعلوم اسلامی اندلس تحصیلات خود را به پایان رسانیده بود. درآن وقت و چندین قرن بعد از ان در تمام‌اروپا تنها اسپانیه مرکز علوم و فنون بود و جمیع جویندگان وپژوهندگان ازین سرچشمهٔ علم و معارف سیراب میگردیدند. مانند «راجر بیکن» هزارها افراد دیگر اروپائی درین زمینه دست به دامان حکومت علم‌پرور اسلامی زده کسب علوم وفنون می نمودند. این فارغ‌التحصیلان مکاتب اسلامی در مرور زمان سرتاسر گیتی منتشر شدند و از سعی و اهتمام این دسته روح نوینی در کالبد فرسودهٔ اروپا بدمید، همان ملل اروپائی‌که تحریروتقریر، حکمت‌وفلسفه، تحقیقات و تدقیقات، را تنها منوط به مسلمان میدانستند در اثر جدیت و فعالیت خود در مدت کم ازین خزائن قیمتی متمتع گشتند، درنتیجه بپایهٔ بلند و مقام رفیعی رسیدند. مگر بعضی از غربیان درین مسئله از بخل کار میگیرند وتن نمی دهند که مأخذ اصل علم و حکمت شان همان کولتور اسلامی است. که از یکطرف بوسیلهٔ محاربات صلیبی مسیحیون را درس شایستگی و اسلوب معاشرت داد و از سوی دیگر نور معرفت درسگاه اسلامی اندلس سرتاسر اروپا را مشعشع نمود و این علم تجارب و تجسس را که «سیانس» مینامند بدون تنگ نظری و تعصب به محصلین حقیقت اعطا فرمود والا امروز اروپا بدین عروج و ارتقا نمیرسید. راجع باین مسئله بریفالت (Briffault) در آثار خود «تشکیل بشریت» چنین می نگارد.

«سیانس از بهترین ارمغان تمدن عرب است که باروپا اهداء گردید، حکمت اسلامی نه‌تنها به اروپا یک حیات نوینی بخشید، بلکه از اثر ثقافت اسلامی است که غرب بانور تمدن زینت یافت»

رسیدن اروپا باین مدارج عالی محض در وقتی صورت گرفت که مذهب و روحانیت را ترک نمود، اما ملتی که بآنها تمام این علوم و فنون را آموخته بود از نصب‌العین حقیقی خود پرت نشده، کمافی‌السابق محافظ روح و جسم هر دو بود و برای ترقی مادیات با مذهب بغی نه نمود بلکه ترقی و تعالی آن از مذهب سرچشمه میگرفت، اسلام اولین دیانتی است که نظام حیات را براساس متینی نهاد و کارهای دنیوی را باامور اخروی مساویانه اهمیت داد و بشر را شرافت انسانیت بخشید. مسلمانان دران وقت یکی چنین انقلاب علمی را از خود نشان دادند که در تاریخ بشر نظیر آن کمتر می توان دید برعکس مسیحیون

خیلی با اشکالات دچار شدند . هم چنانیکه «راجر بیکن» و پیروانش از جسارت و فعالیت خود اذیت ها دیدند بلکه بعضی از آن جانهای شیرین خود را در تحصیل این مرام قربان نمودند . این گرودار تاقرن شانزدهم امتداد داشت ، از اثرآن اروپا از نعمت علوم قرنها عقب ماند ولی تدریجاً نخلی را که این دستهٔ منورین غرس‌نموده بودند بارآورد و از قیودات کلیسا که نگران و مواظب جمیع امور حیاتی بود آزاد گشته در فضای روشن‌علمی و عملی قدم نهاد و اسرارکائنات یک یک برای‌شان ظاهر گشت هیچ چیز سد راه نماند . ولی طوریکه قبلاً ذکر رفت گرچه یک رخ آن بسی درخشنده و تابنده است . همان طور رخ دیگرش تاریک و خیره است یعنی این ترقیات شان بیشتر محدود به مادیات است و از جنبهٔ دیگر یعنی روحیات چندان بهرهٔ نگرفته اند . با آنکه نیراقبال اروپا در نصف‌النهار رسیده ولی از سکون قلب کاملاً محروم است ازین می توان استنباط نمود که هنوز اصول ارتقاء آن خالی از نقص نیست ، چون کمی سرعت پیش میرود به بحران‌های سیاسی و اقتصادی دچار گردیده به رجعت قهقرای مجبور میشود ، حقیقتاً تهذیب امروزهٔ اروپا نتوانست استراحت و آرامی بشر را تأمین نماید و حال آنکه تهذیب اسلامی صدها سال دوام نموده و تا امروز از بین نرفته .

ازین مستنبط میگردد تهذیبی را که اروپا بدست آورد چون ظرف نگاهداشت آن تنگ بود نتوانست در آن گنجید ، تهذیب و تمدنی که در بین خالق و مخلوق ارتباطی را نتوانست قائل شود چگونه میتواند بین انسان‌ها ارتباط دوستی و یگانگی را استوار ـ گویا ساختمانی است که تهداب ندارد هنگامیکه انسان از معبود حقیقی منحرف میگردد حرص و اغراض شخصی برو تسلط می یابد و بجز آزار نفاق ، و معاندت با خلق خدا کار دیگر در مخیـ نمی گنجد .

اسلام لائحهٔ کامل برای عالمیان تقدیم نموده که متکفل فلاح دنیوی و اخروی و سلامتی رو جسم است ، تا وقتیکه مسلمانان بحقیقت و ماهیـ یقین داشته عمل پیرا بودند در منازل ارتقاء بودند ، مع‌الاسف چون غفلت ورزیدند جادهٔ مستقیم دورافتادند با سرنوشت‌های برخورد امم سابق ازان چشیده بودند بفحوای :

تا ز کف سر رشتهٔ دین هدا نگذاشتند
هر چه می بائیست از جاه و حشم میداشتند
لیک چون سردرهوای معصیت افراشتند
خود دروند آنچه تخم نامرادی کاشتند
منحرف گشتند چون از جادهٔ شرع نبی
عهد دولت گشت همچون برق خاطف منقضی

سلطنت اسلامی اندلس رو به انحطاط گذاشت ، شک از نور جسمانی آن اروپا مستفید گشت ولی : روحانی که از مسلمان رخ بر تافت نصیب هم نشد .

کس نمی داند ز اسرار کتـاب
شرقیـان هم غربیـان در پیچ تـاب

معذالک امروز روح و کالبد مسلمان مفلوج و است ، از علم و عمل ، عقل و عشق ، سرتاپا

اند فهم و دانش در اروپا و امریکا کارفرما است اما از سرمایهٔ عشق و محبت تهیدست است لاریب تسکین و راحت قلب ، دوام و استحکام ترقی نصیب ملتی خواهد بود که بتواند توازن قلب و دماغ ، روح و جسم ، را مساویانه در محل اجرا گذارد .

کنون مسلمان از هر دو بی‌بهره اند ، زین جهت راحت روحی و اقتدار مادی او باخاک یکسان گشتهٔ :

از بلاهت خویش را در چشم مردم خوارکرد
جان خود را ریشخند کوچه و بازار کرد

اما غرب دارای علم و فهم و همت است که به یمن آن :

در ترقی گشته سرگردان چو انجم هرطرف
یافته از سعی وافر رتبهٔ عز و شرف

و بر تمام گیتی غلبه یافته، حقیقتاً مستحق این جائزه است بر عکس نزد مسلمان محض یاد گذشته‌گان است و بس :

گرد نام پدر چه میگردی
پدر خویش شو اگر مردی

لکن زمانه باکسی سازد که با زمانه بسازد ، گیتی تحت قدوم ملتی قرار میگیرد که بجای ماضی بحال قادر توانا باشد و استقبال را در نظر دارد ، مسلمانان خودشان انصاف نمایند که سزاوار چگونه پاداش‌اند .

اگر مسلمانان آرزو دارند باز در گیتی محبوبیت و درجات بلند ترقی و تعالی را بدست آورند پس او تجارب و مشاهدات جهان نوینی را برای خود بنا نهند ، از همان عالم غرب می توان تحصیل کرد که زمانی اسلاف خودشان بآن‌ها آموخته بودند .

باید فراموش نکرد که مسلمان صادق همانست که نه در آموختن عار کند و نه در آموزانیدن بخل نماید . پس علوم حاضره را از غرب حصول کند و نورباطن را از اعماق قلوب خود بدست آورد ، ورنه محض ادعای روحانیت او را نمی تواند از بهائم تفریق نماید .

چیست تدبیر این زمان علم و هنر آموختن
کهنه تقویم مقالات ارسطو سوختن

(بقیه از صفحه ۹)

من میدوم سوی حرم دل میکشد سوی‌صنم
من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
جانم به تنگ آمد ازاو یارب چسان سازم بدو
من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
ای عشق بی‌پروا بیا تاوارهم از ما سوا
جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر
از شرم رنگ خال او دیگر بود احوال او
گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من
بس مهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر
شاهجهانم بیگمان هم تا جور در هندیان
جز یاد داور در جنان دارم نه سودای‌دگر

رباعی

برخیزم و نگاه بهر چارسو کنم
باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم‌طرف تنگ ماست
مستی اگر کنم بشکوه سبو کنم

رباعی دیگر

افتاد بگورم گذر آن سرو روان را
من مرده خوشم زیست مبارک دگر ان را
ای چرخ چه کردی بسلیمان و سکندر
کز تو هوس عیش بود شاهجهان را

(بقیه از صفحه ۳)

را یک اقدام ناممکن تصور میکند و سر از امروز ز عقیم ساختن این پلان دشمن سرگرم کار است .

بعضی معتقد برین اند که این حملهٔ فضائی قبل ز تعرض متفقین صورت خواهد گرفت زیرا ازقرار اطلاعات واصله چنین میتوان استنباط نمود که آلمان برای ساختن پاراشوت و گلائیدر (طیارهٔ بی ماشین) داخل اقدامات جدی است تااز آن در حملهٔ انگلستان کار گیرد . ولی جای تعجب است که خود جرمن‌ها سعی دارند که این اخبار رابه متفقین برسانند . شاید مرامشان ازین دو چیز باشد ، یکی اینکه روح تازهٔ را در کالبد فرسوده و پژمردهٔ ملت خود بدمند که بعد از ناکامی و تلخ‌کامی محاذ روسیه و افریقا و سسلی اکنون به وخامت مسئله پی برده‌اند و بکمال جدیت تقاضا دارند که بر ضد این حلقهٔ متفقین که هر روز بدورشان ضیق شده میرود اقدامی کرده شود .

و دوم ریاست ارکان حرب آلمان میخواهد بواسطهٔ نشر این افواهات انگلستان را مجبور سازد که یک حصهٔ مهم عسکر خود را برای این حملهٔ موهومی در خاک خود نگاه بدارد .

و قایع چند روز آینده این اسرار و حقیقت لاف‌وگزاف را بروی جهانیان مکشوف خواهد ساخت .



(بقیه از صفحه ۵)

شروع شد . چند ماه به ناکامی انجامید بالآخر در ۳۰ آگست ۱۹۳۰ طناب بایک چیز بزرگ برخورد و کشتی را از پیش رفتن مانع آمد . چند نفر از غواصان فوری دست بکار برده با آلات و ادوات لازمه به اعماق بحر رفتند . تا چهارصد فت بدون آب چیزی دیده نشد ، ۲۶ فت پایان‌تر یکی ازآن با کشتیٔ بزرگی برخورد که دارای دو دودکش بود و بدورش قایقی دیده نمی شد . این بود همان کشتیٔ مطلوبه که از مدت چند سال آنرا تلاش می نمودند . غواص این خبر را بذریعهٔ تیلفونی که باخود داشت به رفقای خود که در کشتی « ارتی گلیو » انتظار میکشیدند مخابره نمود .

بعد ازآن برای تحصیل خزینه آن دست بکار بردند و تا ۵ سال کامل زحمات شاقه را بخود گرفته تقریباً تمام آن ثروت مغروقه را بدست آوردند و بدین طریق یک ریکارد تازهٔ را در تاریخ غواصی برای خود حاصل کردند .

افسانه

پدرم عریان بود

سردار عبدالقادر خان افندی

غلام قادر خان ملک‌التجار بسن۸۶ رسیده' ولی جمیع قوای دماغی و جسمانیش بر جا و به هیچ یک از آن فرق وارد نیامده. مگر بنابر کبر سن و فوت اهلیه شان تارک دنیا گردیده' تمامی اوقات را بفرایض مذهبی و عبادت معبود حقیقی بسر میبرد. سه پسر شان غلام علی خان - غلام رسول خان - و غلام حسین‌خان صاحب عیال و اولاد و در پشاور کسب تجارت اختیار نمودند. دو صبیه‌شان' یکی فاضله خانم - اهلیه عبدالجلیل خان رئیس شرکت ابریشم و دیگری فایضه خانم در سلک عقد عبدالستار آخوندزاده معلم علم ادب بود.

غلام قادر خان مال و املاک خود را در حیات خویش بقرار شرع شریف اشرف المخلوقات حضرت سرور کائنات در حضور علمای دین مبین در بین وارثان خویش تقسیم نموده خود را بکلی سبک دوش فرمود. ولی برای سکونت خود یک دستگاه عمارت عالی و چیزی پول نقد و املاک غیر منقوله بقدر مایحتاج نگه‌داشت. موسم تابستان را با صبیه بزرگش در کوه مسوری بسر میبرد و سرما در پشاور در نزد پسران خود می بود. روزگار بدین منوال بسر میشد.

آقای ملک‌التجار خیلی متدین' رفیق پرور و اولاد دوست بود. ماه رمضان المبارک را غیر معمول بذل کارهای نیک می‌نمود و شب و روز به تلاوت قرآن مجید و فرقان حمید مصروف بوده بعد از ادای سنت تراویح اکثریه بانواده‌های خویش مشغول گردیده خوشنودی اطفال را از طاعات می شمرد. شب ۲۷ ماه مبارک بقرار عادت در گل خانه نشسته تسبیح میگردانید که نواده‌شان دختر ۶ ساله «مشتری» نام به یک جست خود را در آغوش جد خود انداخت و ریش سفید شان را بوسیده دریافت «با با برای من چه آوردی. بده - بده - زودکن». غلام قادر خان تبسم‌کرده از باعث اینکه مشغول وظیفه بود جواب نداد. معصومه برافروخته گفت «بابا اگر ندادی تسبیحت را میکشم» «نه بچه بگذار - شاید به همین وسیله مرا به بخشد» سوال کرد «که جواب شنید «خدای یکتا» دست برده از روی میز یک دانه ا قندهاری خیلی بزرگ را به معصومه داده گفت «بیا برایت یک افسانه گویم «مشتری» کف شادمانی بهم کوفته گفت «وا خان بابا افسانه میگوید»

در اوقات نادر امواج عجیب از بحر خاطر بر میخیزد. آن شب را نیز یکی از آن مواقع باید خواند. غلام قادر خان این عالم را از باعث جوش افکار فراموش نمود.

«میدانی شغال‌ها چرا جیق میکشند، در تاریکی شب و عالم خاموشی یکی شان جسارت نموده با دیگر سرگوشی میکند «پدرم سلطان بود» از این سفله‌گی برافروخته جبهت جیق میکشند. «ترا چه» من برعکس برایت بیان میکنم که پدرم عریان بود یعنی از شدت غربت کسوت نداشت دانستی؟ خداوند طول عمرت بدهد. خیلی خوب

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن

پدرم عریان بود. اسم شان عبد الظاهر و کسب دریوزه. وطن بخارا مولد فرغانه. شب و روز حیران و سرگردان از دیده نابینا و از راحت نا آشنا. این است تعریف آن مرد فقیر حقیر' از والده خود لاعلمم. بعضی‌ها ذکر میکردند که در وقت ولادتم از صعوبت درد زه به سن ۱۸ پدرود جهان فانی نمود.

اثاثالبیت مایان عبارت بود از یک دیگ سفالی و یک کاسهٔ گلی شکسته و از خدلم «دوست دار» یک سگ باوفا و منزل مخروبه. چون قبله گاهم چنانچه ذکر شد از بصیرت چشم محروم گشت در یک دست بیراکی (عصای آهنی فقرا) ودست دیگر را بر دوشم گذاشته از صبح تا شام کوچه نوردی می نمود و بعد در همان مخروبه که بیان شد برگشته نقدینه را داخل شاخ بز می نمود و ماکولات را بروی خاک ریخته هر سه ما که

در آن آن سگ باوفا نیز شریک بود تناول می‌نمودیم . آب را در کاسه مذکور گرفته به سرپنجه‌ها درز آن را مسدود نموده به تعجیل می‌نوشیدیم :—

روزی ما ز خوان کرم این نواله بود

من و پدرم در ژنده‌ها خود را پیچیده بر روی خاک می‌خوابیدیم. گویا پدرم شاه و من ولیعهد و «دوست دار» پاسبان این قصر ویران بود .

چو فردا شود فکر فردا کنیم

گاه که چشم‌هایم باز میشد ستاره شماری می نمودم که فردا عرصه تازه باید پیمود و دست احتیاج به درهای نو دراز کرد این روزگار را قسام ازل بر ناصیه ما رقم فرموده بود .

رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

قوای پدرم یومیه روبه انحطاط میرفت زیرا که عمر شریف‌شان متجاوز از ۶۰ بود :—

چو شصت آمد شکست آمد به دیوار

سرما غیر معمول پیش آمد . این مرد نابینا زیاد از زیاد دچار امراض و پریشانی گردید مکرر .

این شکم بی هنر پیچ پیچ

آن عاجز را به هر سو میدواند قریب بود که از پا در آید که شب و تب و غضب هر سه نازل گردیده از شدت باران :—

پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

دیوار مغروبه به یک آواز مهیب غلطید و آن پیر مرد کور را بکوفت . یک آواز ضعیف کشید «بابا مردم» از جا برجسته با امداد «دوست دار» که او هم به سرناخن‌های خود خشت‌ها و گل را دور میکرد رسیدم ، قبل از طلوع جسدش را از زیر توده خاک و خاکستر کشیدم . «درین وقت اشک‌ها لولیده‌لولیده از دیده‌های ملک‌التجار باریدن گرفت . معصومه که برروی زانویش نشسته بوده دستهایش را بوسیده برچشم‌های خود می مالید «نه بابا تو گریه نکو» تو هم پدر داشتی «نور چشم پدرم عریان بود ، پدرم در دم واپسین روبه من نموده گفت «میدانی از من چیزی باقی نیست حافظ حقیقی مددگارت باشد . وصیتم را به پذیر . اول مرا در پهلوی والدات دفن نما تا یوم‌الدین دوش بدوش عازم صحرای محشر گردیم دوم تا دم آخر از خدمت «دوست دار» دست نکشی ، این حیوان بیزبان خیلی بمن وفا نموده ، سوم بعد از مرگم (انگشت را به سمت شرق دراز کرده گفت) در پای آن درخت قوی چیزی دفن نموده ام ، کشیده بگیری به کارت خواهد آمد .» کلمهٔ طیبه را قرائت نموده دست برسر و روی کشید و روحش از قید هستی آزاد گردید. تاتوانستم دست‌ها ر حایل گردن «دوست دار» نموده گریستم . راه روی این واق را مشاهده نموده نزد من آمد . صورت حال را بیان نمودم د وقت قلیل جم غفیر فراهم گردیده ، خلاف توقع جسد قب مبرورم را به کمال احترام سپرد خاک نمودند . بی‌ک و حیرانی مرا دیده یک مرد متمول دست برسرم کشیده گف «بیا خدا سبب ساز است ، من پدرت و اهلیه‌ام را به مادر خود قبول کن»

اجرش دهد خدای که کرده است یاوری
با آن کسان که یاور و ناصر نداشتند

این مرد با خدا بجز از یک دختر که اسمش «سامعه» بود د وارث و اولاد نداشت مرا به فرزندی گرفت ، جمیع لواز استراحت و تربیت را برایم فراهم نمود . اسم این فرشته خص «بابا بیک» . صاحب ثروت و مکنت زیاد از فروش پشم گو گشته بود . قبل از اینکه این داستان بهت آور را به پایان ر دو فقره را نباید فراموش کرد . اول اینکه بابا بیک به م که قبله مغفورم اشاره نموده بود رفته در حضورم زمین را یک کیسه کوچک دارای چند اشرفی و دیگر رقوم و یک قرآن مجید بدر آورد . به سر لوح قرآن مذکور بخط شجرهٔ نسب آن مبرور مرقوم بود که از آن ثابت میگردی از دودمان امرای سلف است که از باعث گردش روزگار نا دوچار ادبار گردیده ، ولی من هرگز ازاین فقره مفتخر زیرا که .—

شرافت الانسان بالعلم و الادب ، لابالمال و النسب

فقره دوم اینکه «دوست دار» را دوست و یار حقیقی شمرده از آسایش آن حیوان قابل تعریف و توصیف فروگذاشت نه نمودم تا بعد از مرگش بطور یادگار پدرم به احترام اورا دفن نموده لوحهٔ سنگ بر مزار آن یار نصب نمودم . تاجائیکه میدانم همان لوحه تا حال پا برجا

. از تحصیل علوم مروجه به سن رشد رسیدم' جدات
ا نزد خود طلبیده گفت «فرزند چون حالا به سال ۱۹ قدم
ده‌ئی و علوم لازمه را نیز تحصیل کرده‌ای' باید مرا از
بال تجارت سبک دوش سازی . ترا وارث واحد خود قرار
نه «سامه» را در سلک عقدت می آرم . چهار سال بعد
یکه والدهات بعن بیست دو رسید محسنم رهسپار عالم
ی گردید .

گوئی از صحبت مانیک به تنگ آمده بود
بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت

۱۸۷۰ - ۷۱ م آتش جنگ عظیم بین آلمان و فرانسه
مشتعل گردیده دفعتاً قیمت پشم بلند رفت و ثروت من علی هذالقیاس .
۱۲ سال در گذر است که جده ات مرا تنها گذاشته به فردوس برین
شتافت و حال همین یک آرزو باقی است که . .

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

نگاه ملک التجار به روی طفل افتاده دید بخواب رفته برداشته
بر روی بسترش گذاشت و آهسته باخود خواند .

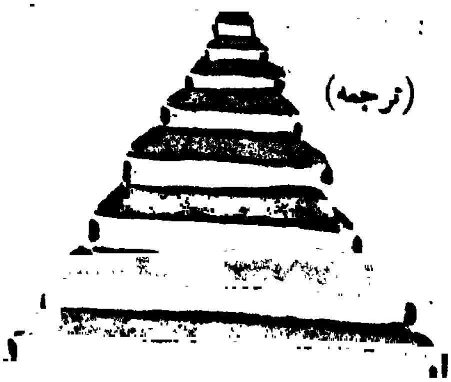
شد عمر خار خارش در دل هنوز باقی است
هر چند بود ده روز صاحب بهار طفلی

(بقیه از صفحه ۱۷)

ند، این عمل اگر چنانچه در زیر شور عالی اشخاص
نورالفکر و با تجربه قرار بگیرد امیدی در نتیجهٔ
ن شور خواهد بود و قطعاً آن عقیده جنبهٔ تکاملی
ا بخود گرفته، وجای تردید نیست که رو بجلو رفته،
رعکس چنانچه این عمل بصورت مطالعات فردی در آید
چندان رضایت بخش نخواهد بود . امید است در
مقالات آینده بقیهٔ این مبحث اجتماعی را مورد مطالعه
افراد با ذوق و سلیقه قرارداده و از نظر همگان گذشته
و از آنان تمنی شود در پیرامون این نگارشات اظهار
عقیده فرموده و بر بیداری ابناء خویش بیفزایند .

(بقیه از صفحه ۱۹)

تولید برق» «صابون سازی» «ادویه سازی»
حجاری» «نجاری» و غیره درین عصر درخشنده
به عرصهٔ وجود گذاشت که شرح تمام آن
ر خوریک کتاب ضخیمی است و نمی تواند درین
مختصر بگنجید . انشاءالله بشرط فرصت و حیات ما
یک یک آن مورد بحث خود قرار خواهیم داد، تا
خوانندگان محترم این مجله بدانند که درین وقت
که سرتاسر گیتی را یک آتش تمدن سوز فرا گرفته،
افغانستان در اثر سیاست مدبرانه زمامداران خود
چگونه به شاهراه ترقی و تعالی گامزن است .

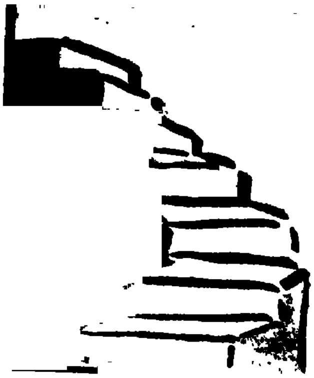


(ترجمه)

معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(٤)



رفیق تازهٔ من، سرای وان جوان، یکی از اطاقهای را که مشرف بر یک منظرهٔ قشنگ بوده برایم تخصیص داد. زن کهن سال یک خوانچه خوراک پاکیزه و خوابگاه گرم برایم تهیه کرد. صاحب خانه در احترام و مهمانوازی من کوتاهی نه نمود و دقیقهٔ از من جدا نمی شد، اما برعکس من خلوت و تنهائی را دوست داشتم، و می خواستم ساعتی از انظار دیگران مخفی بوده در اطراف مسئله خود دقت نمایم و برای نجات خود چارهٔ بسنجم، بدین منظور از رفیق خود خواهش نمودم تا بر موتر سائیکل خود سوار و از جای جریدهٔ یومیه را برایم بیارد. جوان بغرض اطاعت برخاست و از اطاق بیرون رفت. من در را قلفک نموده بپای چوکی آرمیدم، کتابچهٔ آقای سکدر را از بغل جیب خود کشیده باز بدقت تحت مطالعه گرفتم. اکنون اینقدر برایم معلوم شده بود که شفر آن عددی است، اما درین نوبت هم ناکام ماندم و بدست آوردن کلید آن موفق نشدم. درین وقت که از کامیابی خود قطعاً مایوس بوده میخواستم کتابچه را برداشته پس در جیب خود بگذارم، دفعتاً یک فکر تازه بدلم افتاد، اسم «جولیا زچنی» که رفیقم بارها ازو ذکر می نموده میگفت درین معامله رول بس مهمی را بازی میکند بیادم آمد. پس بفکر اینکه در کتابچه حتماً اسم او درج است دوباره دست بکار بردم، کم کم روزنه امید برویم باز شد، اول به لفظ جولیا پی بردم، سپس تمام اسم اورا دریافتم و به کمک آن شفر را حل کرده توانستم درین وقت که خوشی من انتهای نداشت صدای هارن موتر بگوشم رسید، چون از دریچه بطرف وادی نظر انداختم، چه می بینم که یک موتر سبز خوشرنگ بسرعت زیاد بسوی سرای میآید. از دیدن آن دلم تکان خور و عرق سرد در پیشانی ام ظاهر گشت، چون موتر نزدیک رسید دیدم از سرعتش کاست، و دم درب سرای بایستاد، درواز موتر باز شده دو نفر فرود آمدند و داخل سرای شدند.

ده دقیقه پس تر سرای وان وارخطا و رنگ پریده به اطاق داخل شده گفت «آقا آنها شما را می پالیدند و هویت شما یک یک بمن بیان نمودند، گفتند که از شما وعده گرفته اند درین جا با شما ملاقات کنند، من بآنها گفتم، بلی دیشب درین بوده اما سفیده دم از جا برخاست و بدون خوردن ناشتا بسواری موتر سائیکل برآمد» آنها از شنیدن این خبر بسی غمگین شدند.

من از سرای وان پرسیدم «میتوانی قواره این دو نفر را بیان کنی».

گفت «یکی ازان بلند قد، لاغر، با صورت اخمو و عبو و چشمهای سیاه و شخص دوم قوی مزاج خوشقواره و خنده‌رو اما زبانش کمکی گیرش داشت.

کتابچه یادداشت خود را گرفته به تعجیل عبارت ذیل ر لسان المانی ثبت نمودم،

سنگ سیاه ـ سکدر تا دو هفته کامل کاری کرده نتوانس احتمال دارد من هم ازو بهتر درین زمینه کار کرده نتوانم، اگر آقای «ت» اجازه میدهد، حاضرم بار دیگر اقدام نما سعی بهترین خود را بخرج دهم.

فوراً ورق را از کتابچه بطریقی کندم که مورد واقع نشود و بطوری معلوم شود که جزو کدام مکتوب ا سپس آنرا به سرای وان داده گفتم «تو بچیم این را فوری

به همان دو نفر تسلیم میکنی و بگوئی این ورق را در اطاقش یافتم ، ممکن است بدرد شما بخورد »

سرای‌وان اطاعت نموده کاغذ را برداشت و از اطاق برآمد

ه دقیقه پس‌تر صدای حرکت وتر شنیده شد ، کمی بعد فیتم حاضر شده گفت، آغا ، فه نمود ، تو گوئی صعقه رآنها نزول کرد ، دست و چه شده و فوراً برگشتند و ر موتر سوار براه افتادند » .

ن به سرای‌وان گفتم « برادر ید درین کار سستی نکنی ، و بائیسکل‌ات سوار شو و به موریت پلیس رفته هویت ن دو نفر را بعه نمره و نک موتر بیان کن و بگو نه نظرم مشکوک و جنایت‌کار لوم میشوند و اغلباً در ان قتلی که در یکی از تل‌های لندن بوقوع پیوسته ، یک اند ، میتوانی یک چند لی که آنها را قانع سازد خود بتراشی و نیز ی‌شان بگو ممکن است تا صبح دوباره به سرای سند باید چند نفر پلیس ین جا منتظرشان باشند ، آنها را دستگیر سازند »

سرای‌وان بغرض اطاعت خاست و از اطاق بیرون رفت ، من فرصت را غنیمت دانسته باز مطالعه کتابچه «سکدر» پرداختم و بعضی نکات مهم را خل ذهن بر معلومات خود افزودم »

قریب شام سرای‌وان برگشت و نزد من آمده گفت « طبق هدایات شما رفتار نموده پلیس را از کیفیت این دو نفر مطلع ساختم ، صبح وقت چند نفرشان بدینجا خواهند رسید »



سفیده دم پلیس‌ها به سرای رسیدند و در کمین نشستند ، بقدر ۲۰ دقیقه پس‌تر صدای موتر از دور بلند شد ، چون دریچه را باز نموده بدقت دیدم همان موتر سبز رنگ از بالای تپه نمودار گشت ، که سرعت فوق‌العاده بسوی هوتل میآمد ، دیدم که دفعتاً از سرعت آن کاست و به فاصلهٔ دوصد گز از سرای دور زیر درختان جنگل بایستاد ، همان دو نفر باز پیاده بسوی سرای آمدند .

اول خیالداشتم داخل اطاق خود بوده مراقب حرکات‌شان باشم و به بینم با پلیس چطور رفتار می نمایند دفعتاً فکر تازهٔ در دماغم جا گرفت . قلم برداشته یک نامه تشکر باسمی سرای‌وان نوشته در همانجا گذاشتم ، سپس دریچه را باز و خیکی فرود آمدم ، ازآنجا خود را به بته زار رسانیده بسوی جوی شتافتم از آن هم گذشته دزدکی خود را به موتر رسانیدم و دروازه را باز نموده برسیت موتروان نشستم و موتر را چالان کردم و بسرعت ۶۰ میل در ساعت براه افتادم . حریفان از دور میدیدند که موتر از دست رفت ، صدای

تلفظشان شنیده شد . ولی من بآن اهمیت نداده به همان رفتار از راههای کج و پیچ در بین وادیهای تنگ و تاریک روان بودم . نظرم بسوی جاده و فکرم در جای دیگر بود . اکنون خطر بیشتر را برای خود میدیدم ، میدانستم مسئله بزرگ سیاسی در پیش است و امنیت و جنگ اروپا تماماً مربوط بآنست یادداشتهای دسکدر یک یک بیادم آمد که بطور مرموز و مجمل در کتابچه درج بود ولی متواتراً از یک کم چهل بیهٔ زینه ذکری بمیان میآمد ، در پایان یادداشت به عبارت ذیل آن اشاره نموده بود «یک کم چهل» ساعت ۱۰ و ۱۷ دقیقه شب من خودم یک یک آن را شمردم »

این رمز و رموز از فکرم بلند و به هیچ صورت مطلب نویسنده را از تکرار آن جمله درک نکردم ، تنها چیزی را که از نوشته‌های او بدست آوردم این بود که نائره جنگ خونینی دفعتاً زبانه کشیده بریطانیه بغته مورد حمله قرار میگیرد . قتل کاروایه‌ز در بالکان شورش داخلی را سبب گشته زان ظاهراً برای صلح و امنیت گیتی اقدام می نماید ، سپس بهانهٔ بدست آورده به جنگ مبادرت می ورزد این بود پروگرام دشمن که دنیا را با اظهارات صلح جوئی گول زده دفعتاً برای اجرای مقاصد شوم خود دست بکار برد ، تمام این پیشآمدها مربوط به همان واقع ۱۵ جون بود ، روزیکه اعضای ریاست ارکان حرب انگلیس در لندن از اعضای ریاست ارکان‌حرب فرانسه دیدنی داشتند ، علاوتاً دشمن سعی داشت که بطوری تقسیم اوقات حرکت بحریه انگلیس را که بغرض اطلاع و استفاده فرانسویان مرتب شده بود بدست آرد . هنوز حیران بود چطور به اقدام این پروگرام مبادرت مینماید سکدر چندین نوبت از سنگ سیاه ذکر میکرد که بقرار نظریه‌اش درین مسئله یک رول بس مهمی را بازی میکند ، این بود افکارم در وقتیکه موتر را هی میکردم ، درین وقت به چهار راهی رسیدم دیدم یک راه کمتر بسوی یکنه ده بزرگ که بردامنهٔ تپه وقوع داشت ، میرفت، همان را برای خود برگزیدم ، هنوز بسیار دور نرفته بودم که یک پوسته خانه بنظرم خورد بیرون بر زینه آن خانمی که اغلباً مدیره پوسته بود ، با یک نفر پلیس ایستاده و هر دو تلگرامی را می خواندند . چون موتر مرا دیدند قدر جنگه خوردند پلیس تاشده دم راه مرا گرفت و دست خود را بالا کرد و مرا از جلو رفتن می خواست مانع بشود ، من به اصل مسئله بو بردم و دانستم که تلگراف درباره من است ، ممکن همان دو نفر چکوره پلیس را گول زده خود را از چنگ شان نجات داده بهر جانب بغرض گرفتن من تلگراف کشیده باشند .

اکسلیتر موتر را بیشتر فشار دادم ، چون قریب پلیس رسیدم ، بیچاره دانست که با دیوانه سروکارش افتاده فوراً خود را چپ کرد موتر فش زده از پهلویش تیر شد . قدری دورتر به عقب خود نظر انداختم دیدم هر دوی‌شان خیره‌خیره سویم میدیدند و دست خود را شور میدادند بطوریکه مرا تهدید میکردند .

اکنون هوش بسرم آمد ، دانستم که راه نجات ممکن نیست و دیده و دانسته خود را دزد موتر ساخته‌ام . خود را با این اقدام عاقبت نیندیش ملامت می نمودم و نفرین میگفتم ، میدانستم اکنون بدون جاده عمومی تردد برایم ممکن نیست ، و دیر یا زود گیرم خواهند کرد . گاهی میخواستم موتر را گذاشته پیاده از کج راهی خود را از تعقیب کنندگان نجات دهم ، باز نظریه خود را تغییر میدادم ، بدین طریق تا شام راه پیمودم ، هر قدر که بر ظلمت شامگاهان میفزود به همان درجه خوف و ترس بر من مستولی میگشت . گرسنگی هم مرا کاملاً زله ساخت زیرا از صبح چیزی را نخورده بودم ، کمی بعد ماهتاب شب چهارده با هیکل مدور و زرد خویش از بالای تپه نمودار گشت .

درین وقت دیدم که از آبادیها فرسخها دور رانده ام و قدری قلبم آرام گشت ، ناگاه صدای غرس از آسمان بگوشم رسید ، بدقت متوجه آنطرف شدم چه می‌بینم باز همان طیاره مانند کابوس وحشتناک پروبال گشوده در تلاشم برآمده ، درین نوبت طیاره بسیار پست می پرید و بسرعت برق بسویم میآمد ، از دیدن آن مات و مبهوت ماندم ، نمی دانستم چگونه یخن خود را از چنگ این ایافاریان خلاص کنم ، اول میخواستم راه میدان را پیش گرفته بسرعت رفتار موتر بیفزایم و خود را بدین طریق از بلا وارهانم ، اما بعد بفکرم رسید که این چاره ممکن است زیرا موتر نمی تواند با طیاره همسری کند ، پس مناسب دانستم که به جنگل

آمده زیر شاخ درختی خود را از نظر شان پنهان سازم .
ی فکر چند صدگز راندم می‌خواستم از کج گردی بگذرم که از

گذاشت میخواستم در را باز نموده بیرون جهم که ناگاه هاشه
به سینه‌ام اصابت کرد و مرا با خود در هو برداشت ' موتر ...



ت مقابل باموتر دیگری دچار شدم از بسکه راه تنگ و برای
ـد دو موتر کفایت نمی‌کرد ناچار تن به قضا داده از سرک
ت و در جنگل در آمدم . موتر چپه شده وبه پایان به غلطیدن

فت پایان لول خورده با سنگ‌های شیله تصادم نموده از کار برفت
و من بر همان شاخچه آویزان ماندم .

باهمت مردانه و با عزم درست شاید پی کار خود کمربندی چست

کار تو بخوبی بپذیرد انجام گر فکر تو پست آمد و تدبیر توست

خوان نعمت

« قابلی پلو »



لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(١) برنج اعلی	٤ پوند	٤ پاو
(٢) گوشت گوسفند	٣ ”	٣ ”
(٣) زردک	٥ ”	٥ ”
(٤) پیاز	١ ”	١ ”
(٥) روغن	٢٠ اونس	٥ خور
(٦) قند	٨ ”	٢ ”
(٧) خلال نارنج خشک	١ ”	٦½ مثقال
(٨) زعفران	١½ درام	½ ”
(٩) زیره اعلی - هیل - دارچین	٤ ”	١½ ”

هدایت :-

(١) اول زردک را تراش کرده و سفید مغز آنرا دور نموده به ضخامت دو سانتی خلال سازند - سپس خلا
را در روغن سرخ نمایند ولی بریان نشود - ملایم باشد!

(٢) خلال نارنج را در آب جوش بدهند هنگامیکه خوب جوش خورد و ملائم شد آبش را فروریزید - ب
قند را در مقدار شانزده اونس آب بقوام آرید زعفران را سائیده دران مخلوط سازید پس خلال نار
را در شربت انداخته بالای آتش گذاشته چند جوش دهید سپس خلال زردک سرخ شده را باخلال نار
و شربت آمیخته برآتش گذارند که جوش خورده شربت را جذب کند!

(٣) پیاز را صاف و ریزه‌کرده در روغن سرخ سازید حینیکه پیاز گلنار شد از روغن کشیده میده کنید ؛
گوشت را شسته در روغن چند دور سرخ نموده آب در گوشت و روغن بریزید پیاز سرخ مذکور و بق
ضرورت نمک در یخنی مخلوط کنید - آب بهمان قدر باشد که گوشت را ملایم کند و باقی ما
یخنی‌اش برنج را ملایم و به دم رساند!

(٤) برنج را اول ترکرده بقدر یک ساعت درآب بگذارید بعداً در دیگ علیحده آب‌جوش نموده برنج ترکر
را صاف‌کرده در آب جوشان اندازید تا چند جوش بخورد به بینید که برنج قدری دانه دار باشد
چاو صاف ریخته آبش را برطرف کنید.

(٥) سپس برنج جوشیده را سه حصه سازید دوحصه را در دیگ هموارکنید هیل دارچینی را میده و باز
یکجا کرده در لاهای برنج پاش دهید پس‌بالای برنج یک سمت گوشت یخنی شده به چینید و یک سمت خ
مذکور را بگذارید بعداً برنج باقی مانده بالای گوشت و خلال پاش دهید زان بعد یخنی را بالای ب
بریزید - سردیگی را بردیگ گذاشته بالای آتش بگذارید - همینکه دیدید بخارات دیگ بیرون زد - پس با
سردیگی روشنائی انداخته شود - زیردیگ آتش باندازه باشد که ته دیگ نسوزد هنگامیکه قابلی پلو مذ
سیردم‌شد از آتش فرود آرید - اول خلال و گوشت را بیرون آورده و پلاو را در غوری کشیده گوشت ر
وسط آن گذاشته بالای آن پلو هموار نموده خلال را برسر پلوتیت کنید تیار است - نوش جان فرما

در مطبعه لطفی دهلی برای «شربات متحده» به طبع رسید.

مدهای حاضره

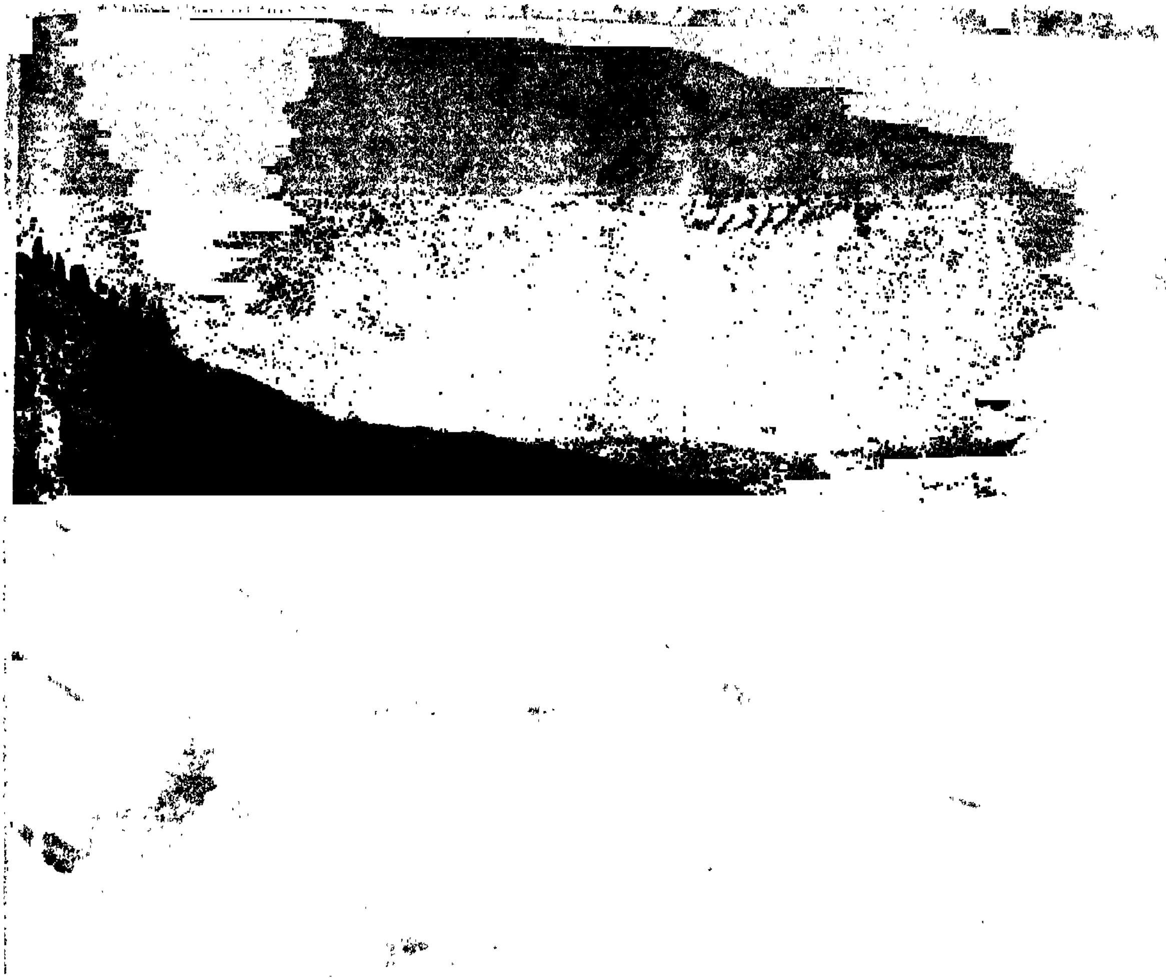
درین جا میتوان بعضی از سبک‌های آخرین کرتی و بالا پوش زمستانی خانم‌ها را ملاحظه فرمود



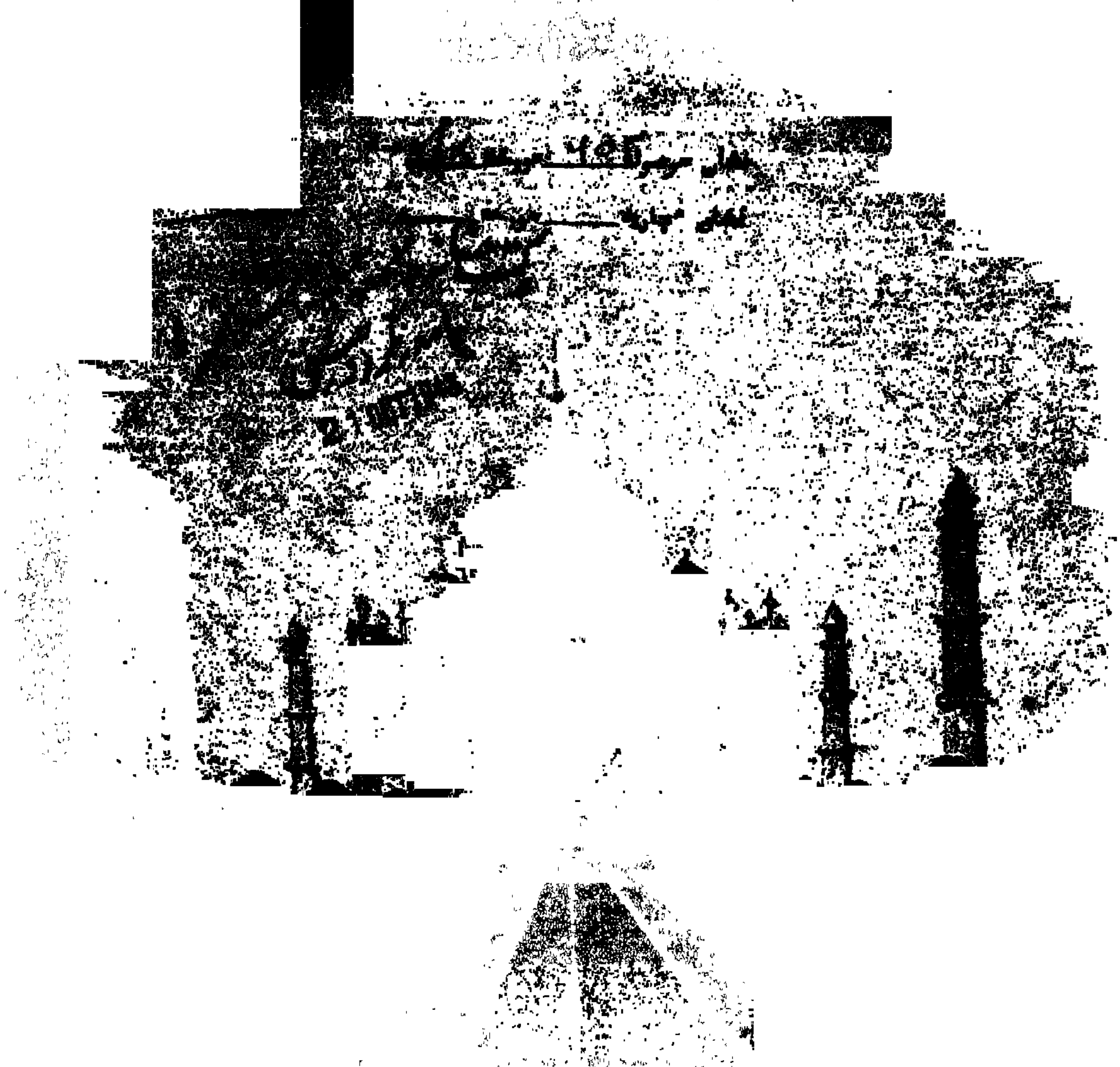


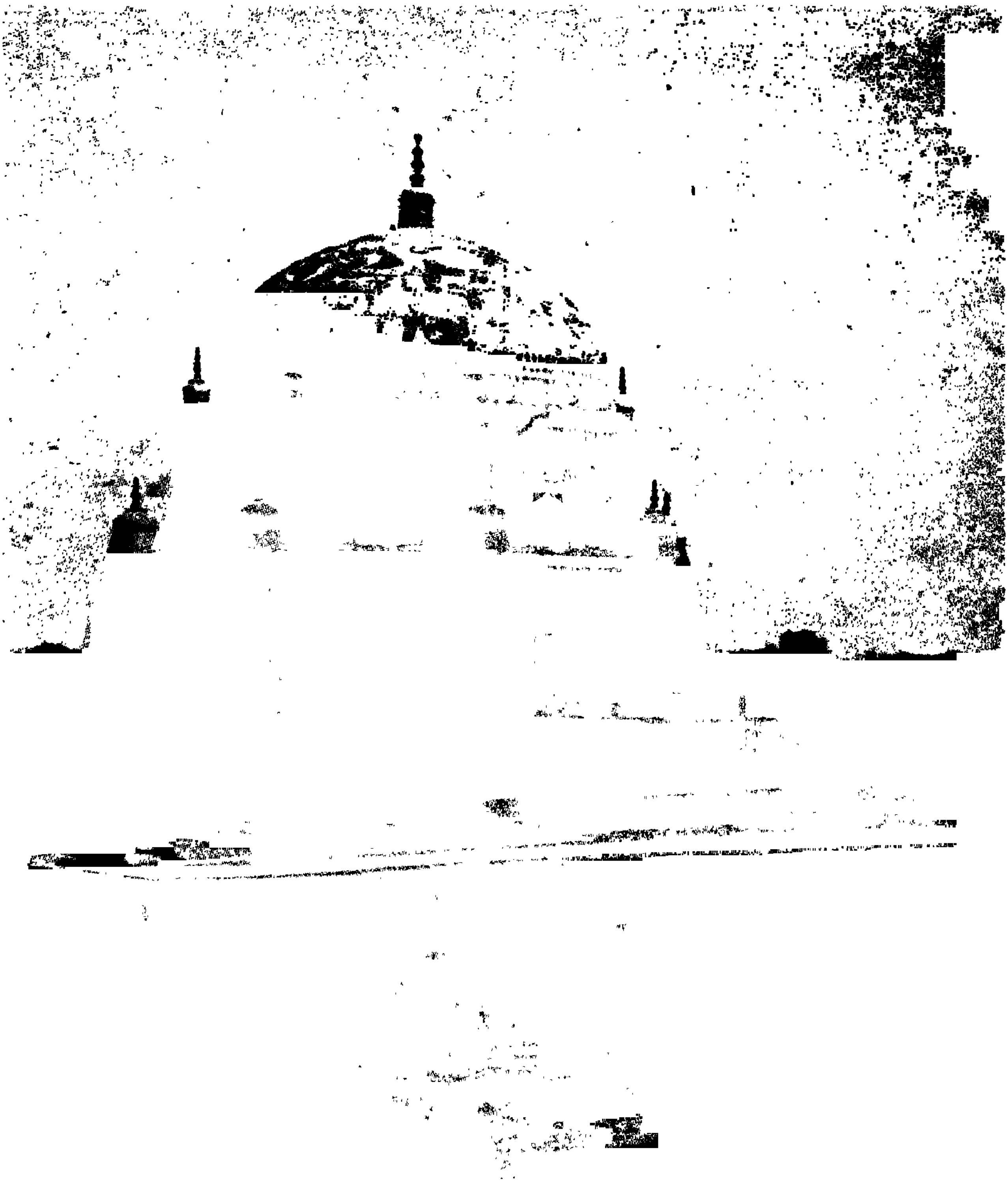


نرگای نسبتی یورپ نژادی شوخ چشمی قیامت قامتی غارتگر صبر و دل و جانی



کوتل بنهال در راه کشمیر که بیش از نه هزار فت ارتفاع دارد





آثار دورهٔ افغانی در مولتان (هند شمالی) درگاه رکن‌عالم

تاج محل

مجلهٔ ماهوار مصور

برای فارسی زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی در فارسی امروزهٔ افغانستان نشر میشود.
مدیر: محمد علی غلزئی، ایم. ای. آدرس: پوست بکس ۱۲۲ - دهلی

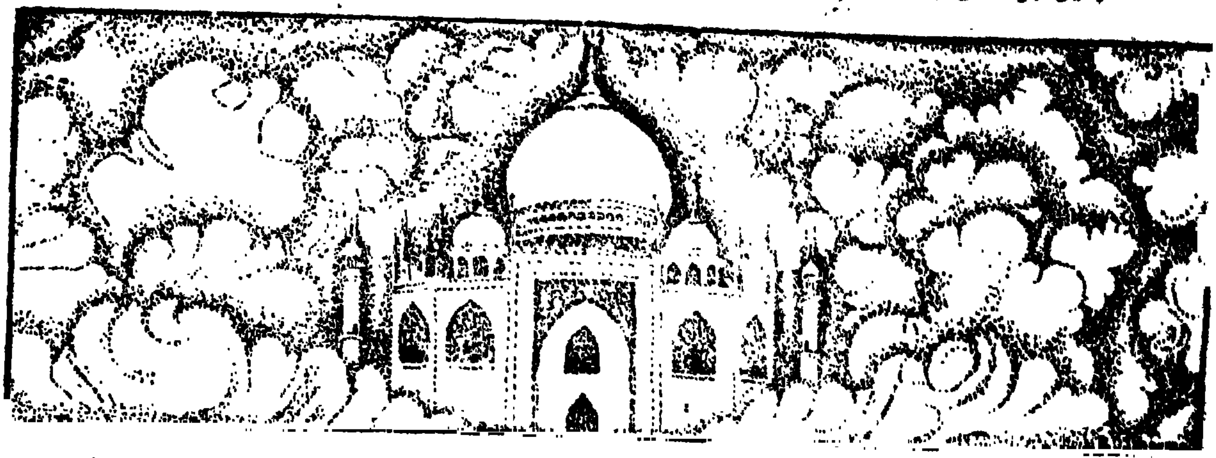
سال (۳) ماه اکتوبر ۱۹۴۳ میلادی مطابق ماه میزان ۱۳۲۲ هجری شمسی شماره ۵

فهرست مندرجات

اشتراک سالانه: داخل سه روپیه، خارج چهار روپیه

از نشریات متحده

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
بجز بنای محبت که خالی از خلل است



مکافات عمل

جنگ بین‌الملل سابقه که از جاه طلبی و هوس جهانگیری یک ملت خون آشام سرچشمه گرفته بود، مدت چهار سال و چند ماه جهانیان را در کاسهٔ سرآب داد . ده میلیون کشته بیش از دوچند آن مجروح و ناقص‌الاعضاء گردیدند، صدها شهر قشنگ و وادی‌های خوشنما و پرنفوس هدف بمب و گلوله قرار گرفته باخاک سیاه مبدل گشت . میلیون‌ها نفوس بیگناه، زن و مرد، پیرو برنا ، صغیر و کبیر، در بدر خاک بسر و بی‌خانمان شدند، زنها بی شوهر، مادران بی پسر و اطفال بی پدر ماندند . عدهٔ کثیر کشتی‌ها با ذخائر قیمتی خود در اثر اصابت بمب و تارپید صدمه دیده در اعماق بحر فرو رفتند . امراض مختلف و مهلک سرتاسر گیتی نشر یافته زندگی آرام و شیرین کرورها نفوس دیگر را برهم زد، و یک تکان مدهش بی‌سابقه به اقتصادیات تمام ممالک و حیات بشر در تمام نقاط کرهٔ زمین وارد نمود :

این تجربه و آزمایش تلخ برخی را بر آن داشت که بشر ازآن پندی گرفته بار دیگر هیچگاه به چنین اقدام زشت مبادرت خواهد ورزید و بدست خود تیشه بر ریشهٔ تمدن چندین هزارسالهٔ خود نخواهد زد. ولی «خود غلط بود آنچه ماپنداشتیم» ، و به اثبات رسید که سرشت زشت بعضی از سکنهٔ این کرهٔ ارض را که خود را چکیده آفرینش دانسته و برای ملل دیگر هیچگونه حقوق قائل نیستند نمی توان تغییرداد. هنوز دنیا از آن صدمهٔ جانکاه بخود نیامده و زخمها التیام نیافته بود که باز خود را بیک آتشی دچار دید که نظیر آنرا تاریخ بشر نشان‌نمی دهد همان عفریت زشتخو بار دیگر برای بلع نمودن جهانیان کمر بست و در ظرف کم بهر جانب چنگال مرگبار خود را دراز نموده میلیون‌ها نفر را از نعمت حیات محروم ساخت و تباهی و خرابی‌های زیادی کرد . ولی بنازم منتقم حقیقی را که «دیرگیرد سخت گیرد» درین نوبت هم تیر این ملت جنایت کار به هدف نخورد و چنین به نظر میآید عنقریب به کیفرکردار خود رسیده ازین اقدامات

جاهلانه و افکار پوچ خود بدون رسوائی و سیاه روزی ثمری نخواهد گرفت.

آلمان که مسئول تمام خونریزیها و خرابی‌های جنگ سابقه بود چون از آن صحنهٔ عبرت‌ناک به ناکامی و تلخکامی برآمد تاچندی با یک بحران مدهش داخلی دچار بود. زنها، اطفال و مردهای ناقص‌الاعضاء بکارخانجات رخ نمودند و از ۱۹۱۹ الی ۱۹۳۰ یک دورهٔ انقلابات گوناگون داخلی و ناراحتی بسیار و تغییرات پی‌درپی درآن سر زمین دیده شد، فقر و مسکنت از هرگوشه ظاهر و بعضی را مایل به بلشویزم میکرد. رفته رفته زخمها التیام یافت و خرابی‌ها اصلاح گردید و چرخ امورات داخلی بیک نظم درست بگردش آمد، اما به مجردیکه از گیجی و خستگی جنگ سابقه نجات یافت باز همان هوس جهانگیری در دماغش جا گرفت، به تجدید قوا بفرض جنگ آینده متوجه گشت و از عهد و پیمانیکه بادیگران بسته بود یک یک سرپیچید و خودرا مقید به هیچ یک از مقدسات بشری ندانسته در فکر ایذای دیگران افتاد.

از همه اول از جامعهٔ ملل و کنفرانس خلع سلاح کناره گیری اختیار نمود، کمی بعد (در ۱۹۳۵) به تقویت قوهٔ فضائی متوجه شد و قانون نظام اجباری وضع نمود. تا این وقت همان عدهٔ محدود «جوانان هتلبری» تحت عناوین مختلفهٔ ورزشی خودرا بافنون جنگ آشنا میساختند ولی بعد ازین تاریخ بهرگوشهٔ مملکت قشله‌های عسکری عرض اندام نمود و اقدامات سریع برای تسلیحات و تجهیزات بعمل آمد.

در ۱۹۳۶ ناحیهٔ رون را اشغال نمودند و از اجرای مواد «معاهدهٔ لوکارنو» سر پیچیدند. در ۱۴ اکتوبر همان سال از پیمان ورسای راجع به محدود کردن عسکر نیز تجاوزی به عمل آمد. بعد ازین تاریخ وضعیت روزبروز وخیم شده رفت و بحران‌های پی درپی بوقوع پیوست، ادارهٔ تبلیغات آلمان در اطریش، چکوسلواکی، و بالکان، و ممالک دور دست شروع به تحریکات و پروپوگاند و ریشه‌دوانی نمود، و این جمله بارها گوشزد عالمیان میشد «هیچ کشور حق مداخلت در امور داخلی این ممالک را ندارد» و مکرراً با طریش اشاره می نمودند.

در خلال این احوال هیتلر با ایطالیا و جاپان طرح دوستی بریخت و معاهدهٔ ضد کمونیزم امضایافت، اقدامات ظالمانه جاپان را در چین و از ایطالیا را در حبشه نیکو شمرد، در جنگ اسپانیه باتفاق ایطالیا باشورشیان از هیچ گونه امداد خود داری نه نمود.

مداخلت هیتلر در اسپانیه حقیقتاً یکنوع مانورهٔ سیاسی بوده، میخواست فرانسه را از دوپهلو تهدید کند انگلیس هم ازین پیش آمد خوش نبود، نفوذ ایطالیا و آلمان را در اسپانیه برای امنیت دنیا مضر میدانست و ازین جهت کوشش نمود که منازعات داخلی اسپانیه را بخود سکنهٔ آنجا محدود سازد، ولی مسولینی و هیتلر همواره سد راه بوده از اقدامات مخالفانه دست نکشیدند.

مقارن همان اوقات هیتلر متوجه اطریش شد و صدر اعظم آنجارا مجبور ساخت که مستعفی گردد، سپس در ۱۲ مارچ ۱۹۳۸ عسکر خود را بداخلهٔ سوق

داد ، و آن دولت عاجز را از نعمت استقلال محروم نمود . چون ازآن فراغت یافت متوجه چکوسلوکیا گردید .

انگلستان تااین زمان به هیچ وجه حاضر نبود در معاملات داخلی قارهٔ اروپا مداخلت نماید و بدرجهٔ خونسردی از خود نشان میداد که همه میگفتند « بریطانیا فاقد قوه و عاجز از معاونت است، حکومت دیماکراسی به هیچ صورت با رژیم دکتاتوری نمیتواند همسری کند» . ولی پس از قضایای اطریش بریطانیا به مرام اصلی هیتلر پی برد و دانست اکنون وقت مداخلت فرا رسیده و باید اورا در حدش نگاهداشت . چنانچه یکی از نمایندگان سیاسی خود را به عنوان حکمیت و میانجیگری به «پراگ» دارالسلطنت چک فرستاد . در تاریخ ۱۷ اگست افق سیاسی اروپا سخت تیره به نظر میخورد، کار از مذاکرات به تهدید و التیماتوم رسید . انگلستان باز بانیت پاک و خالص و محض برای اینکه باردیگر عفریت جنگ قد علم نکند، راه مصالحت را پیش گرفت وحتی اعلانی به الفاظ ذیل صادر نمود «در صورت بروز جنگ دولت انگلیس به چکوسلواکی کمک نخواهد نمود» . کمی بعد آقای چمبرلین مکتوب خصوصی نوشته توسط هندرسن (Henderson) سفیر آلمان مقیم لندن به هیتلر فرستاد ولی سودی نه بخشید، چنانچه در نطقی که پیشوای آلمان درین موضوع ایراد نمود، باگرمی و حرارتزیاد از آلمانهای سودت، حمایت نموده گفت «در صورت لزوم از هیچ گونه امداد بآنها دریغ نخواهد کرد» .

وقوع جنگ باز حتمی به نظر میرسید، آقای چمبرلین تلگرافی به هیتلر مخابره کرده قصد سفر خود را به آلمان برای حل این مسائل اعلام داشت . بعد از مذاکرات طولانی بالآخر قراردادی بمقام «میونیخ» امضایافت ، نواحی سودت به آلمان داده شد و تماماً وعده نمودند اگر واقعهٔ مهمی اتفاق افتد هیچ یک خودسرانه اقدام نخواهد نمود و معامله را بداوری مشترک دول پنجگانه، فرانسه، انگلیس، آلمان، ایطالیا، و چکوسلواکیا واگذار خواهند شد . هنوز چند ماه ازین قضیه نگذشته بود که باز مسئله چکوسلواکیا وخامت پیدا کرد . اول چند زد و خورد سرحدی بوقوع پیوست ، بالآخر در ۱۵ ماه مارچ ۱۹۳۹ عسکر آلمان بر چکوسلواکی یورش بردند و این دولت بیچاره را هم مثل اطریش از نعمت استقلال محروم ساختند .

فرانسه و انگلیس این اقدام آلمان را نقض علنی «پیمان میونیخ» دانسته خود را بایک خطر بزرگ روبرو دیدند، تصرف پراگ افکار جهانگشائی هیتلر را بروی جهانیان افشا نمود و هرکس دانست که مرام هیتلر تسلط گیتی و حکمفرمائی بر ملل دیگر است . تازمانیکه هیتلر معاهده میونیخ رایشت پا نزد و بر پراگ هجوم نیاورد، ملت انگلیس اگرچه از رویهٔ او خشمگین بودند، ولی تا این اندازه خطر را بخود قریب نمی دیدند . اما واقع فوق خشم این ملت خونسرد را به غلیان آورد و بآن داشت که اورا در حدش نگاه دارد و نگذارد بیش ازین بر ملل و ناموس دیگران دست اندازد .

(بقیه در صفحه ۱۶)

ترجمه — سائینتیفک امریکن

منابع آیندهٔ قوه

آفتاب در ظرف یکدقیقه بواسطهٔ اشعهٔ تابناک خود مقداری انرژی (قوه) را بروی کرهٔ ارض میاشاند که اگر بشر قادر شود آنرا بطریقی ذخیره کند میتواند در تمام سال خود را ازین درک مستغنی سازد و مجبور نشود که از راه دیگری برای خود قوه حاصل بدارد، زیرا همین یک سرچشمه و آن هم محض برای یک دقیقه تمام ضروریات ۳۶۵روزه اورا تکافو میکند. ولی متأسفانه تاحال بشر نتوانسته است یک چنین آلهٔ را که از عهده این کار سترگ برآید اختراع کند و از همین جهت بغرض تحصیل قوه شب و روز پریشان و سرگردان است. گاهی بیک چیز و گاهی به چیز دیگری متوسل میشود. باید اذعان داشت که تا امروز درین زمینه انسان بیش از مراحل ابتدائی را نه پیموده و طرقیکه بغرض بدست آوردن قوه استعمال می نماید بسی ناقص است. لذا نگاه سرسری برمنابع مختلف قوه که خداوند برای بشر ارزانی فرموده درین جا بیمورد نخواهد بود.

نفت: بیشتر انرژی امروز از نفت (پطرولیم) حاصل میشود. در اتازونی که از حیث نفت بسی متمول است در ظرف یکسال بیش از یک بیلیون پیپ (خمره) پطرولیم بصرف میرسد، تمام ذخائر نفت آن را که علماء حدس زده اند که تا حال در اعماق آن سرزمین وجود دارد، در حدود ۱۲ الی ۱۵ بیلیون پیپ است. پس اگر مصارف آن به همین نهج ادامه داشته باشد، این ذخائر مدفونه بیش از ۱۵ سال دوام نخواهد داشت. اما چون در نقاط دیگر چشمه‌های نفت کشف شده میرود، متخصصین عقیده دارند که این منابع اقلاً احتیاجات یک نسل آینده را مرتفع خواهد ساخت و نباید ترس و خوف را بخود راه داد. اما این مسئله را هم باید درنظر داشت که کشفیات جدید به هیچ صورت احتیاجات روز افزون مارا کفایت نمی کند و اینکه خوش‌بینی زیاد درین موضوع خوب نیست زیرا آن روز بسیار دور نیست که بشر از نداشتن پطرولیم با مشکلات زیاد خود را روبرو بیند. برخی را عقیده بر آنست که ممکن بشر بعد ازین به کشف بعضی چشمه‌سارهای خوب نفت موفق گردد. اما این نظریه هم چندان امید بخش نیست. دیگران گمان دارند که در اعماق زمین زیر طبقه آب بحر نیز میتوان بوجود چشمه‌های خوب نفت پی‌برد، بالخصوص در قرب و جوار ساحل، چنانچه وجود پطرولیم در مقامات ساحلی خلیج میکسیکو به‌اثبات رسیده. علاوتاً ممکن است اگر نل‌های استخراج نفت را عمیق‌تر بریم در خود خشکه هم به کشف مخازن بهتر نفت موفق شویم اما تاکنون تمام این بیش از حدس و قیاس ارزش ندارد. فرضاً اگر صحت هم داشته باشد، مصارف استخراج آن

را هم باید در نظر داشت.
نمی توان منکر شد که تصفیه تخنیکی نفت تا حدی بر قوهٔ آن افزوده و از مقدار مصرف آن کاسته است. حقیقتاً طریق مختلف تحصیل گاز که اخیراً اختراع شده و معمول است تا اندازهٔ زیاد دربن زمینه بماکمک نموده، اما با تمام آن باید تصدیق کرد که بشر از اندوختههای زیر زمینی خود خرج کرده میرود و برای تلافی آن تا حال اقدامی نکرده است. باید زود یا دیر با قحطی پطرول دچار شود و ازین سرچشمهٔ انرژی کاملاً دست شوید. در چنین وقت چه باید کرد و چطور این کمبودی را ازاله نمود؟ بدین غرض در ممالک متمدن بعضی علماء سر از امروز در تدارک آن برآمدهاند و مصروف تجسس و کنجکاوی اند، بعضی از آنها طرق ذیل را پیشنهاد کرده اند.

(۱) باآلات بهترین عصری تمام ذخائر پطرولیم را نمی توانیم از اعماق زمین بیرون کشیم و عموماً نصف مقدار آن در همانجا باقی میماند. استخراج پطرولیم ازشن و سنگ ریزهها چندان سهل نیست و به زحمات و مصارفات زیاد نیازمند است، اگر اختراع تازه بتواند دربن زمینه با بشر مساعدت نماید میتوان حیات نفت را مضعف ساخت.

(۲) میلیونها طن نفت را میتوان از بعضی اقسام سنگ خصوصاً shale بدست آورد. بتوسط حرارت ازیک طن سنگ شیل از نصف پیپ تا ۳ پیپ پطرولیم استخراج میشود و ازین درک بشر میتواند تا صدسال مصارفات سوخت موتر را تهیه کند ولی متأسفانه عملی ساختن این نظریه یک کار آسان نیست و به مصارف زیاد محتاج است، البته اگر قیمت نفت از نرخ امروزه دوچند بلند برود میتوان سنگهای شیل را مورد استفاده قرار داد. اما در صورت حاضره مستهلکین برای پرداخت این قیمت گزاف حاضر نیستند.

(۳) استخراج نفت از ذغال سنگ بواسطه دخول گاز هائیدروجن نیز صورت گرفته، آلمان که از حیث پطرولیم بسی نادار است، یک حصه مصارفات خود را از همین پطرولیم‌ذغال سنگ حاصل‌میدارد اما چون مصارف استخراج آن ۲۰ سینت cents فی گیلن است در حالیکه از نفت دیگر از ۵ الی ٦ سینت بیشتر نیست نمی تواند در بازار بآن رقابت کند، ممکن با آلات جدید و کوشش بیشتر مصارفات تحصیل آنرا تخفیف نمود، ولی باتمام آن به هیچ صورت امکان ندارد با پطرولیم معدنی همسری کند.

(٤) تحصیل الکل از محصولات زر[illegible] نیزخارج از امکان نیست. اما در چیز سد راه میباشد یعنی مصارف زیاد، اقلاً از ۱۵ الی ۲۰ سینت برای استخراج یک گیلن درکار است، و آن هم در صورت بهترین. دوم قلت مواد خام، میتوان مقدار کم از فضلات و پس مانده گیهای زراعتی بدست آورد، اما اگر خواسته باشیم ازین درک برای سوخت موترها گاز گیریم، باید تمام حاصلات زراعتی خود را برای آن تفویض دهیم و خود ما فاقه کشیم.

در ذخائر ذغال سنگ اتازونی بسی خوش قسمت است، تخمین نمودهاند که بیش از نصف مقدار ذغال سنگ دنیا دربن سرزمین موجود است در صورتیکه نفوس آن محض ٦ فی صد سکنه گیتی است، بقرار

مصارفات امروزه این ذخائر هنگفت برای مدت سه‌هزار سال احتیاجات سکنهٔ آنرا تکافو میکند .

علاوه ازین میتوان از منابع ذیل قوه بدست آورد.

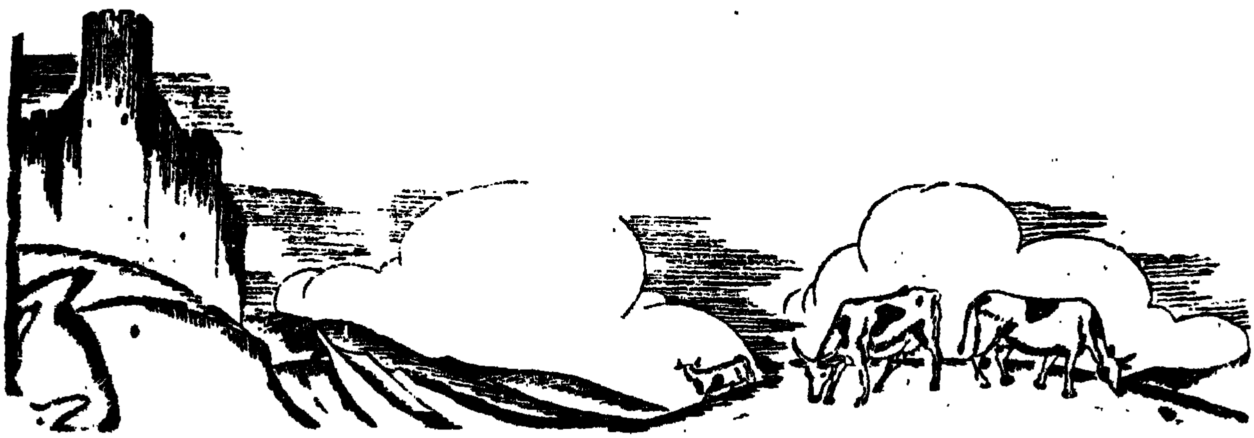
(ا) آبشارها ، که آن را در اصطلاح علم اقتصاد ذغال سفید می نامند . تا حال دنیا بطور درست ازین درک استفاده نه نموده، ولی اگر از تمام آن کار گیریم از عهدهٔ احتیاجات امروزه بشر برآمده نمی تواند. تقریباً ده فی صد انرژی امریکا از آبشارها تهیه گردیده ، اگر زحمت بیشتر درین خصوص بعمل آید میتوان آنرا تا ۲۵ فی صد افزود .

(ب) مقدار زیاد انرژی را میتوان از طوفان و بادهای تند بدست آورد ، اما این سرچشمهٔ قوه چندان قابل اعتماد نیست و نمی توان هر وقت بفکر خود از آن مستفید گشت .

(ج) مد و جزر بحر نیز یکی از منابع قوه میتوان محسوب شد، اما به پیمانهٔ بسیار کم . هم چنین بعضی‌علماء از امواج خروشان بحر به تحصیل انرژی موفق شده‌اند، ولی تا حال بشر نتوانسته است ازین سرچشمه احتیاجات زیاد خود را مرتفع سازد .

(د) تحصیل قوه از نباتات ، چون درخت ، بوته و گیاه نیز ممکن است، اما اگر ازین درک به تحصیل انرژی بپردازیم ، باید تنها در یک کشورهای متحدهٔ امریکا برای مصارف یکساله تمام جنگلات و نباتات آن را پی نموده به مصرف رسانیم . ظاهر است این اقدام ما تمام سطح آن را بیک دشت عریان و بیابان خشک مبدل خواهدساخت .

(ر) انرژی اتومی atomic energy نیز خارج از امکان نیست اما مفکرین تا حال آنرا چندان اهمیت نمی دهند . بعضی از مواد رادیو اکتو radio-active که در مقدار بسیار کم دردنیا وجود دارد نیز تجزیه گردیده و درین مورد قابل استفاده میباشد ، بطور مثال میتوان از ریدیم نامبرد ولی چون مقدار مکشوفه آن بسیار کم و قیمت آن زیاد است ، تا حال نتوانسته است بیشتر مورد استفاده قرار گیرد . اکنون عدهٔ کثیر علماء کوشش دارند که بطریقی انرژی اشعهٔ آفتاب را ذخیره نمایند . اگر بشر باین آرزو و مرام خود موفق آید میتواند خود را از بسی زحمات و پریشانی‌ها وارهاند .



اثر آقای غلام حضرت خان شائق

اندرز به خویش

تاکی ایدل وصف زلف خوبرویان میکنی　　فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی
چند با مه نسبت رخسار جانان میکنی　　از چه باخنجر برابر تیر مژگان میکنی
تابکی تعریف آن لبهای خندان میکنی　　تاکجا توصیف گلهای گلستان میکنی
منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است
خامه‌ات ناصح چو باشد حربهٔ دشمن کش است
میزند آن زلف چون مارت دگر یادش مکن　　چشم جانان ساخت بیمارت دگر یادش مکن
تیغ ابرو داده آزارت دگر یادش مکن　　آن گل عارض که زد خارت دگر یادش مکن
مانده لعل او زگفتارت دگر یادش مکن　　خوش ندارد یار دیدارت دگر یادش مکن
گر توانی وصف گلزار وطن کن بعد ازین
بی سخن از هر دهن خواهی شنیدن آفرین
ایکه میخوانی قیامت قامت دلدار را　　ایکه با فردوس نسبت میدهی گلزار را
ایکه میدانی بت خود شوخ گلرخسار را　　ایکه دایم گفتهٔ بادام چشم یار را
ایکه بامژگان برابر مینمائی خار را　　مفت دادی از کف خود عمر قیمت دار را
دیگران طیاره و بالون و موتر ساختند
در زمین و در هوا در بحر اخضر تاختند
مدح ابنای زمان را از طمع کردن خطاست　　مرجع حمد و ثنا مخصوص ذات کبریاست
فکر بهبود وطن کار نکو شغل بجاست　　سعی در کار ترقی فرض برما و شماست
هر قدر بامعنی بیگانه طبعت آشناست　　یابه انداز مضامین خامه ات معجز نماست
در طریق شاعری سبک جدید آغاز کن
چشم اخوان وطن از خواب غفلت باز کن
ای محیط مستعد این خواب غفلت تابکی　　دیگران آسوده حال و ما بزحمت تابکی
بیخبر از کسب علم و فکر صنعت تابکی　　باچنین دست تهی در شوق راحت تابکی
موشگافی تا کجاها و تراکت تابکی　　شعرهای خالی از پند ، نصیحت تابکی
شائق از دنیای امروزینه چیزی یاب
ارتقای دیگران را بهر خویش اشتاب

قرةالعین

(نگارش غنی افند



اسماش «زرین تاج» و صبیه حاجی ملا صالح قزوینی است، پدرش یک فردی از اجلهٔ فقها بود، همسرش ملا محمد ولد ملا محمد تقی عم زاد اوست، وی نیز عالم جیدی محسوب میشد . عمش ملا محمد تقی مجتهد عصر بشمار میرفت و آوازهٔ علم و فضل، تقوا و پارسائی او سرتاسر گیتی را فرا گرفته بود.

«زرین تاج» تحصیلات علوم عربی، و حفظ احادیث، و تاویل آیات قرآنی، و ادبیات را در خدمت پدرش تکمیل نمود. دربن آوان میرزا محمد علی باب خروج کرد . قضا را خانم موصوفه شیفته و فریفتهٔ کلمات میرزای مذکور گشته داخل اصحاب او شد و طریقت اورا بپذیرفت . زانجا که ممدوحه با حسن خداداد و بزیور علم و کمال آراسته بود مرتبهٔ فضل و ادب او همه بابیها را باحترامش وا داشت . در نتیجه برتبهٔ جلیلهٔ خلافت باب فائز آمد . تمام مریدان میرزا محمد علی باب گرد او پروانه وار جمع گشتند. در ابتدا وی را بدرالدجی و زمانی شمس‌الضحی نام نهادند، ولی در آخر به قرةالعین ملقب گردید . پیروان باب محفل را چون حجله عروس می آراستند و اجماع مینمودند. سپس قرةالعین آزادانه برفراز مسند جلوس نموده از احادیث و آیات بایک عالم فصاحت و بلاغت وعظ میفرمود . پس ازایراد نطق موص تمام سامعین بپا میایستادند و بقرب سریر وی ر بردست و پای او چهره میسودند .

قرةالعین در تبلیغ مذهب باب سعی بلیغی نمو سحر بیانی او روز بروز نفوذی بیشتری را حائز میگ اما چون دران دیار بسی افرادی را بر ضد مسلک خ یافت و در راه مرام خود حائل میدید لذا با اصح خویش از قزوین برآمد و در منزل «بدشت» در نواحی بسطام است مقام کرد. در خلال ا حوادث حاجی محمدعلی ملقب بعلی اعلی هم خراسان برسید و با قرةالعین بپیوست. راجع به ترویج انتشار عقیده و مسلک آئین باب چند مرتبه با تبادل افکار و مشوره نمودند بالآخر پرده از رو کار برداشته برملا متفقاً جهت نشر مفکورهٔ خو کوشش‌ها نمودند، اذیت‌ها دیدند، و زحمات شا برداشتند، انواع مصائب وآلام را دچار شدند علی‌الخصوص قرةالعین . ولی به پای ثباتش لغزش نرسید و تا رمق آخرین در اشاعهٔ طریق خود بذل مساعی نمود و در مقابل هرگونه مخاطرات پافشار مافوق تصوری از خود نشان داد . و کما فی‌السابق نطق‌های سوزانی می نمود. روزی درپایان یکی از خطباش سامعین در تذبذب افتادند، جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثناعشریه عقیدت تامی

داشتند از ارادت باب رخ برتافتند. فرداً فرداً از مجمع خارج شده راه اماکن خویش گرفتند و گروهی از کلماتش ابتهاج نمودند. سپس علی‌اعلی باتفاق قرةالعین عازم مازندران گشت، وقتیکه باراضی «هزار جریب» رسید مردم آنجا برایشان هجوم آوردند، اموال و اثقال شانرا تاراج نمودند. بعد ازین واقعه بین علی‌اعلی و قرةالعین فراق افتاد. علی‌اعلی بطرفی رفت و قرةالعین در اراضی مازندران باجمعی از اصحاب خود قریه بقریه همی رفت و در نشر این مسلک جدو جهد زیادی بخرج داد ولی مشارالیها در مضافات مازندران بمقام «بند نور کجور» دستگیر سپاه شاهی شد. وی را بدارالسلطنت «طهران» آوردند. هرقدر تهدید نمودند و نصیحت کردند که از مسلک خود دست بردارد بسمع قبول نپذیرفت. آخر الامر در ۱۲٦٤ ﻫ بامر شهنشاه ایران اعدام گردیده رخ به نقاب تراب پوشید.

قرةالعین را قسام ازل علاوه از دولت علم و کمال و حسن و جمال طبع موزونی هم ارزانی فرموده بود. آثار و تراوشات طبع موسوفه آئینه روح و طواهر تجلیات شور باطنی اوست، اشعاروی بخوبی از سوز درونی او ترجمانی میکند. ما باطراف عقاید او نمیگردیم، موضوع مقاله ما از اظهار ادبیات پر ملاحت اوست. ذیلاً ابیات برجسته و شگفته او را که بسی دلکش و گیرنده است بحضور خوانندگان محترم اهدا مینمائیم.

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز رهٔ ستم پی کشتن من بیگنه
لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی نهاده به بسترم
و اذا رایت جماله طلع الصباح کانما
نه چه زلف غالیه باراو نه‌چه چشم فتنه شعاراو
شده نافهٔ بهمه ختن شده کافری بهمه خطا
توکه غافل از می وشاهدی پی مرد زاهد و عابدی
چکنم که کافر و جاهدی زخلوص نیت اصفیا
تو بملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوشست تو درخوری واگر این بداست مراسزا
بگذر ز منزل ماومن بگزین بملک فنا وطن
فاذافعلت بمثل ذا فلقد بلغت بماتشاً
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
زچه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا
چه شنید نالهٔ مرگ من پی سازمن شده برگ من
فمشاالیّ مهرولاً و بکیٰ علیّ محجلا
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل
فسککته و دککته متدکدکاً متزازلا
پی خوان نعمت عشق او همه شب زخیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا
توکه فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحروجود دم
بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
هله ای گروه امامان بکشید ولوله را میان
که ظهور دلبرما عیان شده فاش و ظاهر برملا
گرتان بود طمع بقا ورتان بود هوس لقا
زوجود مطلق مطلقا برآن صنم بشوید لا

(بقیه در صفحه ۱۳)

صحبت‌های رادیو

سید عبدالصمد

(۲)



خانمها آقایان زبان لری باصطلاح گاهی بکار میخورد ساده و موجز مطلب را درست حالی میکند بدون هیچ شاخ و برگی بکلمات زود فهم و بعبارت مختصر گوینده هر چه در دل دارد بیرون میریزد اینجور گفتار بی‌ریا و حرفی که از ته دل است هم اثر دارد و هم البته هر کسی آنرا تقدیر میکند نمونهٔ اینقسم زبان لری مصطلحی را بنده چند روز پیش اینجا در روزنامه‌ها خواندم منتها به لغت انگلیسی است! تعجب میکنید از این حرفم که زبان لری بعبارت انگلیسی چطور هیچ تعجبی ندارد عرض کردم زبان لری اصطلاحی نه زبان لری لغوی حقیقی، زبان لری در اصطلاح یعنی زبان دل این زبان دل را البته بهر لغتی بهر لهجهٔ میشود ادا کرد بقول آن لر بزرگ خودمان ـ بابا طاهر که به لری حقیقی شعر گفته

عزیزا مردی از نامرد نایه
فغان و ناله از بیدرد نایه
حقیقت بشنو از پور فریدون
که شعله از تنور سرد نایه!

پس بنده فغان و نالهٔ دردمند را امشب میخواهم بگوشتان برسانم آه و زاری دلی که از آتش درونی مثل تنور گرگر میسوخته شنیدنی است گفته‌هایش بطور لری حرف زده ـ همان لری اصطلاحی یعنی از ته دل گفته، از سوز دل گفته، شخص محترمی است هندو ا از کارمندان برجسته کنگرهٔ ملی هندوستان است تا از خاور دور بهندوستان برگشته در واقع از دس ژاپنیها جسته و خودش را به اینجا رسانده در هنگکنگ بوده وقتیکه ژاپنیها آنجا را اشغال کرده بودند تقری یک سال در هنگکنگ مانده و بچشم میدیده ژاپنیها چ سلوکی با اهالی دارند مخصوصاً با هندیها که د رادیوشان اینهمه دم از دوستی آنها میزنند هی بدرو بر ایشان میخوانند ـ یعنی میخواهند لری بخرجشان بدهند که

دلم از درد ته دایم غمینه
بیالین خشتم و بستر زمینه
همین جرمم که موته دوست دیرم
نه هرکت دوست دیره حالش اینه؟

بااینطور رادیوی ژاپن میخواهد شیره بسر هندی‌ها بمالد که

نگارینا دل و جونم تو داری
همه پیدا و پنهونم تو داری!
نمیدونم که این درد از که دارم
همیدونم که درمونم تو داری!

می بینید بچه شیطنتی بچه زبان بازی بخیال خودشان میخواهند هندیها را گول بزنند؟ آن اقرار به «همیدونم که درمونم تو داری» درست تفسیرا حال

ژاپنیهاست از چار طرف آلوده و گرفتار اند و درمان از هندیها میطلبند ! ولی مردم هندوستان هم از راه دررو نیستند گول خور نیستند در هر صورت شخصی که عرض کردم جواب ژاپنیها را داده صاف به آنها گفته «شماها همه‌اش حیله و فن هستید هیچ آنطور نیستید که شاید بعضیهامان گمان میکردند و توقع داشتند این چند نفر شاید پیشترها شما را دوست و خیر خواه میدانستند ولی حالا دیگر شناخته‌اند چه دیوسیرتهای خونخواری هستید» این شخص محترم مثل اینکه بگفته بابا طاهر بژاپنیها میگوید

بنـــادونی گرفتم کــوره راهی
نـدونستم که میـانتم بچـاهی
بدل گفتم رفیقی تـــا بمنزل
نـدونستم رفیق نیمه راهی !

غرض اینست که هندی از بلا جسته بعد از برگشتنش اینجا چیزهای عجیب و غریب از ژاپنیها نقل کرده صریح گفته « اظهار دوستی ژاپن تماش دروغ و ساختگی است و در صورت فیروزمندی ژاپن هندوستان بکلی تارومار خواهد شد» بعد میگوید «بسمت یک کارمند کنگره ـ کارمند دیرینهٔ کنگره ـ وظیفهٔ من است هم میهنان خودم را از نیات ژاپن و از مقاصد سوئی که نسبت بهندوستان دارند آگاه سازم هندوستان بعقیدهٔ من میتواند در صلح جهانی دستی از خودش داشته باشد و در ساختمانهای از نو بخشی حاصل کند اینکار را وقتی ترتیب اثر میتواند بدهد که برای آزادی دنیا آنچه لازمهٔ از خودگذشتگی است بعهده بگیرد آزادی هند بسته به آزادی دنیاست پس آزادی حقیقی کشور منحصر بفیروزمندی ملل متفقه است و بس چیزهای که من و هندیهای دیگر از فرمانروائی ژاپن در هنگانگ دیدیم چشم همه مان را باز کرد د آنصفحات ژاپن امروزه طرف بغض و کینهٔ تما آسیائیهای آنجاست ـ به اندازهٔ که هیچوقت پیش ا جنگ نبوده . . » هندی مذکور روی همین زمینه خیلی حرف زده که لازم نیست تماماش را بیان کن شما خودتان بهتر از من هوای کار دستتان هست دوست و دشمن را شناخته اید از اینجا بنده چیه بگویم و زحمتتان بدهم میدانید بنده از آنها هستم باز بقول بابا طاهر خودمان

یکی درد ، یکی درمون پسندد
یکی وصل و یکی هجرون پسندد
مو از درمون و وصل و درد و هجرون
پسندم آنچه را جانون پسندد

پس بنده دیگر چه درد سربدهم ، مودماغتان بشو هر چیزی حسابی دارد آدم باید حد خودش را بد پا از گلیم دراز نکند برای چه شماها را خسته ب و از خودم برنجانم که پس صباح بگوئید یار و عـ عاشق بیماری است ! از قضا همینطور هم هست ! چ اختیارم نیست

نمیدونم دلم دیوونهٔ کیست
کجـا میگردد و در خونهٔ کیست
نمیدونم دل سرگشتهٔ مو
اسیر نرگس مستونهٔ کیست !

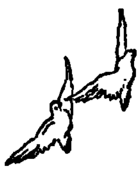
اما بدانید از حالا بشما میگویم جنگ اول خ بهتر از آخرش هست اگر خدا نکرده همچو مو

پیش آید که از من دلسرد شوید من رو به آسمان میکنم و میگویم

فلک در قصد آزارم چرائی !
گلم گر نیستی خارم چرائی !
نه که باری ز دوشم بر نداری
میان بار سربارم چرائی !

بعد یکشب رو بخودتان میآرم و بطور مثال یکی دوتا از شماها را اسم میبرم و میخوانم

مفاهونم مفاهونم چه جائی
که هر یاری گرفتم بیوفائی
شوم یکسر برونم تا بشیراز
که در هر منزلم صد آشنائی !



خانمها آقایان ! شوخی کنار بنده همان سرگرد پیر مخلص که عوض شدنی نیست و میدانم شماها هم همه بدون استثنا لطفی به بنده دارید از همه گذشته اینجا دهلی است همانطور که آقای گوینده در آغاز برنامه صدا میزند هنگانک و توکیو نیست برلین روم هم نیست که بلحن خشن دروغین خواسته باشد بمردم حرفی بقبولاند خدا نشناسهای آنجا خود بشناسند هستند و بس شخص هندی که از هنگانگ گریخته و آمده خوب دیگر مشتشان را باز کرده از زبان حال او نسبت بژاپنیها و امثال آنها یک رباعی دیگر میخوانم و مرخص میشوم

پس مرگ نکوبان گل نروئی
و گر روئی نه رنگش بی نه بوئی
ز خود رو هیچ حاصل بر نخیزد
بجز بدنامی و بی‌آبروئی !

شنیدید ؟ حالا بفرمائید استراحت کنید .

شب همه بخیر

(قرة‌العین : بقیه از صفحه ۱۰)

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
بزن ای صبا تو بمحضرش بگروه زنده دلان صلا
هله ای طوایف منتظر زعنایت شه مقتدر
مه مفتخر شده مشتهر متبهیاً متجللا
شده طلعت صمدی عیان که بیا کند علم بیان
که ز وهم وکمال جهانیان جبروت اقدسش اعتلا
بتموج آمده آن یمی که به کربلاش بخرمی
منتظر است بهردمی دو هزار وادی کربلا
منم آن ظهور مهیمنی منم آن منیت بی منی
منم آن سفینهٔ ایمنی ولقد ظهرت و قدعلا
هله ای گروه عمائیان بزنید هلهلهٔ ولا
که جمال دلبر بائیان شده فاش و ظاهر و برملا
بزنید نغمه زهر طرف که زوجه طلعت ماعرف
رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
طیرالعماء تکفکفت دیک الثناء تصفصفت
ورق البهاء تدفدفت رکزو الیه مهرولا
نوران نور زشهرفا طیران طور زشهرطا
ظهران روح زشهربا و لقد علا وقد انجلا
کسی ارنکرد اطاعتش نگرفت حبل ولا یتش
کندش بعید زساحتش محدش زقهر بیندلا

کنفرانس فاضل‌محترم
سرور خان گویا

مرحوم قاری عبدالله خان ملک‌الشعرا

(۲)



بطوریکه امروز طبقهٔ چیز فهم و منور مملکت تقریباً بلا استثناء بحضرت‌شان نسبت شاگردی مستقیم یا غیر مستقیم را داشته و به داشتن همچه مربی فاضل و معلم دانشمند افتخار مینمایند و تمام ایشان را به حرمت و اکرام زیاد یاد میکنند، ملک‌الشعرای فقید به اتفاق آراء جمله فرزندان این آب و خاک به منزلهٔ برجسته‌ترین شخصیت علمی و ادبی این عصر بشمار رفته و می‌شاید که فقدان او به حیث یک ضایعهٔ بزرگ در دنیای معارف و مطبوعات وطن تلقی‌گردد. زیرا قاری مرحوم یک خدمت فراموش ناشدنی به عالم معارف و ثقافت افغانستان نموده‌اند که هیچگاه فراموش خاطر فرزندان حق شناس این آب و خاک نخواهد شد و نام نیکشان برای همیشه در صفحات تاریخ جدید وطن بخط درشت ثبت خواهد شد. اگرچه خود از جهان رفتند اما ثمر و حاصل عمرشان که یک طبقهٔ تحصیل یافته و منور مملکت و یک سلسلهٔ آثار قیمت دار علمی و ادبی‌شان میباشد بحیث یک سرمایهٔ صرف ناشدنی در دست استفادهٔ اولاد افغانستان مانده که نسل امروز و فردا از آن استفاده و به آن افتخار خواهند داشت.

مسافرت‌های قاری مرحوم

سفرهای مرحوم قاری عموماً با امیر حبیب‌الله‌خان شهید و فرزند ارشد او بوده، چنانچه در سال ۱۳۲۱ هجری با معین السلطنه فرزند بزرگ امیر حبیب‌الله خان که در آن وقت سمت معلمی و آموزگاری وی را داشت در سفر هند شرکت ورزیده و تا کلکته با سردار موصوف رفته، بعد از چندی اقامت مراجعت نمود. همچنین در سال ۱۳۲۲ زمانیکه امیر حبیب‌اله خان شهید در هندوستان بود معین‌السلطنه فرزند بزرگ او در «باسول» اقامت داشت حضرت قاری نیز در این سفر با شهزادهٔ موصوف همراه و ملتزم رکاب بوده و برای چند ماه زمستان در باسول متوقف بود و در این محل خوش آب و هوا با قریحهٔ سرشار شاعری، خون گرم جوانی، احساسات تند و دردمند عاشقانه، پرشور ترین اوقات عمر خودش را که در عین حال در دمند ترین زمان زندگی شاعرانه اش شمرده میشد بسر برده، و در این جا احساسات آتشین خود را از قلب بزبان و از قلم بروی کاغذ آورد. این زبان حال هم بشهادت دیوان و هم به اعتراف خود شاعر سوزنده ترین، صمیمی ترین و صادق ترین غزلهای اورا تشکیل می دهد. در این جا به تذکر

سه غزل آن می پردازیم :-

غزل اول که بجواب غزل نقی کمره گفته -

مطلع غزل نقی :-

نمیکشد بدمی کار زخم کاری من
بگو که جمع کند دل زمن شکاری من

غزل قاری

نمی رسد شب هجر تو کس بیاری من
همین غم است که آید بغمگساری من
زبان تیغ تو آیا چه مژده داد بوی
که لب بخنده کشوده است زخم کاری من
نشان ناوک ناز تو ساختم دل ریش
ببین شهید تو گردم به سینه داری من
خدای را من دلریش بی زر و زورم
ترحمی بکنید ای بتان به زاری من
بیادگار دلی دادم ای بتان بشما
خدای را بپذیرید یادگاری من
ز شوق سیمبرانم گداخت از بس دل
رسیده است به سیماب بیقراری من
مرا به آتش گل روزگار می سوزد
ز داغ لاله رخان است داغداری من
به پیش چشم من از شرم بارها ترشد
کجا است ابر بهاری به اشکباری من
گرفت ازو دل سی پاره را ولی افسوس
نخواند درس وفا شوخ من ز قاری من

غزل دوم بجواب غزل سخا گفته . مطلع غزل سخا این است :-

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد
دیده ازبس گهر اشک بدامانم کرد

غزل قاری :-

پنجهٔ شور جنون پاره گریبانم کرد
باز سودای کسی بیسر و سامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقه طوفانم کرد
سخن روی تو با او بمیان آوردم
رفت چندان ز خود آئینه که حیرانم کرد
ماجرای غم پنهان تو گفتم به سرشک
گشت غماز و ازاین گفته پشیمانم کرد
نیست در سر هوس جلوهٔ رنگین بهار
شعلهٔ خویش ز گل داد گلستانم کرد
بی وفائی گلی یاد من آمد قاری
مضطرب نالهٔ بلبل زگلستانم کرد

غزل سوم که مطلع آن این است .

خیالت از دلم بیرون نشد شوری تو از سرهم
بخاک آخر تمنای ترا بردم به محشرهم

سفر دیگر حضرت قاری در ۱۳۵۰ بسوی حجاز و حج بیت الله شریف است . که در این سفر با والاحضرت وزیر صاحب دربار همراه بوده و ادای فریضهٔ حج و زیارت تربت منور حضرت خاتم النبیین را بکمال خشوع و خضوع و سوز و گداز بجا آوردند و این منظومه را که در کشتی ساخته اند یادگار آنسفر است .

صبا به سرور گویا زمن سلام رسان
ز حضرتش خبری نیستم پیام رسان
چو می بری براحباب نامهٔ احباب
به او زجانب ما نامه هم بنام رسان

بگو به صحبت احباب سخت مشتاقم
سلام من به رفیقان خود تمام رسان
سه ماه رفت و ندیدم مجلهٔ کابل
بآن مجله زما عرض احترام رسان
بگو به سرور گویا چرا خموش شدی
خدای را به غریب وطن پیام رسان
نمیرساند آگر پست خط کس بکسی
بجای نامه پیامی به تلگرام رسان
دوسه مه است که مخمور بادهٔ سخنم
ازان زلال روان بخش یک دو جام رسان

روایح سخن آمد مفرح خاطر
ازان شمیم دل آویز در مشام رسان
بلند رتبهٔ اهل سخن بود قاری
فرو گذار سخن یا صدا به بام رسان

علاوه براین، سفر نامهٔ خود را با جغرافیه و تاریخ عربستان و مخصوصاً وصف بنای کعبه مکرمه و ادوار تاریخی و موقعیت امروزهٔ آنرا ازاین سفر خود ارمغان آورده و بخط خود آن مرحوم نزد این عاجز موجود است.



(مکافات عمل: بقیه از صفحه ٤)

همان بود چون آلمان بر پولیند تعرض نمود، کاسهٔ صبر انگلیس لبریز شد، و به آن داخل جنگ گردید، و ازین جا نائرهٔ جنگ بین‌الملل زبانه کشید، که تا امروز بکمال شدت مشتعل است.

در ابتدا آلمان که ازحیث نفرات، مهمات و تجهیزات بر حریف خود برتری داشت به کامیابی‌های زیادی نائل گشت، به نبرد «برق‌آسای» خود متوسل شده در ظرف کم عدهٔ کثیر ممالک را قربان هوا و هوس خود ساخت، از طرف دیگر دول دیماکراتیک که بعد از جنگ سابقه صمیمانه سیاست خلع سلاح را تعقیب می نمودند مجبور بودند چندی را بدفع‌الوقت بگذارند و در برابر تهاجم دشمن مدافعه‌نمایند، چنانچه سه سال اول به همین نهج سپری شد. ولی بعد ازآن ورق برگشت و آکنون بهر جانب حریف را محصور نموده روحیهٔ اورا بدرجهٔ ضعیف ساخته و در هم شکسته اند که از تعرض کاملاً دست کشیده در تدافع خود میکوشد. اما هرکس میداند که این صورت تادیری دوام نخواهد کرد و آن روز دورنیست که این عفریت خیانت‌کار به مجازات رسیده پرچم آزادی و آرامی سرازنو در جهان طنین انداز گردد.

عراق

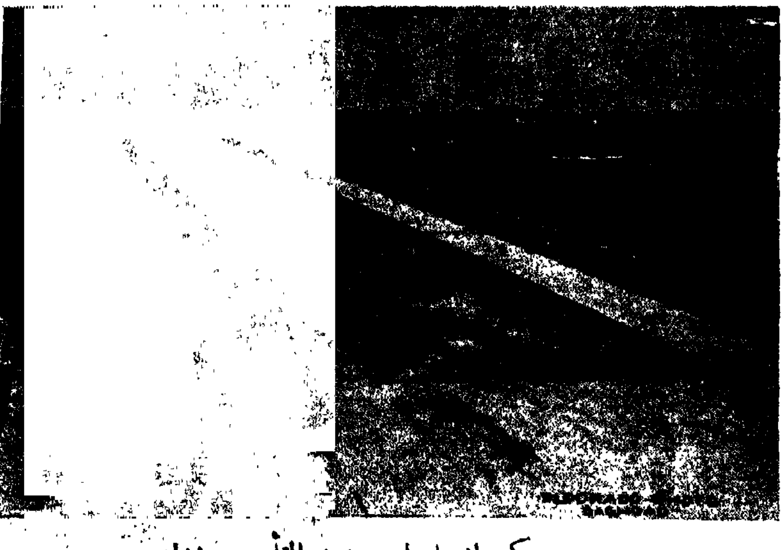
مکتی است اسلامی که بواسطهٔ رود دجله و فرات
میشود . مساحت ۱۱۶۰۰۰ مربع میل و
قرار احصائیه ۱۹۳۵ بالغ بر ۳ $\frac{1}{2}$ ملیون بود.
ن منتها درجه حاصل خیز، گندم ـ جو ـ برنج
ز حاصلات عمده آنست . چشمه‌های نفت از هر
اهمیت تجارتی و سیاسی آن افزوده . عراق
جنگ عمومی سابقه به تحصیل استقلال نائل
امیر فیصل بن شریف حسین در ۲۳ اگست
به سلطنت آنجا منتخب گشته تاج شاهی را بر
ت . طبق تشکیلاتیکه در ماه مارچ ۱۹۲٤
ید حکومت عراق در خانوادهٔ امیر فیصل
رار یافت . در ۱۹۳۲ بعد از آنکه عراق در
قوام شامل شد از قیودات « سرپرستی » آزاد
ر ظرف این بیست سال اخیر عراق در تمام
تی خود بسرعت پیش رفته ـ تأسیس سدهای
رض آبیاری زراعت این سرزمین را فوق العاده
ه، یکی ازین بندهای آب که باسم «سدقط»
ته در سال ۱۹۳۹ به مصارف ۱,۲۰۰,۰۰۰
بسی به تکمیل رسید .
، پایه تخت آن ، اولین مرتبه بوسیله خلیفه
منصور در کنار دجله قریب شهر قدیم بابل
، که تا سال ۱۲۵۸ میلادی مرکز امپراطوری
بود و بعد از آن روبه خرابی و ویرانی
در ظرف بیست سال اخیر شهر نامبرده
ین خود را از سرگرفت، راه‌ها ، ساختمان‌ها و
بدتأسیس گشت و بازار تجارت آن رونق یافت .
که مهم‌ترین شهرهای شمال عراق است به
باً ۲۰۰ میل در شمال پایه‌تخت در کنار
، واقع شده، در حوالی آن خرابهٔ شهر باستانی
مرکز امپراطور آثوریها را میتوان دید که
چندین هزارساله یادآوری میکند ـ اهمیت
ن شهر در اثر چشمه‌های نفت آنست . لوله
کوک و مدیترانه در دو خط از کرکوک به
بده شده ، سپس به دو قسمت میشود یکی
، میل از سوریه به تری‌پولی و دیگری
٦ میل از ماورای اردن و فلسطین به حیفا

ر جنوب بندری است مترقی وتاریخی، که
سیله خط ریل با بغداد، موصل و اناطول



منظرهٔ شهر بغداد


منارهای طلائی کاظمین

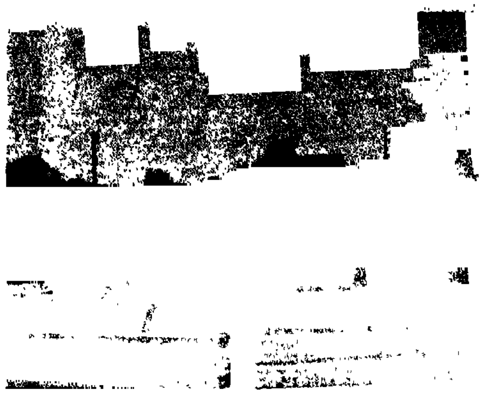

یکی از پل‌های جدید التأسیس بغداد

ساختن کشتی ها بر پیمانه بزرگ

جنگ حاضره مسبب گردید که جمیع کارخانجات در تولید لوازم جنگ بکوشند در مجلات مصور میتوان عکس‌های این جدیت فوق‌العاده را مشاهده نمود. منظرهٔ یک فابریکه با صدها طیاره که تحت ساخت است یا قطارهای متعدد تانک و زره‌پوش که پهلو یک دیگر تامیل ها ایستاده است، یا انبار بمب و گلوا که مانند یک توده تاصدها گز طول دارد بیننده را در حیرت می اندازد. اکنون ساختن کشتی‌ها بدین سرعت یک کار عادی بشمار میرود.

بریطانیا از همه اول باین کار مبادرت ورزید و ساختن کشتی های بزرگ و خورد برپیمانهٔ بزرگ دست برد. در اکثر نقاط انگلستان اکنون کارخانجات تولید حصص مختلف کشتی‌ها مشغول کاراند بیشتر از قسم تگ (Tug) یعنی کشتی یدک کش میبا که کشتی های بزرگ را که بغرض گرفتن مواد سو یا خالی کردن یا بار نمودن به بندر میرسند بلدی می‌کنند و از مقامات پر خطر بر کنار د بطرف قرارگاه رهنمائی می‌نمایند.

ساختن این کشتی‌های خورد که درین ایام و ظائف مهم را اجرا میدارند در تمام نقاط انگل بسرعت جاری است، اولاً حصص مختلف آنرا در کارخا تیار نموده بطرف بنادر میفرستند، و در (بطوریکه در نقشه ملاحظه میفرمائید) اجزای آنرا باهم مربوط نموده ویلدنگ می‌کنند و بعد در آب می اندازند برای تمام این عمل بسته محض مدت چهار روز کفایت می‌کند کارگرا نیز درین مسئله دوش بدوش مردها درفابریکه کاری مشغول کار اند.



مختلف یک زورق از قسم «تگ» که بغرض بسته کاری آورده‌اند



کشتی بایک صدای مهیب از کارگاه داخل آب میشود



سه نوع از کشتی تگ که متصل یک دیگر لنگر اندازند.

نمای فضای « علی‌گر یونیورستی »



جلل جمنیزیم (ورزش‌گاه) و تالاب
آب بازی



گوشهٔ از « ولنگدن پاویلین »

دارالعلوم علی‌گر

مسجد جامع

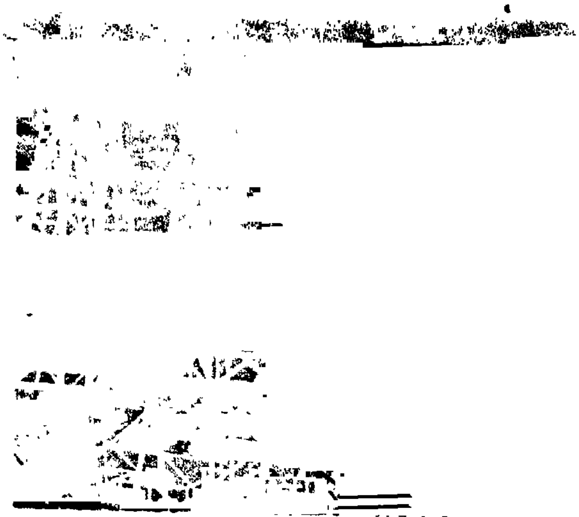
قسمتی از لیلیه موسوم به « عثمانیه هوتل »

مس

مس یکی از فلزات بسی کار آمد محسوب میشود و در آلات حرب، سامان برق، و سائر چیزهای دیگر به مصرف بروز جنگ حاضره احتیاج مارا باین فلز بشدت افزوده برای ساختن یک کشتی جنگی بیش از یک هزار طن و برا طیاره از قسم «قلعه فضائی» مقدار سه هزار پاؤند مس درکار

کشورهای متحده امریکا در معادن مس بسی مملو است حیث بر تمام ممالک گیتی برتری دارد بااین هم درین ایام نه تمام احتیاجات خود را از داخل خاک خود تهیه کند و مجبو ۲۵ فی‌صد مصارفات مس خود را از خارج خصوصاً از کشو تورید نماید.

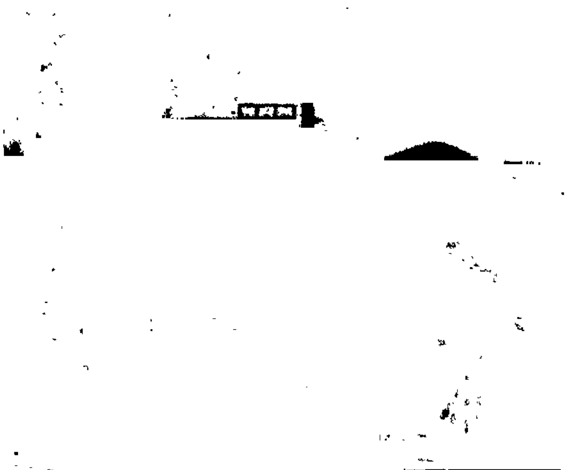
علت آن چند چیز است یکی اینکه استخراج مس مثل مینگینیز یک کار آسان نیست باید برای تحصیل یک طن م ۲۰ طن سنگ معدنی را استخراج نموده بواسطه ماشین‌های که عکس آن بروی این صفحه دیده میشود تصفیه نمود. د کارگران امریکائی در فابریکه‌های دیگر چون کشتی طیاره‌سازی رفته اند که بآنها اجوره بیشتر میدهند.

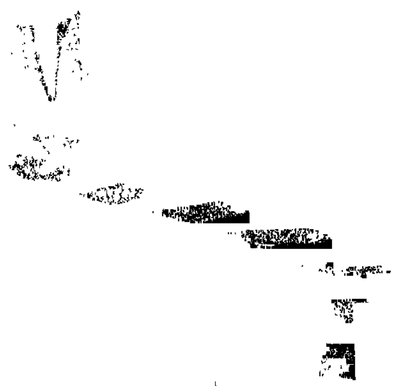


...بمقام ...تحل» (کشورهای متحده) که علاوه از مس مینگینیز و جست هم دارد

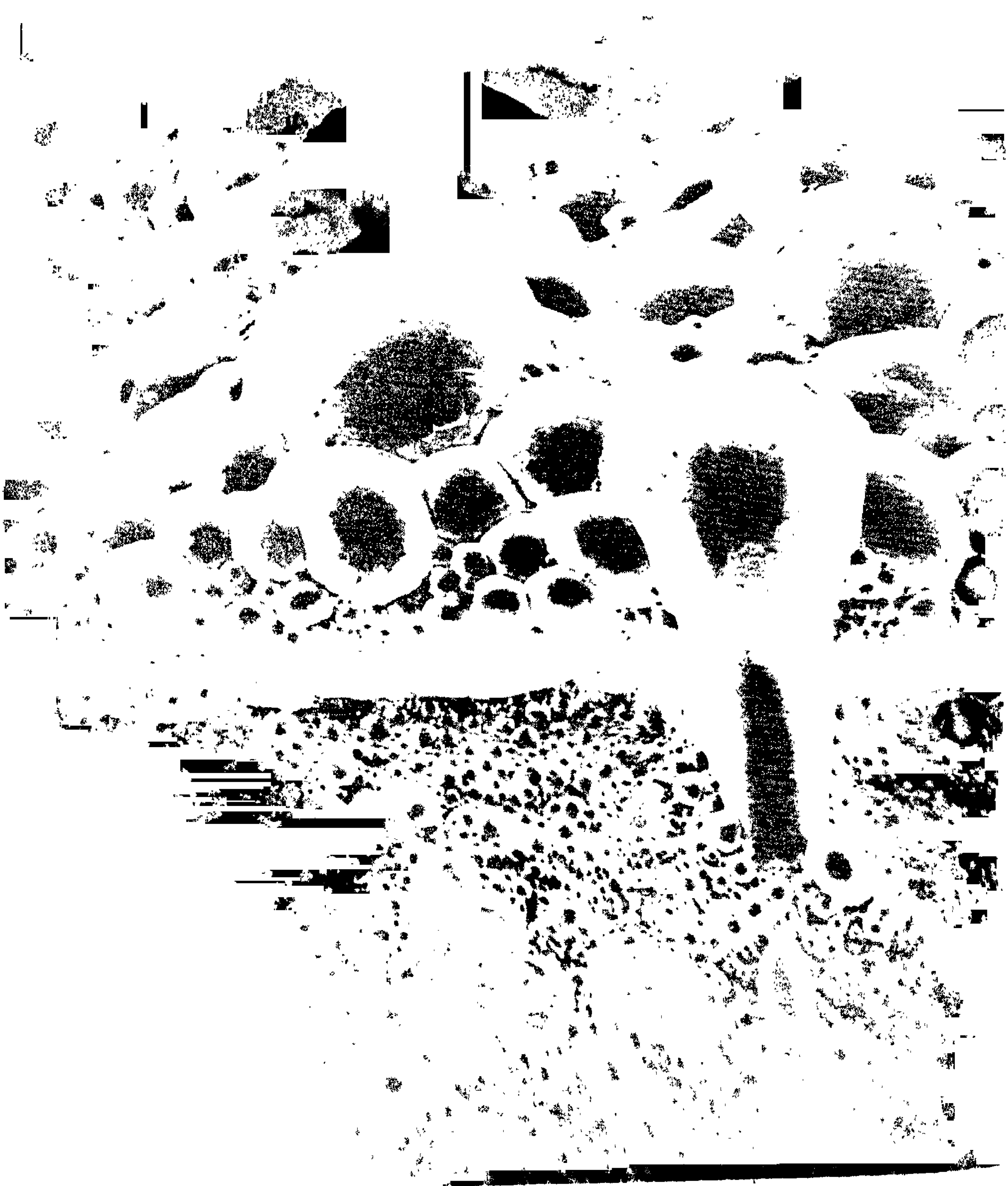


...رخانهٔ ذوب مس بمقام «اناکوندا»

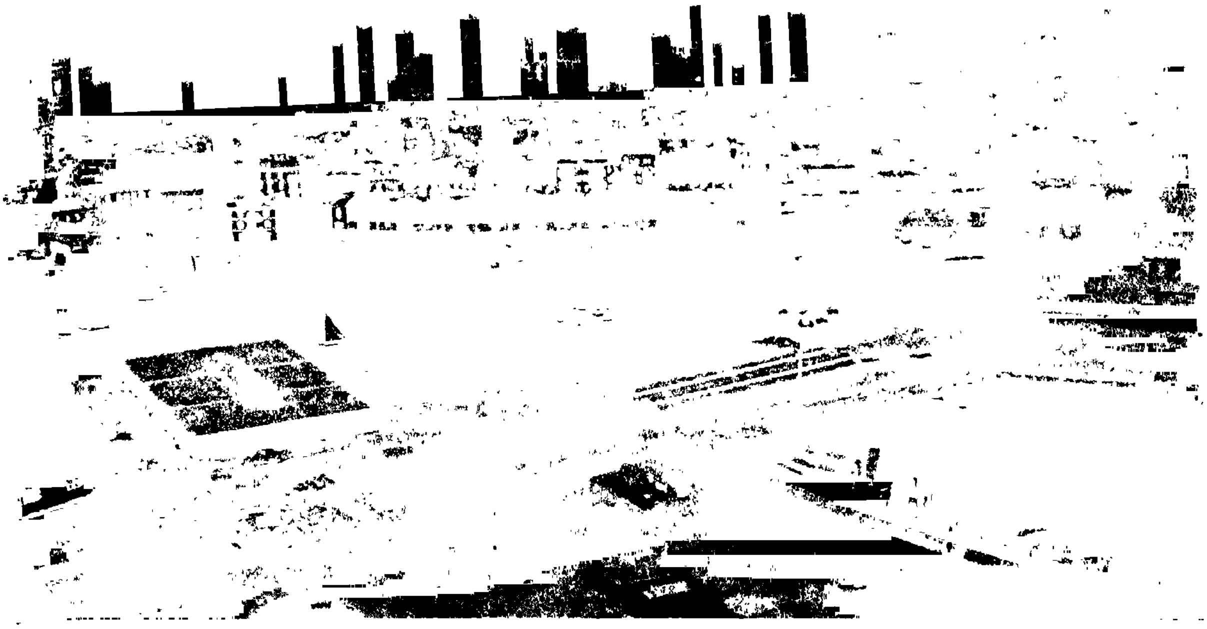




...دکه بلند ترین کشتی در فابریکه «اناک...



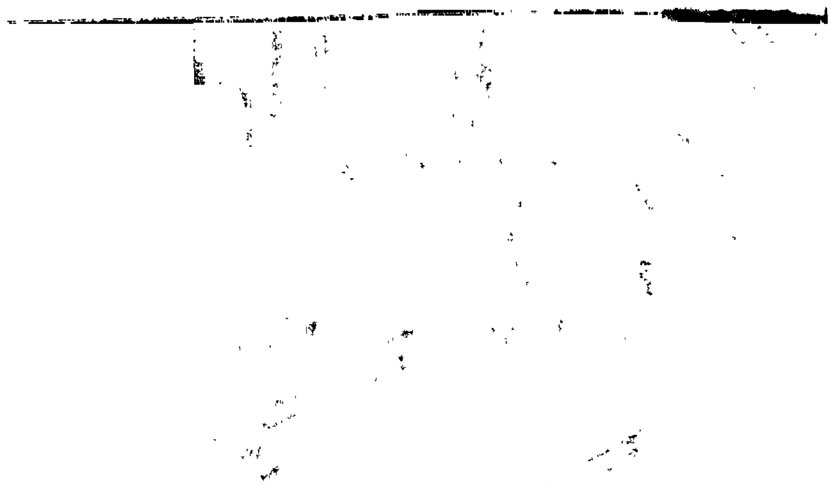
سنگ معدنی را اولاً در آسیاب خوب خورد کرده با محلول روغن مخلوط میسازند که در تصفیه آن معاونت می‌
روغن بصورت حباب بر سطح صعود نموده ذرات مس را باخود میگیرد و ذرات بیکاره سنگ ازآن جدا شده فرومی‌نشی



منائی رود نیل باقایق های ماهی گیری ↓ || دور نمای بندر اسکندریه ↑







مصر

یکی از ممالک مترقی شرق مرکزی
برود ، مساحت آن بالغ بر ۳۶۳ هزار
است ولی بیشتر حصص آن ازدشت های
و ریگستانهای بی آب وعلف تشکیل یافته، و
کوچک آن برکنار رود نیل که رقبهٔ
لی آن محض ۱۲۴۳۱ مربع میل است
و سرسبز است و تمام نفوس مصر که
از ۱۵ ملیون است درین وادی زرخیز
اند . قسمت علیای این قطعه بقدری
کم وسعت است که عرض آن بیشتر
میل نیست ولی وسعت قسمت وسطی آن
تاپانزده میل بالغ میباشد . اما وقتی
انه رودخانه میرسد یک میدان خیلی
شکیل میابدکه شبیه یک مثلث (دلتا ۸)
نانی است . طول آن قریب یک صد میل
آن بطرف بحر تقریباً ۱۵۰ میل است .
انی مصر از برکت آب نیل نهایت درجه
خیز میباشد . در قدیم آبیاری از طغیانی
این رود صورت میگرفت ولی امروز
لی بزرگ آب نیل را اداره میکند و
لهٔ نهرها آبیاری میشود . و زمین زرخیز
ا بدرجهٔ کمک میکند که سالی سه
بتوان محصول گرفت .
یان از قدیم تمدن درجهٔ اعلی را
زدند . آثار تاریخی آن در هرگوشهٔ
سابقهٔ روشن آن دلالت میکند . خصوصاً
زرگ بمقام «جیزه» در نزدیکی قاهره از
ت عالم شمرده میشود که در مقابل
و انقلابات روزگار پایداری نموده و
نده است .
، پایه تخت آن یکی از شهرهای خوشنما
از مزایای قدیم و جدید هر دو بهره
درین چند سال اخیر تغیرات زیادی
ا انواع بناهای قشنگ مزین گردیده .
دریه ، یکی از مهم ترین بنادر بحیرهٔ
شمار میشود و در تمام دنیا چون
یح و تفرج شهرت یافته .

گوشهٔ از قاهره
کانال سویز
از آثار تاریخی شهر تب



وا وا ـ خوبست

نگارش آقای زلمی

علامه شبلی نعمانی

بیست و نه سال قبل از امروز مردی از سرزمین هندوستان رحلت کرد که تاریخ علم و ادب زبان فارسی مخصوصاً از نام بزرگ او به احترام یاد آوری خواهد کرد . این شخصیت جلیل حضرت شبلی نعمانی است و از رهگذر لیاقت علمی و خدماتیکه بمعارف عمومیه اجرا نموده قابل مدح و ستایش می باشد.

شبلی نعمانی در نواحی (اعظم گر) هندوستان بسال ۱۸۵۷ میلادی متولد شده ، بدواً تحصیلات خودش را در رشته‌های مقدماتی علوم ادامه بخشیده در سن ۱۹ سالگی از تحصیل فارغ گشت و آنگهی برای فراگرفتن فلسفه و ادبیات و تاریخ مجاهدات بلیغی بکار برد و درین رشته‌ها نیز سرآمد اقران گردید.

وی پس از اکمال تحصیلات عازم عربستان گردیده مکه معظمه و مدینه طیبه را زیارت نمود و آنچه محقق است برای استفاده از کتبخانهٔ مدینه منوره یکمدتی نیز درآن شهر اقامت کرد . مشارالیه ازین توقف خود در مدینه خیلی ممنون شد و کتبی را در کتبخانهٔ آن شهر مطالعه کرد که سابقاً ندیده بود . این وضعیت برای شبلی که تشنهٔ علم و سرگشتهٔ دیار فضل و هنر بود خیلی قیمتدار شمرده میشد. پس از آنکه شبلی از سفر حج به هندوستان مراجعت کرد، مشغول تالیف کتب گردید و اوقات حیات خودرا به این کار صرف میکرد . شبلی اگرچه متمایل بود بدور مشاغل اداری حیات بسر برده و درواه انتشار علو و فنون بواسطهٔ تالیفات مفیده گامی فرائر نهد، ولی پس از تأسیس دارالعلوم (محمدن انگلواورنتیل کالج علی‌گر) که مساعی نوع خواهانهٔ سر سید احمدخان مرحوم دران مدخلیت دارد، بنابر تشویق آن مر بزرگ بحیث آموزگار در رشته‌های ادبیات فارسی و عربی مدرسهٔ موصوفه شامل کار شد، که این ایام مقارن با سال ۱۸۸۲ میلادی میباشد . علامه شبلی نعمانی از ۱۸۸۲ تا سال ۱۸۸۹ این وظیفهٔ مقدس را ایفا نموده و در خلال این احوال به تالیف چند اثر علمی نیز پرداخت.

پیش از آنکه خود را از معلمی این دانشگاه برطرف نماید صیت لیاقت و شهرت و فضیلت او در مجامع علمی بلند آوازه بود، درسال ۱۸۹۲ به اتفاق مستر «ارنولد» که یکی از مستشرقین شهیر انگلستان است برای یک سیاحت مختصری آماده گردید و تا بندرگاه «پورت سعید» با آقای موصوف که عازم سفر انگلستان بود همراهی داشت . در همین سفر استانبول، ایشیای کوچک، شام، بیروت، مصر وغیره را دید و چنانکه خودش در سفرنامهٔ خویش متذکر می شود، این سفر از لحاظ معنویت در روح او تاثیر بزرگی بخشود، زیرا با بزرگترین علمای معاصر ملاقاتها نمود و کتبخانه‌های معروف این

نواحی را زیارت کرد.

چنانکه اشاره شد در ۱۸۹۸ خودرا از خدمت دارالعلوم علیگر منفصل کرده عازم (اعظم گر) شد ولی دیری نکشید که بنابر اصرار حکومت حیدرآباد دکن، مشاوری علمی را درآن دیار قبول نمود.

امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان نیز در نظر داشت که مؤسسه برای تألیفات و تراجم دایر کند ازین جهت شبلی را به کابل دعوت کرد، ولی شبلی این دعوت را نپذیرفت.

علامه شبلی نعمانی در ۱۹۰۴ بحیث رئیس «ندوة العلماء» لکهنو مقرر شد و در راه ترقی مادی و معنوی این انجمن از هیچگونه مساعی مضایقه نفرمود. وی با این مؤسسه علمی یک ذوق جداگانه داشت. شبلی معتقد بود که ندوةالعلما در آیندهٔ قریب از لحاظ خدمات مهمه بمعارف اسلامی موقعیت بزرگی را اشغال خواهد نمود. مشارالیه قبل ازآنکه ریاست این انجمن را حاصل کند نسبت به «ندوةالعلماء» خوش بین بود. و ترکیب بند غرائی که بمناسبت انعقاد مجلس عمومی مؤسسه مذکور در اکتوبر ۱۹۰۲ میلادی بمقام «امرتسر» سروده یکی از شاهکارهای ادبی علامه موصوف بشمار میآید، در یکجای آن چنین متذکر شد:

گرچه این مرحله دشوار گذار افتاده است
پای را کار درین راه بخار افتاده است
دین و دنیا بهم آمیختن آسان نبود
گوئیا کشتی و گرداب دچار افتاده است
نسبت فلسفه و شرع بدان میماند
که خزان در عقب باد بهار افتاده است
حل این مشکل اگر خواهی از ندوه بخواه
او گشاید گرهی را که بکار افتاده است (۱)

شبلی به «دارالندوه» به اندازهٔ محبت داشت که جز ترقی آن آرزوی بسر نمی پرورید. امداد دوستان علم را بجامعهٔ ندوه هزار بار بر اعاناتیکه بمقابل خود او بعمل میآمد ترجیح میداد. قصیدهٔ راکه شبلی در ۱۹۰۸ بمناسبت امدادیکه بدین مؤسسه از طرف نواب (سلطان جهان بیگم) والیهٔ بهوپال بعمل آمده بود سروده است موید این مدعا میباشد. (۲)

بلی تا آخرین روزگار حیات از استفادهٔ علوم خودداری نکرد، زبان و ادبیات فرانسه را در سالهای ۱۸۹۳ و ۱۸۹۵ تحصیل نمود (۳)

در ۱۷ ماه می ۱۹۰۷ میلادی متأسفانه بعلت اینکه گلولهٔ تفنگ به پایش اصابت نموده بود سخت مجروح شد. داکتران معالج بریدن پایش را تجویز نمودند، ازین جهت یکپایش را بریدند ولی روح بزرگ او ازین پیشآمد متأثر نبود. علو فطرت اورا ازین کلامش که بدین مناسبت انشاشده است بخوبی میتوان فهمید:-

شبلی نامه سیه را بجزای عملش
پا بریدند و صدا خواست که سر می بایست (۴)

و الحاصل شبلی در ۱۹۱۴ در همان اوآنیکه از سرزمین اروپا آتش جنگ عمومی مشتعل شده و بنای هستی ملیونها نفوس بشریت را تباه میکرد چشم ازین جهان

---

(۱) کلیات شبلی صفحه ۳۶ و ۳۷ طبع مطبعهٔ معارف (۲) صفحه ۴۰ و ۴۱ دیوان شبلی (۳) جلد آخر کتاب شعرالعجم مقدمه بقلم مؤلف
(۴) صفحه ۷۵ دیوان اشعار شبلی (مطبوعه)

پوشید . ولی او مانند یک تن فداکار معارف عمومیه حیات بسر برد و آثار بزرگی در علوم از خود باقی گذاشت، که تا از مدنیت بشر در گیتی نشانی پدیدباشد، نام، شبلی نعمانی، چون آثارش جاویدان خواهد ماند .

«آثار علامه شبلی نعمانی»

تا جائیکه نگارنده معلومات دارد علامهٔ مرحوم گذشته از زبان اردو که لسان محیط تربیت و زبان مادری اوست در زبانهای عربی و فارسی نیز کمال تبحر و لیاقت علمی و ادبی را صاحب میباشد .

کتاب (بدءالاسلام) مولفهٔ او در زبان عربی و کتاب شعرالعجم متعلق به ادبیات زبان فارسی می فهمانند که چقدر این مرد بزرگ درین دو زبان احاطهٔ علمی و ادبی داشته است .

بهمین جهت درین سه زبان آثار برجسته و قیمتداری تالیف کرده که ذیلاً عدهٔ از آنهارا نام می بریم .

۱ ـ بدءالاسلام ۲ ـ النقدعلی التمدن الاسلامی مولفهٔ فاضل مصری جرجی زیدان (نظریات و انتقاداتیکه علامه شبلی برکتاب تمدن اسلام وارد نموده کمال اطلاع علمی اورا ترجمانی میکند)

۳ ـ اسکات المقتدی (٤) الجزیه (٥) سیرة النبی (٦) مضامین عالمگیر (۷) موازنه انیس و دبیر .

۸ ـ سرگذشت مولانای روم

۹ ـ کتبخانهٔ اسکندریه

۱۰ ـ رسالهٔ تعلیم گذشته

۱۱ ـ المامون

۱۲ ـ رسایل‌شبلی

۱۳ ـ سفرنامه

۱٤ ـ الکلام

۱۵ ـ علم الکلام

۱٦ ـ الغزالی

۱۷ ـ مقالات شبلی

۱۸ ـ مجموعه کلام اردو

۱۹ ـ سیرة النعمان ـ این کتاب در سه جلد یا حصه در شرح زندگانی اصول اجتهاد و طریقه استخر و قیاس و مذهب امام ابوحنیفهٔ کوفی تالیف شد مظهر تحقیقات علمیهٔ مؤلف آن است . اصل کتـ بزبان اردو تالیف شده و اما برهان الدین خـ کشککی ، آنرا در سال ۱۳۰۲ بزبان فارسی تر و بنام پادشاه مخلوع افغانستان اهدا و نام ترجمه (تحفة الامان فی سیرة النعمان) گذاشته است ا اثر مترجمهٔ فارسی (سیرة النعمان) در مطبعهٔ کا طبع شده است .

۲۰ ـ دیوان اشعار شبلی در زبان فارسی

۲۱ ـ الفاروق کتابیست که در دو جلد تالیف شده اسـ این کتاب آئینه است از حیات و سوانح خلیفهٔ دوم اسلام حضرت عمر فاروق رضی الله عنه ، اصول اداره و جهانبانی ، طرز اجرا آت و اجتهادات آنحضرت که با بهترین تحقیقات علمی و اسلوب شیوا ، موافق طرز تحقیقات علمی علمای شهیر مغرب به سلک تحریر درآمده ، کتاب در زبان اردو نوشته شده واما از طرف علیا جنابه مرحومه خواهر اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی‌بادشاه افغانستان که همسر امیرحبیب‌اللهخان شهید بود بزبان فارسی‌ترجمه شده است .

(۲۲) شعرالعجم : یکی از شاهکارهای ادبی

علامهٔ شهیر تالیف کتاب شعرالعجم است ،
...یکه شعرالعجم نوشته شده حقیقةً نه
...ن و نه در غرب از طرف هیچیک نویسنده
...ی راجع به ادبیات زبان فارسی اینقدر تحقیق
...ع کامل شده است . اگرچه اثر مخلد علامه
...ردبرون انگلیس) راجع به ادبیات فارسی
قابل تذکرهٔ مخصوصی میباشد ولی مساعی که
در آخرین جلد شعرالعجم (که بعبارهٔ واضح
. فلسفهٔ ادبیات زبان فارسی است) متحمل شده
...یت علیحدهٔ دارد که آنرا نمی توان در کتاب
...ورد برون) ملاحظه نمود . درینجا بی‌مورد
...ت در مقابلهٔ شعرالعجم با آثار دیگریکه حضرات
...ین اروپائی در زمینهٔ ادبیات فارسی نوشته اند به
...ن مؤسیو دارمستر ، فرانسوی اشاره شود که در
... شبلی نعمانی نوشته بود .

« در فرق بین ما و علامه شبلی اینقدر کافی خواهد
... نوشته شود که او صاحب‌البیت است و ما مستشرق
...شیم . »

تالیف شعرالعجم بزبان اردو صورت گرفته است
...t مجلدات اول دوم سوم و پنجم قبلاً در ۱۳۰۲
...ر کابل بزبان فارسی ترجمه و جزو پروگرام دروس
دبیات مدارس عالی افغانستان قرار یافته بود . ترجمهٔ
جلد چهارم نیز از طرف یکی از اعضای انجمن ادبی
کابل (سرور خان گویا) تکمیل گردیده، بدواً در نشرات
مختلفهٔ مجلهٔ کابل اشاعه یافت و آنگاه بصورت کتاب
مستقلی در مطبعهٔ عمومی کابل چاپ شد .

فضایل و محاسن چنین شخصی مانند شبلی نعمانی را
محال است درین مضمون کوچک شرح و تفسیر نمود
عقیده دارم روزی به تذکار کمال شبلی کتابی نوشته
خواهد شد که معرف حقیقی او بشمار رفته و چنانکه
شایسته بزرگی او باشد ازو تذکر بعمل آورده شود .

درینجا یکی از غزلهای علامه مرحوم را تیمناً
ثبت مینمائیم :ـ

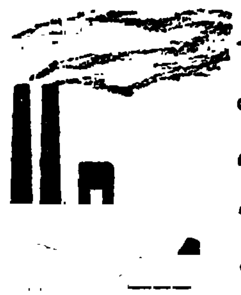
برسر سفرهٔ غم چیزکی اگر می بایست
پارهٔ از دل ولختی زجگر می بایست
دید حال من و از جبههٔ خود چین نکشود
گوئیا حالم ازین نیز بتر می بایست
گرمی بزم ترا باهمه هنگامهٔ ناز
نالهٔ نیز به آهنگ اثر می بایست
رونق کوی ز ارباب تماشا نشود
بسملی چند دران راهگذر می بایست
بخت بد بین که به هجران تو بر سرزده ام
دست شوقی که دران طوق کمر می بایست
شبلیؔ نامه سیه را بجزای عملش
پابریدند و صدا خواست که سر می بایست

افغانستان مترقی

مجلهٔ «پاتکه» کابل

یک شهر صنعتی جدید

در خطهٔ شمال مملکت، درمیان کهستان سلسلهٔ هندوکش، در آنجائیکه جادهٔ ولایت مزار از سرک کابل و خان آباد جدا میشود، دره ایست که اطراف آن باکوه‌ها و تپه‌ها محاط بوده و از بین آن رودخانهٔ خروشانی که از آبهای سیغان، شبر، بامیان و بالآخره اندراب تشکیل یافته از جنوب به شمال جریان دارد. این دره از سالیان قدیم تا اکنون بنام پل خمری شهرت داشته و در حصهٔ ولایت قطغن واقع و یکی از مربوطات علاقهٔ غوری می باشد.



پل خمری شرقاً بانهرین و غرباً با دشت لر خوابی (از قرای غوری) و شمالاً با جنگلهای غوری و بغلان صنعتی و از طرف جنوب با یک سلسله کوه‌ها و یک قسمت دریا و دشت کیله‌گی (علاقه دوشی) اتصال دارد.

شاید کمتر کسی خواهد بود که این موضع را قبلاً در حالت سابقهٔ آن و یا اکنون در شکل موجودهٔ آن ندیده و یا اقلاً نامی ازآن نشنیده باشد. زیرا چنان موقعیتی را حائز است که مرکز را با دو ولایت مهم شمالی مربوط میسازد، ازینجهت کسانیکه به یکی ازین ولایات اقلاً یک مرتبه هم مسافرت کرده باشند حتماً با این منطقه تماس حاصل نموده و ازآن دیدن کرده اند.

در سالهای قبل این تنگنای از یک بیشهٔ نیزار و ترسناکی بیش نبوده و غیر ازینهـا چیز دیگری از قبیل دکانهـا وغیره آبادی در آنجـا بنظر نمیخورد، سکون و آرامشی که عمرها درینجا حکمفرما بود جز با آواز حیوانات وحشی و خروش رودخانه بر هم نمیخورد و چون دارای هیچگونه آبادی و محل توقف نبود مسافرین هم ازینجا بدون وقفه بسرعت عبور مینمودند.

در آنوقت تنها یک عدهٔ محدود و معدودی از پشتونها و هزاره‌ها درینجا مسکون بود. که در خرگاهای بوریائی موسوم به (کپه) زیست نموده و تنها از طریق زراعت گندم، جواری، جو و شالی معیشت داشتند و چون



آنوقت هیچ دکان و بازاری جهت خرید و فروش وجود نداشت ازین سبب مجبور بودند که محصولات زراعتی خودرا در بازارهای دهنهٔ غوری و دوشی آنهم در هفتهٔ دو روز (زیرا که در همان دو روز معین هفته اهالی از دهات بشهر جمع گردیده و به پیمانه زیاد خرید و فروش مینمایند و آن دو روز را روز بـازار مینـامند) عرضه نموده و از پولیکه بدست می‌آوردند ضروریات خود را استحصال مینمودند، خلاصه حیات بحالت خیلی ابتدائی و

بی رونق درینجا سپری میگردید اما درآنوقت کی میدانست که روزی کاروان مدنیت درین وادی هم قدم گذاشته و بزودی آن را بیک شهر معمور و عصری مبدل و با هرگونه لوازم مدنی مجهز میگرداند.
شاید آنوقت هرگز کسی این خیال را بخود راه داده میتوانست مگر از اوائل سال ۱۳۱۵ توأم با تأسیس فابریکهٔ نساجی و برق و آغاز کار آن حیات نوینی درینجا شروع گردیده تاآنکه آهسته آهسته در مرور این چند سال شکل زیبا و قشنگی را اختیار نموده است یعنی خوشبختانه امروز آن درهٔ محقر و بی زینت در اثر اراده و توجه حکومت متبوعه و زحمات قیمتدار یک فرد خدمتگار صادق وطن عالیقدر جلالتمآب عبدالمجید خان وزیر اقتصاد ملی و معاونت و همکاری دائمی بانک ملی بیک شهر قشنگ صنعتی تبدیل یافته است.

طرز ساختمان عمارات سفید و دلفریب دو طرفهٔ ساحل دریا و کنار سرک فابریکهٔ برق و باغچه‌های پیش روی آنها که با درختان چنار و اقسام گلها مزین و معطر گردیده یک شهر کوچک اروپائی را عیناً در نظر جلوه میدهد، تماشای منظرهٔ عمارت باشکوه فابریکهٔ برق و بند بزرگ آن که درمیان آبهای خروشان دریا با متانت و استحکام فوق‌العادهٔ بنا یافته و همچنان مشاهدهٔ عمارت بزرگ و مجلل فابریکهٔ نساجی و برج بلند اطفائیه در کنار چپ دریا، شاهکارهای مهندسی اینعصر را در نظر مجسم ساخته و بیننده را متحیر و مبهوت میگرداند. ترشحات لطیف آب که در اثر بهم خوردن و فشار موجهای کوه آسای رودخانه منتشر میگردد با اوراق سبز درختان در فضای لاجوردین پل خمری لطافت و کیفیت مخصوص و جان بخشی بهم میرساند.

درختان چنار که سرتاسر جاده‌ها و خیابانهای داخل محوطهٔ عمارات را مستور ساخته با قطعات اقسام گلها بیشتر به قشنگی و جمال این منطقه افزوده روح انسان را در یک عالم زیبائی سیر میدهد همچنان باغ وسیعی که در قسمت جنوبی ساحل شرقی جهت تفرج و تفریح و ذخیرهٔ اشجار و بته‌های متنوعه احداث و با انواع گلهای فراوان مزین گردیده یکی از بهترین نزهت‌گاهای بشمار میرود که جهت استفادهٔ مامورین و مستخدمین و اهالی ساخته شده است.

چراغهای برق که به تعداد کثیری سرتاسر جاده‌ها و تمام عمارات و دکانها را تنویر مینماید یک زینت و زیبائی دیگری بر آن افزوده و مخصوصاً شامگاهان هنگامیکه سیاهی شب آهسته آهسته بالای کوه‌ها، درختان و عمارات فرود آمده و سرتاسر این دره را سکون و خاموشی مرموزی فرا میگیرد، روشنی چراغها از خلال اوراق درختان در فضا منتشر و بر امواج دریا منعکس گردیده، کیفیت لذت بخش و حظ آوری را در خاطر هر بیننده ایجاد مینماید. شور و صدای آبشارهای مصنوعی بند برق در فضا آرام و ساکت انعکاس عجیبی نموده و شبیه نغمات دلکش موسیقی روح و اعصاب را حالت لذت بخش میدهد.

در آنجا سیر حیات توأم با روح نشاط و شادمانی و اتکاً بخود جریان داشته و هیچکس را نمیتوان عاطل و بیکار و خارج صحنهٔ فعالیت مشاهده نمود لهذا

بوقتی انسان وارد این شهر میشود خود را دریک محیط سعی و فعالیت و در مقابل مظاهر عظمت کار و مجاهدت ملاحظه میکند.

مشاهدهٔ اینهمه مظاهرکار وکوشش و مناظر زیبا و قشنگ خاطر هربیننده را شگفته ساخته و مژدهٔ یک آیندهٔ درخشانی را ازین منطقه القا و امید ترقیات بیشتری را در ساحهٔ اقتصادیات وطن در دلها زنده میگرداند. چنانچه از حالا این آرزو روبه عملی شدن میباشد زیرا ازچندیست که چرخهای یک تعداد ازماشین‌های فابریکهٔ بزرگ نساجی آنجا که از تازه ترین سیستم و بابهترین آلات و لوازم عصری مجهز میباشد، بحرکت افتاده و جهت کمک در راه تهیهٔ احتیاجات مملکت مشغول کار و فعالیت گردیده است و امید است عنقریب تمام ماشین‌های فابریکهٔ مذکور که عبارت از ۵۵۰ دستگاه بافت و ۱۵۰۰۰ دوک نخ ریسی بادیگر آلات و لوازم تخنیکی میباشد متدرجاً بکار افتد این فابریکه دریک کیلومتری شمال فابریکهٔ برق واقع و دارای مساحهٔ ۱۸۱۵۰ متر مربع میباشد، تمام عملیات ماشین‌های آن بقوهٔ برق و طور اتوماتیکی اجرا میگردد. فابریکهٔ مذکور برای ظرفیت ۶۰۰۰۰ دوک نخ ریسی و ۲۲۰۰ ماشین بافت تعمیر گردیده که حسب پلان مرتبهٔ کار نصب و تکمیل این دستگاها به چهار سکشن مساوی تقسیم و هر سکشن آن که عبارت از ۱۵۰۰۰ دوک نخ ریسی و ۵۵۰ ماشین بافت میباشد. مطابق پروگرام علیحده انجام میگردد، چنانچه یک سکشن آن با تمام لوازمات و دستگاهای متعلقه تکمیل شده و متدرجاً بکار افتاده میرود. عمارت فابریکهٔ نساجی از کانکریت خشت پخته، سنگ و سمنت بنا یافته و تنها گادرهائیکه در سقف و دیوارهای آن بکار برده شده مساوی از ۸۰۰ تن میشود. سقف آن بشکل مخصوصی ساخته شده یعنی یک قسمت آن کاملاً از آئینه‌های بزرگ و ضخیم جالی دار و قسمت دیگر از طرف خارج باتخته‌های سمنتی (فوالکریت) و قسمتاً آهن چادر و از جانب داخل با تخته های (لینگولیت) که بعد روی آن باگچ پوشانده شده انجام یافته است و این ترتیب جهت حفظ برودت درتابستان و حرارت در زمستان خیلی مؤثر می باشد. علاوتاً برای این نظریه و هم جهت مرطوب داشتن هوای داخل فابریکه که برای اجرای عملیات بافت و نختابی ضروری و مهم است یک دستگاه مکمل رطوبت. (کلیما الاگه) نصب شده تا هوای فابریکه را سرد و مرطوب نگهدارد. این دستگاه عبارت از نلهای بزرگ و کوچکی است که در تمام اطاق‌های فابریکه تمدید یافته و به تانک بزرگ آب وصل گردیده است که آب ازین تانک در نلهای مذکور جریان یافته و بوسیله سرعت عملیات بادپکه‌های برقی که در داخل نلهای بزرگ نصب می باشد به ترشحات خیلی لطیف غیر مرئی تبدیل و در فضای اطاقهای فابریکه منتشر گردیده و هوا را سرد میسازد علاوتاً پکه‌های برقی و وینتیلاتورهای متعددی که در تمام اطاقها جهت تصفیه هوا نصب گردیده از متعلقات این دستگاه می باشد، همچنان برای تسخین داخل فابریکه در زمستان دستگاه مخصوص دیگری بنام دستگاه حرارت موجود است که جهت گرمادن نخها

قبل از عملیات بافت که امر خیلی ضروری است نیز از آن کار گرفته میشود این دستگاه دارای چهار بایلر برقی بزرگ هر یک بقوهٔ (۱۰۰۰) کیلووات برق میباشد حرارتیکه از آن تولید میشود آب را بجوش آورده و سپس ذریعهٔ جریان آن در نلها هوای فابریکه گرمی حاصل میکند. دستگاه مهم دیگری عبارت از دستگاه اطفائیه می باشد. برای این دستگاه یک برج تقریباً ۲۰ متر مرتفع متصل دریا و نزدیک فابریکه ساخته شده که در نقطهٔ انتهائی آن تانک نهایت بزرگ نصب می باشد. عملیات رفت و آمد آب یا پر و خالی شدن تانک مذکور بوسیلهٔ دو نل آهنین ۵۰ سانتی قطر صورت میگیرد. آب ذریعهٔ پمپ برقی ۵۰ اسپه ازدریا اخذ و به تانک ذریعهٔ یکی از آن دو نل رسانده می‌شود، بعد در موقعی ضرورت از راه نل دیگر به تمام حصص فابریکه بافشار خیلی شدیدی تقسیم میشود. در تمام سقفهای فابریکه نلهای کوچک شیردهن دار تمدید و ازنلهای بزرگ دیواری منشعب گردیده که در موقع حریق شیردهن‌ها خود بخود در اثر حرارت باز بوسیلهٔ زنگهای مخصوصی وقوع خطر را در بیرون فابریکه اعلام میکند، اینهمه ماشینها با دیگر آلا متعلقهٔ آن الکتریکی و اتوماتیکی می‌باشند. که ه ماشین و دستگاه ذریعهٔ موتورهای برقی علیحده بحرک افتاده و با سوچهای مخصوص و جداگانه اداره میشو جهت تقسیمات و کنترول برق یک سباستیشن بزر که دارای سه ترنسفارمر و دو عدد سوچبورد می‌با متصل فابریکه وجود دارد که برق دران از فابر برق بطول یک کیلومتر ذریعه کیبل ۶۰۰۰ ولت سایکل جریان می یابد.

شکوه باآشنا

ما دل خود را بجورت آشنا خواهیم کرد — هرچه میخواهی جفاکن ماوفا خواهیم کرد
پیش تیغ ابرویت از دام گیسویت شبی — شکوه ها از آشنا با آشنا خواهیم کرد
بهر ویرانی ما درپرده میکوشی چرا — ماخود اعلان خرابی برملا خواهیم کرد
دام اگر گیسوی حورودانه گر خال پری است — ما زدام و دانه دیگر دل رها خواهیم کرد
نیست امیدی ز یاران ما نظاما بعد از این
کار باسعی خود و لطف خدا خواهیم کرد

مخصوص خانم‌ها

پرستاری خانگی

مسز رابرتسن متخصصهٔ تربیهٔ اطفال



چندین تن از خانم‌های محترمه که بخوانندن «تاج محل» ذوق مفرطی‌دارند تاکیداً از من خواهش نموده اند تا دستورات سادهٔ پرستاری اطفال مریض را بداخل خانه خصوصاً در حینیکه امداد طبی نتواند میسر شد درج مجله نمایم . اینک نظریهٔ خود را درین باره عرض میدارم .

آکثراً مریضی اطفال بدرجه‌ای خفیف و بی‌اهمیت میباشد که به مشوره داکتر و تداوی نیازمند نیست، با پرستاری اصولی و مراقبت دستورات حفظ‌الصحه بآسانی میتوانیم که آنهارا در اعادهٔ صحت شان کمک نمائیم . نباید فراموش کرد که بهترین علاج طفل منوط به پرستاری او در ایام مریضی است . طفل را باید در حدش نگاهداشت تا سرمو هم از دستورات حفظ‌الصحه تجاوز نکند . پرستاری صحیح اعضای بدن طفل را بصورت درست بکار انداخته اورا در مقاومت مرضش کمک میدهدو برای هر پیش آمد و حادثه مستعد و آماده میسازد. جسد طفل از روز اول قوهٔ مقاومت امراض را دارا بوده میتواند در مقابل آن پافشاری نشان دهد . پرستاری خوب و سروقت اورا موقع میدهد که ازین نعم خداوندی که در جسدش موجود است بصورت بهتری کار گیرد .

از همه اول نباید طفل را بیش از احتیاج دوا خورانید . علم طب محض بغرض کمک است، بگذارید عوامل طبیعی تا جائیکه ممکن است خود بخود کار کند . کثرت استعمال ادویه و خصوصاً مسهلات بعوض فایده ضرر دارد . اگر خود را محتاج بآن میبینند پس باید بعد از استعمال آنرا بجای نهید که از چشم طفل چپ و به هیچ صورت بآن رسیده نتواند .

پرستار لایق باید از دستورات چهارگانهٔ ذیل که در معالجه اطفال مریض بسی سودمند است با خبر بوده سعی نماید از آن در موقع و محل اش کار گیرد .

اول استراحت . طفل اکثراً در ایام مریضی هم از شوخی، فعالیت و سرتنبه‌گی خود دست نمی کشد . میخواهد مثل سابق به دود، جست و خیز کند . او را ازینکار مانع شوید زیرا بواسطهٔ چنین حرکات خود را زله میسازد و قوهٔ را که برای مقاومت مرض ضروری است از دست میدهد . تا جائیکه ممکن است او را در بسترش به استراحت مجبور سازید ، اگر رخت خواب او مستریح و طبق اصول تهیه شده است میتواند در معالجهٔ مرض‌اش کمک نماید . چون تب اش قطع شد اقلاً تا ۲۴ ساعت دیگر او را اجازه ندهید که از جای خود حرکت کند. باید دقت نمود که رختخواب او سبک بوده باعث زحمت او نشود . کمپل‌ها را بر سرش کوت (انبار) نکنید ، نگاه کردن طفل در بستریک کار آسان نیست و به زحمت زیاد نیازمند میباشد .

علاوتاً باید کوشید که طفل مریض در بسترش خوش و بشاش باشد، برای ساعت تیری و خوشی او باید هروسیلهٔ ممکنه اختیار نمود. در حینیکه ترش روئی و کج خلقی ازو مشاهده شد نباید پرستار عصبی گشته از بی‌صبری کار گیرد. بایدکمال تحمل و خون سردی را بخرج دهد. در صورتیکه طفل بکدام مرض مسری مبتلا است بچه‌های دیگر را اجازه ندهید که باو نزدیک شده اختلاط نمایند یا در ساعت تیری‌اش حصه‌گیرند. بکوشید که طفل بوی نبرد که شما از ناخوشی او متأثر یا مغموم هستید، اظهار ترحم براحوالش یا ریختاندن اشک دیده یا بی‌صبری خوب نیست و در راه اعادهٔ صحت اش حائل میباشد.

(۲) نظافت. مریض را حتی‌الوسع صاف و ستره نگاه دارید. در صورت ناخوشی ساری ظروف اورا از ظروف دیگر خسانگی علیحده گذارید و جداگانه با ادویهٔ ضد عفونی بشوئید. اطفال دیگر را قطعاً اجازه ندهید که بآن مس کنند. تاجائیکه میتوانید آنها را از بستر مریض دور و در هوای آزاد و روشن نگاه دارید. نباید شخص دیگر دستمال روی مریض را استعمال کند. طفل را هروقتی که ممکن باشد با اسفنج و آب‌شیرگرم شست و شو نمائید، زیرا فواید زیاد درآن متضمن است. این عمل ذرات زهرآلود بدنش را که باعرق از داخل وجودش خارج میشود صاف نموده در استخراج مواد مسموم دیگر سهولت فراهم میکند. صفائی را از رویش شروع نموده یک یک عضو مریض را بالترتیب شسته بروید، و به نرمی و احتیاط زیاد اورا از یک پهلو به دیگری حرکت دهید. هر عضوی که شسته شد باید فوراً باتولیه (حوله) خشک نموده بعد ازان به عضو دیگرش متوجه شوید.

(۳) هوای تازه. در تابستان باید دید که بستر مریض قریب دریچهٔ باز و در راه وزش هوای تازه است، طفل مریض نسبت به اشخاص سالم بیشتر به گاز آکسیجن نیازمند است. هوای تازه و صاف خون سرخ اورا تقویت بخشیده در مجادله باجرائیم مضره کمک می کنند. در زمستان هم اورا از هوای آزاد و تازه و اشعهٔ جان‌بخش خورشید محروم نسازید. اقلاً ۲ یا ۳ نوبت هوای اطاقش را تجدید نمائید. درین صورت تاوقتیکه در و دریچه ها باز است طفل را در لای کمپل خوب به پیچید و بگذارید هوای تازه آزادانه تا چند دقیقه بداخل اطاق بوزد. کوشش نمائید که درجهٔ حرارت داخل اطاق شب و روز بیک قرار باشد. ولی نبـاید اطاق را گرم، دود پر و متعفن ساخت. حرارت بیشتر برای طفل بسی مضر است. در شفاخانه‌های عصری تمام اطاقها هوادار و درجهٔ حرارت آن در زمستان و بهار معتدل و ملایم میباشد. و پرده‌ها و سکرین را در راه وزش بادتند استعمال میکنند. اگر می بینید طفل خنک میخورد کمپل را نزد آتش آورده قدری گرم کنید سپس طفل را در آن به پیچید. این طریق طفل را به زودی بخواب و استراحت وادار میسازد.

(٤) خوراک. در مسئله خوراک طفل مریض دقت زیاد لازم است، باید غذای ساده ولی مغذی را استعمال کرد که اوبدن را تقویت دهد ولی زود هضم باشد

پرستار باید بداند چطور این غذای ساده و بی مزه را که عموماً اطفال دوست ندارند بآنها خوراند. نباید آنها را به خوردن آن مجبور ساخت، زیرا درین صورت بعوض فایده ضرر دارد. هر مادر از تجربهٔ خود میداند که طفلش کی زله، مانده و یا ناقابل خوردن غذا میشود. اگر طفل مریض خوراکی که برای مرضش مضر نیست بخواهد باید فوری باو تهیه کرد. بکوشید تا جائیکه ممکن است خوراک او را مرغوب و دلپسندش سازید. در حین خوراندان با حکایات شیرین و سرگذشت‌های دلچسپ خصوصاً داستانهای زدن و کشتن و کارنامهای اسلاف نامدار ساعت او را تیر کنید و روح او را خوش نگاهدارید. اطفال در هر وقت برای شنیدن حکایات دلچسپ خاصتاً جنگ و جدل ذوق مفرطی از خودشان میدهند.

خوراک او را هیچگاه مرغن و ثقیل نسازید، بدن ناتوان او قبلاً با مرض مجادله دارد، از عهدهٔ دوکار در یک وقت برآمده نمی تواند. خوراک ثقیل معدهٔ او را به کار بیشتر مجبور میسازد. طعام ساده چون نان خشک، میوه، برنج ساده بدرجه‌ها بهتر است، طفل بآسانی میتواند آنرا هضم کند. اما معدهٔ او قادر نیست که خوراک مچرب و مسالحه دار و گوشت سخت ریشه‌دار را هضم نماید. مشروبات ساده خصوصاً عصارهٔ میوه چون سنگتره، مالته، و لیمو باقند مفید است. اطفال اشخاص متمول ترین گیتی و در شفاخانه‌های مجلل عصری خوراک بهتر ازین ندارند، خوشا بر احوال کسانیکه در سر زمینی زندگانی دارند که از حیث میوجات مستغنی است.

نباید تصور کرد بعد از آنکه تب طفل کنده شد یا مرضش قطع گردید طفل فوری تندرست بوده میتواند مثل سابق به کارهای خود متوجه شود. برعکس اعصاب او درین وقت بسی ناتوان بوده متحمل فشار زیاد نمی تواند شد، باید درین مراحل احتیاط را از دست نداده در ابتدا اورا محض به حرکات نرم اجازه دهید، تا خود را مانده و زله نسازد. عموماً دیده شده که غفلت درین موارد باعث اعاده مرض و مشکلات هنگفتی میگردد.



(ترجمه)

معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(۵)

چون ازآن صدمهٔ جانکاه بخود آمدم خود را مانند ترالی از شاخچهٔ یک درخت بلند آویزان یافتم . نه طاقت بالا رفتن و نه قوهٔ فرودآمدن . منظرهٔ هولناک پایان درخت تمام ذرات وجودم را بلرزه آورد . اما چارهٔ نداشتم ؛ صد دل را یک دل کرده چشمها را بسته شاخچه را یله دادم . خوش‌بختانه پا به زمین رسیدم و بدون یک تکان سخت که سرتا پای وجودم حس کردم من چشم باز نموده بسوی او نگریستم . دیدم جوان بلند قد خوش سیما عینک دودی بر چشم و کرتی چرمی ببر با ملایمت و مهربانی زیاد کوشش دارد مرا از خاک برداشته به موتر خود برد و تکداراً از خطای خود ذکر نمود معذرت می‌خواهد . من ازین رفتار اومتأثر شده گفتم «آقا به بخشید ؛ گناه از من بود که بسرعت زیاد موتر را هی میکردم، و هیچ نتوانستم



ضرری بمن نرسید ولی ضعف بر من طاری گشت و عرق سرد تمام بدنم راخیسانید . چند دقیقه بعد کوشش نمودم از جا برخاسته قدم زنم ؛ اما مانند بودنهٔ فو کرده کاملاً گیچ و سر چرخ بودم و قادر به حرکت نشدم . دربن وقت دستی بر شانه‌ام نهاده شد و یک صدای خفیف بگوشم رسید که به دلسوزی زیاد مرا دلداری نموده میگفت «انشاءالله بخیر گذشت و افگار نشده‌ای» از بریکهای خود کار گیرم . اما شکر خدا که ازآن مؤ منحوس بسلامتی جان نجات یافتم . نباید اندیشهٔ را بخود ر دهید» .

جوان در پاسخ گفت «من ازین جوانمردی شما خیلی متشکرم ؛ اکنون خواهش دارم با من به منزلم بروید که ازین چندان دور نیست ، من هم تا ربعه ساعت کاري ندارم و میتو

له خوراک ساده برای تان فوری تهیه کنم».

من این دعوت را بکمال خوشی قبول کردم، رفیقم مرا از لم گرفته سوی موتر آورد و به پهلوی خود بر سیت اول انه پرسید «لوازمات سفرتان کجاست که با خود بردارم» فتم «تماماً در جیب کرتی من موجود میباشد. من به بار و ه زیاد معتاد نیستم همواره میخواهم سبکبار باشم. از افریقای نوبی بغرض سیاحت برآمده ام ولی پیش ازین البته که زدم می بینی با خود نبرداشتم».

«از افریقای جنوبی ؟» رفیق به حیرت پرسید «من از دنی چشم براه بودم که با شخصی که از آنجا تازه وارد ردیده باشد ملاقی شده بعضی مسائل مهم اقتصادی آن سر زمین ا چون تجارت آزاد وغیره بخود معلوم کنم. خوب شد که امروز ین آرزویم میسر شد و به ملاقات شما مشرف شدم. اکنون جا دارم خواهش مرا پذیرفته مرا از نظریات عالی تان درین ره مستفید سازید».

من اطاعت نموده مختصراً جوابدادم «بلی بنده همواره لرفدار تجارت آزاد میباشم» رفیق از خوشی زیاد بوجد آمده رشانه‌ام تپ تپ نمود و موتر را چالان کرده بسرعت زیاد براه تد. بعد از چند دقیقه بدرب یک عمارت قشنگ که از هر بلو با قطارهای درختان کاج محاط بود موتر بایستاد. رودآمده دست بدست داخل سالون خواب شدیم. خودم از فرط کوفت و کوب روی آرام چوکی بغرض استراحت قرار گرفتم. رفیق فوری چند دست دریشی اعلی هر رقم را آورده به پیش رویم گذاشت، از بسکه لباسم پاره پاره و از ژنده بهتر نبود ست برده یک دست لباس سرج نیلگون را با پیراهن صوف برداشتم. سپس داخل سالون نانخوری شدیم، قدری نان سرد را باسندوچ بحضورم گذاشته گفت «بیش از ۵ دقیقه وقت نداریم، میتوانی قدری ازین تناول فرمائی، نان شکم سیر را بوقت بازگشت خواهیم خورد. مجبورم بساعت ۸ خود را بریاست بلدیه بغرض ایراد یک نطق مهم سیاسی برسانم» من از فرط گرسنگی بجواب مبادرت نه نمودم و به تعجیل زیاد به خوردن حاضر سرگرم بودم، رفیق بلاز سر سخن آمده گفت «در مجلس بزرگ بلدیه مدعو میباشم، پیش ازین معطلی امکان ندارد، آزادمنشان این ولایت مرا وکیل خود منتخب نموده اند. باید یک آن زودتر خود را بدانجا رسانم زیرا یک نفر دیگر غیر رسمی را هم بغرض ایراد نطق دعوت داده بودند. مشارالیه بنابر مریضی خود معذرت خواسته، بوقت عصر تلگرامش رسید مینویسد مبتلای برونشیت بوده تمام گلویش ورم کرده و قادر بحرف‌زدن نیست. لذا مجبورم قدری پیش از وقت بدانجا رسیده متوجه کارهای او هم بشوم. میدانی یک کار بسیار پر جنجالی است و مسئولیت بزرگی دارد، از عهده آن برآمدن سهل نیست. اکنون بعوض ده دقیقه باید تا چهل دقیقه سخنرانی خود را ادامه دهم، اما تا حال نمی دانم به چه موضوع سخن زنم، میتوانی درین مسئله بامن کمک نمائی» منکه کاملاً زله بودم و خود را برای استراحت فوری نیازمند میدیدم پرسیدم «چطور میتوانم با شما مساعدت نمایم» گفت «خواهش دارم نظریات و مشاهدات خود را در بارهٔ تجارت آزاد و افریقای جنوبی بیان کنی، گمان اغلب است مورد دلچسپی سامعین خرسند شده».

رفیقم باز به پرگوئی شروع کرد، نمی دانستم چطور خود را ازین جنجال وارهانم و متوجه مسئله خود بشوم. زیرا خودرا به هیچ صورت برای خطابه حاضر نمی‌دیدم. اما رفیق بسیار شله و ضدی بود و اصرار کرده رفت تا بالآخر تن به قضا داده این بار گران را بخود قبول کردم. گفتم «خوب به لحاظ شما حاضرم قدری در اطراف آسترلیا از مشاهدات خود بآنها بیان کنم»

از شنیدن این اظهار مسرت نموده فوری یک بالاپوش کلان بزرگ برایم حاضر نمود. پوشیده متعاقباً در موتر سوار شدیم. در عرض راه باز رفیق یاوه‌گوئی خود را سرداد و تا درجهٔ پرگفت که گیجم ساخت، من به سخن های او متوجه نبوده مستغرق افکار خود بودم ولی بزبان بخاطر اطمینان او بلی بلی گفته میرفتم، از تمام پرگوئی و لاف و گزاف او اینقدر مفهومم شد که بیچاره سیاسیات را قدری مطالعه نموده، ولی به حقیقت اش بوی نبرده. و میخواهد مرا از معلومات خود در آن زمینه متأثر سازد. البته در مهارت شکار و اسپ دوانی او که بمن بیان کرد شکی نداشتم. هنوز بسیار دور نه رانده بودیم

که کلبرها از بین یک دهٔ کوچک افتاد . ناگاه یک نفر پلیس دم راه ما را گرفت و به ایستاد مجبور ساخت، صدای او رشتهٔ فکرم را گسسته خیالم را از خط سیر کاملاً منحرف ساخت . بدل گفتم «بچهم خوب گیر آمدی، چارهٔ نجات ممکن نیست» پلیس پیش آمده «رفیقم را شناخته گفت «آقا ببخشید باعث زحمت شما شدم، اما چه باید کرد مجبورم طبق دستورات آمرین رفتار نموده هر موتریکه بدین جاپرسد تلاشی نمایم .»

جوان گفت «بلی اطاعت قانون فرض است» این گفته دوباره موتر را حرکت داد . چون از آن جا برآمدیم نفس‌درازی کشیده شکر خدا را بجا آوردم . بعد ازین واقعه خلاف توقع ام رفیق کاملاً خاموش بود، البته باخود زمزمه داشت و به گمانم خود را برای کنفرانس حاضر میساخت، من نیز این را غنیمت دانسته بار دیگر در خیالات خود پیچیدم . ولی بدرجهٔ دماغم مختل و حواسم پریشان بود که مانند خواب افکارم ثباتی نداشت ، چارهٔ نجات کاملاً از دستم رفته و خود را دریک بحر بیکران یأس و ناامیدی غوطه ور میدیدم .»

کمی بعد دیدم رفیق رخ موتر را گشتانده جادهٔ سفید عریض را برگزید و بسرعت برق می‌میکرد . چند دقیقه پس‌تر صدای کش «پریک» چرت مرا برهم زد، دیدم موتر دم درب یک بنای عالیشان دفعتاً از حرکت افتاد . چند نفر دور موتر مارا حلقه زدند و با گرمجوشی زیاد از ما پذیرائی نموده حایل گل را بدور گردن ما انداختند .

به سالون بزرگ رهنمائی شدیم . اولین چیزیکه جلب نظرم را نمود ازدحام مردم بود، بیش از پنج صد نفر که عدهٔ مهم شان زنها بود قبلاً در آنجا گرد آمده بودند . چند نفر مرد مسن با سرهای طاس و یک درجن جوان نیز در آن مجلس ظهور بهم رسانیده بودند .

صدر مجلس در نطق افتتاحیه خود از غیاب رئیس بنابر مریضی‌اش معذرت خواسته مرا به عنوان پیشوائی افکار سکنهٔ آستریلیا به حضار معرفی نمود . دو نفر پلیس که سر در ایستاده و مراقب کار خود بودند از شنیدن کلمه آستریلیا جتکه خوردند و سوی من متوجه شده خیره خیره میدیدند .

قبل ازینکه من از جا برخاسته به نطق خود آغاز کنم رفیقم پیش‌دستی نموده نوته‌ای از جیب خود بیرون کشید و به برکولی و پاوه‌سرائی خود شروع کرد . متواتراً به تیره شدن اوضاع سیاسی جهان اشاره نموده میگفت «خطر تعرض آلمان محض موهومی است ، زمامداران سلطنت می خواهند ازین موقع استفاده نمایند و پروگرام اصلاحات اجتماعی را در تعویق اندازند و حقوق توده را قربان هوا و هوس خود سازند» . رفیق تسلیحات و تجهیزات عسکری را تنقید نموده گفت «باید هر چه زودتر از آن جلوگیری به عمل آید . و بحریه را نیز بصورت فوری تخفیف دهیم تا دیگران از نیات نیک و صلح جویانه بریطانیه متأثر گردیده ترس و خوف را بخود راه ندهند و دست از تسلیحات و تیاری جنگ بردارند ، بدین طریق افق تیره و تار بین‌المللی بزودی صاف و روشن گردیده هر کس و هر ملت بآسودگی و آرامی متوجه کارهای خود خواهد شد» در پایان نطق خود رفیق تجویز نمود «باید بصورت فوری یک التی ماتوم (اتمام حجت) به آلمان فرستاده مطالبه نمائیم که طبق این نظریه کار کرده از تسلیحات دست کشد . و با انگلستان متحداً برای تأمین امنیت دنیا و اصلاحات اجتماعی کار کند»

درین وقت نوت‌هائیکه ثبت کتابچه بغل جیبم بود یک یک بیادم آمد و خندهٔ بی‌اختیار سرداده بخود گفتم «قاتلان سکه‌ر تا کدام اندازه برای امنیت دنیا و اصلاحات اجتماعی میکوشند»

ازین نطق بی‌سروپا و یاوه گوئی مطلق من یک استفاده نمودم . دانستم که در ایراد نطق به هیچ وجه ازو بدتر نخواهم بود ، لذا بکمال خونسردی و با اطمینان کامل به سخن زدن شروع کردم و معلومات خود را دربارهٔ آستریلیا بیک لسان ساده و فصیح یک یک شرح دادم ، اما از نظریات خود دربارهٔ تجارت آزاد چیزی نگفتم ، تنها در پایان نطق خود اینقدر اضافه نمودم «در کشور ما گروه محافظه‌کار و مردمان عتیقه پسند قطعاً وجود ندارند تماماً از طبقه کارگران و آزادمنشان میباشند» دیدم حضار با گرمجوشی زیاد و کف زدن‌های پی‌درپی مرا دلداری می‌نمایند .

چون کلام خود را ختم کردم نزد رفیقم آمدم ، اورا خیلی مسرور یافتم ، مرا مخاطب نموده گفت «آقا توسدن ، میدانی که خیلی به شما مدیون ام که نطق غرا و شیرینی ایراد فرمودید ، پس حالا متفقاً خانه برویم و چند صباح باهم در یکجا بوده از صحبت یک دیگر محظوظ بشویم . میدانید که من هم درین ایام تک و تنها در آنجا بسر میبرم»

به اصطلاح «کور از خدا چه می خواهد دو چشم بینا» من هم که اکنون نمی دانستم در کجا خود را از تعقیب کنندگان مخفی

بدارم این دعوت را امداد غیبی دانسته بکمال خوشی و امتنان پذیرفتم . متفقاً در موتر سوار و به منزل عودت نمودیم . نان پرتکلف قبلاً تهیه‌شده بود؛ زده به‌سالون پذیرائی درآمدیم و بدور میز مشروبات نشستیم و گلاس‌های آب جو را پی‌درپی سرکشیدیم. کمی بعد خمار را بخود حس کردم ، رفیق را مخاطب نموده گفتم «آقای ، هری ، میخواهم چند چیز را از شما پرسان کنم ، از روش‌تان بمن معلوم گردیده که مرد با اخلاق و راستکار هستی ، میتوانی بمن بگوئی که امشب این یاوه‌گوئی شما در آن مجلس چه معنی داشت» قدری بخود خورده پرسید «چرا مگر پسندتان نیامد ؟ من بیشتر آن را از روی نوت‌های قرائت



نمودم که از اژانس رسمی برایم رسیده بود . چه ؟ آیا بفکر شما این مسائل حقیقت ندارد و دوستی در بین این دو دولت ممکن نیست و جرمنی خیال هجوم بر انگلستان دارد ؟ »

من بخون سردی زیاد جواب دادم «برای جواب این سوال باید ۶ هفته دیگر انتظار کشید ؛ احتیاج به توضیحات من ندارد ، برایتان معلوم خواهد شد که زیر کاسه چه نیم کاسه است . اکنون خواهش دارم اگر نصف ساعت به گفتار من گوش دهید تا یک قصه دلچسپ را برایتان بیان کنم »

در همان شب ماهتابی و در آن اطاق مستریح من تمام قصهٔ خود را از اول تا آخر بدون کم و کاست بیان کردم در حالیکه رفیق سرتاپا گوش بود . در آخر معلومم گردید که مشارالیه از تمام کوائف از قتل سکمبر گرفته تا فرار من بسوی سکات‌لیند باخبر بوده «خوب اگر مسئله بدین طور است» . من باز گفتم «اینه همان شخصی که پلیس در تلاش او میباشند و قاتل سکمبر تصور میشود زیر سقف خانه تان حاضر است گرفته تسلیم پلیس نمائید یا مرا درینجا توقیف نموده پلیس را به طلبید که دستگیرم سازند . اگر نیت شما به همین رفته پس بدانید که این چاقوی را که در دست دارم به شکم‌ام فروبرده خود را انتحار خواهم نمود»

خشمگین شده از جا برخاست و دیوانه‌وار داخل اطاق و دور بخاری به قدم زدن آغاز نمود . بعد سویم آمده لبخندی نموده گفت «بخیالم مرا یک شخص بی‌مروت ، نادان و احمق تصور کرده‌ای . ممکن است بفکر شما بوقت ایراد نطق چنین باشم . اما باید بدانی که شخص صادق و راستکار را میتوانم به نگاه اول بشناسم . میتوانی بر من از هر حیث اعتماد کنی ، بگوچه میخواهی ، چطور میتوانم با تو درین باره کمک نمایم» من ازگفتارش خوش شده گفتم «خواهش دارم مکتوبی به کاکایت در لندن بنویسی تا بتوسط وی با مامورین بزرگ دولتی قبل از ۱۵ جون تماس پیدا کنم»

رفیق پاسخ داد «حاضرم بقرار خواهش شما الان به سکرتر دائمی وزارت خارجه که شخص نجیب و مامای بنده است مکتوبی بنویسم و شما را باو معرفی کنم»

فوری بدور میز نشسته قلم و کاغذ برداشت و به نوشتن نامه دست برد ، نکتهٔ مهم آن اینبود که شخصی «تو سدن» نام قبل از ۱۵ جون بغرض ملاقات بشما میرسد، لطفاً اورا بحضور خود پذیرفته در اطراف نظریاتش دقت فرمائید . بطور نشانی این شخص به الفاظ «سنگ سیاه» خود را بشما معرفی خواهد کرد.

سپس یک خریطه همان ناحیه را با خود برداشته به رفیق گفتم «اگر پلیس به تعقیبم بدآنجا برسند بگوید که بعد از حادثه شیله قدری درین جا توقف نمود و سپس سوی لندن رهسپار شد» .

ریش و بروت خود را خوب کوتاه کردم ، ساعت ۹ شب بسواری سائیکل کهنه که رفیقم برایم تهیه کرده بود برآمدم و خیال داشتم چند صباح نزد چوپانها پناه برم .

خوان نعمت

یخنی کشمیری



	لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(۱)	گوشت گوسفند	۲ پوند	۲ پاو
(۲)	ماست (جغرات)	۳ "	۳ "
(۳)	پیاز	۱ "	۱½ "
(۴)	روغن زرد اعلی	۱۰ اونس	۲½ خورد
(۵)	بادیان	۲½ درام	۲½ مثقال
(۶)	گشنیز خشک	۴ "	۱½ "
(۷)	نعنای تازه		۲ دسته
(۸)	سیر (فوم)		۱ غوزه

هدایت :-

۱ - گوشت را تکه نموده و شسته در مقدار شش پاؤ (۶ پوند) آب اندازید یک غوزه سیر را صاف کرده با نمک بقدر کفاف میده ساخته و یک دانه پیاز را چار تکه نموده در گوشت و آب مخلوط نمائید بالای آتش بگذارید تا خوب جوش بخورد وقتیکه دیدید گوشت نرم شد آب گوشت را از تکه ململ بکشید . کف و فضلهٔ آنرا برطرف کنید .

۲ - پیاز را ریزه کرده در روغن سرخ کنید هنگامیکه پیاز زعفرانی شد از روغن بدر آرید قدری هوا داده میده کنید . سپس ماست را خوب لت نمائید و از تکهٔ باریک بکشید . گشنیز و بادیان را خوب میده کرده تکه‌بیز نمائید که مانند پودر شود . پس صفوف گشنیز و بادیان و پیاز میده را با ماست مخلوط ساخته و در روغن انداخته بالای آتش بگذارید که ماست در روغن خوب سرخ شود حینیکه برنگ نارنجی رسید گوشت را دران اندازید با ماست و روغن چند دور دهید که سرخ شود. سپس یخنی صاف کرده را بالای ماست و گوشت و روغن بریزید و دستهٔ نعنا را شسته بانخ سفید بسته در یخنی مذکور گذاشته بالای اخگر بمانید که جوش بخورد زمانیکه دیدید برای شش نفر یخنی کفایت میکند پس در کاسه نان خمیری ریزه نموده بالای آن یخنی مذکور بریزید و نوش جان فرمائید .

در مطبعهٔ لطیفی دهلی برای «مشرات متحده» طبع رسید .

سبک‌های تازه





۱) لباس سیاهی را که «نرماشرر» پوشیده و دراین ج
ترسیم شده یک نمونه خوبی از لباس عصریه است که
از شال اسپانیائی ساخته شده، به بدن چسپیده و در
زیر زانو کمی موج دارد.

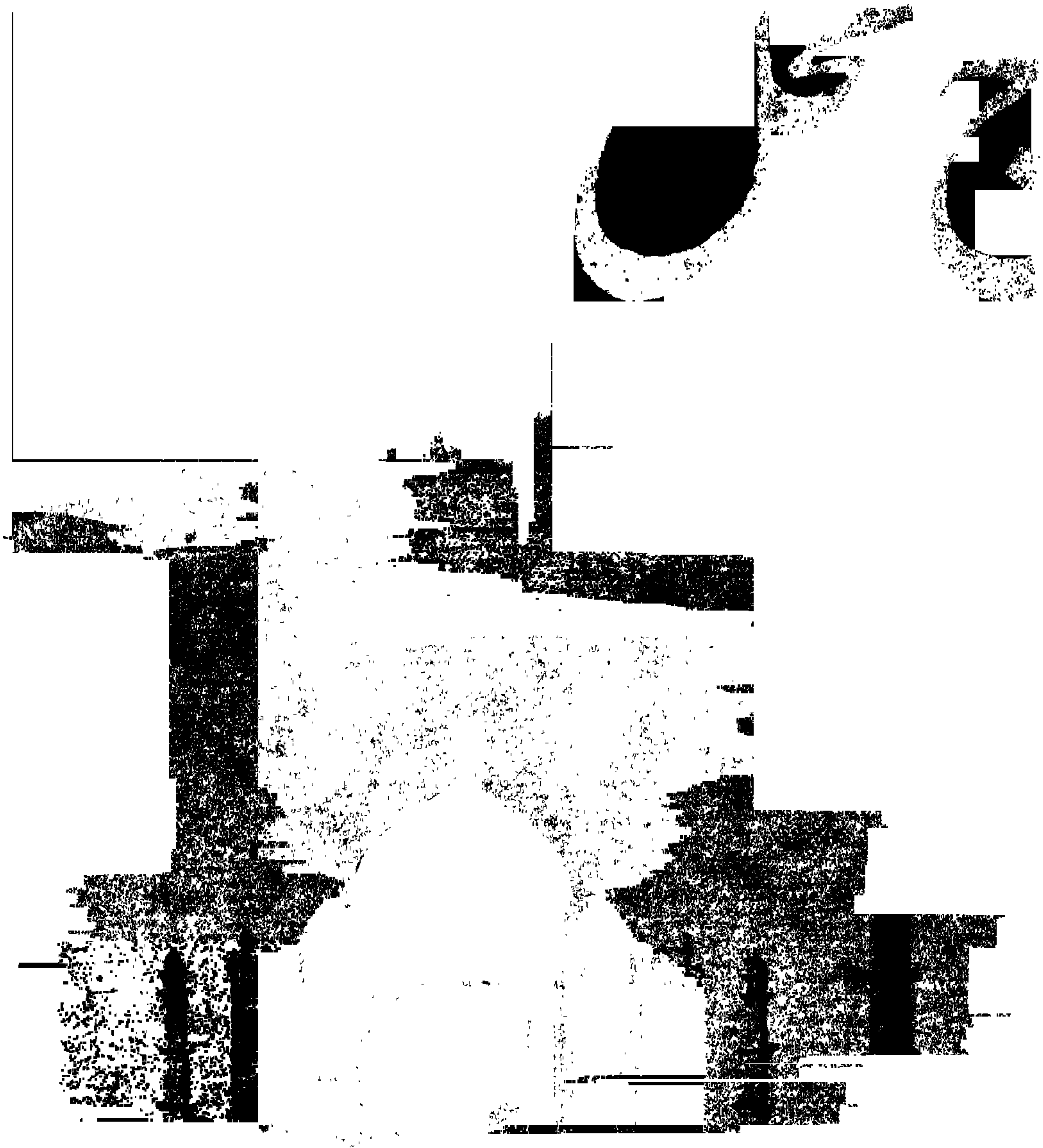
۲) لباس اسب دوانی و گاردن پارتی که از کرپ عالی
و ستابن ساخته شده.

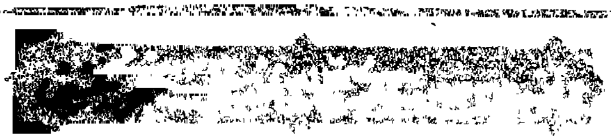
۳) برای کسیکه دارای موهای بلند باجعدهای درشت
است کلاه فلت بشکل دل و با پر نمایان که در جلو
صورت سایه بیندازد بسیار مناسب است.



گوشهٔ از سوئیس خوش منظر

از بسکه نوبهار به تعجیل میرود
[illegible] از ۲۰ [illegible] دامان گرفته است









اکبر امپراطور مغولیه هند ١٥٥٦ ـ ١٦٠٥ میلادی

ملکه جودبائی

شاه گیتی ستان جلال الدین / کس چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا / ماند زو یادگار دانش و داد
هرکسی سال فوت او می جست / لجه ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش / جای او در جوار رحمت باد

تاج محل

مجلهٔ ماهوار مصور

برای فارسی زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی در فارسی امروزهٔ افغانستان نشر میشود.

مدیر: محمد علی غلزئی، ایم. ای. آدرس: پوست‌بکس ۱۲۶ ـ دهلی

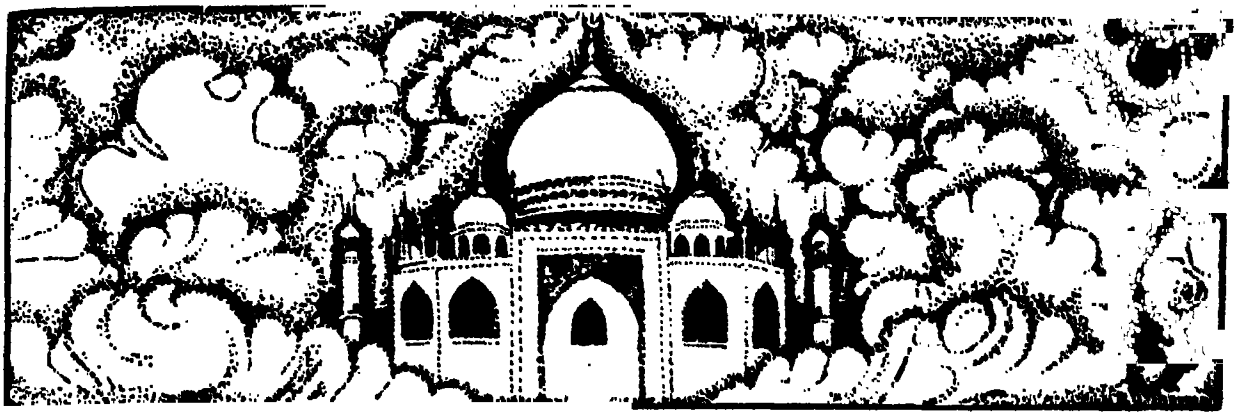
سال (۲) ماه نومبر ۱۹۴۳ میلادی مطابق ماه عقرب ۱۳۲۲ هجری شمسی شماره (۶)

فهرست مندرجات

اشتراک سالانه: داخل سه روپیه، خارج چهار روپیه

از نشریات متحده

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی بجز بنای محبت که خالی از خلل است



آزموده را باز آزمودن خطاست

حیات بشر جز از یک سلسلهٔ مکررات، که با اختلافات و تغییرات جزئی در اثر محیط و زمان، در برابر چشم ما جلوه میدهد، چیز دیگری نیست.

از همین جاست که علماء و سیاستمداران تاریخ را آئینهٔ آینده و لوحهٔ عبرت و سرگذشت پیشینیان را معلم اصلی و هادی حقیقی جامعه مینامند. اما باداشتن چنین راه بلد مشفق که میتواند مارا در مراحل دقیق حیات رهنمائی نموده از گرداب فلاکت به ساحل سلامتی هدایت نماید، بعضی از فرزندان آدم که هوس جهانگیری چشم‌شان را کور و گوش شان را کر ساخته، ازان سر چشمهٔ عبرت درسی نگرفته بکارهای اقدام می نمایند که در سابق باعث ناکامی و تلخ کامی دیگران شده بود، و بدین طریق دیده و دانسته خود را و بنی‌بشر را بانواع مصائب دچار میسازند.

یکی ازین آزمایش‌های تلخ همان جنگ بین‌الملل گذشته بود که در اثر جاه‌طلبی و هوس ملک گیری ملت آلمان که خودرا نژاداً نخبهٔ بشر و چکیدهٔ آفرینش میدانست بوقوع پیوست، و مدت چهار سال و چند ماه بطول انجامید اما در نتیجه بدون ناکامی و سیاه روزی ثمری نگرفت.

تاریخ شاهد است هیچ کشوری که به بحور سلطه داشت تاکنون در جنگ طولانی شکست نخورده و دولیکه ازین قوه فاقد بودند باداشتن آلات بهترین حرب و تجهیزات مکمل نتوانستند در یک چنین کشمکش جهانگیر فیروزی بدست آورند. بطور مثال ناپولیون فرانسه را میگیریم، که قوهٔ بحری انگلیس را ابتداً به نظر استهزا دیده اراده نمود که بر تمام ممالک دنیا مسلط گردد. در آغاز نبرد به فتوحات زیادی نائل گردید، مانند یک سیل خروشان بهر جانب و سمت یافت و قطعهٔ مهم قارهٔ اوروپا را بدست آورد. ولی تدریجاً اثرات محاصرهٔ اقتصادی انگلیس برایش ظاهر شد که صنعت اورا مفلوج ساخته از نیروی جنگی آن کاسته میرفت و بالآخر نوبت بجای رسید بفرض اینکه اهالی فرانسه و

اروپای اشغال شده را از پنجهٔ قحطی و گرسنگی که از اثر محاصرهٔ بحری انگلیس صورت وخیمی بخود گرفته بود وارهاند، به حملهٔ روسیه مبادرت ورزید و دیده و دانسته در تباهی عسکر خود کوشید. چنانچه از شش صدهزار عسکر که درین حمله باخود داشت محض ۲۰ هزار در احوال پریشان ونیم جان از رود نیمن گذشته وارد خاک جرمنی شدند. و بعد از آن تاریخ ناپولیون روز خوبی ندید تا بالآخر مجبور شد از سلطنت کناره‌گیری اختیار نماید.

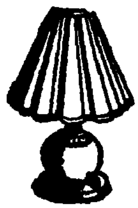
ویلهلم دوم آلمان میبائیست ازین واقعهٔ تاریخی پندی میگرفت و مرتکب یک چنین سهو بزرگ نمی شد و ملت خود را ارادتاً بایک چنین دولت مقتدر بحری مقابل نمی ساخت. مشارالیه که از مدتی برای جنگ تدارک میدید خیالداشت بواسطهٔ تحت البحریها بحریهٔ انگلیسی را از کار انداخته روابط نقلیهٔ آن را از ممالک دیگر قطع خواهد نمود. نمی توان انکار شد که در ابتدا تلفات سنگینی بر پیکر بحریهٔ انگلیس وارد نمود ولی نتوانست در راه مراوده انگلستان با مقبوضات و دومینین‌اش حائل گردد. در مقابل هر کشتی که از اثر فعالیت دشمن غرق میشد انگلیس دوی دیگر را ساخته به آب می انداخت و این مسابقه به همین نهج تا آخر جنگ ادامه داشت خللی در عزم انگلیس بظهور نه پیوست. همین بحریهٔ مقتدر برطانیه بود که از یک جانب مهمات عسکر را از نقاط مختلف امپراطوری جمع نموده مقابل دشمن بکار انداخت و از جانب دیگر روابط آلمان را از ممالک دیگر قطع نمود و تدریجاً ماشین جنگی آنرا از دندانه بیرون کشید و اورا بزانو درآورد، خود امیرالبحرفون تیرپیتس (Von Tirpitz) بعد از اختتام جنگ بواقع فوق اشاره کنان میگوید «متأسفانه ما جرمنها هیچگاه به اهمیت قوهٔ بحری پی نبردیم.»

هیتلر ازین دو واقع برجستهٔ تاریخی درسی نگرفت و به زعم اینکه قوهٔ فضائی اکنون بربروی بحری فضیلت دارد به جنگ مبادرت ورزید. چنانچه نظیر این خیالات پوچ و بیهوده بارها از رادیو آلمان شنیده شد که میگفتند «نیروی فضائی آلمان قادر است بر آنکه قوهٔ بحری انگلیس را کاملاً از میان بردارد» در ۲۶ اگست ۱۹٤۰ دکتور «لی» در ضمن نطق خود اظهار داشت «اکنون آلمان بحور را زیر فرمان و سلطهٔ خود آورده و انگلیس را کاملاً در محاصرهٔ خویش دارد» کمی بعد باز دکتور موصوف نظریهٔ خود را به الفاظ ذیل بیان نمود «آلمان بدور انگلستان دیواری ساخته» رخنه ناپذیر و یک مگس را هم نخواهد گذاشت که ازان بگذرد».

این باد بروت شان را دو واقعه در ابتدای جنگ بیشتر تقویت بخشید. یکی تسخیر ناروی و دوم فتح کریت. اما آلمانها از دو نکتهٔ مهم که درین جنگ بآنها مساعدت نمود صرف نظر نمودند یکی تنگی صحنهٔ بحر، در جائیکه نمی توان از بحریهٔ مقتدر بآسانی کار گرفت، دوم اینکه انگلستان برای جنگ حاضر نبود و بحریهٔ آن از کمک فضائی فاقد بود. اما دیری نگذشت که دشمن به اشتباه خود پی برد و باوجود

حملات پی درپی فضائی بر «مالتا» که در آن عدهٔ کثیر طیارهٔ خود را از دست داد به مرام خود نائل نگردید و راه تردد کشتی‌های انگلیس را بدان ناحیه نتوانست قطع نماید . چنانچه در ۲۶ اکتوبر ۱۹۴۱ رادیو برلن مجبوراً اقرار نمود « در این روزها کمتر اتفاق می افتد که طیاره بتواند کشتی دشمن را بغتتاً مورد حملهٔ خود قرار دهد» زیرا به مجردیکه بمب افکن بآن نزدیک میشود بایک چنین شلیک مرگبار خود را دچار می بیند که راه گریز برایش باقی نمی ماند» این شلیک باندازهٔ دقیق حیرت آوری و بطریقی انجام می پذیرد که هر نقطهٔ از هوا را فرا میگیرد و برای بمب‌افکن‌های ما خود را بکشتی رساندن به منزلهٔ افتادن در دهان مرگ است» .

در جنگ‌های افریقای شمالی و خصوصاً در نبرد «العلمین» برتری بحریه برقوهٔ فضائی به محورین بخوبی معلوم گردید» زیرا از اثر اقدامات بحریهٔ انگلیس نتوانستند تانک و دیگر لوازمات حربی را به 'رومل' برسانند ۰ امروز اهمیت بحریه برای آلمانها دوباره ثابت گشت که از یک طرف آذوقه، مهمات و عسکر را از هرگوشهٔ دنیا جمع نموده بطرف انگلستان و نقاط مطلوبه نقل میدهد و از جانب دیگر رابطهٔ آلمان و ممالک اشغال شده را از خارج کاملاً قطع ساخته و اورا مجبور نموده که از اندوخته و پس انداز خود خرج کرده برود. ظاهر است که این طریق تا دیری دوام نخواهد داشت و بزودی ماشین جنگی آن در اثر نداشتن مواد لازمه از کار افتاده به سقوط آلمان منتج خواهد شد.



شیشهٔ دل

ای کاروان اشک روان بی‌درنگ بود — برباد روی تو همه شب دل بچنگ بود
کردم بجستجوی تو بیجا ترددی — پیش قدم فتاده درین راه سنگ بود
از سر حکمت تو فلاطون خبر نداشت — آن رفته هوش همچو من واله دنگ بود
گفتم ز دیر کعبه بمقصد رسم ولی — هر جا که رفته ایم سر ما بسنگ بود
اندر محیط بیهده کردیم جستجو — آن گوهرمراد بکام نهنگ بود
شد پاره پاره برتنم آخر قبای زهد — این کسوت لطیف چه مقدار تنگ بود
صیاد از برای چه ام در قفس فکند — نه صوت خوش نه بال و پر من قشنگ بود
مردم کسی نگشت ز حالم خبر « نوید » — آوخ شکست شیشهٔ دل بی‌ترنگ بود

ترجمه

نگارش ایل. جی. ویتسن
پروفیسر طب .
اکسفورد

تبعید درد

یکی از پروفیسرهای ما همواره میگفت «هر عظمت و کمال زوال پذیر است الا تریاک که ازین قانون طبیعت مبرا است»

از طلوع دورهٔ تاریخی بشر از فوائد تریاک بی خبر نبود و امروز هم نتوانسته است از استعمال آن خود داری نماید، بلکه بیش از پیش مورد استفاده قرار گرفته و ممکن اگر وقتی برسد که دکتورها مجبور شوند در معالجه تمام امراض بیش از یک دوا کار نگیرند بدون شک تریاک را بدین غرض بر جمیع ادویهٔ دیگر ترجیح خواهند نمود، زیرا تریاک در اکثر موارد تریاق است و در انواع بیماریها و اقسام دردها مجرب و آرام بخش میباشد. در هر زمان و محل در طریق استعمال آن اختلاف زیادی دیده شده، اکنون استعمال تریاک خام بغرض دوائی به ندرت متداول است. اکثراً جوهر آن را کشیده بصورت مرفین (Morphine) و هیرین (Heroin) در جسم تزریق می نمایند.



صد سال قبل برین برای بی‌هوش ساختن مریض از الکل و تریاک کار میگرفتند و بدون آن داروی دیگر بی‌هوشی وجود نداشت، ولی از تجربه معلوم گردید که هر دوی آن چندان مفید نبود و خوراندن مقدار زیاد آن به منظور تخفیف درد زخم خالی از خطر نبود. از همین جهت دکتورها از استعمال آن در حین عملیات جراحی خود داری می نمودند. میتوان تصور کرد که مریض بیچاره در آنوقت به چه مصائب دچار میشد و در وقت جراحی از شدت درد چه احوال میداشت، جراح هم مجبور بود که بسرعت عملیات خود بیفزاید. بطوریکه امروز مسابقه دویدن معمول است در آنوقت سرعت عملیات را ثبت می نمودند و بطور ریکارد نگاه میداشتند. چون خبر عملیات یک جراح دورهٔ ملکه وکتوریا که در ظرف سه دقیقه توانست ران صدمه دیده را از بدن مریض به کامیابی جدا سازد نشر یافت دنیا مات و مبهوت ماند و آنرا یکی از عجائبات روزگار تصور میکرد، جراحی بهتر ازین در مخیلهٔ هیچ کس در آن زمان نمی توانست گنجید، اما امروز نظیر چنین عملیات بکثرت موجود است که آنرا بیش از یک چیز عادی نمی پندارند، حتی جراحی دماغ که نیازمند احتیاط و مهارت انتهائی است اکنون یک چیز عام و عادی محسوب میشود، و تنها در سال گذشته در یک شفاخانهٔ محلی تعداد چنین عملیات بالغ بر صد بود.

عملیات دماغی محتاج به مهارت فوق العاده بوده عموماً از ۷ الی ۸ ساعت دوام دارد. وضعیت دکتور درین وقت بیشتر شبیه به یک آرتیست است که ذره به ذره، خط به خط، ملی‌میتر به ملی‌میتر پیش رفته‌سعی‌دارد که عملیاتش محض مرحصص بی خون و بی خطر دماغ

صورت گیرد و مرتکب لغزش نگردد و بطوری استادانه وظیفهٔ خود را اجرا بدارد که خدشهٔ سرایت جراثیم هم باقی نماند. در چنین عملیات جراح بفواصل کم مجبور است از کار دست کشیده قدری دم خود را راست کند و برای تجدید قوا پیالهٔ چای بنوشد. مریض در تمام این وقت بی‌هوش بوده از دنیا و مافیها خبری ندارد، دریچه‌های نازک دستگاه بی هوشی به همان صورت در اهتزاز بوده بیست نوبت در ظرف یک ثانیه بالا و پائین در حرکت است، فشار خون کم شده میرود، جراح گاهی به چوکی خود لمیده قدری استراحت می کند و گاهی خون تازه را در بدن مریض تزریق می نماید، صدای هیس گاز آکسیجن شنیده می شود و جراح به همان صورت اول قدم به قدم به عملیات خود ادامه میدهد. این است ترقیات صد سال اخیر در میدان جراحی.

صد سال قبل از امروز مردم تصور میکردند که آنها در یک دورهٔ مشعشع و مهیج زندگانی دارند از یک طرف انقلابات گوناگون و از جانب دیگر طریق مختلف محاصره و جنگ موجبات حیرت جهانیان را فراهم ساخته بود. استعمال قوهٔ بخار، تأسیس شرکت‌های تجارتی، کشفیات و اختراعات از عجائبات روزگار محسوب میشد، ولی حقیقتاً از اختراع بزرگ این دوره دو بسی قابل تقدیر است یکی ایجاد ایتر در ۱۸۴۲ و دوم از کلوروفورم در سال ۱۸۴۷.

اعجاز ادویه بی هوشی در عصر حاضره

بعد ازین تاریخ ادویه بی‌هوشی بیش از پیش توجه علماء را بخود جلب کرد و اصلاحات زیادی در آن دیده شد و بشر مؤفق به کشف آلاتی گردید که در بی‌هوش ساختن مریض بسی مفید بوده وهرنوع خطر را کاملاً از میان برداشت. امروز که یک آتش تمدن‌سوز سرتاسر گیتی حکمفرماست و هزارها نفر در یک لحظه صدمه می بینند، استعمال این آلات و ادویه در عملیات جراحی بسی مفید ثابت شده و جراح میتواند در یک وقت چند نفر مریض را بی هوش ساخته نوبت به نوبت به تمام آنها رسیدگی نماید. قبل از استعمال ادویهٔ بی هوشی مریض را دوای می خورانند که در اثر آن مریض به خواب عمیقی فرو میرود و بعد از آن ماسک بی‌هوشی را بر چهره او می نهند و مریض هیچ گونه زحمت و درد را بخود حس نمی کند و تمام عملیات جراحی برایش بطوری معلوم میشود که کسی یک سوزن باریک را در بازویش خلانیده باشد و مریض تصور میکند که هنوز جراح دست به عملیات نبرده، درین وقت چهرهٔ نیلگون سفید به نظرش می خورد که بسی خیره میباشد و نزدش آمده به پهلویش می نشیند و اورا دلداری نموده می گوید «خوب! چه احوال داری؟» مریض هیچ گمان نمی‌کند که تمام عملیات جراحی به کامیابی اختتام پذیرفته و به تعجب زیاد می پرسد «چه! عملیات جراحی ختم شد» «بلی بکمال خوبی انجام یافت» پرستار به نرمی جواب میدهد. بعد ازین امواج راحت بخش خواب دوباره بر او غلبه می یابد. اثر بیتابی و وار خطائی، دهشت دست و پازدن و بوی خفه کننده قطعاً دیده نمی شود. ازین میتوان به مزایای اختراع جدید پی برد.

کوکین هم یکی از ادویهٔ قدیم بی هوشی است اما تا سال ۱۸۸۰ کمتر مورد استفاده بوده، بعد از آن

شیمی دانها به ترکیب مصنوعی آن موفق گردیدند ولی در ابتدا محض بغرض تنوع آن را بکار میبردند . اکنون اقسام مختلف آن اختراع شده و هر یک آن در موضوع مختلف مورد استفاده است ، بعضی برای چشم و بعضی برای حلق و اعصاب و ستون فقرات و خارش پوست بدن بدرد می خورد . اکنون هر گونه عملیات را میتوان در تاثیر آن بخوبی اجرا نمود . مریض بیدار بوده از تکان قلب و دهشت و لرز کاملاً مصون میباشد و حتی خود جراح میتواند که رودهٔ کور (اپا نداسیت) خود را بدست خود جراحی نماید .

اکنون تنها ادویهٔ بی هوشی بغرض تخفیف درد مورد استفاده نیست بلکه انواع ادویهٔ دیگر اختراع گردیده که از درد و رنج بشر می کاهد .

اسپرین

بعد از ۱۸۸۰ شیمی‌دانها قیر ذغال سنگ را تجزیه نموده بوجود بعضی ذرات آن پی بردند که در تخفیف درد و تب بسی مفید واقع شد و در ابتدا دکانهای دوافروشی در هرجا و هرمقام از پودرهای دافع دردسر و زحمت دندان درآوردن اطفال مملو می بود . اما استعمال آن ار خطر خالی نبود . عدهٔ کثیر کلان سالان از خوردن آن اذیت میدیدند و رنگ چهرهٔ شان کبود می گشت، عده‌زیاد اطفال نیز از حیات شیرین خود دست شستند ، تا در ۱۸۹۹ اسپرین اختراع گردید و مورد استفاده قرار یافت .

استعمال اسپرین هم مخالفین زیادی دارند بعضی برآنند که خوردن آن در اکثراً موارد خوب نیست و بسی امراض چون خارش جلدی ، ورم، دمه و ناسور معده ازآن نشئت میباید ، ولی باتمام این عیوب اسپرین در تخفیف دردها کمک شایانی می کند .

قرص‌های خواب آور (که هپنوتک می نامند) از اسپرین هم خطرناک‌تر است ، لذا استعمال آن بدون مشورت و مواظبت طبیب به هیچ صورت مناسب نیست و باید بشدت ازآن خودداری نمود . این ادویه بار اول قبل از شروع جنگ عمومی سابقه اختراع گردید اما بعد از آن اصلاحات زیادی درآن بعمل آمد . هپنوتک نه تنها مریض رابخواب میبرد بلکه در تخفیف فشار روحی نیز باو مساعدت می‌نماید و نمی توان منکر شد که یک اختراع بسی مفیدیست ، زیرا هرکس از درد میگریزد و آرزو ندارد که اقربایش نیز بآن مبتلا باشند . استعمال هردوای جدید درین باره همواره با مخـالفت شدید روبرو شده . بطور مثل چون ایتر و گاز خنده‌آور بار اول کشف گردید از هرگوشه مردم برضد آن قیام نمودند ، بعضی از مخترعین و پیشقدمان آن از یأس و ناامیدی در گذشتند . همچنین‌چون‌سمپ سن(Simpson) کوشش نمود که کلوروفورم را بغرض تخفیف درد استعمال نماید از جانب مخالفینش اذیت‌ها دید حتی تکفیرش نمودند و اورا دشمن دین مسیح قرار دادند، اما تدریجاً مخالفت ازبین‌رفت ونوبت‌بجای رسید که ملکه وکتوریا خودش بوقت درد زه از استعمال آن خود داری نمی نمود .

باتمام این موفقیت‌ها بشر تا حال توانسته است درد را کاملاً از میان بردارد ولی هرکس میداند که

تخفیف درد بواسطهٔ خوردن بعضی ادویه ممکن است . بذریعه میکرو سکوپ میتوانیم انجام اعصاب را که از آنجا درد نشئت میابد ملاحظه نمود که مانند سیم تیلیفون بخود اعصاب پیوسته است، ادویه که دربن‌مورد استعمال می شود در راه این حرکت مرد حائل میگردد و نمی گذارد که از منشای خود بگوشهٔ دیگری نقل یابد .

هپنوتیزم (تنویم مقناطیسی) در مداوای امراض دماغی .

آگر من مقالهٔ خود را دربن جا خاتمه دهم شاید بعضی خوانندگان معترض گردیده بگویند «چرا از بحث مسائل دیگر دربن موضوع خود داری نمودید؟» و البته حق به جانب شان است . زیرا بحیث یک عالم طب نباید من از بحث موضوعات دیگر که به مقالهٔ فوق ربط دارد چشم پوشی نمایم و زحمات چندین سالهٔ دیگران را به نظر بی اعتنائی بنگرم، که به هزارها جانفشانی و خون جگر به تحصیل این تجربیات موفق شده اند. بنده از امکان تاثیر قوهٔ روحی کاملاً منکر نیستم ولی دربن جا نمی خواهم بیشتر در اطراف این موضوع دقیق به پیچم محض از تذکار یک سر گذشت خود را ناگزیر میدانم یکی از رفقایم مریضه‌ای داشت که از مدتی بیک درد لاعلاج دچار بود. روزی مریضه رفیقم را مخاطب ساخته گفت «دکتور! چندین نوبت مرض مرا بی درمان گفته ای، اجازه میدهی که دربن باره از یک طبیب دماغی مشورت گیرم؟» چونکه از احوالش پیدا بود که مهمان چند روزه است، رفیقم خواهش اورا پذیرفت . چهارده روز بعد چون بدیدنش رفت دید مریضه در باغ خود قدم میزند، نزدش رفته دریافت که مانند نی‌خشک و لاغر میباشد و کاملاً از کار رفته است ولی با تمام آن میگفت که در اثر معالجهٔ روحی شفایافته و هیچ گونه درد را بخو حس نمی کند . چند روز بعد خانم مذکور در گذشت شاید بعضی از شما بگویند که این تمام ساختگی بو و خانم درد خود را مخفی میداشت، اما بارها دید شده و به اثبات هم رسیده که در اکثر موارد چو ما صدمه می بینیم یا زخم میبرداریم فوری درد بخود حس نمی کنیم .

بیکی از کتب امراض عصبی رجوع نمائ میتوانید عکس‌های خانم‌های جوان را که دچار نش و هستیریا (اختناق الرحم) اند ملاحظه نمود باداشتن سنجاق‌های محفوظ که ازبین گوشت بازوهای‌ش فرورفته احساس درد ندارند و. بطورعادی سر میدهند و خوش و بشاش به نظر می آیذ سیاحین میگویند که وحشیان از بین رخسار خود سیخ می کشند و احساس هیچگونه درد کنند و بعضی شان از بین آتش هم میگذرند، ب اینکه ضرری بینند، در خصوص جوگی‌های ه هم قصه‌های زیادی موجود است که این قول تصدیق می کنند .

بیش از صد سال نمی گذرد که عملیات در زیر اثر هپنوتوزم صورت میگرفت و بقر می نویسند کاملاً بی درد می بود، اما کثیر مردم در آنوقت هم برند آن بطوریکه بعد ازآن به مخالفت استعمال کلور

قیام نمودند، ولی باتمام این نمی توان از حقایق چشم‌پوشی نمود. متأسفانه بواسطهٔ کشف ادویهٔ دیگر چون ایتر و کلوروفورم که استعمال آن بدرجه‌ها آساتراست این فن توجهٔ‌علماء را بیشتر بخود جلب نکرد و تدریجاً متروک گشت.

رابطهٔ وجع مفاصل به خرابی دماغ

در وقفه‌های مختلف طرفداران استعمال هپنوتیزم در معالجهٔ امراض دماغی پیدا شده‌اند ولی بحیث عمومی اکنون این موضوع از نظر افتاده است، علت اصلی آن اینست که علمای سائنس از دانستن آن قاصر اند و عادت بد این گروه اینست که چون یک شی را ندانند مانند سگ به دنبالش غوغو می کنند، اما مطالعهٔ دقیق روحیات بما نشان میدهد یک رو قوای آنی میتواند از رو دیگری جلوگیری کند و اثرات آنرا زایل سازد، عیناً به همان طریقیکه یک ستیشن تلگراف بی سیم میتواند امواج ستیشن دیگری را از کارکشد. بطوریکه ما میتوانیم رادیوی خودرا به امواج مختلف کوک کنیم یا رخ آنرا ازآن تبدیل نمائیم به همین نهج در حالت هستریا و هپنوتیزم دماغ را میتوان به امواج مختلف متوجه ساخت و امواج درد را بواسطهٔ امواج دیگر قطع نمود. اکنون این مسئله هم به اثبات رسیده که اکثر درد و وجع مفاصل از خرابی دماغ نشئت میباید، اگرچه استعمال بعضی اقسام ادویه درین مورد بدون فایده نیست و میتواند از شدت آن بکاهد ولی نمی تواند درد را کاملاً از بین برد، برای این منظور بودن دماغ سالم در وجود تندرست ضروری است.

از صد سال است که علم شیمی جراثیم و ادویهٔ ضد آن بشدت توجهٔ جهانیان را بخود جلب کرده است و در نتیجهٔ آن بعضی از خوابهای کیمیا دانهای سابق صورت عملی را بخود گرفته است بلکه به نتائج بهتر از آن نیز موفق شده اند، اما در تمام این مدت ما محض مشاهدات خود را در بارهٔ هستریا، هپنوتیزم و قوای دماغی ثبت نموده‌ایم و کوشش داشته ایم که میدان را برای تجسس علم دماغ صاف نمائیم، اکنون هپنوتیزم در عملیات جراحی مورد استفاده نمی باشد ممکن است در آتیهٔ قریب ازآن یا چیزی مثل آن را درتخفیف درد زه استعمال نمائیم زیرا برای نوزاد نسبت به ادویه خطرآن کمتر است.

نبایدتصور کرد که علمای سائنس از قوای دماغی کاملاً منکر اند بلکه همیشه در تلاش اسرار آن میباشند و امواج کنجکاوی و تفحص‌شان همواره در تگ و دو بوده از یک مجرا بدیگری جریان دارد و بر ذخیرهٔ معلومات ما افزوده میرود.



از مجلهٔ مهر

باشم . باشی . باشد . . .

اثر طبع آقای
رعدی آذرخشی

آرزو میکندم دل که بتی داشته باشم سر فخر و شرف از فر وی افراشته باشم
دیده از نقش و دل از مهر وی انباشته باشم دائمش همره و همراز خود انگاشته باشم
جز که یکروئی وی هیچ نپنداشته باشم

خواهم ای خواسته نورسته و نو خاسته باشی رخ خود همچو دل از سادگی آراسته باشی
زلف مشکین نه فروچیده نه پیراسته باشی شرمت افزون شده وزناز بسی کاسته باشی
من هم آنگونه شوم کش تو چنان خواسته باشی

خواهم از مهر، رخت دربرم افروخته باشد دلم از پرتو آن روشنی اندوخته باشد
چشمهامان ز سر شوق بهم دوخته باشد نگهت از نگهم راز دل آموخته باشد
خرمن هستی بدخواه ز غم سوخته باشد

من و تو چون می وشادی بهم آمیخته باشیم گل و بوسه بسر و دیدهٔ هم بیخته باشیم
لحظه‌ای نیز بعمد از هم بگریخته باشیم مصلحت را دوسه اشکی بریا ریخته باشیم
ورنه وای ارحسد چرخ بر انگیخته باشیم

ای حسودان که همه جنگ مرا ساخته باشید وز پی کشتن من تیغ جفا آخته باشید
گر مرا دربر او سر زتن انداخته باشید قدر این مرگ گرانمایه چو نشناخته باشید
من از این مرگ برم سود و شما باخته باشید

چون حسودان بسر کشته فراز آمده باشند لب پرخندهٔ من دیده و حیرت زده باشند
روی ازین خندهٔ بیگاه بچین آژده باشند مرگ خواهنده درین آرزوی بیهده باشند
که پس از مرگ چو من خرم و خندان شده باشند

از مجلهٔ «آج کل»
(ترجمهٔ آزاد)

روضهٔ تاج محل

(اثر مادموازل)
(وحیده عزیز)
مترجم غنی افغان

جز محبت هر چه بردم سود در محشر نداشت
دین و دانش عرضه کردم کس بچیزی بر نداشت

سال ۱۶۳۱ میلادی است دامان افق آتش گرفته و سیمای سپهر گلنار گشته، شاه جهان مغول امپراطور هند در گوشهٔ از قصر آگره لمیده باروان فسرده و روح پژمان سر بجیب تفکر فروبرده است ، گاهی بجانب رود جمنا نظر می اندازد و زمانی باطراف نگاه میکند لمحهٔ بزمین مینگرد و لحظهٔ بآسمان چشم میدوزد و بیاد همسر فقیدش قطرات اشک می فشاند و با خود میگوید .

چو ماه روی تو در زیر زلف میدیدم
شبم بروی تو روشن چو روز میگردید

ضیاع رفیقهٔ حیاتش «ارجمند بانو» ملقب به «ممتاز محل» شاه را بدرجهٔ مضطرب و پریش میدارد که همه مناظر قشنگ زمین و زمان و رنگ آمیزی رعنا و زیبائی طبیعت را بعینک نفرت نگریسته با نگاه بیگانه و نا آشنا و دیدهٔ عداوت تماشا میکند . چه میداند که محبوبهٔ دلنوازش بمقامی رهسپار شده که بازگشت از آنجا ممکن نیست و با خود زمزمه کنان است .

بی روی دلآرای تو ای شمع دل افروز
دل رقص‌کنان بر سر آتش چو کبابست

شاه در تخیلات خویش مستغرق و تنها ولی بااینهم اگر ملتفت می شدید ، باخود حرفی داشت ورازی را بادل خویش درمیان گذارده بود . معاً جنکه خورد و بافکار سلیم عودت کرد، با خود سنجید و اراده نمود آرامگاهی برای خانم فقیدش بنانهد که چشم بشر نظیر آن را ندیده باشد • طرز و اسلوب عمرانات گذشته را در خور اعتنا ندید ، متردد بوده بادل خود در سوال و جواب بود لونش طلائی باشد یا آبی ساختمانش به سبک عرب یا عجم ، بار دیگر به فکر عمیقی فرو رفت دفعتاً در کانون مخیله‌اش لون و اسلوب ساختمان مقبره‌ای مرتسم گشت . بر فراز قلعه آگره ایستاده بساطراف رود جمنا نظر انداخت، قطعهٔ زمینی را بر کنار جمنا که اکثراً شاه در آنجا در شبهای ماهتابی با یک جهان محبت با ملکهٔ دمساز خود گردش میکرد ، بدین غرض انتخاب نمود . علی الفور به مهندسین و مصورین امر داد که مودلی طبق هدایات ساخته بحضورش آورند ماهرین تیز دست از اطراف و اکناف ممالک بجانب آگره رخ آوردند ، معماران و حجاران از بغداد و دهلی و مولتان ، استاکار گنبد از تورکیه و سمرقند، آرتیست از قنوج ، خطاط و رسام از شیراز گرد آمدند . لوازمات ساختمان تعمیر از قبیل سنگ مرمر از جیپور ، سنگ احمر از فتح پور سیکری ، یشب از پنجاب ، بلور و زمرد از چین ، فیروزه از تبت ، نیلم از سیلان، عقیق و مرجان از عربستان ، یاقوت و سنگ سلیمان از ایران ، جمع نموده به بنای آن مبادرت ورزیدند .

کار بسرعت براه افتاد، شاه شخصاً مراقب و نگران بود و هدایات لازمه میداد . این بنای محبت آرامگاه ملکه ارجمندبانو که بنام « تاج محل » یاد می شود تا امروز در بین مرغزار سرسبز و شاداب پا بر جا و مانند یک آلماس سفید در تلالؤاست و بزبان حال میگوید :-

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
بجز بنای محبت که خالی از خلل است

« تاج محل » یکی از شاهکارهای بشر و در ردیف عجائبات روزگارمحسوب میشود، تماشای این آثار با عظمت بیننده را در بهت می اندازد با اینکه قرن‌ها از ساختمان این روضهٔ قشنگ سپری شده ولی بطوری در نظر جلوه میدهد که تازه از دست کارگر برآمده، امروز هم که فن مهندسی جهانیان بدین پایهٔ بلندی رسیده از چگونگی آن در شگفت اند آفرین بر آن قریحه و دستی که پایهٔ فکر و صنعت ظریف خود را بمقامی رسانیده که دنیا تا کنون نه فقط از تقلید آن خود را بیچاره می بیند بلکه‌ازترقیم و ترسیم نزاکت و نظافت آن عاجز اند هرکس بفکر و توانائی خود از آن توصیفی نموده مصوری می نگارد « قطرات سرشک شاه است که بیاد خانم فقیدش منجمد گردیده و صورت روضه را بخود گرفته» دیگری مینویسد «خوابیست در مرمر»



بعضی از مورخین در ساختمان آن مهندسین و صنعت‌گران ملل غربی چون فرانسوی ایطالوی ارمنی و پرتگالی را سهیم می دانند، اما اشتباه نموده اند. البته مسئلهٔ اینکه شالودهٔ «تاج محل» را که ریخت؟ تا حال بیش از یک معما نیست . بس از تجسس سالیان متمادی اکنون با پایهٔ اثبات رسید « تاج » تماماً (از تهداب الی گنبد) به سبک اسلامی بناگردیده و با اسلوب « وینسی » یا «فلورنسی» ربطی ندارد

مورخین همعصر می نگارند در ۱۰۴۱ هجری مطابق ۱۶۳۲ میلادی آوانیکه منشور شاهی جهت طرح روضه صادر گشت پدر « ممتاز بیگم » همرکاب شاه بود پس از استشاره استاکاران نمونهٔ روضه را از چوب ساخته بحضور شاه پیش کشیدند وبعد امعان نظر و منظوری شاه داخل اقدامات شدند . بعضی مورخین عصر شاه‌جهان در ساختمان روضه اسم دو نفر را درین موضوع ذکر میکنند، یکی میر عبدالکریم و دیگری ملا مرشد شیرازی که در عهد جهانگیر وارد هند شده بود و بعداً به لقب «مکرمت خان» سرافراز گشت . اسم امانت خان شیرازی طغرا نویس را هم می برند . چنانکه در کتیبه‌ای داخل « تاج » فقرهٔ ذیل درج است . «فقیرالحقیر امانت خان شیرازی فی ۱۰۴۸ هزار و چهل و هشت هجری دوازدهم جلوس مبارک» علاوه از تاج عمارات دیگر عهد شاه جهان تحت نظارت همین مهندسین به پایهٔ تکمیل رسید . از تواریخ مستند برمیاید که ساختمان قلعهٔ دهلی و شاه‌جهان‌آباد تحت بازرسی عبدالکریم خان انجام گرفت . تاج اولین عمارتیست در هند که مسلمانان از سبک گنبد تاتاری در آن کار

گرفته اند و با عمارات سمرقند و شیراز شباهت دارد .
میگویند در قرن هفدهم میلادی حجاران ایطالوی در هند آمدند باهالی این دیار صنعت موزائیک و پرچین‌کاری بیاموختند، لکن از تاریخ مستند نمی توان این مسئله را باثبات رسانید . پس اگر گفته شود پرچین‌کاری «تاج» تحت نظارت آنها عملی شده حقیقتاً اشتباه نموده‌اند .

راجع باین مسئله «سرجان مارشل» در راپور ۱۹۰۴ میلادی خود نوتهٔ در ضمن بیان «ماندو» داده می نویسد «نسبت پرچین‌کاری روضهٔ خاجی (واقع دهلی) که تا این زمان معلومات بدست آوردیم معلوم میشود که این صنعت را در هند از ایطالوی‌ها دانستن خطا است. علاوتاً روضهٔ جدامجد، «ممتاز محل» که در آگره است نیز پرچین‌کاری شده که دال است بر صنعت محلی که پیشتر از ساخت «تاج محل» درین سر زمین عمومیت داشت .

مسئلهٔ شمولیت صنعت‌گران اروپائی در ساختمان «تاج محل» محض در اثر پروپاگاند رهبان پرتگالی مقیم هند بوده است هرگاه فرانسوی‌ها درین کار دخیل می بودند مورخین هم‌وطن شان مانند برنیر (Bernier) تیورنیر (Travernier) و تهپررونو در آثار خود حتماً از آن ذکری می نمودند .

بعضی از مورخین مخصوصاً مستر هیول (Havell) در ساختمان «تاج» استاد عیسی مهندس و فرزندش محمد شریف، امانت خان شیرازی - محمد حنیف بغدادی را اسم میگیرند . مورخ دیگر چنین می نویسد «در ساختمان «تاج» شمولیت مهندسین فرانسوی یا ایطالوی بی اساس است بفکر من طرح آن از دماغ استاد عیسی تراوش نموده و کاملاً بطرز و اسلوب شرقی اسلامی است .»

علماء هنوز در حل این عقده سرگردان اند درین آوان مجلهٔ «ایلستریتد ویکلی» بمبئی بوسیلهٔ یک نسخهٔ نایاب قلمی این موضوع را تا جای حل نمود و باثبات رسانید که طراحان حقیقی «تاج» احمد مهندس و سه پسرش بودند نسخهٔ مذکور در لسان فارسی و به قلم لطف الله پسر احمد مهندس است سه صد سال قبل از امروز ترقیم یافته آقای سید سلیمان ندوی مدیر مجلهٔ «معارف» نیز مؤید آن است . ولی موضوع مذکور هنوز در خور تحقیق است اینک، ورقهٔ منظوم نسخهٔ قلمی که در فوق از آن ذکری بمیان آمد ذیلاً درج می نمائیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

شاه جهان داور گیتی ستان
روشنئی دودهٔ صاحب قران
عرش برین قبهٔ خرگاه اوست
رشک فلک سده درگاه اوست
احمد معمار که در فن خویش
صد قدم از اهل هنر بود پیش
واقف تحریر و مقالات آن
آگه اشکال و حوالات آن
حال کواکب شده معلوم او
سر مخفی شده از مفهوم او (۱)
از طرف داور گردون حساب
نادر عصر آمده او را خطاب

نوت (۱) باعث خیرگی کتیبه صحت این مصرع در اشتباه است

بود عمارت بجهان بادشاه
داشت در آن حضرت فرخنده ماه
آگره چو شد مضرب رایات شاه
بسکه برو بود عنایات شاه
کرد بحکم شه کشور کشا
روضهٔ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه
شاه جهان داور گیتی پناه
قلعهٔ دهلی که ندارد نظیر
کرد بنا احمد روشن ضمیر
این دو عمارت که بیان کرده ام
در صفتش خامه روان کرده ام
یک هنر از گنج هنرهای اوست
یک گهر از کان گهرهای اوست
چون بود عالم فانی مقر
کرد سوی عالم باقی سفر

پس سه پسر ماند زمرد سترگ
زان سه عطاءالله رشد بزرگ
مرد هنر پرور و استاد فن
فاضل دانشور و خیر زمن
نادر عصر خود و مشهور شهر
عالم و علامه و دانای دهر
مخزن علم آمده تالیف او
گنج هنرهاست تصانیف او
نثروی از آب روان پاک تر
نظم خوشش غیرت سلک گهر
من که سخن پرور و دانشورم
بندهٔ آن میر سخن پرورم
منکه ربودم ز جهان گوی علم
از چمنش یافته‌ام بوی علم
منکه شدم آگه سر نهان
از دم او یافته‌ام قوت جان

علاوتاً کتاب دیگری هم باسم «مشرق الانوار» نگاشته چنانچه در صفحه ۲٦٤ صحیفة التکوین چنین اشاره میکند

تحفة الا برار بود اول کتاب
یادگار جوش افکار شباب
اسرار گفتم ز توحید اله
از شرور مردم کثم کرده راه
مشرق الانوار در احکام دین
شد رقم از لطف رب العالمین

(بقیه از صفحه ۲۲)

هرگاه بخواهیم از هر موضوعیکه درین کتاب مندرج است یک دو بیت را بطور نمونه پیش کشیم درین مختصر نمی تواند گنجید لذا ما به کلام مصنف موصوف مقاله خود را بپایان رسانیده بر روح پاک شا درود میفرستیم .

شمع راهت نور سبحانی بس است
رهبر تو علم قرآنی بس است
در جهان نور خدا غیر از کلام
نیست دیگر ختم خوشتر والسلام

اکبر امپراطور هند

خاک برومند هند که نمونهٔ از شاهکارهای طبیعت است هیچگاه از وجود زمامداران بزرگ و رجال نامدار فاقد نبود . یکی از آنجمله‌که نه تنها در تاریخ این سرزمین مقام بسی بلند و درجهٔ ارجمند را حائز گردیده ، بلکه شهرت بین‌المللی‌را بدست‌آورده ، اکبر شهنشاه مغولیه هند است .

کمتر کسی دیده شده که بتاریخ ذوقی داشته باشد و نام نامی این شاه برلوح خاطرش منقوش نیست . محبوبیت او بدرجهٔ بود که تا امروز اسم گرامی وی در هر قسمت و قریهٔ دور دست این مملکت پهناور بکمال عزت و تعظیم گرفته میشود و افراد هر قبیله و پیرو هر مسلک و آئین باو احترام میگذارند . عهد سلطنت ویرا بهترین دورهٔ امنیت و آرامش ، آزادی مراسم مذهبی و زمان سعادت و نیک بختی هند می نامند .

خوش بختانه اسناد خوبی دردست داریم که وقایع این عهد مشعشع را بالتفصیل بما شرح میدهد . ازآنجمله دوسی اهمیت دارد ، یکی « اکبرنامه » و دوم « آئین اکبری » که ضمیمهٔ آنست . از مطالعهٔ این دو اثر قیمتدار میتوان به علو همت و حسن تنظیم و تدبیر این شاه والاتبار پی برد . حقیقتاً کلمات برای رساندن مراتب اخلاق این مرد محترم وافی نیست و نمی توان صفات حمیده و اخلاق پسندیده و حسن نیت و عدم تعصب و پاکی فطرت و طینت اورا در قالب الفاظ ریخت .

اکبر در سال ۱۵۴۲ بمقام «امرکوت» تولد یافت و این وقتی بود که همایون پدرش از شیرشاه سوری شکست خورده رو به فرار گذاشته بود . درین وقت که از ولادت پسر خود اطلاع یافت دارائی همایون مشتمل بود محض بریک نافهٔ مشک . همان را از جیبش کشیده ریزه کرد و در بین رفقای همسفر تقسیم نمود، بوی خوش آن هوا را معطر ساخت و تماماً آن را شگون خوب گرفتند .

اکبر نژاداً ترک و نوادهٔ بابر مؤسس سلطنت مغولیهٔ هند است . بابر از طرف پدر از احفاد تیمور گورگان و از طرف مادر به خانواده چنگیزی مربوط بود .

اکبر بیش از ۱۳ سال نداشت که پدرش در گذشت و بار سنگین سلطنت بدوش او نهاده شد . در اثر اقدامات عاقلانه و سیاست مداری مدبرانهٔ بیرم‌خان ملقب به خانخانان که به نیابت او زمام امور را در دست خود گرفت، اکبر توانست ازین مرحله مشکل به کامیابی بگذرد. چون سن شریفش به ۱۷ رسید اراده نمود شخصاً به کارهای حکومتی متوجه گردد ولی خانخانان با این امر راضی نبود و علم طغیانی برافراشت. اما بزودی دریافت که باچگونه شخص سروکارش افتاده ، چنانچه دیری نگذشت به غلطی

خود پی برد، و از کردهٔ خود نادم بوده معذرت خواست . شاه بپاس خدمات گذشته‌اش بکمال مهربانی باو رفتار نمود و حاضر گشت دوباره منصب جلیله برایش در عسکر خود اعطا فرماید، ولی بیرم خان این را نپذیرفت و از حضور شاه اجازه خواست که بطرف بیت الله رفته فریضهٔ حج را بجا آورد. شاه پیشنهاد اورا بخوشی پذیرفت و تمام مصارفات حج ویرا تادیه نمود و چند نفر معزز را برای خدمتش گماشت . من بعد بیرم خان هیچگاه موجبات تشویش شاه را فراهم نه نمود و اکبر توانست بکمال خاطر جمعی به امورات مملکت متوجه گردد.

اکبر بدون شک یکی از فاتحین نامدار است ولی شهرت اصلی وی منوط به فتوحات نیست، حقیقتاً اقدامات عاقلانه و اخلاق نیکو او هرکس را مفتون و فریفته‌اش ساخت . مملکت را در ولایات تقسیم نمود که بواسطهٔ نائب‌الحکومه‌ها اداره میشد و شخصاً تمام امور سلطنتی را مراقبت می نمود و دقیقهٔ از احوال رعایا غافل نبود.

واردات مهم مملکت درین وقت از درک مالیهٔ اراضی بود، زارع ثلث حاصلات خود را به حکومت میپرداخت . قبل از زمامداری اکبر زارعین به انواع مصائب دچار بودند ، مساحت اراضی‌بعمل نیامده بود ومالیه بصورت درست گرفته نمی شد . هر ده مجبور بود مبلغ مقرره را به مامورین حکومتی بوقتاش بپردازد دربن طریق بار بیشتر مالیه بردوش زارع بیچاره و کم بغل می افتاد و زمینداران متمول بآسانی میتوانستند اورا به تادیه مالیه بیشتر از سهم‌اش مجبور سازند. اکبر که ازین نقائص باخبر بود اول به مساحت اراضی امر داد، سپس مالیهٔ هر قطعه زمین را جدا جدا تعین کرد و محصلین امین را بغرض اخذ مالیه مقرر فرمود . در نتیجهٔ این تدبیر عاقلانه زارعین بزودی آسوده حال شدند ، این سیستم مالیه بطوری تکمیل یافته بود که بعد از اکبر جمیع شاهان مغول آنرا سر مشق خود قرار دادند، حتی حکومت انگلیسی هم تا امروز نتوانسته است کاملاً ازآن صرف نماید.

اکبر برای ترقی تجارت داخلی هم همت گماشت، جاده‌های قدیم و متروک را سر از نو ترمیم واصلاح کرد و نقشه‌ها برای سعادت ملت و مملکت طرح نمود، اگرچه در تمام دورهٔ سلطنتش بغرض توسعهٔ خاک خود میکوشید و با سلاطین سرحدی زد و خورد داشت ولی در سر تاسر قلمرو او آثار بدامنی و پریشانی دیده نمی شد و هرکس آسوده و خوشحال بنظر می خورد.

شهرت بیشتر این شاه بواسطهٔ عدل و انصاف اوست که در حق تمام افراد ملت مساویانه مرعی میداشت، شمهٔ از تعصب مذهبی در او دیده نمی‌شد، هرکس در اجرای مراسم مذهبی کاملاً آزاد بود، هیچ گاه با پیروان مذاهب دیگر از بغض و عناد کار نگرفت ولی در داشتن عقاید دیگران ذوق مفرطی از خود نشان میداد . ارباب مذاهب مختلفه از مسلمان، هنود، زردشتی و مسیحی وغیره همه وقت در دربار شاه شامل بوده بکمال آزادی در انواع مسائل مذهبی مباحثه می نمودند و شاه به شغف تمام این مناظرات را استماع می فرمود و بطور حکم کار میکرد . این مسئله موجب

رنجش بعضی ازعلماء را فراهم ساخت. در اواخر سلطنتش اکبر یک نوع دین‌خدا پرستی موسوم به «دین الهی» اختراع نمود وخود را سرکردهٔ آن معرفی کرد، ولی بدون چند نفر درباری کسی آنرا نپذیرفت. بمرگ اکبر این آئین جدید نیز کاملاً متروک گشت.

باوجودیکه اکبر بواسطهٔ در بدری پدرش به تحصیل علوم موفق نشده بود ولی صفحات تاریخ کمتر شاهی را با چنان ذوق علمی و طرفداری معارف و دانش نشان میدهد. حسن عواطف این شاه دانش‌پرور دربن مورد هم نه فقط محدود به افراد یک مذهب بود، بلکه کلیه علماء از خوان کرمش بهره‌ور و از الطاف شاهانه‌اش مستفید می شدند. علماء و فضلاء از هر جنس و مشرب و از هر طبقه و مذهب پیرامون او پروانه وار گرد آمدند. دربار دُربار او از شعراء درجهٔ اول چون فیضی، نظیری، عرفی، ظهوری، غزالی، سورداس، تلسی‌داس، خانخانان‌واز طبقهٔ فلاسفه و صرفیون عبدالله مخدوم‌الملک، عبدالنبی فخرالزمان ـ قاضی القضاة جلال‌الدین مولتانی، صدر جهان مفتی هندوستان و از طائفهٔ مؤرخین ابوالفضل بدایونی، فرشته، نظام‌الدین‌احمد، عبدالحق شیرازی، ابوالفتح گیلانی، مسیح الملک شیرازی و از گروه مغنیات و مطربان «تان سین» رام داس، سبحان خان، واز طبقهٔ نقاشان و خطاطان‌شیرین قلم، راجا مان‌سنگ و عبدالرحیم خان‌خانان زینت یافته بود.

قلعهٔ خوشنمای آگره و فتح پور سیکری از عمرانات برجستهٔ این دوره است که تا امروز پابرجابوده برعظمت دیرین آن گفتگو می کند.

متأسفانه روزهای آخر حیاتش به تلخی گذشت، دو نفر از پسرانش در جوانی ازکثرت باده نوشی حیات شیرین خود را از دست دادند. سومش که جهانگیر نامداشت، و بعد ازو برتخت نشست همواره به مخالفت‌اش قیام می نمود و موجبات تشویش شاه را فراهم میکرد.

این‌شاه کهازبدو سلطنتش دشمن ظلم و بیدادگربود در مدت سلطنتش که ۴۹ سال بطول انجامید هیچگاه از آن سر لوحهٔ مرام خود دقیقهٔ غفلت نورزید. در۱۶۰۵ میلادی با قلب مطمئن و روان آرام در ۶۳ مین مرحله از عمر شریفش داعی اجل را لبیک گفت و چشم از جهان بربست.

شاد باد روانیکه برای سعادت ابنای بشر زحمت میکشد.



مبحث اجتماعی

نگارش
آقای م. ن سمیعی

(افراط و تفریط)

تنوع در زندگانی از مسائل قابل توجهی است که تصور میکنم هر فرد از افراد بشر خواهان این موضوع باشد. زیرا به تجربه رسیده است زندگانی یک نواخت صرف نظر از خسته کنندگی چندان لطفی هم ندارد، خاصه در افرادیکه رویهٔ جهانگردی را دارا و یا لااقل بآن علاقمند باشند. بدیهی است یگانه منظور از نگارش این نامه و اظهار اجتناب از تنوّع زندگی همانا سیر در مراحل زندگی و باکمال رساندن تجربه است که در مقالهٔ پیش نیز مختصراً بآن اشاره رفت. در اینجا ناچار است بدواً بافکار مختلف و گوناگون بشری متوجه و سپس به نتیجهٔ مکنون لازمه برسیم. بشر بطور کلی مختلف السلیقه و اطوارش هم به تناسب سنخیّت او همان تفاوت را دارا است. کراراً اشخاصی را دیده‌ایم که پیوسته مایل بانزوا و دوری جستن از اجتماعات و گوشه‌گیری را مایل، و تمام مرام و مقصدشان مطالعهٔ در وضعیت خود و بخیر شر دیگران کارنداشتن و حتی باب هر گونه پرسش و پاسخ را هم از همه مسدود کردن است، و این رویه را بهترین سلیقه در مراحل زندگی دانسته و پیوسته باین کردار خود خوش هستند. افراد دیگری بر عکس روش بالا تمایل بورود در هر مجلس و محفلی را داشته و همیشه میل وافر خودْ را باجتماعات ابراز و برای سود خود وارد هر کشمکشی شده و مرام اصلی شان این است که در گیرودارهای حاصله شاید بمدارجی که در نظر دارند برسند، و مفیدترین راهی را که برسیدن مرام خود می بینند اینطور پنداشته، و تا میتوانند بر دامنهٔ جاروجنجالها چسبیده و مدام در ایجاد مباحث دامن میزنند، که شاید از این میان به نتیجهٔ برسند. عدهٔ دیگری نیز مشاهده میشوند که رویهٔ نمّامی و سخن چینی را شعار خود و تمام وقت خود را صرف این راه نموده، و غالباً در هر مجلسی ابتدا بساکن شروع بیک سلسلهٔ جعلیات نموده و طبعاً مایل بایجاد دوئیّت بین دیگران و فقط از تماشای این منظرهٔ مفسده‌آمیز خود مسرور و در نظر خود باین دلخوش هستند که بین دیگران تفرقه و نفاق انداختن از کارهای فوق العاده محسوب است. در اینمورد بخصوص است که حکیم بزرگوار خیام میگوید :-

گر شادی خویشتن در آن میدانی!
کاسوده‌دلی را بغمی بنشانی!
در ماتم عقل خویش حیران میباش
میدار مصیبت که عجب نادانی

این ها هم یک نوع از اشخاصی هستند که دارا

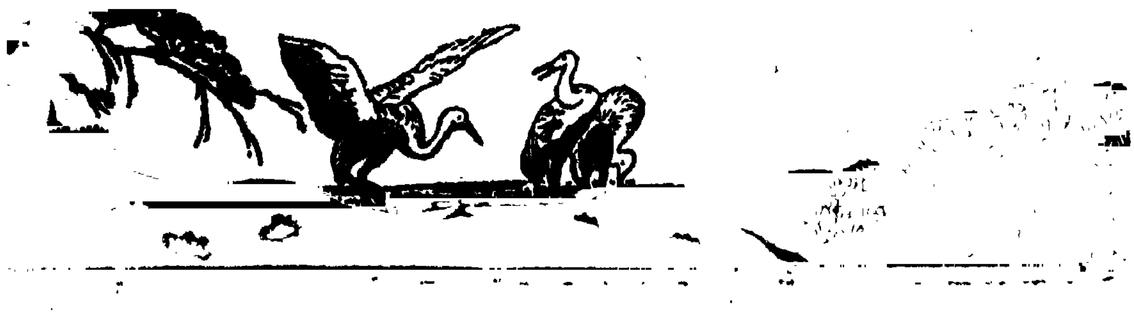
این سلیقه میباشند ، در صورتیکه دیر یا زود ضرر این کردار دامنگیر خودشان میشود . - ولی از طرفی هم هستند کسانی که تمام همّ خود را وقف انسانیت و بشر دوستی و نوع پرستی نموده و پیوسته در راه ایجاد یکرنگی و هم آهنگی میکوشند ، و بتمام معنی وجود خود را برای آسایش نوع دانسته و از صفات ممیزهٔ انسان کامل، کاملاً برخوردار و تا میتوانند بدون استثناء از بذل مساعی جمیله خودداری ننموده و بر عکس تمام روشهای تشریح شدهٔ بالا ، در موارد لزوم وارد هر مجلس و محفلی شده و در صورت عدم اقتضا کناره‌گیری با مناسبت را اگر لازم بدانند عملی ، و از ایجاد فتنه و فساد خودداری و دوری میجویند ، و درحقیقت وجود شان برای همگان منشاء اثر و از انجام منظور مشروع دیگران شاد و با آغوش باز هر ناملایماتی را که مربوط برفاه دیگران و بنی نوع باشد برخود هموار و مترصدند که تقاضای دیگران را تا حدود امکان بنحواتّم و اکمل انجام ، دل محزون و افسرده‌ای را که با هزاران امید در مقام تقاضائی برآمده بدست آورند .

زیرا هر انسان کامل و حقیقت پرست از وظایف انسانیت خود میداند که در آسایش حال دیگران بکوشد . راستی چه سعادت از این بالاتر است که شخص از مسرت دیگران که خود مولد آن بوده مسرور باشد ؟ آیا میتوان این روش را با رویه‌های افراد مختلف السلیقهٔ که در بالا شرح دادم طرف مقایسه قرار داد ؟ آیا بهیچوجه ممکن است این طرق را با یک دیگر وفق داد ؟ ! - البته خیر . - چنانچه سخن سنج زمانه شیخ سعدی علیه الرحمة میفرماید:

تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

نتیجهٔ که از گفتار بالا میگیریم این است که اصولاً زندگی زندگانی و زندگانی هم با تجربه شیرین است . محسوس است وقتی شخص با تجربه شد همیشه مراحلی را سیر و ادامه میدهد که وجودش هم برای خود و هم برای دیگران مفید باشد، و فقط نظر یک جانبه و خود خواهی را نخواهد داشت و بقول مثل معروف که میگویند . (مرگ برای همسایه خوب است) این عقیده را از مغز خود دور نگهداشته و مرام خود را در راه آسایش دیگران مبذول خواهد داشت .

در خاتمه از یزدان پاک توفیق می طلبد که بمحض حصول فرصت در آینده بقیهٔ مبحث اجتماعی را بسمع مطالعه کنندگان برساند .



مرحوم مهتر چترال

نگارش غنی افغان

ارباب سخن را ز سخن نام بلند است
از مصرع برجسته خلف تر پسری نیست

از چندی باینطرف در نظر داشتیم که راجع به ادبیات والاحضرت مهتر صاحب چترال چیزی بنویسیم، ولی موقع مناسب بدست نیامد و مسئله به تعویق افتاد، تا بالآخر متأسفانه جراید و روزنامه‌ها خبر وفات مهتر موصوف را نشر نمودند که در ۳۰ - جولائی ۱۹۴۳ میلادی بعمر ۴۶ سالگی رهسپار عالم جاودانی گردید. و از نظر دوستداران علم و ادب و ارادتمندان خویش برای همیشه نظر پوشید. رحلت این شاد روان در محفل ادبی ضیاع ایست جبران ناپذیر. اما

گل را چه مجالست که پرسد زکلال
از بهر چه ساختی چرا میشکنی

مجالتاً میخواهیم اول قسمتی از سوانح حیات‌شان ترقیم و سپس از ابیات وی تذکار نمائیم. اسم مرحوم «محمد ناصرالملک» که بتاریخ ۲۹ - سنمبر ۱۸۹۷ میلادی متولد گردید، پدر بزرگوارش وی را پس از طی صباوت داخل مدرسه‌نمود، بعد ازان در اسلامیه کالج پشاور بغرض اکتساب علوم غربی شامل شد. همدران جا بعلوم عربی و فارسی نیز اشتغال داشت و در الهیات مقام بلندی را حائز گردید و در امتحان یونیورستی نیز به دیپلوم بی ای (B.A.) درجه اول فائز شد. زانجا که قسام ازل فهم و دانش خارق‌العادهٔ باوارزانی‌داشت. در دوران تحصیلات خود تصنیف کتاب «تحفته الابرار» موفق گشت. ازآن می توان اندازه کرد تا کدام درجه در امور مذهبی تحقیق و تدقیق نموده است.

بعد از وفات پدر نامدارش بر اریکهٔ شهزاده نشینی چترال جلوس نمود، و به جدیت و فعالیت مافوق تصوری بامور نظم و نسق پرداخت. بارعایا و برایای شهزاده نشینی خود شفیقانه و شریفانه رفتار مینمود، در فلاح و آرامش‌شان دقیقهٔ غلفت نورزید. بامردم بیگانه نیز بایک وضعیت بسی قابل تمجید پیش می آمد. شخص محترم‌شان خیلی متقی و پرهیزگار و پابند صوم و صلواة بود. بحیث یک شاعر و مصنف و محقق بر همگنان خود سبقت داشت، ازین جا است که از طرف دولت برطانیه عظمی وضع شریفش قابل تقدیر گشته علی‌التوالی بالقاب جلیلهٔ «هزهائی‌نس، میجر، سر، و کی-سی-ایس-آئی» مفتخر گردید.

با مشاغل امور شهزاده نشینی از تتبع علمی غافل‌نبود، همه وقت در محفلش علماء و ادباء موجودمی بودند، خصوصاً ذوق مفرطی بادبیات فارسی داشت، چنانچه همدرین آوان (۱۹۳۸ میلادی) کتاب فیلسوفانهٔ خود را راجع به علم هیئت که موسوم به «صحیفة التکوین» و

مشتمل بر (٢٧٠) صفحه و دارای (٢٤٤٢) بیت است در اتحادیه پریس بطبع رسانید .

گمان اغلب است که «صحیفة التکوین» اولین کتابیست درین موضوع که علم هیئت را جامهٔ نظم پوشانیده ، زینجهت کتاب مذکور خیلی طرف قبول افتاد .

سخن گرنه بخشد ز اشیا خبر
جز اشکال وهمی نه بیند نظر

اینک برخی از اشعار کتاب فوق نموتاً در پیشگاه ارباب دانش تقدیم میداریم ، در موضوع سبب تالیف کتاب میگوید .

بودم اندر فکر آغاز کتاب
از رجا و یاس در دل پیچ و تاب
زیر نخلستان بیدای خیال
پیشم آمد حافظ شیرین مقال
شمع جمع نخلبندان کلام
اهل دل را شعر او شرب مدام
گفت بشنو پند پیران کهن
بس کن از راز فلک گفتن سخن
حل نگردد این معما از عقول
سعی و جهدت رایگان است و فضول
نیست کس رهبر ترا در این طریق
بیهده ضائع مکن فکر دقیق
از می و مطرب سرودن شاعری است
در دو چشم ساده رویان ساحری است
درد سر آرد تفکر در جهات
از لب ساقی بجو آب حیات
من ز پند حافظ عالی جناب
کرده ترک عزم چون رفتم بخواب
ناگهان آمد سروشی از سما
روی گیتی شد ز نورش پر ضیا
گفت تاکی از حقائق غافلی
باعث صد ذلت است این کاهلی
من ز اهل جنت آوردم پیام
از غزالی نیز از رازی سلام
منتظر بو نصر هست و بوعلی
کی شود این شمع هیئت منجلی
روح ایران شهری از فرط سرور
در قصور جنت افگند است شور
مرشد رومی امام معنوی
مر ترا داد اذن وزن مثنوی
مرد مومن را برای معرفت
رب زدنی علما شد مرحمت

باز در یک مقام دیگر احوال رقت بار قوم را دیده می سراید :—

هیئت جمله زما اندر حجاب
بود تا بودیم محو خورد و خواب
زانکه ما علم و هنر بگذاشتیم
پرچم جهل کهن افراشتیم
شهریاران از سر فوق حروب
علم و فن واکرد زائل از قلوب
خون مردم را حلال انگاشتند
دین را افسانها پنداشتند

در موضوع نظام انجم میگوید :—

از قیاس عالمان گویم سخن
تا گشاید بر تو این راز کهن
این همه سیاره های خوش خرام
منسلک جمله به سلک یک نظام
گردشی دارند گرد شمس ما
در فضا هر لحظه مشغول شنا
هست قرآن هم باین سو رهنمون
اخذ مطلب کن ز کلٌ یسبحون
ارض ما در سلک اینسان منسلک
در طواف شمس هردم منهمک
شمس دارد جای در وسط نظام
زان نظام شمس این را گشت نام
در فضا گردان بگرد آفتاب
نه ز سیارات بینی در شتاب
آنکه این درهای دانش سفته اند
چار اقرب پنج ابعد گفته اند
گرد شمس اول عطارد می رود
بعد از آن نوبت به زهره می رسد
ثالث از اجرام اقرب این زمین
زان سپس مریخ آید چارمین
تو عطارد را ز شمس ضوفشان
سه کرور و شصت لک میلش بدان
در حساب میل خواهی قطر این
سه هزار و سی بود آن بالیقین
بعد زهره چون حکیمی حل نمود
شش کرور هفتاد و دو لک میل بود
طول قطرش با تو گویم در شتاب
هفت هزار و هفصد آمد در حساب
دوری دنیا بود اندر شمار
نه کرور و بست و هشت لک نه هزار
نزد دانا بعد مریخ آمده
پانزده لک با کرور چهار ده
گرد چون تخمین قطرش نکته دان
چار الف و دو صد و سی بود آن
بعد از مریخ در وسط نظام
یک خلای پهن را باشد مقام
در حساب میل عرضش از شمار
پانزده لک کم کرور و سی و چار

راجع به غربیانیکه از سر چشمهٔ علم و معرفت درسگاه اسلامی اندلس سیراب گشتند چنین می نویسد :-

مغربی در اندلس آموخت فن
پس بر آن افزود از عقل و فطن
عقده‌های دهر را حل کرد او
اختلاف ما نشد حل در وضو
ما چو کودک گرد کوی می دویم
همچو ایشان کی بمنزل پی بریم
او چو طائر رفت در جوّ فضا
ما به کبرو بغض و کینه مبتلا

قوم را به تحصیل علوم جدیده ترغیب میدهد ۰

این حواس پنج راحت میزنند
گرد تو تار حوادث می تنند
عینک اقلیدسی را دور کن
مغز را از علم نو پر نور کن

(بقیه در صفحه ١٤)

مخصوص خانم‌ها

درمان و پرستاری جراحت، گزیدگی و ضربت رسیدگی

اثر مسز رابرتسن
متخصصهٔ تربیهٔ اطفال



به اثبات رسیده که با مواظبت و احتیاط مافوق تصوری هم نمی توان اطفال را در مقابل هر پیشآمد محفوظ نگاهداشت تا دورهٔ کودکی‌شان بدون یک حادثه سپری شود . غالباً اطفال تندرست و فعال در اثر شوخی و سرتنبگی خود بیشتر صدمه می بینند و زخم و ضربت را متحمل میگردند . بعضی اوقات استخوان‌شان نیز در اثر فشار وضعیت اصلی خود را از دست میدهد یا اینکه می شکند . درین صورت وظائف مادر غمخوار چیست و چطور میتواند در اعادهٔ صحت لخت جگرش مساعدت نماید ؟

از همه اول مناسب میدانم مادرهای مشفق را نشان دهم که حادثهٔ وارده بر بدن طفل چه تاثیر دارد . بطور مثال یک میخ چرک و کثیف را میگیرم که در نتیجهٔ غفلت طفل درپایش خلیده . ظاهر است که کثافت میخ و جراثیم مضرهٔ آن باگوشت بدنش تماس دارد . طبیعت در خود وجود طفل قوهٔ را تمرکز داده که فوراً در صدد دفع آن میبرآید . خون طفل که قوهٔ مجادلهٔ امراض را داراست از هرگوشهٔ بدن بسرعت بسوی جراحت رخ می نماید . دراثر جمع شدن خون زیاد زخم آماس کرده سرخ میگردد . سلول کوچک خون از راه دیوارهای ظروف خون (رگها و شرائین) درگوشت دور زخم می درآیند و به خوردن جراثیم مضره و کثافت میخ مبادرت می ورزند . بعد از بلع نمودن سم مهاجم این سلول‌ها میمیرند ، اما جسد مردهٔشان در همان جا جمع شده میرود و دستجات تازهٔ سلول خون یکی بعد دیگر بدانجا هجوم میآورند و بعد از انجام وظیفه از کار می افتند و با اجساد سلول گذشته مخلوط میشوند بدین طریق در مدت کم مواد زیاد آن در یکجا جمع میشود، زخم بیشتر آماسیده سخت میگردد و بر درد می افزاید اگر آنرا باحوال خودش بگذاریم کمی بعد خود بخود سر می کند و سلول‌های مرده را به مع کثافت جراثیم و زهر میخ بیرون پرتاب می نماید . این مادهٔ زرد رنگ را ریم می نامند که اولاً غلیظ میباشد ولی تدریجاً آبکین شده بالآخر در صورت یک مادهٔ رقیق شبیه به آب می درآید که از زخم ترشح میکند، این است علامت صحت زخم . بعد ازآن زخم یک پوست نازک راکه در اصطلاح عوام ارچق نام‌دارد بخود میگیرد و چندی پس افتاده بدون یک داغ اثری ازان بربدن نمی ماند .

پس در حینیکه طفل بایک چنین صدمه دچار شود وظیفهٔ مادری چیست چطور میتواند در التیام زخمش باو مساعدت نماید ؟ هرکس میداند اگر دست را بآب گرم فرو بریم سرخ میشود ظاهر است که گرمی و حرارت بسرعت جریان خون می افزاید پس باید

زخم را گرم نگاهداشت استعمال ضماد گرم در چنین موقع خوبست . بعضی مردم طرفدار ضماد نان و مواد دیگر نیز میباشند اما ضماد آب گرم می تواند بآسانی از عهدهٔ اینکار برآید . ثانیاً باید طفل را خوراک مقوی و مغذی داد و به استراحت کامل واداشت تا از قوهٔ بدنش کاسته نشود و بتواند خون تازه را تولید کند . علاوه ازین میتوانیم طبیعت را درین خصوص قدری معاونت نمائیم، سوراخی در زخم ساخته مواد کثیف را ازآن بیرون کشیم . این عمل را باسم نشتر زدن یاد می کنند که ریم را بمعه جرانیمش از زخم بیرون میآرد . چون مادر به بیند که زخم پخته شده سوزن را اول خوب استرلیزه کند اگر ادویهٔ بدین غرض ندارد بر شعلهآتش برای طرف چند ثانیه بگیرد سپس به نرمی و احتیاط سرآن را در زخم فروبرد و مواد کثیف را ازآن بیرون کشد. زخم را باید درین صورت خوب پاک و صاف نگاهداشت. اول ریم را باپارچهٔ صاف از روی آن برداشت اگر ادویه ضد عفونیت با خود ندارد با صابون و آب جوشیده زخم را خوب بشوید سپس یک تکهٔ صاف را بر آن گذارید تا جرانیم و گرد و غبار داخل آن نشود .

اکنون میخواهم از بعضی دستورات سادهٔ دیگر در معالجهٔ زخم، ضربت و گزیدگی تذکار نمایم، جراحت را باید همیشه از تاثیر جرانیم محفوظ داشت و صاف نگاه کرد و زخم بندی نمود در صورت ضربت خوردگی استعمال تکهٔ ململ نازک یا گاز در محلول اودوکلون (یک نشان) و آب (دو نشان) نهایت مفید است . درد و ورم گزیدگی را نیز میتوان باشستن آب گرم و استعمال محلول بائی کاربونیت آف سودا (قرص ٥ گرینی را در یک گلاس آب حل نمائید و با پنبه استعمال کنید) تسکین و تخفیف نمود بعضی اوقات شستن با محلول گرم بورک هم خالی از فایده نیست .

در حین رگ بیجا شدن پارچه مربع ململ صاف را گرفته در محلول اودوکلون و آب (بمقدار مساوی) خوب خیسانیده بر سرش گذارید و محکم بسته کنید. روز دیگر پتی (نوار) را برداشته آیودکس (Iodex) را بر سرش بمالید . اگر اثر شکستگی مشاهده گردید یا احتمال آن میرفت باید به طبیب مراجعت نمود

ضربت در اثر افتادن برزمین . اطفال اکثراً برزمین می خورند ولی نسبتاً صدمه کمتر می بینند. اگر دیدید ضربت سخت باو رسیده طفل را فوری در بستر نگاه دارید و اطاق را تاریک سازید و یک حوا (تولیه) سرد را بر پیشانی‌اش گذارید خوراندن مشروبات خوب است اما تاچند ساعت طعام برایش ندهید بوقت شب یک نشان از میگنیشیا باو بخورانید اگرطفل را گیچ و بی‌هوش می بینید یا اینکه بفهمید شما به استخوانش صدمه رسیده فوراً از دکتر مشورت گیرید .

نیم نان

اگرچه خوبی قناعت مفهوم ولی متأسفانه عملش معدوم است
بین صلاح صالح را برخی در اخگرطالع‌سوخته شکایت از روزگار
میدارند و غداری را از فلک کج رفتار می شمارند :-

مغرور کمالی زفلک شکوه چه حاصل
کار تو هم ازپختگی عقل توخام است

و نسخه مجرب :- عز من قنع و ذل من طمع
را اغماض نموده دچار خجالت میگردند :-

خارج «هاتی دروازه» (یعنی دروازه پیل) شهر امرتسر دکان کوچک ولی مملو از اقمشهٔ کم بها واقع است و مالکش لاله بنسی دار (Bansidhar) است . لالهٔ مذکور مرد خیلی قانع، یومیه که حسابات را میزان میکند به سود سر انجام میگردد . و از ایام شباب که پا بر رکاب جهانداری گذاشته‌خساره نبرداشته زیرا که :-

لئن شکرتم لازیدنکم

مرد هندو کهتری منزل معقول نشیمن هم قریب دکان خود دارد و فامیلش عبارت است از اهلیه‌اش و پسر بزرگش بهچتر رام و پسر کوچکش گلاب رای وصبیه‌اش چندراولی عمر دو پسر ۲۱ و ۱۸ سال و صبیه اش بسن ۱۶ رسیده است، پسر بزرگ ممد پدر و پسر کوچکش مشغول تحصیل علوم و صبیه اش نیز در مکتب مستورات در صنف دهم میخواند .

هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است
کس را نداده‌اند برات مسلمی

وقتی که لاله دکان‌را می‌بندد و به کلبهٔ خویش برمیگردد ، اطاق‌ها تماماً صاف و پاکیزه و در مطبخ خانم بقرار مراسم اهل هنود اقسام خورش‌ها را برای همه فامیل بسرپرستی خود پخته و مرتب نموده، بعد از صرف شام در اطاق دیگر تمام لوازم موسیقی‌ازقبیل‌تبله . هارمونیم . ستار وسارنگ‌چیده، هریک ساز دل‌نواز را برداشته به ساز وآواز مشغول میشوند . قدری نمیگذردکه خانم به جیور (غلام بچه) امرمیدهد و حلویات رایج و فواکه همان موسم فوری حاضر میگردد . لاله چون صدراست قلیان مار پیچ را گرفته میکشد، گویا یک عالم راحت، مسرت، قناعت و اطاعت است . قبل از خواب همه فامیل بهجن (نعت) را به یک سر باساز سرائیده « هری اوم » «هری اوم» (الله الله) گویان متفرق میگردند . این است مختصر حالات لاله بنسی‌در و تقسیم اوقات وی و فامیلش .

بعد از انقضای چند سال روزی بخاطر لاله رسید . .

فرصت عمر کم و مهلت خدمت تنگ است
مگر از خاک چو نی بسته میان بر خیزی

لهذا قلم و دوات و کاغذ فراهم نموده وصیت‌نامهٔ از قرار مذهب و از روی انصاف نوشته بحضور خانم رفت . مشارالیها خلاف عادت شوهر را مضطرب دیده دریافت «خیرباشد امروز فوق‌العاده پریشانید» لاله به سنجیدگی وصیت‌نامه را از بغل جیب کشیده برخواند و آب‌دیده‌گشته بگفت .. میدانید که چون دایرهٔ عمر قریب الاختتام است لازم که از معبود برحق عفو جرایم خویش را رجانموده منتظر باشم تاکه :-

این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست
روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

از فضل و کرمش فرایض دنیوی بخیریت سر انجام یافت، حال آرزو که در دل باقی است زیارت امرنات جی (Amar Nathjee) است هرگاه این میسر آید فرض مذهبی و سیاحت کشمیر هردو حاصل گردد . .

خوش آن زمان که بر آید به یک کرشمه دوکار

خانم پاسخ داد «چون مطلب خیر و قرین مصلحت است پس رنج چرا ؟ » بعد لاله بنسی در لوازم سفر را تدارک نموده نزد رمال رفت و روز حرکت را تعین نمود و بر وقت مقرره بر ایستگاه ریل‌حاضرآمده تکت درجهٔ سوم را گرفته روانه‌گردید . بعداز چند دقیقه با مسافریکه در پهلویش نشسته بود داخل صحبت شد

معلوم گردید که سیت تریلوکچند صر هیر شهر احمد آباد است که اونیز عازم زیارت امرتات جی است - چون هم سفر یافت لالهجی خیلی‌مسرورگردید و بعد شناسائی همدیگر رشتهٔ محبت و یک جهتی دربین شان استوار گردیده به کمال شغف باهم صحبت داشتند . روز دیگر در راولپندی درکاروان‌سرای نامی «شیرسنگ» فرود آمدند دوسه یوم بعد ، یکه ای، (یعنی گادی یک اسبه قدیم) را به اجرت مبلغ ۱۸ (هژده روپیه کلدار) گرفته عازم کشمیر گردیدند . در حین سفر شب سیت تریلوکچند از رفیق استفسار نمود ،،مهاراج اگرچه سوال نازیبا است می توانم جویا شوم که باخود چه زادراه دارید» لاله جی پاسخ داد «زادراه غربا مطول نیست، محض مبلغ دوصد روپیه کلدار باخود برداشته ام و این بلکرم مکفی است . » سیت بامروت آه سرد کشیده گفت « دیده خواهد شد » نصف شب لاله بنسی‌در چشم‌ها را باز کرده دید که در یک گوشهٔ اطاق سیت آتش افروخته مشغول کار خود است بخیالش رسید که شاید سرما خورده و یا اینکه تدارک چای و ناشتا را دارد . به هر حال قبل از طلوع بنسی‌در از جا برخواسته مشغول عبادت گردید همینکه سپیده داغ کرد هردو یاروفادار ناشتا لازمه را صرف نموده براه افتادند . که سیت ساعد رفیق را گرفته سرگوشی کرد « قدری باشما کاردارم » بنسی خواهش را بجا آورد، سیت از کیسه دوصد مثقال زر سرخ را بدر آورده گفت « برادر جان این لایقت نیست ، مرگ مرا بینی قبول کن ، تامن حصهٔ در عزم نیکت داشته باشم ،،بنسی جواب داد ،، من‌مستحق اینقدرمراحم نیستم‌هرگزقبول نخواهم‌کرد . ،، جواب شنید « انکار، یعنی قطع‌مراوده . باقی خود دانی » بنسی مجبور گردیده قبول کرد مگر از حیرت ساکت ماند .

بعد از منزل رامپور بارش شروع گردیده، اول نم‌نم می بارید تابه «پتن» رسیدند باران و ژاله شدت نموده رعد به غریدن‌درآمد، اسپ رمیده از بیم جان یکه‌را برتنه درخت سفیددار که در پهلو راه روئیده بود زده یک طرفه، و نصف گادی ریزه ریزه شد، سیت‌کم سعادت به مسافت چند ذرع‌دور افتاده ، ساعد و ران چپ و سه تار قبرغه‌اش بشکسته بی هوش گردید . رهروان این حادثه را مشاهده نموده جهت‌امداد در رسیدند لاله‌بنسی در سراسیمه و در تجسس سواری دیگر افتاد که قضا را یک گادی از سمت سرینگر پیدا شد ، غنیمت شمرده رفیق نیم‌بسمل را بامال و اموال دران انداخته بکمال رنج و تعب راه می‌پیمود که در آخر وارد منزل مقصود گردیدند .

در شفاخانه بعد از انقضای سه یوم ساعد و ران سیت را قطع نمودند . و خلاف توقع شب دهم احوال مریض‌روبه خرابی گذاشت. رفیق را طلبیده معذرت خواسته گفت «برادر عزیز چون سفر آخرت در پیش دارم هرچه باخود دارم از آن تست محض این مکتوب را از روی شفقت شخصاً باید برده در شهر جیپور به اهلیه‌ام تسلیم نمائی ، باز هرچه پیش‌آمد خوش‌آمد . باقی آن عزیز را سپرد ذات اقدس می نمایم ، سپس‌دوست را در آغوش تنگ گرفت و جانبین خیلی گریستند گویا که —

دردم مردن مرا از زندگی افسوس نیست
حیف دامانت که از چنگم رها خواهد شدن

ساعت نگذشت که مریض پدرود جهان فانی نمود در وقت سوختن سیت بنسی زار زار میگریست . —

هندوی دیدم بدر سومنات گفت حدیثی که من آموختم
حاصل‌عمرم سه سخن‌بیش نیست خام بودم پخته شدم‌سوختم

بعد از ادای فرایض مذهبی بنسی باخاطر خسته و دل شکسته زیارت امرنات را نموده پس در صدد ادای وصیت دوست‌آن جهانی برآمد.

در جیپور رسیده مکتوب مذکور را سپرد بیوه سیت تریلوکچند نمود . بعد از گریه وندبه زیاد معلوم‌شد که سیت رقعه مختصر برای دوست نیز ملفوف نموده خواستار شده بود که صبیهٔ نوجوانش را در سلک عقد پسرش بچهتر رام بیارد و تمامی مال و املاکش که از نقد وجنس بالغ بر هشتاد لک کلدار بود در جهیز دخترش (که همین یک اولاد داشت) بپذیرد . —

لاله بنسی‌در به حیرت رفته عجالتاً به امرتسر برگشت و داستان را نزد خانم باز گفت مشارالیها از مسرت به پیراهن نه میگنجید مگر شوهر رامتنبه ساخت که آمدن عروس بدین ثروت و مکنت در صورت کم‌بضاعتی خودشان یعنی فامیل داماد اسباب خجالت خواهد شد ، لاله‌جی سکوت مانده امورات را تفویض به کارساز حقیقی نمود . —

کارسازما به فکر کار ما است
فکرما در کارما آزار ما است

چون انسان ضعیف البنیان را صانع قدیم ناقص خلق کرده هرقدر قوهٔ ارادی را به فعل آورده توکل را پیش نهاد خود نموده مگر بمصداق

من به فرمان دل و دل کی بفرمان من است

به شام رغبت نه نموده از شام تابام برروی بستر می طپید که :-

سحرم دولت بیدار به بالین آمد

از جا برجسته سیف آهنی که از سیت به او به وراثت رسیده بود باز کرده چهار صد مثقال طلا و یکدسته نوت مبلغ دوهزار روپیه کلدار را دریافت . چون عقده کار کشوده شد اشک ها از چشم لاله جی باریدن گرفت :-

مشو بی دست و پا از مفلسی و بیکسی هرگز
مگر نشنیده‌ئی بیدل خدا داری چه غم داری

در بین دیگر اشیا بمثل ادویه وغیره یک تعویذ بازو در طلا گرفته درگوشهٔ افتاده آن را لاله‌جی باچاقو آهسته آهسته باز کرده یک نسخهٔ بدر آمد هرقدر کوشید که بخواند و بفهمد ناکام ماند. درپایان باخود اندیشید که بخدمت مرشدش سادو رام‌داس حاضر آید محتمل که معامله صورت اختیار نماید. دوان دوان در حجرهٔ سادوجی دربت‌خانهٔ معروف شهر امرتسر ، جنگی شواله، حاضرآمد « نستی » گفته به عجز و انکسار واقعات را مختصر باز گفت . درویش سال خورده خوانده تبریک داد و گفت «این نسخهٔ کیمیا است به امداد ادویات خیلی معمولی و کم‌بها رطوبت از سیماب جذب میگردد و بعد مس را گداخته یک ماشه ازان مرکبات بر رویش انباشته در ظرف نیم‌ساعت مس طلای احمر میگردد». لوازمات را فراهم نموده خارج از شهر رفته قول را به فعل آوردند .

درایام قلیل لاله‌جی مشهور به سیت بنسی‌در گردید و هیچ شهر و قریه هند از املاک انواع و اقسام غیرمنقوله مشارالیه خالی نبود ، پسر دومینش گلابرای نیز به منصب عالی فائز آمد . الغرض که هیچ آرزو در دل سیت‌بنسی‌در نماند الا اینکه کاسهٔ حرص انسانی را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

خلاف توقع تلگراف خبر فوت اهلیهٔ پسر بزرگش سیت بچترام از جیپور رسید . بنسی‌در برای تسلی پسر و ادای مراسم تعزیه روانهٔ آن ولایت گردید . بعد از فرود آمدن درایست گاه ریل پسر رابرای پذیرائی خود ندید سبب به پریشانی زیادعلت آن دریافت معلوم‌گردید که بنابر تهمت حاسدین و مخالفین که مشارالیه اهلیهٔ خود را مسموم نموده درحراست پلیس است، الغرض به جرم قتل محکوم و درپایان بحکم اعدام و ضبط مال و اموال از محاکمه عالی صادر گردید .

حسب ضرب المثل معروف ادبار به بال داخل به پاخارج میشود . هنوز این مصیبت عظمی خاتمه نه پذیرفته که اطلاع تازه وارد شد، که پسر ثانی بنسی در، گلاب رای بعد از شفایابی تب محرقه بکلی مفقودالحواس گردیده . مرد پیر بخت برگشته دوان دوان به آنصوب روان که گل دیگر شگفت ، معلوم شد که پلیس در سایر بلاد طلاء مصنوعی ساختهٔ خودش را گرفته، بعد از تحقیق مفهوم گردیده که مس محض ولی رنگ طلا دارد .

بظاهر طلا و به باطن مس است

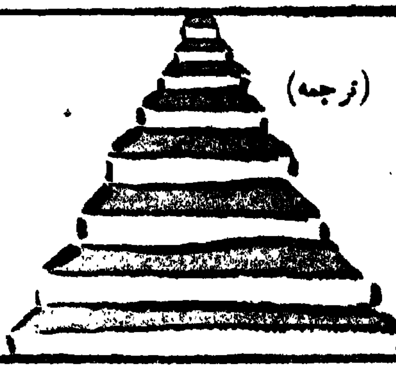
لهذا بجرم قلابی خلافش کارروائی قانونی اجرا نموده اند .

بخت اگر سلسله جنبان شود
مورتواند که سلیمان شود
طالع اگر دست به گریبان شود
خواجه حسن لوطی میدان شود

بنسی در معوپریشانی . القصه همه مال و اموال که برداشته‌و اندوخته بود در طرفة العین از دسترفت اما محاکمه به لحاظ کبرسن ترحماً مشارالیه را از حبس معذور داشت . خوش‌بختانه مسکن و دکان که ذکر آن رفته از گرفت قانون مصون ماند و لاله مکرراً مالک، املاک جدی گردیده اوقات را بقرار قدیم بسر میبرد، که بنابر جشن تاجپوشی و تخت نشینی اعلیحضرت شاه انگلستان و قیصر هند چندین هزار محبوسین را رها نمودند منجمله بچتر رام پسر ارشد بنسی‌در نیز بود ، دویوم بعد ازاین واقعه خبر رسید که پسر ثانیش گلاب رای که مجنون گردیده بود بکلی شفایافت . لاله باخود اندیشید که بعد از خیرات چند تدارک جشن مختصر را بصرف‌یکصد روپیه به بیند ، شب را به کمال بیفکری و یک عالم عیش و عسرت بسر برد و بامداد به بت‌خانه رفته در حضور رب‌النوع که از سنگ سیاه تراشیده بودند رو به سجود ناصیه میسود که . -

نیم نان و راحت جان

(ترجمه)



معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(۶)



بر سائیکل سوار و بسرعت زیاد براه افتادم . ماهتاب بشکل مدور و زرد خویش از بالای تپه نمودار گشت ولی دیری نگذشت یک مه غلیظ سرتاسر وادی را فرا گرفت و دیدبانی بیش از چند گز ممکن نه بود ، تاریکی شب و سربالائی راه از سرعتم کاست . با این هم دقیقهٔ استراحت نه نموده رانده رفتم . قریب سپیده دم خود را به نقطهٔ بلندترین تپه که از بته و درخت کاملاً محروم بوده رسانیدم . آفتاب نیز اندک اندک از افق سر برآورده و مه و غبار را پراگنده نمود . یک سکوت مطلق و یک خاموشی مرموز حکمفرما بود بهرجانب وادیهای زمردین مرا احاطه کرده بود ، بدست چپ به مسافه ۲۰ میل یک سلسلهٔ کوههای باعظمت نمودار گشت . از سائیکل فرود آمده خیالداشتم قدری از مناظر طبیعی و هوای آزاد تمتع نمایم ولی تهاجم افکار مهلتم نمیداد و کاملاً در تخیلات خویش غرق بودم و مغز خود را کاوش می نمودم . درین اثنا که من از خود بیقرار و مستغرق خیالات خود بودم ناگاه صدای همان طیارهٔ منحوس رشتهٔ فکرم را گسسته وخیالم را از خط سیرش منحرف ساخت، لرزه براندامم افتاد و عرق سرد در پیشانی‌ام ظاهر گشت ، راه گریز و روزنه امید را از هر جانب بروی خود مسدود دیدم و بطوری از حرکت افتادم که میخکوب شده باشم . وحشیانه گاهی به طیاره چشم میدوختم و زمانی با اطراف خود مینگریستم و باز بطرف کوه نظر می انداختم یا بسوی آسمان نگاه میکردم . اکنون خوب بوخامت اوضاع پی بردم و دانستم به هیچ صورت نمی توانم گریبان خود را از چنگ آنها نجات دهم . طیاره برق‌آسا از سمت مشرق بسویم میآمد ، در ابتدا به ارتفاع زیاد حرکت می نمود ، سپس دفعتاً مانند بازیکه مدور صید خود می چرخد طیاره در اطراف من به پرش آغاز کرد . از راکبین آن سر خود را بیرون کشیده بسویم نظر انداخت چشمش بر چشمم دوخت ، نظر نبود صاعقهٔ بود که سرتاسر وجـ را ازکار انداخت . سپس طیاره از همان راهیکه آمده بود بسر تمام برگشت من در همانجا مات و مبهوت ماندم . کمی بعد بخود آمدم در اطراف مسئله خود دقت نمودم هر چند که سنـ روزنهٔ امید را نیافتم ، میدانستم آدمهای‌شان اکنون بغرض گر بر آمده اند و بزودی دستگیرم ساخته برای همیشه خود را این جنجال و سرگردانی بی‌غم خواهند نمود . باز بخود حیف است که این افکار بزدلانه را بخود راه دهم، تا رمق حیات با مشکلات مردانه‌وار مقابل گردم، هنوز هـ نجات برایم مسدود نیست . بر سائیکل سوار و به عزم فرار افتادم . باز بفکرم رسید که راندن سائیکل در چنین وقت خا خطر نیست و دشمن بآسانی میتواند مرا دستگیر سازد . بعد از صد گز فرود آمده سائیکل خود را در یک حوض عمیقی که جاده وقوع داشت انداخته پیاده براه شدم دیوانه‌وار گاهی بالا و پائین تپه میدویدم، درین گیرودار نظرم بر تپهٔ مقابل خورد که به دو میل واقع شده بود چشم تیزبین من فوراً دریافت که چند تلاش‌ام برآمده اند و خود را بدانجا رسانیده اند ، از دید خون در عروقم منجمد شد ، ولی مجبور بودم در طرفة‌العین پیداکنم . پس سمت رفتار خود را تغیر دادم ، دوپا داشتم دیگر قرض کردم و از بین بته‌ها و خارزارها بسرعت میدوید هیچ جا پناه‌گاهی ندیدم. دلم در تکان بود مبادا از سمت دستهٔ دیگری پیدا شده مرا از هر پهلو حمله زنند. در هیچ

ی گل و لای هم بنظرم نخورد تا تمام جسد خود را بدون سر
ز آن فرو برده خود را از چشم‌شان مخفی بدارم . بالآخر با
ادهٔ عمومی رسیدم، دیدم یک سنگ‌شکن با بیل و کلند و کادیکک
کی خود مشغول کار است ، چون قریب‌اش رسیدم دیدم جوانی بود
قواره ، با گونه‌های برآمده و قد خمیده با چند تار ریش بر
نخ‌اش و یک جوره عینک کلفت و چتل بر چشمانش ، در جل و
دنی ملبس و یک کلاه چرک، و کثیف که لبهٔ آن کاملاً کنکرس
سته بود بر سرداشت . نزدش رفته گفتم «آقا صبح تان خوش»

با جنبش سر سلام مرا جوابداد . دریافتم که با خود در قهر غضب بوده لند لند کنان چیزی میگفت، من علت آن را پرسیدم . ر پاسخ گفت «برو دنبال کارت . طبیعت‌ام خوب نیست» باز ریافتم «خیر باشد ، میتوانم با شما کمک نمایم»



«کمک» از سر تا پا لباسم را بدقت دیده گفت «تو بمن چه ک میتوانی داد» باز عرض کردم «درد دلت را سرده ، ممکن بزی از دستم بر آید »

گفت « بادار دیشب عروسی برادرم بود تا صبح با رفقا سته باده نوشی کردیم و هیچ نخوابیدیم ، تاکنون سرم کاملاً گیج ت . اگرچه از کردهٔ خود پشیمانم ولی چه سود ، نمی دانم چطور ارهای امروزهٔ خود بسر رسانم ، بعد ازین خط بینی کشیده‌ام که ر دیگر مرتکب چنین کار زشت نخواهم شد . »

«برادر جان برو بخانه و استراحت کن» من باو گفتم

لبخندی زده گفت «از شکم سیر حرف میزنی ، نمیدانی مساح بده بر سر ما مقرر شده است و امروز بغرض تفتیش برآمدم است ، اگر مرا درین جا مصروف کار نبیند وای بر حال من بیچاره ، فوراً عزلم خواهد نمود »

درین وقت فکر تازه در دماغم جا گرفت بیدرنگ باو گفتم «مساح نو ترا می شناسد ؟ »

«نه خیر دیروز باین کار مقرر شده»

«خوب اگر مسئله بدین طور است بیا یک کار دیگر بکنیم، بنده حاضرم در عوض تو امروز درین‌جا کار کنم خودت برو بخانه و استراحت کن»

اول سویم دیده سرش را شور داد بطوریکه گفتار مرا بیش از یک مزاح و شوخی نمی دانست چون از چشمانم عزم واسخ مرا دریافت خندهٔ سرداده دست کلفت و سنگین دهکی خود را برمچم گذاشت و از خوشی زیاد فشار داده گفت «والله یک رفیق خوب هستی ، خیلی متشکرم اما باید یک چیز فراموشت نشود تاجائیکه میتوانی مساح را از خود خوش نگاه دار و با لفظ بادار مخاطبش ساز»

من گفتم «برادر غم مخور تو برو پس کارت ، محض همین کلاه و عینک و کرتی‌ات را بمن بده و لباس مرا با خود گرفته ببر» من فوراً لباس خود را کشیده باو دادم و لباس چرک و چتل او را در بر نمودم»

سنگ شکن کالای مرا با خود ورداشته بشتاب تمام بطرف منزل خود روان گشت، من آستین‌ها را برزده پاچهٔ پتلون را تازانو بالا آوردم و گل و خاک را بر سرو صورت و تمام لباس و بوت خود مالیدم تا هیچ از یک مزدور کار دهکی شناخته نشوم ، سپس

گادی یدکی را گرفته سنگ‌ها را آورده بر سرک میچیدم .

بعد از ۲ ساعت صدای هارن موتر بگوشم رسید کمی بعد موتر کوچک دو نفری از دور نمایان شد . دیدم بیش از یک نفر جوان که موتر رامی میکرد شخص دیگری در آن سوار نبود چون قریبم رسید جوان موتر را ایستاد نموده بکمال مهربانی بمن مخاطب شده گفت «تو درین جا ماموریت داری؟» من مساح جدید میباشم و خیلی خوشم که وظیفهٔ خود را بکمال دیانت اجرا میداری ، کار تو کاملاً اطمینان بخش است . تنها قدری کناره‌های جاده خوب نبود باید بآن متوجه شوی» به هر کلمه او اظهار ممنونیت می نمودم . چند ثانیه بعد موتر بحرکت افتاد و از نظرم غائب شد .

من بدین حیله‌گری و کامیابی خود میبالیدم و از فرط خوشی گادیٔ نانوائی را که در آن وقت از مقابلم رد می شد ایستاد نموده چند عدد کلچه را خریداری کردم .

قریب چاشت صدای موتر دیگر از دور شنیده شد ، دیدم موتر قشنگ بسرعت زیاد در حرکت است دفعتاً چون قریبم رسید بریک‌ها کش شد و موتر از حرکت افتاد و سه نفر فوری از موتر قدم بیرون گذاشتند و دورم حلقه زدند . همینکه چشمم بر چشم شان خورد دو نفر را شناختم که قبلاً در تلاش من به سرای آمده بودند . یکی شان ابروان خود را بالا کشیده گفت «آغا صبح تان خوش ، به چه کار خود را مشغول ساخته اید» بشنیدن آن دلم جرق صدا کرد و قریب بود خود را ببازم ولی باز هوش بسرم آمد و بکمال خاطرجمعی گفتم «کار بهتر ازین نمی توان متصور شد» خودت تمام روز در موتر نشسته جرت فرت داری از احوال ما غریب‌ها چه خبرداری و چه میدانی یک من آرد چند قطیر میشود» دیگرش کتره زنان گفت «والله زبان نیست نیش کژدم است بوت‌هایش ببین بااین لباس چرک و چتل چه بوت قشنگ را پوشیده ، برادر جان این را از کجا بدست آوردی زیرا ساخت این وطن نیست»

من فوری جوابدادم «بلی قیاس شما درست است ساخت انگلستان نمی‌باشد شکاری که هر سال بغرض صید پرندگان و ماهی بدین جا میآید این را بمن بخشیده»

بازیکی شان گفت «آدم خام ولی گپ‌های پخته»

سپس همان شخص اول سخن‌اش را قطع نموده به لسان آلمانی گفت «بیچاره را باحوالش بمانید این مرد چنین کار نیست و بدرد ما نمی خورد»

اما دیگرش باز پرسید «آغا کسی را ندیده‌ای که صبح وقت بسواری سائیکل ازین‌جا گذشته باشد» قریب بود که بگویم بلی ، بعد قدری با خود سنجیده جوابدادم «من امروز بسیار تا وقت بکار خود رسیدم ، دیشب عروسی برادرم بود و تمام شب نخوابیدیم از وقتیکه من اینجا آمده‌ام محض یک نفر شباز ازین‌جا رد شده است یکی شان پیش آمده سگاری بمن تعارف کرد ، من بخوشی پذیرفته نزد بینی خود برده بوئیدم و بعد به پهلوی پیپ سنگ شکن گذاشتم، سپس هر سه شان برگشته در موتر سوار شده براه افتادند .

چون از نظرم غائب شدند نفس درازی کشیده با خود گفتم «خدایا شکر که مرا از دست شان نجات دادی» هنوز کاملاً بخود نیامده بودم که باز صدای همان موتر شنیده شد و از طرف مقابل بسویم میآمد . من سر خود را پائین انداخته به همان صورت مشغول کار خود شدم ، خوش‌بختانه آنها درین نوبت مرا آزارندادند و به همان صورت پیش رفتند .

کمی بعد بغرض نان خوردن از کار دست کشیدم و از نانیکه سنگ شکن برایم گذاشته بود لقمهٔ چند تناول کردم . سپس باز دست بکار بردم و تا ساعت ۵ شام سنگ‌ها را آورده بر سرک می چیدم .

درین وقت فکر دیگر دامنگیرم شد ، مبادا سنگ‌شکن خودش در آنجا پیدا شود در آنصورت راه چاره برایم کاملاً مسدود خواهد شد و دشمنانم فوراً مرا شناخته دستگیرم خواهند نمود میخواستم بطرف کلبه‌اش رفته لباس خود را دریافت نمایم که موتر دیگر در مقابلم مانند آئینه دق حاضر گردید .

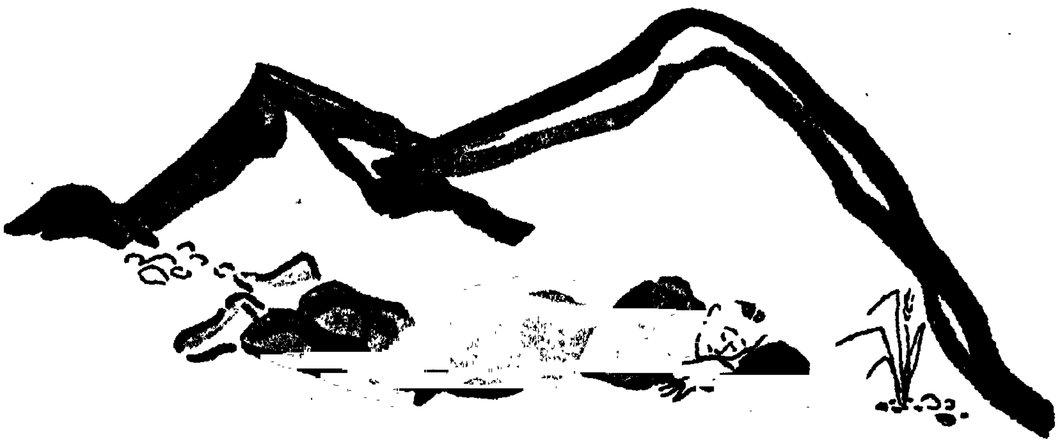
بیش از یک نفر در آن سوار نبود من اورا بخوبی میشناختم یکی از قماربازان و یله گردهای مشهوری بوده که به تحصیل ثروت هنگفت موفق گردیده بود همینکه چشمم براو افتاد چنان وحشتی درصورتش پیدا گشت مثل اینکه تیر اجل به قلبش اصابت نموده باشد من فرصت را از دست نداده بکمال عجله به پای دان موتر جستم دست انداخته از میچ‌اش گرفته گفتم «[illegible] الا خیرت نمی بینم»

اول خواست هارت و هورت و باد و بروت بخرج دهد دید هوا پست است و سخت‌گیر آمده ناچار خاموش ماند .

من باو گفتم «میشناسی من کیستم ؟ اسمم هینی و از افریقای جنوبی آمده ام» «بلی شناختم همان قاتل جانی» جواب او بود.

« بلی همان قاتل هستم و اگر بگفتهٔ من کار نکردی بعوض یک نفر خون دو کس بر گردنم خواهد بود» بیچاره مجبور شد از مخالفت دست کشیده بر سیت دوم موتر به پهلویم خاموش بنشیند من جلو موتر را گرفته بسرعت براه افتادم و کلاه اورا بر سرگذاشتم در عرض راه دیدم بهر جانب مردم در تلاشم برآمده و بسویم خیره خیره می دیدند . چون از آبادیها خوب دور ر، رخ موتر را گشتانده تا شدم و با رفیق همسفر خود دست د گفتم « ازین کمک مروقتات خیلی متشکرم اکنون میتوانی پلیس رفته کیفیت را اطلاع دهی»

بدون جواب سوار شده موتر را هی کرد . من از ماندگی کوفتگی زیاد بر سنگی دراز کشیدم و فوری بخواب عب فرو رفتم .



ای دل بجستجوی هنر در جهان بگرد   بـاشد که آوریش بهر حیلتی بدست
مرد آن بود که در که وبیگه نشان علم   جوید بهر دیار زهر هوشیار و مست
گر علم یافت سرور اقران خویش گشت   ور مرد عذر او بر ارباب روشن است

کلچه آرد برنج



لوازمات		اوزان انگلیسی	اوزان کابلی
(۱)	برنج سفید اعلی	۱۰ پوند	۱۰ پاؤ
(۲)	قند	۵ "	۵ "
(۳)	مسکه یا روغن اعلی	۳ "	۳ "
(۴)	شیر	۴ "	۴ "
(۵)	تخم مرغ	۲ درجن	۲۴ دانه
(۶)	عرق گلاب	۷ درام	۲ ½ مثقال

هدایت :- (۱) قند مذکور را در آب هموزن بالای آتش بقوام آرید حینیکه نصف آب جذب شد و نصف بقوام آمد، پس شیر را خوب جوش داده بعد شربت قوام آورده را باو مخلوط سازید، بگذارید قدری سرد شود عرق گلاب را باو بیامیزید.

(۲) برنج مذکور را در آب ترکرده بقدر یک ساعت بگذارید. سپس در چلو صاف انداخته بمانید که تماماً آب فرو ریزد، ۱۵ دقیقه هوا داده در آونگ بکوبید بمثل آرد شود پس ازتکهٔ ململ میده بیز کنید بعد روغن را سرخ کرده بالای آرد برنج ریخته مخلوط سازید. من بعد شربت و شیر مخلوط شده را بالای آرد برنج انداخته خوب مشت زاید زان بعد تخمهای مذکور را شکسته سفیدی و زردی تخم را خوب لت نمائید پس در خمیر آرد برنج شامل نموده چند مشت دیگر برسانید. بقدر یک ساعت بگذارید.

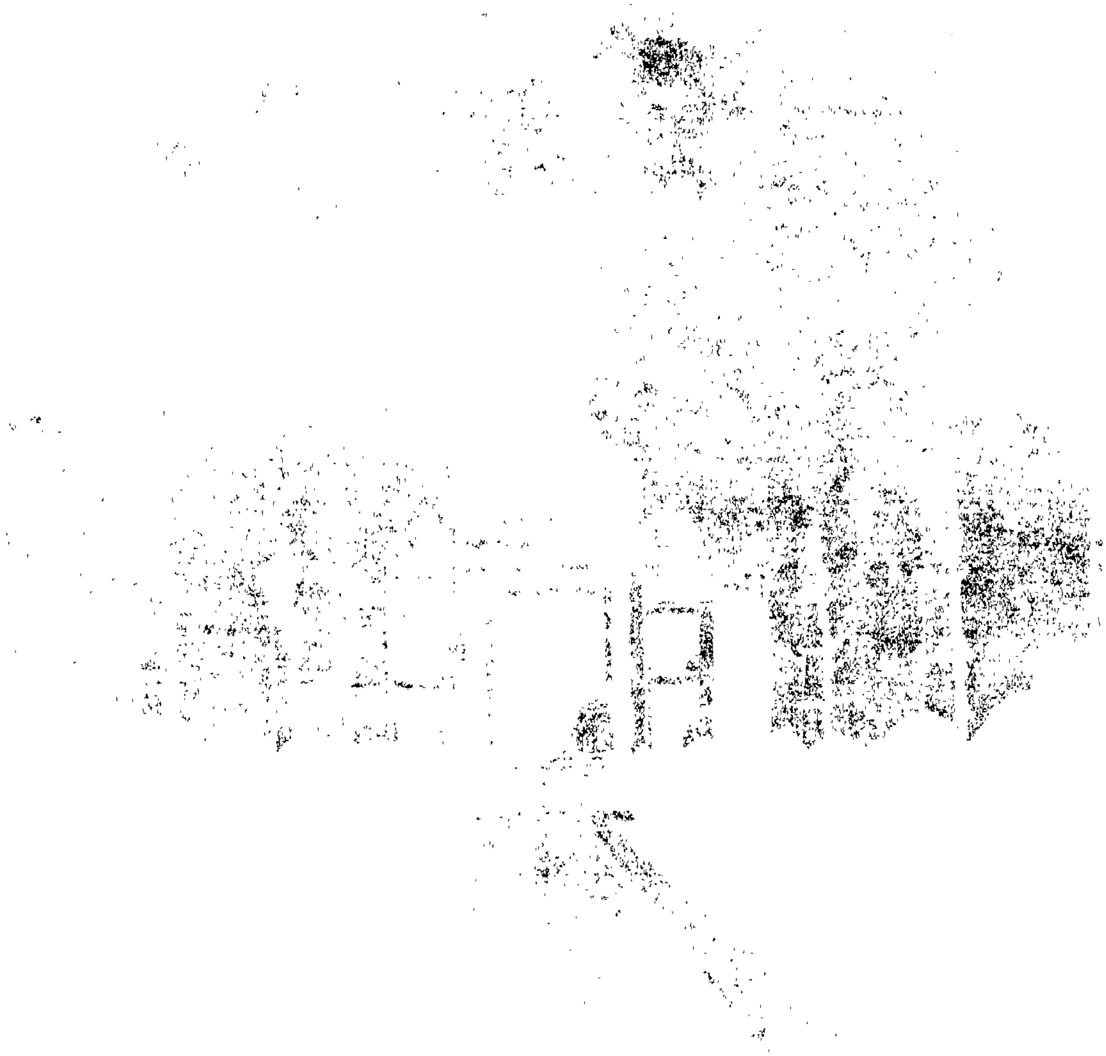
پس خمیر را زواله نموده بقطر ٤ انچ مدور بون و یک سانتی ضخیم کلچه‌ها تیار کنید و به داش بفرستید.

(نوت) کلچه‌ها بقسم بیضوی، مدور، لوزی، مربع، طوریکه مطلوب باشد بسازید. گل بالای کلچه از انگشتانه یا دیگر چیزی نقش نمائید.

در مطبعه لطیفی، دهلی، برای «نشریات متحده» بطبع رسید

(ک) [illegible] مدیون [illegible] کول [illegible]

تاج محل



ماہ ستمبر سنہ ۱۹۲۳ عیسوی مطابق ماہ [illegible] سنہ ۱۳۴۲ ہجری



مرحوم علامه اقبال

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی
در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

تاج محل

مجلهٔ ماهوار مصور

برای فارسی زبانان هند شمالی و سرحد شمال غربی دو فارسی امروزهٔ افغانستان نشر میشود.

مدیر: محمد علی غلزئی، ایم. ای.   آدرس: پوست بکس ۱۶۶. دهلی

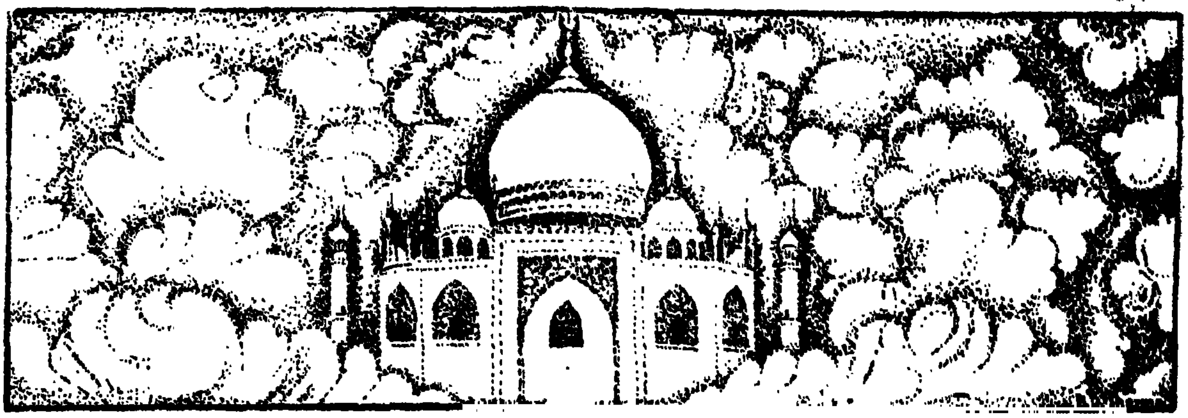
سال (۳)   ماه دسمبر ۱۹۴۳ میلادی مطابق ماه قوس ۱۳۲۲ هجری شمسی شماره (۷)

فهرست مندرجات

اشتراک سالانه: داخل سه روپیه، خارج چهار روپیه

از نشریات متحده

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی — بجز بنای محبت که خالی از خلل است



چاه کن را چاه درپیش

آلمان بعد از تکمیل اتحاد ملی خود یعنی تقریباً از مدت ۷۰ سال باین طرف برجلگه‌های غله خیز روسیهٔ جنوبی و چشمه‌های نفت قفقاز چشم دوخته است . در جنگ عمومی گذشته چون مقاومت روسیهٔ تزاری درهم شکست و یک شورش بزرگ داخلی بوقوع پیوست، آلمان‌ها موقع را برای عملی ساختن این خواب دیرینه مساعد دیده متوجه روسیه شدند، واراده نمودند اراضی زرخیز اوکرائین و تمام سواحل شمالی بحر سیاه را که از حیث ثروت‌های طبیعی و معدنی و استعداد خاک برای زراعت از مهم ترین قطعات گیتی محسوب میشود، بدست آورند، و بدین طریق خودرا از احتیاجات اموال خارجه کاملاً بی‌نیاز سازند . چون درین وقت حکومت تزاری سقوط نموده بود و یک بحران بزرگ بی‌سابقه‌در سر تا سر مملکت‌پهناور روسیه حکمفرما بود، چنین به نظر میرسید که‌آلمان‌ها در عملی ساختن این منظور به مشکلات زیادی برنخواهند خورد، اما درین وقت عساکر متفقین در غرب به کامیابی‌های شایانی نائل گشتند و عسکر آلمان را از پا در آوردند . در نتیجه آلمان خواستار صلح گردید و تمام نقشه‌هائیکه برای تجزیهٔ روسیه طرح نموده بود از بین رفت .

بعد ازین متفقین سعی بلیغی نمودند که نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان را از آن سرزمین بر کنند، اما چون روسیه درین وقت یکی از ممالک پس افتادهٔ دنیا محسوب میشد و از ترقیات عصری کاملاً بی بهره بود، خودرا به امداد یکی از ممالک صنعتی نیازمند میدید و نزدیک‌ترین کشور صنعتی که میتوانست اورا درین زمینه مساعدت نماید آلمان بود . آلمان هم بیش از ممالک دیگر به محصولات روسیه چون غله و نفت احتیاج داشت و کوشش نمود در مقابل آلات و ماشین های صنعتی احتیاجات خود را ازین درک مرتفع سازد . ازین جا تعلقات این دو دولت همسایه سرازنو رونق گرفت . کارخانجات آلمانی در عملی ساختن پروگرام‌های اقتصادی روسیه سهم بارزی داشتند ، ولی هرچند که تجارت و مبادلات این دو دولت روبه افزایش گذاشت ، دوستی طرفین چندان گرم و

صمیمی نبود، کدورت جنگ سابقه اگرچه تدریجاً کم شد ولی کاملاً از بین نرفت.

هنگامیکه «فون هندن بورگ» صدر جمهور بدرود زندگانی گفت (دوم آگست ۱۹۳۴) و با خود آخرین شرارهٔ جمهوریت طلبی در آلمان بگور برد و هیتلر زمام تمام اختیارات را بدست خود گرفت و مقام ریاست جمهور و صدر اعظم را یکی کرد، مخالفت با بولشویک سرازنو شروع شد و دوستی این دو دولت رو به تنزل گذاشت. هرچند که ناسیونال سوسیالزم در آلمان رسوخ پیدا کرد به همان اندازه باسوسیالزم کامل که شوروی داشت اختلاف نظر بوقوع پیوست. بالآخر نوبت بجای رسید که ناسیونال سوسیالزم را دوست نقطهٔ مقابل سوسیالیزم بولشویکی می دانستند. هیتلر یکی از مواد برنامهٔ خود را مخالفت بامرام کیمونیزم قرار داد و برای پیش برد مقاصد خود از هر حادثهٔ جزئی استفاده می نمود و می خواست بهرصورتیکه ممکن باشد آلمانها را با روس‌ها دشمن سازد و حس بدبینی و نفرت را در بین شان بیفزاید. چنانچه بدین منظور حریق رائیشتاگ رابه سازش بولشویک‌ها نسبت میداد. اما با تمام این مخالفت‌ها و حملات بریکر بولشویزم و کمیونیزم هیتلر از اهمیت سیاسی و اقتصادی روسیه بی خبر نبود و می دانست از نظر اقتصادی هر دو بیک دیگر احتیاج دارند. ازین جهت باهمه اختلافهای مرامی و سیاسی سعی داشت بهر وسیلهٔ ممکنه از نظر احتیاج حقیقی اقتصادی باروسیه اشترک مساعی نماید، اما هیتلر هیچگاه از صمیم دل باروسیه دوست نبود و باصطلاح روز چلانی میکرد و سعی داشت تا که میتواند از منابع ثروتی آن استفاده نماید و خود را قوی سازد و منتظر موقع خود باشد. چنانچه در سال ۱۹۳۶ باجاپان پیمان ضد کمیونیزم بست و هدف آنرا مخالفت با بولشیویزم قرار داد. پیمان مذکور روسیه را از دو پهلو تهدید میکرد.

چون در سال ۱۹۳۸ فضای سیاسی اروپا خیره گردید و هیتلر از اجرای مواد پیمان «ورسای» سر پیچیده به تجدید تسلیحات وجمع‌آوری عسکر شروع کرد و خود را برای جنگ حاضر میساخت برخی از سیاسیون را عقیده برآن بود که تمام این ترتیبات بر ضد کمیونیزم گرفته میشود و هیتلر آرزو دارد همان نظریات قدیم خود را در بارهٔ روسیه که در کتاب «مجادلهٔ من» هم از تذکار آن خودداری نه نموده عملی سازد و بعوض گرفتن مستعمرات و مستملکات درخارج اروپا که به‌علت تسلط انگلیس‌ها برمحور کار آسان نبود، منصرفات خود را در خود قارهٔ اروپا بخرج روسیه و کشورهای بالکان توسعه دهد، چنانچه در نطق‌های خود از اظهار چنین خیالات خودداری نمی نمود و متواتراً به اکرائین اشاره میشد.

در حینیکه آلمان برای بلعیدن همسایگان بیچاره دست بکار بود و بحران‌های پی‌درپی در اروپای مرکزی شروع شد، روسیه ازین صحنهٔ خونین جنگ به کنار بوده سیاست بی‌طرفی و محافظه کاری‌را در پیش گرفت به محض آنکه هیتلر نواحی سودت(۱) را اشغال کرد بفکر

---

(۱) سودت ناحیه ایست درشمال چکوسلواکیا که بیشتر اهالی آن نژاداً جرمنی اند و همین مسأله باعث مناقشه بین آلمان و چکوسلواکیا گردید.

افتاد که با روسیه نزدیک شود، چنانچه قبل ازینکه بر پولیند تعرض نماید معاهدهٔ عدم تعرض در کاخ کرملن در بین دولتین امضا گردید. منظورش از عقد این عهدنامه این بود که روسیه را تا چندی آرام نگاهدارد. چنانچه به مجردیکه از دیگران فرصت یافت و چندین ممالک آزاد و مستقل را یکی بعد دیگر بدون رعایت احترام استقلال و حیثیت آنها مورد اشغال نظامی خود قرار داد، ملیونها سربازان خود را که کاملاً مجهز بودند برعلیه کشور همسایهٔی که وی را دوست خوانده‌بود، سوق داد، بعزم اینکه وی را شکست داده همان خوابهای قدیم خود را جامهٔ عملی پوشاند، ولی «ای بسا آرزو که خاک شده»، این بار هم کار چنان آسان نگشت، تیر این ملت جنایت کار به هدف نخورد. روسیه برای حفظ و بقای مصالح عالیه حیاتی و نگهبانی شرافت و ناموس ملت خود مصمم شد و در مقابل خواهشات طمعکارانه و شریرانهٔ بزرگترین ظالم و جبار گیتی با عزم راسخ به مدافعه پرداخت.

نقشهٔ ریاست ارکان حرب آلمان این بود به مجردیکه نیروی دشمن را در چندین نقاط متلاشی ساخت، روسیه نیز مانند فرانسه بزانو آمده خود را تسلیم خواهد کرد. چنانچه محض مدت سه هفته برای درهم شکستن قوهٔ حربی روسی و سه چهار ماه برای پایان دادن این جنگ تخمین شده بود. اما مقاومت دلیرانه و غیر مترقبهٔ روسیه نقشهٔ آلمان را دگرگون ساخت، نخستین بار خون افراد حزب نازی مانند سیل خروشان جاری گشت و عسکر «مغلوب ناشدنی» شربت مرگ چشید. امروز ازین کشمکش بیش از $2\frac{1}{2}$ سال میگذرد و جنگ به همان شدت جاری است، اما تسخیر روسیه و بدست‌آوردن چشمه‌های نفت قفقاز اکنون در مخیلهٔ هیتلر نمی گنجد، بلکه ورق کاملاً برگشته است، روسیه بعوض تدافع اکنون به تعرض و استرداد خاک خود دست برده و آن روز دور نیست که آلمان خیانت کار به همان چاهیکه برای روسیه کنده بود خودش سرنگون گردد و ازین اقدام پوچ خود بدون رسوائی و بدنامی ثمری نگیرد.

ز مستان شد و برف بـاری خوش آید — نشستن بدور بخـاری خوش آید
ز مستان و سرما شد و برف باری — اگر صندلی میگذاری خـوش آیـد
زمستان شد اکنون و عیش شبستان — باصحاب صحبت براری خـوش آیـد
زمستان شد و موسم شب نشینی — ز اصحاب شب زنده‌داری خـوش آیـد
ز مستان شد و با رفیقان یک دل — نشستن بشبها گذاری خـوش آیـد
زمستان شد از جمع یاران رنگین — چو گل دستهٔ جمع داری خـوش آیـد
زمستان شد از بهر صحبت گزینان — بی بزم شبهای تـاری خوش آیـد
گل آتشی گر نبـاشد بگلشن — تمـاشای گلهای نـاری خـوش آیـد

(مستغنی)

ترجمه از کتاب حقائق

مخلوقات عجیب

اگرموی یک گربه یاکدام حیوان پشداردیگری را در تاریکی شانه زنیم یا بشدت بمالیم یک صدای خفیف جز جز با برق نیلگون میبراید ، ازین میتوان استنباط نمود که وجود چنین حیوانات از قوهٔ برق فاقد نیست ، ولی جای تعجب اینست که بعضی از حیوانات سرتاپا از قوهٔ برق مملو و لبریز اند . بعضی اقسام ماهی‌ها درین خصوص امتیاز دارند و بدن شان از یکنوع جنیریتر برقی Generator زینت‌یافته است و بهر وقتیکه بخواهند میتوانند از آن کار گیرند.

در رودآمیزان (امریکای جنوبی) یک قسم مارماهی برقی electric eel بکثرت زندگانی دارد . $\frac{4}{5}$ حصه بدنش از دم تشکیل یافته ، این دم عجیب دارای سه سیت باتری برقی است . طول ماهی اکثراً بیش از ۶ فت نمی باشد . ولی بآن هم قادر است بر آنکه چند صد ولت برق را تولید کرده بر ضد حریف خود بکار اندارد و اورا از پا در آورد . بوقت شکار از همین آلهٔ مهم خود کار میگیرد و چنین ضربت مهلک را بر صید وارد میکند که احتیاج به ضربت ثانی نمی ماند . به مشاهده رسیده که ماهی مذکور بیک وار خود توانسته است اسپ یا آدم قوی را که برکنار رود ایستاده بود از کار کشیده کاملاً بی‌حس نماید و یا در آب سرنگون سازد. ماهی فوق در مخابرات خود با جفت و هم‌جنس‌اش نیز ازین قوه کار میگیرد و باعلامات مخصوص خود توسط آن بهر جانب که میل داشته باشد میتواند مخابره کند.

مارماهی برقی بر دو قسم است. یکی سرخ قهوه‌ای و دیگری که دارای خالهای زرد خرمائی و ۸ عدد تار بروت دراز است در آبهای عربستان و سودان عمومیت دارد و عربها بکمال میل و اشتیاق آنرا می خورند و رعدش می نامند . اگرچه تمام بدن این ماهی از سرگرفته تا آخر دمش از قوهٔ برق مملو است ولی مانند مارماهیٔ رودآمیزان سرزور و قوی نیست . علاوتاً فرق مهم درین دو نوع ماهی اینست که مارماهی آمیزان قوهٔ برقی‌خود را برضد همجنس خود نمی تواند بکار برد ولی رعدماهی اکثراً از آن در شکار همجنس ضعیف خود کار میگیرد .

یکنوع ماهی‌دیگر که آنرا «شعاع برقی» یا «تارپیدو» می‌نـامند درتمام بحورگرم وفرت دارد. اکثر حصص بدنش مانند مرتبان برقی لیدن Leyden از باتری‌های کوچک شش گوشه‌ای زینت یافته است . و باتری‌ها بطوری بر بدنش ترتیب یافته است که گوشه‌ای برکمر و گوشهٔ دیگر آن تا شکم ماهی میرسد . ماهی تارپیدو در آبهای انگلستان بکثرت یافت میشود و آنرا باسم «ماهی بی‌حس» یاد می‌کنند و در فرانسه موسوم به موسیوتوشی Monsieur Touchez است عموماً به خوردن ماهی‌موات فولادی رنگ حیات بسر می برد و بطریقی قوهٔ برقی خود را برضدش استعمال می نماید که بیچاره در همان مرحلهٔ اول از مقاومت می افتد.

در حوض‌های بزرگ مصنوعی این اقسام ماهی را

تربیه می کنند و در روشن کردن چراغهای برقی و زدن زنگ و سایر چیزهای دیگر از باتری آن استفاده می نمایند. نباید تصور کرد که باتری شان باوجود کار متواتر هیچ خالی نمی‌شود، برعکس بعداز حملهٔ چند ماهی مذکور ُزله شده خود را محتاج به استراحت می بیند، امّا بتواند باتری خود را دوباره از قوهٔ برق مملو سازد.

در سابق نیز حکماء و اطباء ازین مسئله باخبر بودند و در علاج درد مفاصل و سایر دردهای دیگر ازان کار میگرفتند. مریض را مجبور می ساختند تاوقتی که میتواند پای خود را برجسد چنین ماهی گذارد و از قوهٔ برقی آن استفاده نماید.



ماهی هائیکه در اعماق بحر، در جائیکه تاریکی قیرمانند حکمفرماست و دیدبانی هیچ ممکن نیست، زندگانی دارند ازقبیل کتل‌فش (ماهی‌مرکب - cuttle-fish) برای اینکه گریبان خود را از چنگ دشمن مهاجم وارهانند از یک نوع قوهٔ برق خیره کننده کار میگیرند. مایع فسفورس نیلگون سبز را پی‌درپی بسوی حریف خود پرتاب می کنند و بطوری حریف خود را دران می پیچند که مانند خرگوشی که در مقابل شعاع تیز مشعل برقی مات و مبهوت می ماند حیوان مذکور نیز از حرکت می‌افتد و ماهی از موقع استفاده نموده جان بسلامت میبرد.

یک قسم‌ماهی کوچک دیگرکه تیرانداز archer نامدارد از دهن خود کار یک تفنگ یا پفک آبی را میگیرد. این ماهی در دریاچه‌ها و رودهای شرق بکثرت زندگانی دارد، حشرات را بآسانی باین تفنگ شکار می کند. آب را مانند تیر بشدت سوی صید خود پرتاب می نماید، حشرهٔ بیچاره صدمه دیده در آب سرنگون میگردد.

اکثر ماهی‌های بحری از باتری بدن خود دو قسم کار میگیرند - یکی جلب شکار، دوم مخابره با جفت و هم جنس خود. در قعر دریاهای عمیق در جائیکه کاملاً تیره و تار است عدهٔ کثیر ماهی ها روشنی تابانی دارد و بعضی حصص بدن‌شان بابرق نیلگون سبز پوشیده شده است که در قطارها مزین و مرتب به نظر می خورد. بعضی اوقات این روشنی تابان و خیره کننده از یک گوشهٔ سر ماهی ظاهر میگردد. و در اوقات دیگر در دمش موجود میباشد. اکثراً سینه و حصهٔ تحتانی بدن این حیوانات قعر دریا یکنوع روشنی به اطراف خود می افکنند که آنها را بوقت شکار مساعدت می نماید. یک رقم آن برسر خود شاخ درازی شبیه به یک چوب ماهی‌گیری نیز دارد. برنوک آن چراغ برقی موجود است که بطوری یک طعمهٔ مرغوب ماهی‌های دیگر را بخود جلب می‌کند. در آبهای غرب الهند یک قسم ماهی یافت می شود که یک حصهٔ سرش روشن بوده در جلب شکار به او مساعدت می نماید. ماهی گیران ماهر

(بقیه در صفحه ۱٤)

تنهائی

از طبع جناب غلام احمد خان
(نوید)

من و تنهائی و کنج و کتابی	بزیر سایهٔ بیدی و شمشاد
یکی طنبور باشد یا ربابی	سرایم نغمهٔ با روح آزاد

همین است آرزوی آخرینم	ندارم بیشتر زین آرزوئی
بزیر سایهٔ تنها نشینم	کنم با خویش هردم گفتگوئی

انیس من نی و طنبور باشد	کشم چون بلبل شیدا فغانی
بگلزاری ز عالم دور باشد	بسازم اندر آن جا آشیانی

بیفتم لحظهٔ در پای سروی	کنم سیر و تماشای قد او
سراید نغمه کبکی یا تدروی	بخواند فاخته با لحن نیکو

نسیم خوش وزد از طرف گلزار	مرا از بوی گل مدهوش سازد
نوا و نالههای بلبل زار	برد از هوشم و بیهوش سازد

صدای آبشار و شرشر آب	برایم هر زمان افسانه گوید
یکایک قصههای عشق بیتاب	نشیند با من پروانه گوید

بجوف یک درختی خانه سازم	نمایم از جهانی قطع الفت
ز عالم خویش را بیگانه سازم	نگیرم نام جز عشق و محبت

بسازم از علفها بستر خویش	ز خاشاک و ز خس بالین بسازم
نهم یک سنگکی زیر سر خویش	من این میخواهم و با این بسازم

نه در قید لباس و جامه باشم	چو گل هر سو گریبان چاک گردم
نه همچو شیخ با عمامه باشم	چو مستان هر طرف بیباک گردم

همیخواهم که در شبهای مهتاب	نشینم لحظه پای آبشاری
فتد عکس رخ مهتاب در آب	وزد نرمک نسیم خوش گواری

بهنگام طلوع شمس تابان کنم بر جانب گردون نظاره
گهی گردد نهان گاهی نمایان ز لای ابرهای پاره پاره

بوقت چاشت زیر سایهٔ بید بروی سبزه و پهلوی آبی
بخاطر جمعی و قلب پر امید کنم روی علف آرام خوابی

بهنگامی که این شهباز زرین کند پرواز سوی آشیانه
بسوی پاره‌های ابر رنگین کنم نظاره‌های عاشقانه

ببینم اینطرف خورشید خاور رود درپشت کُه لرزان لرزان
از آن سوی دگر با صد کروفر شود با خیل انجم مه نمایان

در آن وقتیکه مهتاب درخشان زپشت کُه بگلشن سر برآرد
فروغش بینم از لای درختان بمن کیف و نشاط ساغر آرد

بچشم صبحدم یک قطره شبنم فزون از گوهر و از برلیان است
نسیمی گر کند شاخ گلی خم بنزدم به ز ناز گلرخان است

بچشم عندلیبان گرفتار همیخواهم که گلشن را ببینم
روم در دیدهٔ پروانهٔ زار از آنجا شمع روشن را ببینم

بوقت گل بود این آرزویم نمایم در گلستان نوحه خوانی
بآب دیده پای گل بشویم کنم چون عندلیبان زندگانی

بمیرم پیش از آن وقتیکه بینم که گل پژمرده گردد در گلستان
بود این خواهش قلب حزینم نه بینم روی منحوس زمستان

مزارم باشد اندر سترن زار مگر بادی بخاکم گل فشاند
بمنقار قشنگ و چنگ گلبار گلی بر مشهدم بلبل فشاند

«اقبال» ترجمان حقیقت

نگارش «غنی افغان»

چه خوش گفت است دانای سخن دان
که رحمت باد بر روحش فراوان

از دیری در نظر داشتیم که در اطراف این دانشمند بزرگ هند چیزی بنویسیم و به ثبت ابیاتش صفحات مجلهٔ «تاج» را برخوردار و بهره‌مند گردانیم. ولی معلومات مکفی بدست نیامد. اما از آنجا که با حضرت موصوف ارادت و صمیمیت داریم اجمالاً بتذکار وقائع حیات این فاضل دانشمند جسارت ورزیده استمداد از روح پاک او خواسته، خامه را در صفحهٔ قرطاس جولان میدهیم. گرچه در اطراف نظریات عالمانه و کلام سحرآمیز اقبال بسی ارباب قلم چه از شرق و چه از غرب خامه‌فرسائی‌ها نموده اند و مجلدات ضخیمی نوشته اند. اما ما بفحوای اینکه :-

سخن بذکر تو آراستن مراد آنست
که پیش اهل هنر منصبی بود مارا
وگرنه منقبت آفتاب معلوم است
چه حاجت است بمشاطه روی زیبا را

می خواهیم قدری در اطراف طرز و اسلوب رشاقت کلام فلسفی وی نظریهٔ خود را بحضور خوانندگان محترم تقدیم بداریم.

هنگامیکه یک ملت از شامت اعمال در حضیض نکبت می افتد و در خواب غفلت فرو میرود قدرت یکی از افراد آن جمعه را طاقت و قدرت روحانی می بخشد، و در آواز او تاثیری را پیدا می کند تا بتواند از اثر کلام درمانگیز و نالهٔ پرسوز خود کاروان آن ملت را از غنودگی و خواب غفلت بیدار سازد، و به شاهراه حقیقی و ترقی دینی و دنیوی رهنمائی نماید.

اقبال نیز یکی از همچنین حکمای حاذق و فلاسفهٔ بزرگ عصر حاضر بشمار میرود که در جسم مفلوج و مرتعش ملت اسلامیهٔ هند اثرات کلام معجز بیان خود را تزریق نمود و شرایین منجمد ملت را بحرارت آورد.

این ستارهٔ درخشنده در آسمان ادبیات هند در اواخر قرن نوزدهم میلادی طلوع نمود و افق معنی را فروغ بخشید. در زمینهٔ ادبیات فارسی نیز دارای مقام بلند و درجهٔ ارجمندی میباشد. شخص نجیبش از دانشمندان نامی و فیلسوف و رجال لایق و علمدار کاروان هند بشمار میرفت.

اقبال در سال ۱۸۷۵ میلادی در شهر سیالکوت (پنجاب) تولد یافت. آبا و اجداد این دانشمند بزرگ از خطهٔ کشمیر بودند، تحصیل زبان و ادبیات فارسی و عربی را تحت تربیه و نگرانی شمس‌العلماء مولوی سید میرحسن صاحب مرحوم تکمیل نمود.

اقبال پس از تحصیلات مقدماتی جهت اکتساب علوم عالیه فلسفه و حکمت به گورنمنت کالج لاهور رفته برمعلومات و اطلاعات خویش بیفزود و دیپلوم ایم - ای از دارالعلوم پنجاب حاصل کرد. بدواً در همان کالج بر رتبهٔ پروفیسر فلسفه فائز آمد. سپس

بغرض اکمال علوم عالیه در ۱۹۰۰ میلادی عازم اروپا گشت . پس از عرصهٔ سه سال از آلمان دیپلوم پی - ایچ - دی و خطاب دکتور حاصل نموده به وطن مالوف خود باز گشت .

علامه اقبال در ادبیات فارسی و عربی متبحر بود . از ادبیات غربی نیز بهرهٔ بسزا داشت . در ایراد نطق و خطابه یگانهٔ روزگار بشمارمیرفت . اکثراً محافل و مجالس علمی حضرت شانرا تکلیف نطق میدادند ، با داشتن مشاغل و مصروفیت دیگرهمواره اظهار آمادگی می نمودند . و در اکثر مجالس کانفرانس‌ها بلسان اردو و انگلیسی ایراد می‌فرمودند. بعضی از خطابهٔ انگلیسی‌شان در لسان اردو ترجمه و بچاپ رسیده است که باسم « فلسفهٔ عجم » شهرت دارد . کلماتش جذاب و پر معنی و اشعارش سلیس و رشیق ، محکم و گیرنده است . از همین جا است که کلام وی مورد ستایش و تمجید هرکس از دور و نزدیک و از خود و بیگانه گردیده . هکذا حکومت عالیه برطانیه کبیر نیز از راه قدردانی جناب شان را به خطاب « سر » مفتخر فرمود .

مقابل خدماتش ملت اسلامیه هند نیز وی را به لقب « ترجمان حقیقت » خطاب مینمودند . لاریب شائیستهٔ چنین مراتب بود . گرچه علو همت و استغنای طبیعت علامه ممدوح احتیاج به تعارف خطاب و القاب نداشت چه ، به معنی صحیح به عشق خداوند متعال سرشار و به فحوای کلام حضرت حافظ شیراز گویا است :-

درویشم و گدا و برابر نمی کنم
پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

این فیلسوف بزرگ اسلامی بتاریخ ۲۱ اپریل ۱۹۳۸ میلادی قبل از طلوع آفتاب در بلده لاهور (پنجاب) چشم از جهان به بست و داغ‌مفارقت بردل دوستداران علم و ادب و ارادتمندان فضل و دانش گذاشت . ازین شعر تاریخ وفاتش بر می‌آید :

اقبال چون ز دنیا وقت سحر برفته
مرغ سحر نوازد « صاحب نظر برفته »
۱۹۳۸

حضرت شان کمی پیش از مرگ خود این رباعی را سرودند :

سرود رفته باز آید که ناید
نسیمی از حجاز آید که ناید
سر آمد روزگاری این فقیری
دگر دانای راز آید که ناید

اگرچه صورتاً از دوستداران خود پنهان گردیده ولی برای آنهائیکه جنت‌مکان را از نزدیک و دور شناخته اند اقبال هیچگاه نمرده و پیوسته روحش زنده و بآنها در تماس است : بقول لسان الغیب :-

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

آری آنچه از انسان باز میماند اخلاق‌ستوده ، خصائل پسندیده ، عزنفس - خودداری . افکار منور ، آثار حکیمانه و صفات عالیه است که پس از وفات نام نیکش را زنده نگاه میدارد . جاه و جلال ثروت و مکنت جمله فنا پذیرند . نخوت ، تکبر ، اغراض نفسانی ، خودپسندی ، طمع ، آز ، جز ننگ ، نام بد ، تنفر ، چیزی دیگری رابرای شخص تولید نمی کند .

تعالی‌الله زهی ذاتی که تاثیر تگ هستی یافت
صفای جوهر پاکش دم از پرهیزگاران زد

آثار حکمت ذی قیمت این مرد نامی خیلی زیاد است اسمای برخی ازان که بخاطر داریم قرار ذیل است. (١) «اسرار خودی» فارسی (منظوم) (٢) «رموز بیخودی» فارسی (منظوم) (٣) «ارمغان حجاز» فارسی (منظوم) (٤) «جاوید نامه» فارسی (منظوم) (٥) «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» فارسی (منظوم) (٦) «مسافر» فارسی (منظوم) (٧) «پیام مشرق» فارسی (منظوم) (٨) «زبور عجم» فارسی (منظوم) (٩) «ضرب کلیم» اردو (منظوم) (١٠) «بال جبریل» اردو (منظوم) (١١) «بانگ درا» اردو (منظوم).

علامه ممدوح از بسکه با لسان فصیح فارسی میل و رغبت داشت بیشتر تصانیفش به همین زبان شیرین است. در ادب فارسی یدطولای دارد با این هم عذرخود را درین زمینه با یک پیرایهٔ اعلی خواستار شده چنانچه میگوید :-

هندیم از پارسی بیگانه ام
ماه نو باشم تهی پیمانه ام
حسن انداز بیان از من مجو
خوانسار و اصفهان از من مجو
گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت
خامهٔ من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام

خرده بر مینا مگیرای هوشمند
دل بذوق خردهٔ مینا به بند

اساس تعلیمات و فلسفه‌اش به غلبه و زور و نظریهٔ تنازع بقاء قرار دارد، زندگی حقیقی را در غلبه و مرگ را مغلوبیت میداند، در جاویدنامه تحت عنوان «حکومت الهی» چنین میفرماید :-

بندهٔ حق بی‌نیاز از هر مقام
نی غلام اورا نه او کس را غلام
بندهٔ حق مرد آزاد است و بس
ملک و آئینش خداداد است و بس

ازین ابیات علو تخیل و همت‌عالی و استغنای رهبر ملی را می توان بخوبی درک کرد..

نم و رنگ از دم بادی نجویم
ز فیض‌آفتاب تو برویم
نگاهم از مه و پروین بلند است
سخن را بر مزاج کس نگویم

در مقام دیگر به خالق حقیقی چنین مخاطب می شود..

تو شب آفریدی چراغ آفریدم
سفال آفریدی ایاغ آفریدم
بیابان و کهسار و راغ آفریدی
خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آنم که از سنگ آئینه سازم
من آنم که از زهر نوشینه سازم

در حق مسلمان از بارگاه‌ایزدی چنین تمنا دارد..

بده او را جوان پاکبازی
سرورش از شراب خانه سازی
قوی بازوی او مانند حیدر
دل او از دوگیتی بی نیازی

باز آرزو میکند ..

گلستانی ز خاک من برانگیز
نم چشمم بخون لاله آمیز
اگر شایان نیم تیغ علی را
نگاهی ده چو شمشیر علی تیز

از استمداد غیر امتناع مینماید در نسخهٔ مثنوی « اسرار خودی » چنین می نگارد ..

خود فرود آ از شتر مثل عمر
الحذر از منت غیر الحذر
تا بکی دریوزهٔ منصب کنی
صورت طفلان ز نی مرکب کنی
مشت خاک خویش را از هم میاش
مثل مه رزق خود از پهلو تراش
رزق خویش از نعمت دیگر مجو
موج آب از چشمهٔ خاور مجو
تا نباشی پیش پیغمبر خجل
روز فردای که باشد جانگسل

با بردگیان اسلام چنین هدایت مینماید .

اگر پندی ز درویشی پذیری
هزار امت بمیرد تو نمیری
بتولی باش پنهان شو ازین عصر
که در آغوش شبیری بگیری

اختلاف نژاد را مذمت میکند همهٔ مسلمانان عالم را بیک نگاه می بیند در « مثنوی اسرار خودی » چنین میگوید :ـ

ما که از قید وطن بیگانه ایم
چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما
شبنم یک صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحا ستیم
در جهان مثل می و میناستیم

بهبود عالم اسلام و بشریت را تنها در پیروی « فرقان حمید » می بیند و مسلمانان را به تعلیم قرآنی چنین ترغیب میدهد :ـ

زقرآن پیش خود آئینه آویز
دگرگون گشتهٔ ! از خویش بگریز
ترازوی بنه کردار خود را
قیامت های پیشین را برانگیز

گر تو میخواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز بقرآن زیستن

چیست قرآن ؟ خواجه را پیغام مرگ
دستگیر بندهٔ بی‌ساز و برگ

ای به تقلیدش اسیر آزاد شو
دامن قرآن بگیر آزاد شو

در مقام دیگر تحت عنوان « خطاب به مهر عالمتاب در باره فلسفهٔ حیات مینویسد .

زندگی از گرمئی فکر است و بس
حریت از عفت فکر است و بس
چون شود اندیشهٔ قومی خراب
ناسره گردد بدستش سیم ناب
میرد اندر سینه‌اش قلب سلیم
در نگاه او کج آید مستقیم

بر کران از حرب و ضرب کائنات
چشم او اندر سکون بیند حیات
موج از دریاش کم گردد بلند
گوهر او چون خزف نا ارجمند
پس نخستین بایدش تطهیر فکر
بعد ازان آسان شود تعمیر فکر

به همین موضوع در «اسرار خودی» میفرماید.

زندگانی را بقا از مدعا است
کاروانش را درا از مدعا است
زندگی در جستجو پوشیده است
اصل او در آرزو پوشیده است
آرزو را در دل خود زنده دار
تانگردد مشت خاکی تو مزار
آرزو جان جهان رنگ و بواست
فطرت هرشی امین آرزو است
از تمنا رقص دل در سینه‌ها
سینه‌ها از تاب او آئینه‌ها
طاقت پرواز بخشد خاک را
خضر باشد موسی ادراک را
دل زسوز آرزو گیرد حیات
غیر حق میرد، چو او گیرد حیات
چون ز تخلیق تمنا بازماند
شهپرش شکست و از پرواز ماند
آرزو صید مقاصد را کمند
دفتر افعال را شیرازه بند
زندگی سرمایه دار آرزو است
عقل از زائیدگان بطن او است
ما ز تخلیق مقاصد زنده‌ایم
از شعاع آرزو تابنده‌ایم

این قائد بزرگ در بیدار ساختن ملت اسلامیهٔ هند مجاهدات بلیغی بکار برد و از هیچ گونه فداکاری خود داری نه نمود.

لیک مارا بخت بد در گوشها سیماب ریخت

البته محض عدهٔ محدود در حیاتش از گفتار حکیمانهٔ او مستفید شدند چنانچه خود علامهٔ موصوف از ملت خود دلسرد شده تأسف کنان میفرماید: —

عصر من دانندهٔ اسرار نیست
یوسف من بهر این بازار نیست

بآن رازی که گفتم پی نبردند
زشاخ نخل من خرما نخوردند
من ای میر امم داد از تو خواهم
مرا یاران غزل‌خوانی شمردند

نگاهم زانچه بینم بی نیازاست
دل از سوز درونم در گداز است
من و این عصر بی اخلاص و بی سوز
بگو بامن که آخراین چه راز است

حضرت علامه میداست که مسلمانان بعد از مرگش بگفتارش متوجه شده در آشنائی باوافتخار خواهندکرد میفرماید :

چو رخت خویش بربستم ازین خاک
همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر
چه گفت و باکه گفت و از کجا بود

اقبال یک مرد مسلمان راست کردار و راست گفتار

در مسلک خویش عقیدت محکمی داشت بحضرت پیغمبر اسلام علیه الصلواة والسلام خلوص ارادت و علاقه‌وری بدرجهٔ عشق رسیده بود هرگاه اسم مبارکشان را برزبان میراند از فرط محبت سرشک ازدیده‌اش مانند سیل جاری میشد ازین شعر رقت‌آور عقیدت پاکش آشکار است ـ

پایان چون رسد این عالم پیر
شود بی‌پرده هر پوشیده تقدیر
مکن رسوا حضور خواجه مارا
حساب من ز چشم او نهان گیر

منظور و مقصود همه کلمات حکیمانه و نکات مدققانهٔ این فیلسوف بزرگ اسلامی فقط و فقط راهنمائی سعادت بنی انسان و اصلاح نواقص امور صوری و معنوی ایشان است . هر مصرع اشعار این دانشمند، جهان معنی را در بردارد فکر ناتوان ما از تفسیر و تشریح آن قاصر است . لذا ماامقالهٔ خود را با بدرقهٔ دعای حضرت سعدی علیه‌الرحمة بپایان میرسانیم :ـ

بتلخی رفت از دنیای شیرین
زلال لطف در حلقش چکاناد
جزای تشنه مردن در غریبی
شراب از دست پیغمبر ستاناد
در آن عالم خدا از عالم غیب
نثار رحمتش بر سر فشاناد

موجودات عجیب (بقیه از صفحه ٦)

که از مزایای آن باخبراند ماهی‌خور را دستگیر نموده همان حصهٔ روشن آنرا از سرش جدا می سازند و آنرا بطور طعمه در چنگک خود بسته بغرض گرفتن ماهی‌های دیگر استعمال می کنند . این عضو بریده تا چند ساعت در بحر به همان آب و تاب می درخشد و ماهی‌های خورد و بزرگ را از راه کشیده بخود جلب می کند . بعضی اقسام بزرگ این ماهی بیش از ۱۲ چراغ روشن ازین قبیل در حصص مختلف بدن خود دارند که برنگ‌های مختلف سبز نیلگون و سرخ روشن اعماق بحر را زینت میدهند .

در منطقهٔ حاره نیز بعضی حشرات دیده‌شده که دارای نور میباشند . چون کرمک شب‌چراغ و اقسام مگس‌های دیگر ، بیشتر آن از ایام خوردی حتی در حینیکه در تخم میباشند ازین ضیاء محروم نیستند ولی در سن‌بلوغ مادهٔ آن بواسطهٔ این روشنی بسی جالب توجه میباشد ، ممکن است بغرض اینکه جفت خودرا بخود جلب کند . در افریقای جنوبی خانم‌های مفشن این نوع مگس‌ها را در سیخ کشیده‌در زینت و آرایش بدن خود و اطاق رقص بکار میبرند . حشرات را در تعداد زیاد گرفته در جامک بقه وسبزه نگاه میدارند و بوقت ضرورت ازان کشیده در تزئینات ازآن کار میگیرند .

ترجمه — مجلهٔ «اورینتل کالج» لاهور

فرهنگستان ایران

(نگارش دکتور شیخ محمد اقبال ایم ای، پی ایچ دی
پروفیسر مکتب السنه شرقیه لاهور)

از چند سال باین طرف در طبقهٔ «فارسی دانان هندی» این عقیده شیوع یافته است که اهالی ایران کوشش دارند از لسان فارسی تمام لغات خارجه را کشیده لسان را خالص سازند. محصلین هندی در پارچه‌های امتحانات یونیورستی متواتراً از اظهار این عقیده خودداری نمی‌کنند و بعضی اوقات جراید و مجلات نیز در اطراف آن بحث می نمایند.

اساس این عقیده پوچ و بدون حقیقت بر بعضی سوء تفاهم نهاده شده، اما تا درجه‌ای باعث نشر آن همان دستهٔ وطن پرستان ما اند که آرزو دارند بدین طریق الفاظ اجنبی یعنی عربی و فارسی را از لسان خود بیرون کنند، لذا ما مناسب میدانیم که این افکار غلط و مضر را بزودی تردید نمائیم.

اغلباً ابتدای این عقیده چنین بوده است. تخمیناً ۵ سال قبل در ایران یک آکادمی بنام «فرهنگستان ایران» زیر ریاست صدر اعظم تأسیس گردید، اغراض و مقاصد آن در همان وقت در اخبارات نشر یافت و گفته شد که از وظائف فرهنگستان خواهد بود که برای ادارات حکومتی و علوم جدید اصطلاحات وضع نماید و تا جائیکه ممکن باشد الفاظ فارسی را ترجیح دهد. غالباً از همین جا سوء تفاهم پیدا شد که عوض تمام الفاظ خارجه الفاظ خالص فارسی ترویج خواهد یافت. مناسب میدانیم که برای خوانندگان محترم همان مواد «اساس نامه فرهنگستان» را که اغراض و مقاصد آن را در بر میگیرد بیان نمائیم:

«مادهٔ اول - برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام «فرهنگستان ایران» تاسیس می شود.

مادهٔ دوم - وظایف فرهنگستان بقرار ذیل است:

(۱) ترتیب فرهنگ بمقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی.
(۲) اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته‌های زندگانی با سعی در اینکه حتی‌الامکان فارسی باشد.
(۳) پیراستن زبان فارسی از الفاظ نا متناسب خارجی
(٤) تهیهٔ و دستور زبان و استخراج و تعین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات خارجی.
(۵) جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه وران و صنعتگران
(٦) جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم.
(۷) جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگهای ولایتی
(۸) جستجو و شناسانیدن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها
(۹) هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف میباشد و راهنمائی برای آینده
(۱۰) تشویق شعراء و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی
(۱۱) تشویق دانشمندان بتالیف و ترجمهٔ کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس
(۱۲) مطالعه در اصلاح خط فارسی»

اکنون برای مطالعه خوانندگان لغات و اصطلاحاتیکه فرهنگستان تا امروز ترویج نموده یا استعمال آن را مناسب دانسته، تقدیم میداریم. ظاهر است که استعمال

لغات تصویب شدهٔ فرهنگستان برای جامعه اجباری نیست و الفاظی که بخصوص در تکلم استعمال میشود چندان زیاد نیست و بیشتر آن اصطلاحاتی است که در دوائر دولتی مورد استعمال است یا در مکاتب بطور اصطلاحات علوم جدیده (مثلاً علم طبیعات، علم نباتات، علم حیوانات وغیره) تجویز شده است. یعنی علومیکه قبلاً در فارسی مروج نبود. برعکس اصطلاحات علومیکه در فارسی از قرنها موجود است مثلاً فلسفه، اخلاق، صرف و نحو، الهیات، طب، جغرافیه وغیره، کماقی‌السابق باقی است و خواهد بود.

درین مدت ٤ سال تعداد الفاظ و اصطلاحات تصویب شده به ١٤٥٧ میرسد و اگر فهرست آنرا ملاحظه نمائیم، البته جای تردید نیست که اکثر آن فارسی است. و این اصول نصب‌العین فرهنگستان بوده و در اغراض و مقاصد آن شرح یافته است که تاجائیکه ممکن باشد فارسی خالص خواهد بود. از امثال ذیل معلوم خواهد شد که حتی الامکان الفاظ عام فهم و مانوس‌را وضع نموده اند که در فهمیدن و استعمال آن به اشکالاتی روبرو نمی شویم. و نه احدی میتوان معترض شد، از قبیل آبفشان (در جغرافیه) (چشمهٔ آب گرم) باستان شناسی، بافت شناسی، بالینی Clinic پایان نامه Thesis تخم دان، زهرشناسی Toxicology کاخ داد گستری، گردش خون، واکنشن Reaction آویزه Appendix زایش گاه وغیره.

دلیل قوی که در وضع الفاظ و اصطلاحات از تعصب و عناد کار نگرفته اند اینست که در فهرست ذیل عدهٔ کثیر اصطلاحات جدید موجود است که از الـ[سنهٔ] دیگر ماخوذ است بطور مثال چندتا را تقدیم میداریم

(١) فرانسوی: ترانزیت تمبر (تکت پوست) کنسول (قونسل) مدال (نشان) میکروب، مین

(٢) انگلیسی: چیک (برات بانک) فوتبال

(٣) عربی: برات - جنس - حساب داری - خزانه دغل - دلال - دوفلزی - رای - صرف (شرح تبادلهٔ کیسه - مفاصا دوران

(٤) روسی: دروشکه (گادی)

الفاظ عربی را که متروک قرار داده اند به [دو] نوع میتوان تقسیم کرد (١) الفاظی که مترادف آ[ن] در لسان فارسی مانوس و کثیرالاستعمال است و شعرا و مصنفین هر دوره آن را استعمال نموده اند، هیچ کس ولو که از حد زیاد هم حامی لسان عربی باش[د] برین نمی تواند خرده گیرد.

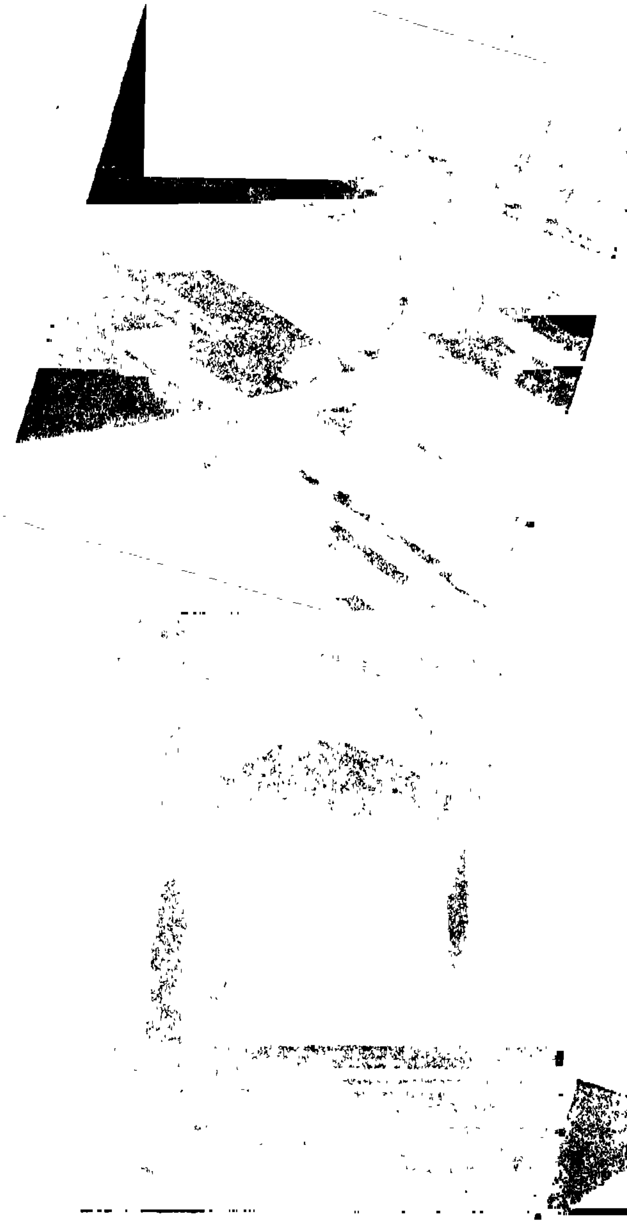
بطور مثال - بعوض:

تجربه	آزمایش	ابتدا	آغاز
ارتفاع	بلندی	مساوی	برابر
اصلی	بنیادی	مرض	بیماری
متصل	پیوسته	عرض	پهنا
خالی	تهی	بحری	دریائی
حیات	زندگی	سم	زهر

وغیره

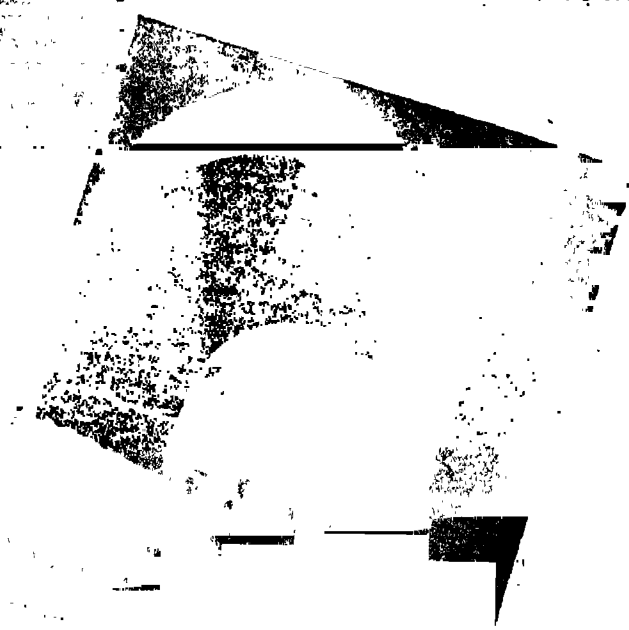
در شق دوم همان الفاظ آسان و عام فهم فارسی است که در عوض ترکیب غیرضروری و ثقیل عربی استعمال شده است که یقیناً یک اقدام مناسب است و برای شخص معقول جای تنقید نیست مثلاً

بیت‌المقدس



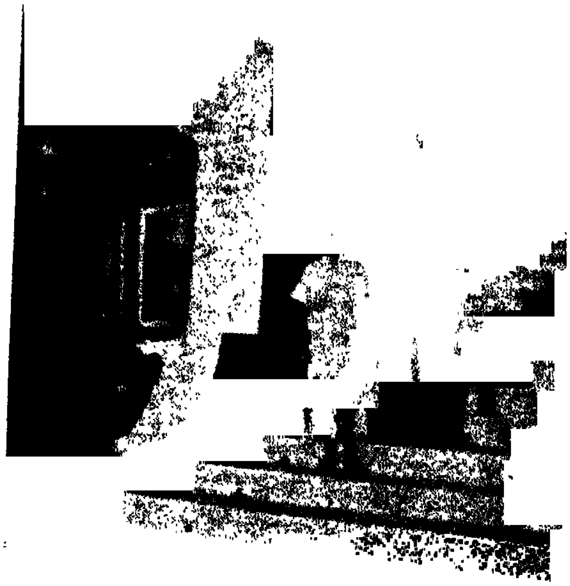
س، پایه‌تخت و مرکز فلسطین یکی از مقامات بس عمدهٔ تاریخی
ید سه گروه ، مسلم و یهود و نصارا بالإتفاق قدر و منزلت
هر گوشهٔ آن میتوان آثار قیمتدار تاریخی را مشاهده نمود ،
یکی که نزد مسلمانان بالخصوص بسی متبرک است مقامی است
« قبة‌الصخره » یا مسجد حضرت عمر فاروق (رض) و آن درجای
عبادتگاه حضرت سلیمان بوده ، در اطراف مسجد محوطه ایست
م شریف مینامند و عمارات چندی که مشهور ترین آن مسجداقصی
مین محوطه واقع است ،

ریات و تحقیقات اخیر چنین معلوم میشود که سطح حرم درحقیقت
وه موریا ست که حضرت سلیمان آنرا موقع تسطیح کوه بحال
گذاشته بود و از آن وقت این سنگ متبرک شمرده میشود ،
تقریبا هفده متر و ارتفاع آن از زمین دو متر میباشد و زیر ان
. که میگویند عبادتگاه حضرت داؤد و حضرت سلیمان بوده .
بار ماثوره حضرت ابراهیم خواست که فرزندش را روی همین
ی کند و پیغمبر اسلام نیز از همین جا بطرف آسمان عروج کرد ،
مسجد هشت ضلعی است و در چهار سمت آن چهار دروازه
ند . دیوارهای داخل مسجد نصف پائین از سنگ‌مرمر پوشیده
مانده با کاشی‌های مینائی نقوش بدیعه و بانواع گل و بوته
است وقتیکه شعاع آفتاب بر آن میتابد مثل جواهر بنای لمعان
لی را گذارده لطف مخصوص و کیفیت عجیبی در دماغ بینندگان
ند . در حقیقت اثر مجموعی آنرا جز بخواب و خیال به چیزی
یتوان حمل کرد و مثل اینست که انسان در کشور پریان
ایستاده باشد .



(بالا) منظرهٔ بیت‌المقدس
(وسط) قبة‌الصخره معروف به مسجد حضرت عمر
(پائین) یکی از دروازه‌های شهر قدیم

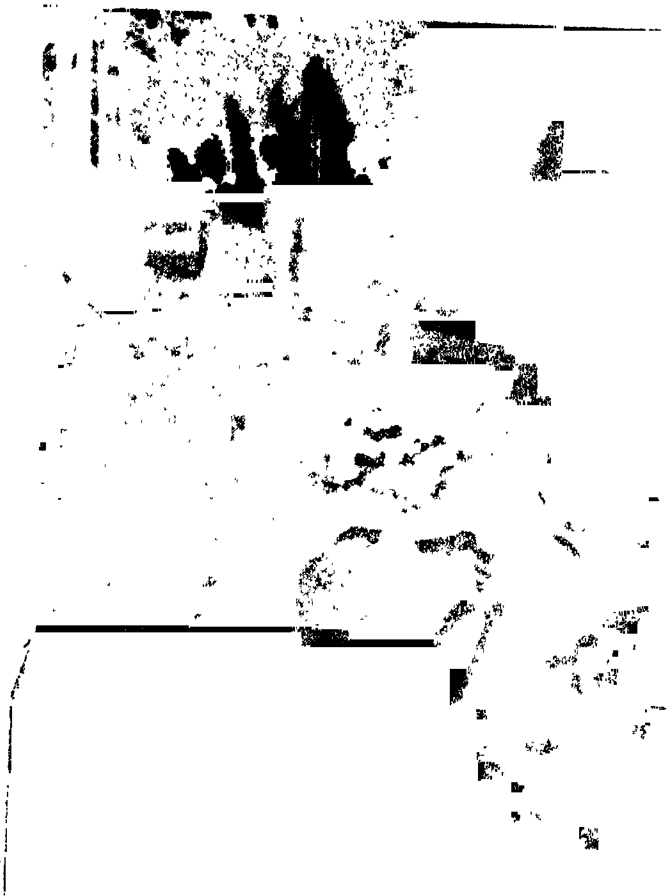
برزمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجدهٔ صاحب نظرآن خواهد بود ،





اعلیحضرت فیصل دوم شاه عراق

رت شاه عراق و والا حضرت عبدالاله صدر اعظم





...های عجیب دارای باتری و جنریتر



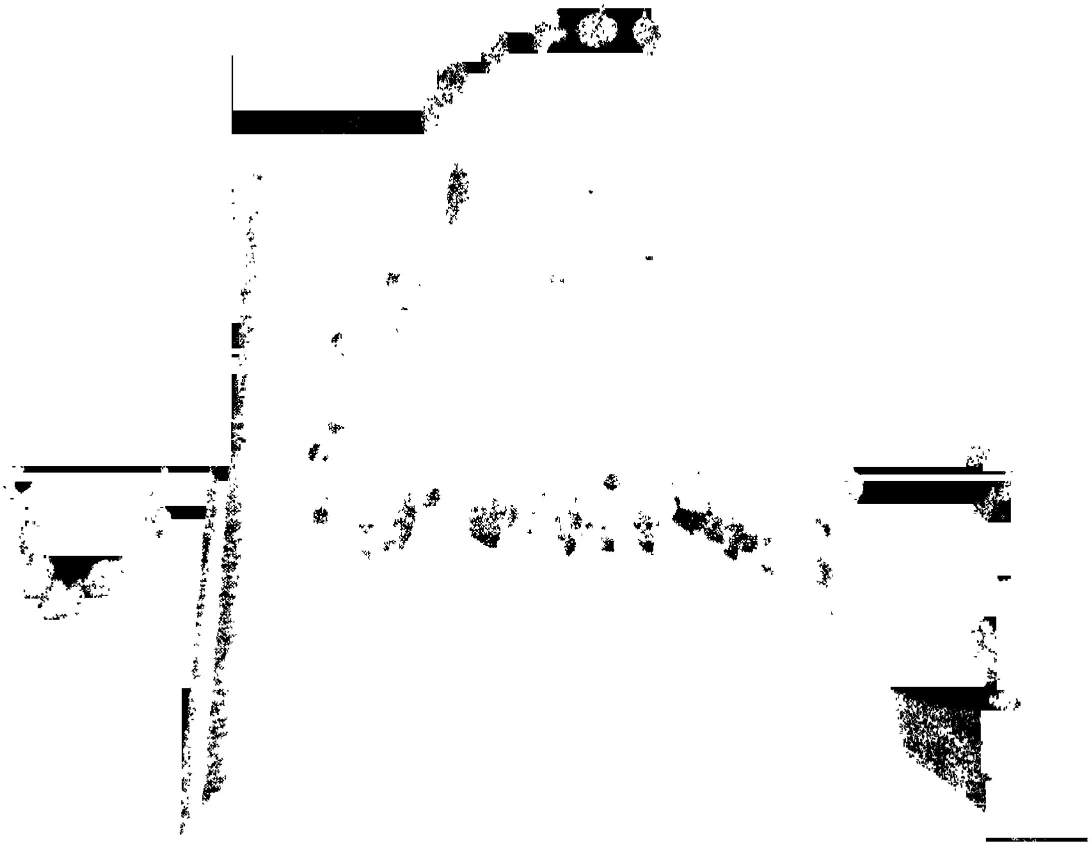
✡

✡

✡

✡

بشر نه تنها در زمین و فضا تسلط یافته بلکه در اعماق بحر هم دسترسی پیداکرده است و از کواکف داخلی آن برای ابنای زمان معلومات مهمی بدست‌آورده است اینک تصاویر بعضی ماهی‌های اعماق‌بحر بروی این صفحه میتوانید که با باتری برقی مزین است و از آن درآن تاریکی عمیق استفاده می نمایند.



دخترک کوچک افغانی در لباس مل

'راهنمائی و رانندگی' که در سابق 'شعبهٔ تأمین وسائل عبور و مرور' می نامیدند یا 'رنگین کمان' بعوض 'قوس و قزح' 'شفاهی' بعوض 'زبانی' 'زبرین' بعوض 'فوقانی' 'زیرین' بعوض 'تحتانی' 'زمین شناسی' بعوض 'معرفة الارض' ، 'زندان' برای 'محبس' شیر خوارگان' برای 'دارالرضاعه' 'شناسنامه' بجای 'ورقه‌هویت' 'فشار' = 'منغطه' ، 'کان شناسی' = 'معرفة المعادن' ، 'سائش' = 'اصطکاک' ، 'نمک' = 'ملح' ، 'وزارت راه' = 'وزارت طرق و شوارع' 'هنر پیشگان' = 'ارباب صنائع ظریفه' 'نورسیده' = 'جدیدالورود' 'باین همه' = 'مع ذالک' وغیره :-

درین شق دیگر هم اعتراضی ممکن نیست' بعوض ترکیب‌های عربی استعمال ترکیب‌های فارسی این را دلیل نمی تواند شد که باالفاظ عربی کدام مخالفتی بوده یا الفاظ عربی قطعاً استعمال نشود و این مسئله بیشتر قول مارا تقویت میدهد که برعلیه لسان عربی اقدام معاندانه موجود نیست مثلاً

بعوض – 'عندالحاجته'	'وقت حاجت'
'علی‌الخصوص'	'بخصوص'
علی‌الرسم	به‌رسم
'صحیح‌البنیته'	'سالم'
حسب‌المعمول	بنا بمعمول
'حسب‌الوظیفه'	'برحسب وظیفه'
بطئی‌الانتقال	دیرفهم

از امثال فوق ظاهر است که مقصد از برطرف نمودن ثقالت و ترکیب مشکل است و نه اخراج الفاظ خارجی - چنانچه در اردو هم بعوض مقاطعهٔ جوعی ما (بهوک هڑتال) بعوض کشتی تحت البحری (ڈبکنی کشتی) و بعوض قدیم الایام 'صدا' را استعمال نموده‌ایم که یقیناً پسندیده است .

فهرست اصطلاحات جدید فرهنگستان ایران را من از نقطهٔ نظر دقت ملاحظه نمودم معلومم گردید طرفدار این نیست که لغات عربی را از یکسر منسوخ سازند' من علانیه حاضرم بگویم که درین فهرست چندان جای شکایت نیست' از جملهٔ ۱٤۵۷ لغت محض ۱۸ لفظ عربی است که در عوض نمودن آن من اعتراض دارم زیرا بیشتر آن الفاظی است که از قرنها مانوس بوده و بعضی اصطلاحات ریاضیات و هندسه است که گوش ما از همیشه بآن آشنا است و تبدیل نمودن آن یقیناً قابل تأسف است مثلاً بعوض -

زاویه	=	گوشه
تفریق	=	کاهش
مقسوم علیه	=	بخشیاب
ضرب	=	بس شماری
مقسوم	=	بخشی
کسر	=	برخه
کفیل و ضامن	=	پابندان
طبیب	=	پزشک
مدعی	=	خواهان
مدعاعلیه	=	بجای خوانده

ما از متروک شدن لغات فرانسوی و روسیه از لسان فارسی آن قدر متأثر نمی باشیم که از الفاظ عربی میشویم - لسان عربی همواره پشت و پناه فارسی بوده است و لسان فارسی بیشتر احتیاجات خود را ازین

لسان فراهم نموده است ، الفاظ عربی در لسان فارسی حق وطنیت دارد، آن را کشیده نمی‌توانیم، علاوتاً هر ایرانی تعلیم یافته عربی را بطوریکه لسان اجباری یاد میگیرد و از رگ و ریشهٔ آن خبر دارد بر عکس آن تعداد اشخاصیکه در ایران فرانسوی و روسی میدانند از یک در صد هم کمتر است لذا ما خوشوقت هستیم که فرهنگستان ایران الفاظ ذیل را که نامانوس و نامناسب بوده از لسان خود کشیده الفاظ فارسی را بعوض آن اختیار کرده است :—

باشگاه	بعوض	کلوب
آسائیش گاه	"	سانانوریم
خرد نگاری	"	میکروگرافی
سخن رانی	"	کنفرنس
شماره	"	نمبر
بازبین	"	کنترولر
پرتو شناسی	"	رادیولژی
روزنامه	"	ژورنال
سوخت آما	"	کاربوراتور
نمایندگی	"	اژانس

اقدام دیگر فرهنگستان ایرانی در وضع اصطلاحات بغایت پسندیده است، اسمای جغرافیای قدیم را سر از نو زنده ساخته و بواسطهٔ آن فهمیدن تاریخ قدیم آسان گردیده است. مثلاً شهری که ۲ میل در جنوب طهران واقع و موسوم به شاه عبدالعظیم است اکنون آنرا دوباره ری نامیده اند، نام قدیم محمره خرم بود، الحال دوباره همان نام اصلی‌اش مورد استعمال است. تا جائیکه من میدانم فرهنگستان در احیای الفاظ کوشش ناموزونی نه نموده است، در تمام فهرست محض سه لفظ چنین یافته‌ام که از لسان قدیم پهلوی ماخوذ اند (۱) آمار، بعوض احصائیه (۲) آستان بمعنی ضلع (ولایت) (۳) بزه‌کار بمعنی مجرم. ندانستم که چرا این الفاظ را اختیار کرده‌اند.

از شرح بالا این مسئله بخوبی واضح گشت که درپروگرام فرهنگستان ایران تحریکی موجود نیست که از آن بتوان قیاس نمود که بر ضد الفاظ کدام لسان اجنبی جهادی نموده‌اند لسان فارسی رو به ترقی است و علوم جدید غربی در آن داخل شده میرود، لامحاله محتاج به اصطلاحات جدید است. اگر در وضع این اصطلاحات ایرانی‌ها کوشش دارند تا جائیکه ممکن باشد الفاظ فارسی را اختیار کنند راه غلطی نه پیموده اند، بقرار نظریهٔ ما اقدام آن خیلی پسندیده است. از خداوند برای شان کامیابی و توفیق می خواهیم.



یعقوب بن لیث

(ترجمه آزاد) از مجلهٔ «آج کل»
نگارش آقای اختر شیرانی

یعقوب بن لیث مؤسس سلطنت صفاریه در اوائل عمر به پیشهٔ مسگری اشتغال داشت ، قدرت در سرشت وی علو همت و عزم بلند بودیعت گذاشته بود. طبع هنگامه‌جو و رزم‌خواه و وجدان پرحرارت وی بر زندگانی ساکت و صامت قانع و مطمئن نبود. افکارش همه وقت به زندگانی ولوله‌انگیز میلان داشت. آخرالامر روزی پیشهٔ آبائی خود را ترک کرده یغماگری اختیار نمود، در مدت کم بدورش جماعتی و آکرد گرد آمد. مشارالیه سرغنهٔ آنجماعه قرار یافت.

تادیری در زمینهٔ مذکور مشغله داشت. همدرین آوان بدربار نائب‌الحکومهٔ سیستان رابطه پیدا کرد. نوبت بجای رسید که به معاونت جمعیت خود بر سیستان مسلط گردید، واقعهٔ مذکور مقارن با ۲۵۵ هجری بوقوع پیوست. پس از استیلاء سیستان هرات و کرمان را در حیطهٔ تصرف خود در آورد. بعداً فارس تحت نفوذ وی در آمد، پس از چندی بلخ ، و طخارستان ، را نیز ضمیمهٔ دولت خود نمود و در ۲۵۹ هجری بر خراسان و پایتخت آل طاهر مسلط آمد. چون ازآن فراغت یافت بر طبرستان یورش برد و حسن بن زید علوی را شکست داد.

پس اراده نمود که با خلیفهٔ عباسی المعتمد بالله مسئله را یکطرفه نماید، بنابرین ازراه شیراز و اهواز جانب بغداد عسکر سوق داد. حینیکه عسکر طرفین مقابل شدند پس از زد و خورد مختصری یعقوب از موفق برادر خلیفه هزیمت یافت و به عقب نشینی مجبور گشت.

یعقوب پادشاه مقتدر و اولی‌العزمی بود سیستان، خراسان، کابل، سند، قطعهٔ از هند شمالی، و فارس را تحت رایت خود در آورد و حکمران های ترکستان، چین، روم، و شام، حکومت وی را برسمیت شناختند.

در سال ۲۶۵ هجری وفات یافت، ایام فرمانروائی وی از سال ۲۵۳ هجری الی ۲۶۵ هجری دوام نمود.

حیات یعقوب بن لیث را میتوان بر سه دوره تقسیم کرد بدواً مسگری، بعداً یغماگری، در آخر پادشاهی، بی مورد نیست عجالتاً بطور اجمال چند واقعهٔ از هنگامه‌های دورهٔ زندگی وی را متذکر بشویم

روزی یک مرد بزرگ قبیله یعقوب را که در آغاز شباب بود مخاطب ساخته گفت "حالا جوان شدی ایام شباب چون بمستی و جنون شهرت دارد مباد با مصاحبت بدی تصادف کنی و ازراه مستقیم منحرف گردی، بی مناسب نیست اگر لوازمات کدخدائی تهیه کنی برایت همسر خوبی تلاش کنم".

یعقوب بجواب گفت "من عروسی منتخب نموده‌ام ولوازماتش تهیه شده" پیر مرد گفت "جهاز عروس نشانم ده و از اسم و رسم خانواده‌اش آگاهم

نما ». یعقوب علی‌الفور داخل منزل رفت و یک شمشیر برهنه ببرون آورد و به وی نشان داده گفت «میخواهم ممالک شرق و غرب را عروس خود سازم زینت بهتر ازین چیست؟

بسا بخت نیک هیچ کسی را ستیز نیست
مهـر عروس ملک بجز تیغ تیز نیست

در همین زمان روزی یعقوب با رفقای هم عمر خود مجلسی داشت دوران صحبت یکی گفت . « در البسه لباس اطلس خطائی بهتر است » دومین گفت « جهت زیبایش سر کلاه رومی خوبتر است » سومین گفت « زیبا ترین مقامات باغیست که مملو از گل و ریحان است » چهارمین گفت « می در مشروبات از همه فائق است » پنجمین اظهار نمود « در سایه‌ها سایهٔ بید خوشتر است » ششمین گفت « در ساز از همه صوت عود ملائم و خوشگوار تر است » هفتمین بیان نمود « صحبت و رفاقت با جوانان خوش صورت و نیک سیرت نیکو تر است . »

یعقوب بحرف شـان گوش داده خاموش بود ، همه رفقا ازوی خواهش نمودند که نظریهٔ خود را ابراز دارد . پس یعقوب به جواب گفت « مرا عقیده بر آنست که در البسه زره ، در کلاه خود ، در مقامات میدان حرب ، در مشروبات خون دشمن ، در سایه سایهٔ تیغ ، در اصوات آواز سم اسب ، در مصاحبین و رفقا سرباز و مردان کارزار ، برتر و فضیلت دارند نظریهٔ فوق‌الذکر از همه اولتر تراوش افکار منور حضرت علی کرم‌الله وجه است چنین فرموده اند .

السیف و الخنجر ریحاننـا
اف علی النرجس والآس

شرابنا من دم اعدائنا
و کاسنـا جمجمة الرأس.

ترجمه اش اینست . .

گل و ریحان مـا تیغ است و خنجر
بکار مـا نیـاید نرگس و آس
شراب مـاست خون دشمن مـا
اسـاس کلهٔ او بهترین کاس

هنگامیکه یعقوب پیشهٔ مسگری را ترک گفته قزاقی را اختیار کرد شخصی ازو پرسید . « شغل آسان را گذاشته بچنین کار صعب چگونه مواجهه شدی هر لمحهٔ آن پر از خطر است». یعقوب بجوابش گفت . « خجالت دارم ازینکه عمر گرانمایه خود را به شغلی صرف کردم که صدها نفر دیگر نیز بآن آغشته بود ، اکنون مسلکی را اختیار کردم که در مقابل خود مبارزی نمی بینم».

شخص مذکور کراراً گفت . « در عقب چنین پیشهٔ مدهش و مخوف همه وقت مرگ درکمین است» یعقوب پاسخ داد . « خوب میدانم انجامم مرگ است لذا مرگ با شرف در میدان کارزار فضیلت دارد بر مرگ در بستر ، پس چرا در راه کار سترگ و مقاصد بلند جـان خود را فدا نسازم .»

زمانیکه یعقوب در نواحی سیستان به یغما گری آغاز نمود چندین جوانان با تهور و رزم‌خواه در گروه او شمولیت ورزیده ملتزم رکاب وی گردیدند این دورهٔ حیات‌اش در خور ملاحظه و تعمق است باوصفیکه مشارالیه برهزنی و عیاری مشغول بود اما به تصدیق عموم مؤرخین هیچگاه مظلومان و بینوایان

را ایذا نرسانیده و با مغلوبین و اسرای دست خود باکمال جوانمردی و انصاف رفتار می نمود .

متذکر است شخصی قیامن و با ثروت موسوم به پسر فرقد در نواحیء سیستان زندگانی میکرد در خلال یغماگری یعقوب خواست به شخص مذکور بداناند که قزاقی و یغماگری او محض اظهار همت و شجاعت و تهور است و بس .

لذا روزی بر منزل پسر فرقد رسید و بدربان گفت . «برو به آقای خود اطلاع ده که پیام دوست برایت آووده ام» حاجب چون جهت رسانیدن پیامش بداخل سرای رفت یعقوب اطراف منزل را بدقت ملاحظه نمود تاهنگام شب وقت زدن نقب دچار مشکلات نشود، کمی بعد دربان برگشت و گفت «بفرمائید» یعقوب به دنبال وی داخل منزل شد در عرض راه اطراف و جوانب داخلی رانحت نظر گرفت تااینکه نزدیک پسر فرقدرسیده گفت «یکی از رفقای تان مرا جهت مقصدی نزدشما فرستاده است حاضرم بشماگویم بشرط اینکه نخستین تعهد نمائید که در حصول مرام بادوست خود از هیچگونه معاونت دریغ نخواهید کرد و نیز درکتمان راز سعی خواهید نمود» . پسر فرقد متعهد شد پس یعقوب گفت : - «از نزدخواجه رنگ آلود ، می آیم پیام داده است که «عثمان طارمی» مرا چندین مراتب اذیت رسانیده چون شخص رذیل و دائم الخمر است میخواهم کارش را تمام سازم ولی حمایهٔ شخص بزرگی را نیازمندم که پس از انجام کار در پناه وی باشم» میتوانی این کار را متعهد شوی؟

پسر فرقد از شنیدن پیام فوق مسرور گشت، چه او نیز عثمان طارمی را حریف و دشمن خود میدانست و مادام از او در تشویش و تخویف می بود، بدون اکراه برامداد و استمانت خواجه رنگ آلود اظهار آمادگی نمود و یعقوب را نوازید .

روز دیگر یعقوب باز به منزل پسر فرقد رسید وی نیز ازو پذیرائی نموده، برمسند خود جاداد و از هر طرف صحبت راند، دربن نوبت یعقوب برای کشف محل خزینه آمده بود و بمرام خود موفق شده برگشت .

وقت شب است، ظلمت سر تا سر جهان را در برگرفته، یعقوب بمنزل پسر فرقد میرسد، اول در جای که قبلاً در نظر داشت نقب میزند ، راساً داخل اطاق خزینه شده یخدان را باز می‌نماید ، اما با محتویات آن تماس نمی‌کند رقعهٔ بدین مضمون نگاشته در آن جا میگذارد «آمدیم داخل اطاق خزینه شدیم مگر بدینجهت که تو آدم جوان‌مرد و بافتوت هستی با مال و اموال و نقدینه تو دست نبردیم . چون مابه پنج هزار درم احتیاج داریم پس توقع میکنیم که شما رقم مذکور را در خریطه انداخته به فلان مقام ته شن بگذارید، هرگاه شما خواهش ما نپذیرفتید پس خودرا برای مخالفت ما آماده دارید» .

رقعهٔ متذکره را در آنجا گذاشت و از اطاق خارج شد معاً بخیالش رسید مبادا دزدی نقب را دیده داخل خزانه بشود و آنرا به دزدد ، پس در آن مقام غوغای انداخت و فریاد زد «برسید برسید، دزدها داخل منزل پسر فرقد شدند» . همسایه ها بااین شور و غوغا از خواب جستند و جانب خانه فرقد شتافتند، یعقوب از بین پرید . پسر فرقد از خوابیه برخاست ،

طرف خزینه خود رفت، دید یخدان باز است ولی خریطه‌های طلا و روپیه تماماً جابجا است و دست نخورده. بغتتاً نظرش بر رقعه افتاد، برداشت پس از مطالعه خوش‌وقت شده گفت «این سارق‌ها برمن بسی احسان کرده اند.»

روز دیگر علی الصباح پنج هزار درهم در خریطه انداخته در جائیکه تعین شده بود گذاشت. چنانچه یعقوب خریطه پول را از آنجا دریافته برفقای خود نشان داد و سرگذشت آن را تماماً بیان کرد. رفقا از حسن تدبیر و جرأت وی تمجید نمودند.

عجالتاً یک واقعه دیگر از دورهٔ سوم حیاتش قلم بند نموده مقاله خود را بپایان میرسانیم.

حینیکه یعقوب نیشاپور را متصرف شد به وی اطلاع رسید که باشندگان نیشاپور میگویند یعقوب دارای سند و منشور امیرالمومنین نیست، زینجهت تسلط و تصرف وی برنیشاپور بیجا و ناسزا است.

پس از استماع کلمات فوق یعقوب برای اجتماع علماءوفقها و روسای‌شهرامرصادر نمود تا در حضورشان سند امیرالمومنین را آشکار سازد. حاجب بعجله منادی کرد. چنانچه فردای آن علی‌الصباح روساء و علماء گردآمدند، یعقوب خودش داخل قصرشده برفراز مسند شاهی متمکن و دو هزار غلام مسلح و مجهز براطرف تخت صف آراستند سپس رؤسا و کلانتران نیشاپوری را شرف حضور بخشید.

پس از تعارف یعقوب به حاجب امرداد که سند امیرالمومنین را حاضر سازد، حاجب به داخل اطاق رفته شمشیر یمنی را که در دستار مصری پیچیده بود حاضر ساخت و بعد از آن شمشیر را برهنه ساخته بحضور یعقوب گذاشت یعقوب آن را برداشته دور سر خود چرخ داد. نیشاپوریان مخوف و هراسان شدند گمان بردند که این اقدام وی برای قتل آنها است.

یعقوب از سراسیمگی و دهشت آنها بفراست دریافت، فرمود «مطمئن باشید، شمشیر را برای قتل شما نخواسته ام، بل در جواب افواه شما است که منتشر نموده اید و میگوئید یعقوب از خلیفه سندی در دست ندارد، خواستم سند را که نزدم موجود است بشما نشان دهم». حضار بعد ازین قدری نفس اطمینان کشیدند. یعقوب استفسار نمود «آیا تمکن امیرالمومنین برمسند بغداد بوسیلهٔ این شمشیر نیست؟»
حضار گفتند «لاریب»
یعقوب گفت «مرا نیز همین شمشیر بر مسند نیشاپور متمکن گردانیده، پس سند من و امیرالمومنین فرقی ندارد»

مترجم «غنی افغان»

معاونت ابتدائی در معالجهٔ حوادث ناگهانی

اثر مسز رابرتسن

در مقالهٔ گذشته جراحت وارده ، سوختگی و ضربت سیدگی موضوع بحث بود، اکنون میخواهم قدری در طراف معاونت ابتدائی بوقت رویداد ناگهانی که قدامات فوری را ایجاب می‌کند نظریهٔ خود را حضور خوانندگان محترم مجلهٔ « تاج محل » عرض کنم .

اولاً باید معاونت ابتدائی را توضیح داد و است که مراد ازآن چیست . معاونت ابتدائی محض کنوع کمک موقتی است تا آسیب دیده را فرصتی هد که بغرض معالجهٔ صحیح خود را به داکتری رساند. رضاً شما با طفلک خود بغرض هواخوری و گردش رآمده‌اید ، دفعتاً حادثهٔ رخ‌داد و طفل صدمه دید و ما در جای هستید که از شفاخانه و منزل داکتر سی دور است و معاونت طبی بصورت فوری به مداد شما رسیده نمی تواند ، درین صورت وظیفهٔ ادر چیست ، چطور می‌تواند به لخت جگر سیب دیدهٔ خود امداد رساند ؟ . بطور مثال ز جریان خون شروع میکنیم که بر دوقسم است یکی ز رگ و دوم از شریان ، خون برآمدن از شریان سبت به خون رگ مخوف‌تر میباشد . اگر نکات ذیل را توجه بوده طبق آن عمل نمائیم میتوانیم درین وقت باجگرگوشهٔ خود مساعدت نمائیم . جلوگیری خون در هر دو صورت از امکان خارج نیست . اگر خون بنرمی از زخم بروز میکند آنرا باید از رگ دانست ولی اگر بسرعت می برآید و در رنگ هم روشن تر است از شریان میباشد . در صورت آخرالذکر میتوان از فشار استفاده نمود ، چیزی سخت را دریک پارچهٔ صاف پیچیده بالای زخم بگذارید و فشار دهید ، اقدام فوری لازم است زیرا غفلت و سستی در چنین موارد موجب ضیاع خون و ضعف ضربت دیده میگردد . بغرض جلوگیری خون همواره میتوان از فشاریاسردی کار گرفت و تاجائیکه ممکن است باید طفل را در هوای تازه و آزاد نگاهداشت .

در صورت خون بینی باید طفل را مجبور ساخت که سرخود را بلند گیرد . پائین انداختن سر برلگن و طشت در چنین وقت مناسب نیست ، زیرا به برآمدن خون کمک می‌نماید . باید پارچه را از آب سرد کشیده زیرسر و گردنش گذاشت وگوشهٔ ازآن بربوک بینی‌اش نیز نهاد . اگر این عمل از جریان خون نتوانست جلوگیری نمود بازوهای اورا دفعتاً بطرف بالا برید و برای چند دقیقه در آنجا نگاهدارید . یک علاج بسی ساده که از زمان قدیم در معالجه خون بینی متداول است اینست که یک فلز سرد را در زیر سر مریض می گذارند ، تاثیر سردآن جریان خون را مانع میگردد .

طفل بعضی اوقات از سبب اینکه کدام ذرهٔ خاک و خاکستر در چشم‌اش رفته بشدت چشم خود را

می مالد و از درد زیاد شتلک میزند. مادر این احوال را دیده دست و پای خود را گم کرده از تعجیل و وارخطائی خودسرانه به چیزهای اقدام میکند که بعوض فایده به چشم طفل ضرر میرساند. حقیقتاً کمک به طفل در چنین وقت یک کار آسان هم نیست و هرمادر نمی تواند به کامیابی از عهدهٔ آن برآید، باید دقت زیاد بخرج داد. طریق بهترین اینست که طفل را مجبور سازید برای چند ثانیه چشم را به بندد. اکثراً بدین طریق اشک چشم گرد را می شوید، اگر این صورت سودمند نیفتاد پس چشم‌اش را بازنموده بدقت ملاحظه کنید. اگر دیدید ذرهٔ خاک در زیر پلک بالا قرار گرفته گوشهٔ زیر پلک را باانگشت گرفته چند نوبت پائین کشید، ولی اگر خاک در زیر پلک پائین جاگرفته باید از یک گوشهٔ دستمال صاف نازک در برداشتن آن کارگیرید.

در صورتیکه طفل از گوش بیقرار باشد و چیزی در آن رفته باشد مادر باید از همه اول دقت نماید که علت بیقراری آن چیست، اگر حشره ایست اورا وادارید که قدری سر خود فرود آورده یک بغله کند، سپس روغن گرم (امـا داغ نباشد) بنرمی در آن بریزید. این عمل عموماً حشره را مجبور میسازد که ازسوراخ گوش بیرون برآید. ولی اگر معلوم گردید که علت پریشانی طفل سنگ‌ریزه یا کدام شی دیگری است باید به طبیب مراجعه نمود. اقدام خودسرانه در چنین وقت و استعمال میل یا چوب گوگرد بغرض کشیدن آن خوب نیست، ممکن به پردهٔ گوشش صدمه رساند. در صورتیکه کدام دانهٔ باقلا، لوبیا یا نخود بگوشش افتاده باشد، نباید آب را بغرض کشیدن آن استعمال کرد. زیرا از اثرنم‌دانه پندیده بیش از پیش طفل را ایذا میرساند و در کشیدن آن هم به مشکلات بیشتر دچار میشوئیم.

اگر به سوراخ بینی طفل چیزی خلیده باشد باید سوراخ دیگر بینی را با انگشت فشـار دهیم و اورا مجبور سـازیم دهن خود را محکم بسته از سوراخ اول بشدت فش (فین) زند، تاچیزیکه در راهش حائل است بواسطهٔ فشار بیرون پرتاب شود، اگر این صورت نتیجهٔ مطلوبه نه بخشید باید فوری به طبیب مراجعه نمود. خودسرانه اقدام نمودن و میل را بغرض کشیدن آن استعمال کردن خوب نیست.

(معمای زینه)

بعد از مکث چند ثانیهٔ مخاطبم ساخته گفت «خوب ولی نمی توانم باین زودی ترا یله دهم، باید چند صبا نزدم باشی» سپس به یکی از آدمهای خود که کارل نامداشت اشاره نموده در لسان آلمانی گفت «بجیم این آدم سپرد تست» اورا زیر در

(بقیهٔ از صفحه ۳۱)

کدام تاوقت بر گشتنم نگاه دار و خوب متوجه احوالش باش تا از نزدت نپرد» من فهمیدم که محرم نخوانه، ناامید بر گشتم و از اطاق بیرون بر آمده براه افتادم، دو نفر تفنگچه‌ها در دست مرا تادم درب کدام رهنمائی نمودند.

اقتباس از «جریده انیس»

خانم نالاتقم

موقع نگارش عنوان بی اختیار باطراف خود دیدم که مبادا خانمم در اداره نیز حاضر باشد شاغلی لطیفی بقدری از زندگی با این همسر لجوج و بی پروا به تنگ آمده‌ام که مجبور شدم با در نظر گرفتن هزار بلیه برخود این چند سطر را بنـام درد دل بشما بنگارم . اگر نشر کنید خوب و اگر نکنید خوبتر است زیرا در صورت اول اظهار تاثرانم شده و در صورت دوم از فشار ثانی خانم که اتفاقاً مقاله بنظرش تصادف کند رهائی می یابم .

بیچاره من ، اگر خانمهای سایرین هم مثل خانم من باشند پس وای بر حال زار و فلاکت زدهٔ مردها.

راست گفته اند که زن قبرغهٔ کج است . میشکند ولی راست نمی شود هر قدر کوشیدم اورا به منطق خود قانع ساخته و از غریبی و حال زار خویش بفهمانم ولی موفق شده نتوانستم و او طوریکه عـادت تمام زنها است به لب و لنج کردن مرا تیر میکند و هیچ وقت حاضر نمی شود با غریبی من بسازد و یا از فضول خرچی دست بردارد .

این خانم کور سوادی هم دارد . مادر سلطان علی را خدا بیامرزد با آنکه هیچ تعلیم نکرده بود امـا با من می سـاخت کار و تنظیم خانه را بدست خود میکرد و مزدور زن بکار نداشت . پیسهٔ کادی هواخوری و رفتن بشرکت‌ها را ضرورت نداشت .

روزیکه پای این زن در خانه داخل شد دو سه ماه خیلی خوب بود و من می گفتم گوشهای شیطان کر باشد بسیار زندگی لوکس دارم . اما بعد از ماه سوم وضعیت رفته رفته تبدیل شد و پناه بخدا که سر کاکیت چه بمباریهای بوت‌ها شروع شد . هنوز دو سه جوره جوراب نوداشت چار جورهٔ دیگر نیز طلب نمود دو سیر روغن که در سرماه گرفتم تا بیست و پنجم ماه در مهمانیهای شیرین گل، ماه گل، بی بی گل، نفس گل ، وغیره فیصله شد . روزی نشد که من وارد خانه شده و او مرا با پیشانی باز استقبال کرده باشد با قهر و غضب می پرسد . کجا بودی باز سینما رفته بودی سرکته بخوری ! !

من بعاجزی جواب میدهم نی بخدا از روزیکه تو آمدی سینما سرم حرام باشد سینمای خودت که هر روز یک فلم نو میکشی برایمن کافیست .

دیشب از بس سرم قهر شد که چرا سگرت نه آوردی کلاه و یک بوت را در خانه مانده و یکپای لچ بیرون بر آمدم در تنگی تاریکی که ماداریم دو سه مرتبه بزمین خوردم و دفعهٔ سوم که از زمین بالا شدم سرم بسینهٔ یک آدم خورد دیدم آدم نیست رجب خان است و شررس اشکش میریزد گفتم خیره او برادر چه گپ است در خانه‌ات کدام مرده شده ؟

نی !

پس چه گپ است که گریه میکنی ؟

گفت از دست خانم ! (دیگر گریه برایش مجال سخن نداده و گـذشت)

گفتم شکر بابا هنوز کار ما که تا گریه نرسیده چه

(بقیه در صفحه ۲۸)

«افسانه» نگارش سردار محمد عبدالقادرخان افندی

مهمان فضول

- اعتراض معمول که « مهمان را به فضولی چه کار » هیچ تاثیر به آقای مهمان ما که ذکر خیر شان مضمون این داستان است ندارد و نه ما نکته چینی می نمائیم و مستدعی ایم که خوانندگان محترم نیز از این فقره دست کشیده محض در سرگذشت همه تن گوش باشند .

بهار است . رعد میغرد آسمان ابرآلود است :

رسم بمعهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

آقای صوفی عبدالرشید در دیوان‌خانه نشسته بایک رفیق مشغول شطرنج است که باران شدت نمود چنانچه گفته اند ،

عطای بزرگان و ابر بهار
به جای ببارد که ناید بکار

از باعث کم‌توجهی بلدیه کوچهٔ سکونت آقای صوفی چندان پختگی ندارد لهذا در طرفةالعین یک دنیای گل گردید . ترنگ ترنگ، ترنگ ترنگ از پس کوچه آواز زنگوله گردن اسپ گادی بگوش رسید ، چون امر معمول بود لهذا در شغل آقایون خلل نورزید . ناگاه اول کله اسپ ابلق بعد بدن و سپس گادی به نظر در آمد . در پهلوی جلودار مرد میانه سال نشسته و عقب پردهٔ تکهٔ چیت گل‌دار آویخته و در عقب آن یک خانم و یک طفل نرینه چهارساله نشسته اند . همینکه گادی ایستاد رآکبین فرود آمدند . مرد میانه سال که در جلو بود نیز پائین شد . خودش در جلو و خانم و طفل در قفا داخل منزل آقای صوفی گردیدند . آقای موصوف پردهٔ دروازهٔ اندرون را برداشته «خیر یا الله» گفته به خانم به تحکم گفت «درون شو کورخونیستی» «وی مرد که ! چرا دیوانه شدی خدایته یادکو» آقا کفش‌ها را از پا کنده « بسم‌الله » گویان سلام مسنون را بجا آورده داخل سراچه گردید. میزبان چون نگاهش به خواجه عاشق‌الله افتاد از جا برخاسته دستهای شان را بوسید « عاشق آقا خدا بیاره قدمها بر دیده »

رزق می‌آید بپای مهمان در خانه ام
میزبان ما است هر کس میشود مهمان ما

آقای مهمان گله آمیز پاسخ داد «ای بمان تو از ما غریبها چه خبر داری ! از شکارپور که برگشتم در مصیبت بیماری گرفتار شدم « عسکر » طفلکم هم از دست تو و سلفه و عیالم مادر خوجه‌جان مرده مرده زنده شد، و نواسه گک مه کتیم آوردم . به مادر خوجه‌جان گفتم که ای طفل را هم ببر ساعتاش هم تیر میشه تا به یک ده دوازده روز ، تا او وخت ما و توهم جور میشیم ، وای خداجان هنوز پایهایم درد میکند » میزبان از طوالت قیام مهمان شنیده چهره‌اش کاهی شد . جواب داد « حاجت به اینقدر وقت ندارد زودتر خداوند شفا عطا خواهد کرد » « کدام نوکر موکر درست هم داری که همی قلیان ره چاغ کند ؟ » «قدر راحت بفرمائید همه کار درست میشود » « نی مه تا یک چلم نکشم هوش به سرم نمی آید » «والله وا نام خدا سر تو هم جای قات شده بود که درای کوچه گنده درآمدی » میزبان جواب داد « چه باید کرد حصه بقدر جسه روی ناداری سیاه —

وگرنه کیست که آرام جان نه میخواهد »

« ای بمان . از دلکت پسه بیرون نه میشه آقایم . ای همه گپ‌ها گپ » صوفی عبدالرشید به تحیر که بعجب مرحله گیر آمده سکوت ماند . کمی بعد بساط شطرنج حاضر شد و خواجه عاشق الله داخل بازی گردید . سبیل‌ها را تاب داده مهره‌ها را بشدت میکوفت « کشت » وهی زمزمه می فرمود :—

پیل ز کج‌روی شده پهلو نشین شاه
بیچاره رخ که راست رو است در کنارها ست

چای حاضر شد . مهمان چشیده به استهزا گفت « ای چای است یا بلک توت . اگر میدانستم که شما اینقدر چای بد میخورین چای اعلی در خانه داشتم کتیم می‌آوردم » صاحب خانه خجل گردیده گفت «عاشق آقا ! چیزی که در کیسه گرد سر خلیفه . من هیچ گاه لاف ثروت نزده ام —

گر گدا را شد میسر نان شام
او چنان خسپد که گو سلطان شام

تر و خشک که میسر میشود قادر توانا را سپاس بی‌قیاس گفته صرف می‌نمائیم » « آقا اصل اینست تو زندگی را یاد نداری .

گر حیات همین است خو لعنت برین ،
زین چنین زندگانی مرده به »

میزبان به خود اندیشید که :-

جواب ابلهان باشد خموشی

مکرر آقای نووارد مشغول گیرودار شطرنج گردید . چون بشدت مورمها را با یک دیگر میزد که فرزین پرید باز به تحقیر ایراد کرد «چو ـ چو ـ چو ـ چو ـ وا قربان ! بساط شطرنج میخواهی یا جان آدم شطرنج دارم آغا که ده خوابت ندیدی ، کاش که هموره هم کتیم میآوردم »

همه مطالب برطرف . صاحب خانه از بیانات مهمان بلاریب دریافت که مشارالیه خواهی نا خواهی قیام طولانی را مدنظر دارد . چون میزبان مدرس و مرد متوسطالحال بود لهذا مهمان داری طویل از قدرتش بعید بود ، مگر سکوت را علاج این بلای ناگهانی شمرده مهر خموشی را بر لب گذاشته خود را تسلی مینمود که :-

هرچه آید بر سر اولاد آدم بگذرد

آواز آذان بگوش رسید . آقای صوفی عبدالرشید و خواجه عاشقالله به مسجد رفته بعد از فراغت نماز عشاء برگشتند. آقای خواجه گرفتار خلاط است که ساعت دیواری زنگ و شب را بنواخت باز آقای مهمان دریافت « ماره نان مان هم تو مردکه دادن داری یا عشقالله بزنیم . طفلک مه ره هم خوگرفته و خود هم چندان ده جان خود جورنیستم» «خواجه آقا چون گوشت قدری سخت است دیر شد» «ده خیالم که فیل کشتی» «قدری صبر بفرمائید، شام حاضر میشود» «سگ صبر کد که استخوان یافت» به هرحال عاشق آقا :-

صبر تلخ است و لیکن بر شیرین دارد

«شیرینی شیرینی خوبسیار میگی، کدام زره حلوا هم پختی یانه ؟ . مادر خوجه هم دندانهایش خراب شده بود کشیدیم هنوز دندان بچوش نساختیم و دندانهای خودم هم از کار رفته» صاحب خانه مفهوم گردید که هرگاه حلوا حاضر نشد سخن به درشتی و زشتی سرانجام خواهد یافت پس برخاسته فرمایش داد . لهذا از باعث خورش تازه شام زیاده در تعویق افتاد . هی خواجه است که لن و طعن مفرستد درپایان کار خوان افراشته و شام چیده شد، همینکه آقای مهمان «بسمالله» گویان دست به طعام دراز نرد بخندید «گوشت نام خدا ایقدر سخت است که کشش کنی ده رمه میره آغایم جانم ! دو پولک زیاد و گوشت بره نازک، نه که ای گوشت فلاکت میش پیر» «خواجه آغا در این کوچه ازاین بهتر دستگیری نمیکند »

پل گرد و بازار دراز

پیش هم گفتم که از دلکت پل نه میبرآیه» میزبان بدبخت تن به تقدیر داده خسه اوقات استخلاص را از این مهمان فضول مستدعی است .

وقت خواب در رسید میزبان مؤدبانه معروض داشت «خواجه جان برای خودتان تهیه خواب و راحت در سراچه دیده شده . چون منزل مختصر است تکلیف را عفو فرمایند» مهمان بکمال لاپروائی جواب داد «خیرمه کتی نواسم ده سر بام خو میکنیم . آغا تو یک‌ذره گک سره ده بخت کو که ده ای گرمی و ده ای قطی» «موسم که هنوز قابل شکایت نیست . علاوه در بام با مستورات صورت ندارد» آقای خواجه به بکمال آسایش پاسخ داد «خیر است یک پرده آویزان میکنیم یکطرف ما خو میکنیم و یک طرف زنها» « در این نیم شبی تهیه دشواری زیاد دارد به بخشید» آقای مهمان بغضب رد کرد «پرده گادی را آویزان میکنم و بس» «آخر چوب نیست» صاحب خانه جواب شنید که یک عصای خود مهمان و یک عصای جد میزبان که مشارالیه بطور تبرک نگه داشته، موجود است . میزبان واضح نمود که یک زینه هم لازم است که بردیوارهای رفیع برآمده معامله صورت بگیرد. لاکن در دماغ مهمان تدارک همه چیز دیده شده گفت که زردبان که در کوچهٔ بلدیه برای ترمیم چراغها وغیره آورده اند، کفایت میکند. القصه که بعد از دلایل زیاد، میزبان مهمان و یک خادم به امداد یک دیگر زردبان سنگین از کوچه برداشته کشان کشان داخل دالان نمودند . در این گیرودار خواجه عاشقالله افتاده مضروب گردید از جا برخاسته صوفی را دشنام زیاد زده رفته بخوابید .

فردا طبعاً ضربها که رسیده بود آماسید و به درد آمده، آقای خواجه عاشقالله خیلی به تکلیف بود «برادر همو داکتر عبدالغنیخان ره بخای، که مره به بینه، یک مرد شیر پاک نیک است، دست شفاهم داره، باز خانه بیگانه آباد پیش هم غریبی مره

دیده عیال و نواسه به مفت دوا و درمان کده» صاحب خانه بعد از واقعات شب گذشته متوقع بود که آقای مهمان تخفیف زحمت نموده این اسباب تکلیف را انجام خواهد داد . مگر آقای خواجه چون قیام طویل را مد نظر داشت واقعات مذکور به اراده شان فرق نه می آورد . معالجه و تیمارداری صوفی عبدالرشید مسکین را دوچار خساره زیاد نموده مشارالیه در تردد است که به چه تدبیر از چنگ این مهمان بی مروت خود را رها کند ، لاکن عجالتاً هیچ تدبیر به فکر نرسید . آقای مهمان ایراد بر پرهیزا ، نمود و تا توانست طباخ را بکوفت . مرد مزدور بلا اطلاع آقایش فرار نمود وقتیکه آقای صوفی وارد گردید معاملات را دریافته مهر خاموشی را بر لب گذاشت .

پس از چند روز مهمان موسم را خوشگوار دیده به میزبان گفت «صوفی آغا وقتیکه تو بخیر بازار رفته بودی کتی عیالم مصلحت کدم . گپ ما یکی شد که صبا بخیر نواسه گک خوده سنتی بکنیم دگه بخیر یک دیگ درویشی قیماغ چای کت نان‌های خدا خوب کده پنجه کشی روغنی سرشته میکنی و استاغلام رسول ربابی را هم میخانی که یک خوب جشن کنیم خیال خو همی بود که بیرون ده کدام باغ ماغ برویم مگر پای ام هنوز درد داره اینه حالی ده همی لب باغچه» صاحب خانه از نقشهٔ تازه ششدر مانده دوان دوان نزد خانم رفت چیزی زیور طلا را رهن گذاشته فرمایشات آقای مهمان را بجا آورد .

علی‌الصباح خواجه و اهلیه‌شان طفل را کرتی اطلس قرمزی در بر کلاه قره قلی بر سر و کفش زرین دربا و سر پنجه‌ها حنا کرده و چشم‌ها سرمه کشیده داخل سراچه کردند ، همینکه چشم طفل بر سلمانی افتاد دریافته جیق کشید « وای آغا برس» آقای خواجه برآشفته طفل را کوفته گفت «مرگ چه بلا زدیت » القصه بعد از عملیات مروجه طفل چهل یوم بستری بوده، ایام بدین منوال بگذشت شب چهلم مهمان اعلان نمود « صباح بخیر میرم» صاحب خانه از روی اخلاق دریافت «اینقدر زود به شما تکلیف که رونداده »

«خانیت آباد نواسه‌یم حال شکر بمثل گل واری جور شد و مادر کلانش هم بهتر است خودم هم اینقدر تکلیف ندارم اگر بسیار میگم یک هفته دگر هم بخاطرت می مانم » الغرض که به هزار خواری و زحمت بعد قیام دو ماه این مرد بی‌مروت دعوت خود ساخته را انجام داد .

مهمان گرچه عزیز است و لیکن چو نفس
خفه میسازد اگر آید بیرون نرود

(خانم نالانقم)

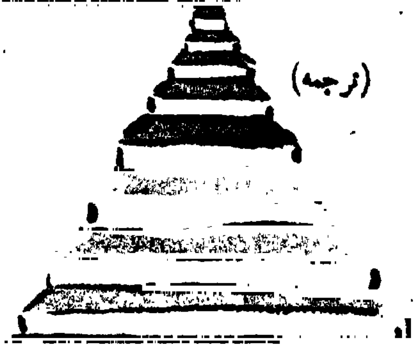
حال است تمام خانه‌ها از دست خانمها ویران شده یک ماه معاشم یک پیراهن او شد . من چه بپوشم چه بخورم .

گفتم تکهٔ مناسب که باقتصاد ما موافقت کند میخریم که پردهٔ ما شود چهره‌اش سرخ گشته گفت : که فیل داشتن خوش داری فیلخانه را هم بساز . ترسیده ترسیده با خود زمزمه کردم «فیلیکه همیشه بشانهٔ من سوار باشد به چه درد می خورد ؟ »

(بقیه از صفحه ۲۵)

عادت اوست که صریحاً دشنام نمیدهد ولی عصبی که شود بسلطان علی میگوید برو پدر نالت نان خو بخور ! من هیچ نمیگویم ، فقط شولهٔ خوده خور و پردهٔ خوده میکنم تا رسوا نشوم. و ملامتش هم نمیدانم زیرا زنها طبعاً ناقص می باشند و تاکه نقص طبع آنها اصلاح شود خیلی بکار دارد .

اینک من به اشخاصیکه خانم ندارند تبریک میگو. آنها حقیقتاً خوشبخت‌ترین مخلوقات خدا هستند



(ترجمه)

معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(۷)



ولی صدای شلاشل آبشارها و وزش
اد صرصر و اشپلاق‌های مهیب باد که از
هر جانب برمیخاست مرا بزودی ناآرام
ساخته بر خوف و ترسم افزود ، سراپا
گوش و چشم در انتظار دشمن بود .
متأسفانه من درین وقت چیزی با خود
نداشتم که بآن بدن خود را از برودت
هوا محفوظ میداشتم ، حتی کرتی کلفت
خود را بسه کتابچهٔ سکدر و ساعت بند
دستی (مچی) و پیپ و کیسهٔ تنباکو بهسنگ
کش داده بودم و از تعجیل زیاد ازو
نگرفتم ، بدون یک مشت پول و چند
عدد بسکوت که از رهرو خریده بودم
چیز دیگر درین وقت نزدم موجود نبود .
چند دانه بسکوت را بزور آب از حلقم
فروبردم، سپس دوباره سر را بر سنگ
گذاشته کوشش نمودم قدری استراحت
نم ، اما شدت سرما و وزش باد تند
هلتم نمیداد و سرتاپا وجودم مانند برگ
بید میلرزید . گرسنگی نیز مرا کاملاً از
پا نشیده بود . خورش‌های لذیذ لندن
یک یک از جلو چشمم میگذشت و روحم
را معذب میداشت ، و باخود میگفتم‌ دای
گر درین وقت یک قاب خاگینهٔ تخم با
یک گلاس وسکی برایم میسر گردد ،
دم صبح قدری پینکی‌ام برد و چون بیدار
شدم دیدم تمام اعضای بدنم کرخت و
بطور سرد میباشد که هیچ به حرکت قادر
نیستم ، حواسم نیز بدرجهٔ پرت بود که
در ابتدا نمی‌دانستم در کجا میباشم. کمی
بعد ربازو تکیه نموده سر خود را قدری
از خاک برداشته پایان بطرف وادی
نظر انداختم و چیزی به نظرم خورد
که از دیدن آن توگوئی صاعقه بر من
نزول کرد، فوراً از جا برخاسته بوتهای
خود را پوشیده و برای حرکت آماده
گشتم .

چه میبینم پایان به فاصلهٔ بیشتر از ربع
میل ده نفر در تلاشم برآمده اند و
بطوریکه حیوان وحشی را از قات جنگل
بیرون میکشند بهر سو های وهو انداخته
مرا می‌پالیدند . من چار غاوک نموده
بزودی خود را بیک خندق رسانیدم که
تا دور رفته بود و بسرعت در پناه آن
چند صد گز رفتم ، چون درین وقت
به عقب خود نظر انداختم دیدم که محض
نصف آن عده مرا دنبال می نمایند ،
ولی مرا ندیده اند ، زیرا به همان طریق



قال مقال دارند و بطرف قهٔ ته میروند. من فرصت را غنیمت دانسته به همان طور تا نصف میل پیش رفتم، سپس قد راست ایستادم و باطراف خود نظر انداختم، یکی ازان مرا دیده رفقای خود را از مقامم اطلاع داد و تمام شان بسرعت به دنبالم رسیدند. من ظاهراً راه فرار را پیش گرفتم، ولی کمی دور رفته باز خود را به همان جر (سنگر) انداختم و به نقطه ایکه شب را در آنجا بسر برده بودم برگشتم، از آن جا چون به عقب خود نظر انداختم دیدم تمام شان به همان سرعت بطرفی روان بودند که مرا در آنجا دیده بودند.

من ازین کامیابی خود خیلی خوشوقت گردیدم. دویدن هم خونم را به حرارت آورده بود، بسکوتهای باقیمانده را از جیبم کشیده خوردم و دوباره به دویدن آغاز نمودم، ولی چون من از توپوگرافی محل اطلاعی نداشتم مترسیدم مبادا در تلکی گیرآیم.

کمی بعد باز تعقیب کنندگان مرا دیدند و به دنبالم رسیدند، اما درین نوبت تعداد شان بیش از سه نفر نبود، چون آنها راقریب خود یافتم بسرعت خود افزودم ولی نوردی نبودم ترس داشتم مبادا بزودی از پای بیفتم و بدست دشمنانم اسیر گردم، باخود میگفتم «کاشکی درین وقت یک تتوی (اسپ قد پست) افریقای جنوبی میداشتم تا بر آن سوار و خود را از چنگ این قزاقها نجات میدادم. فضل خداوند شامل حالم بود و در سرعت رفتارم سکتگی وارد نشد، درین وقت بیک جوی رسیدم که از آب بطوری لبریز بود که جستن از روی آن ممکن نبود. خوش بختانه یک بند آب به نظرم خورد و به کمک آن از جوی گذشتم و راه پاوانی را پیش گرفتم و تا حدیکه میتوانستم بسرعت خود افزودم و هیچ به عقب خود نمی دیدم زیرا وقت بسیار تنگ بود. بیش از صد گز رفته بودم که بدست چپ دود بخاري توجه مرا بخود جلب کرد، به عجلهٔ زیاد بدان سو شتافتم، دیدم آدم سالخورده از دریچهٔ خانه نگران حرکات من است. من بدون استیذان در را باز نموده داخل اطاق شدم، دیدم بهر جانب الماریهای قشنگ و اثاثهٔ قیمت بها زینت یافته، بیشتر الماریها از کتب و مسکوکات قدیم و آثار حجاری مملو بود. همان آدم معمر چون مرا بداخل اطاق دید دور یک میز که کاغذات رنگا رنگ بر آن چیده شده بود بنشست چهره مدور و سرطاسش مرا بخود متوجه ساخت، یک جوره عینک کلفت از نوک بینی عقابیاش آویزان بود، سر خود را برداشت از بالای عینک بسویم نگریسته به نرمی گفت «رفیق عزیز! خ... باشد این وار خطائی و سراسیمگی چه معنی دارد؟» من جوابش بسوی دریچه رفته بطرف تعقیب کنندگان اشاره نمودم در آنوقت تخمیناً به فاصلهٔ نصف میل دور بودند.

«خوب به اصل مسئله رسیدم، نه نه شما همان قاتل ... باشید که از چندی راه ... را اختیار نمودهاید پولیس را در ... پریشان ساختهاید؟ ... اکنون قدری استر... نمائید و در آن اطاق ... رفته دم خود را ... کنید من میروم پولیسهای دهکی را ... داخل شدن به منزل ... کردم، اما لطفاً دروا... از داخل خوب محکم به بندید تا از شرشان محفوظ ...

من از لطف و مهربانی او اظهار امتنان نموده طبق هد... عمل نمودم، داخل اطاق شده در را به بستم، ولی یک... عجیب پلههای در باهم چسپیدند که از شنیدن آن دلم ترق... کرد و بگمانم رسید که بدستخود خود را اسیر ساختم ... و دانسته در تلک دشمن گیرآمدم، اطراف اطاق را ملاحظه نمودم، بدون یک روشندان کوچک بغرض تجد... روزنهٔ دیگر نداشت و تمام الماریها از بوتلهای ادویهٔ رنگا... پر بود که به مجرد داخل شدنم بوی خفه کننده آن برسر



زرد و دلم بد بد میشد. چند دقیقه پس تر در باز شد و روشنی روان‌بخش آفتاب را بداخل اطاق دریافتم. چون بیرون اطاق خود بطرف سالون کلان نظر انداختم دیدم همان مرد عمر رسیده بر آرام چوکی (صندلی استراحت) لمیده مشغول مطالعه است. بسویش رفته پرسیدم «بخیر رفتند؟» سر را بالا نموده گفت «بلی بآنها گفتم که شما در نزد من نمی‌باشید و راساً به جانب وادی فرار نموده‌اید» آقای «ریچارده هینی» خوب شد میخواستم در تنهائی از حضور شما چند مسئله مهم را دریافت کنم» به مجردیکه این الفاظ از زبانش برآمد دیدم پلکان چشمش قدری لرزش بخود گرفت و بعد از آن باهم جفت شده چشمان کبود تیزش را از نظرم مستور ساخت. تکانی بخود خوردم و همان فقرهٔ سکمبر (این شخص معروف دارای چشمان عجیبی است میتواند مثل باز از آن کار گیرد) مانند یک رو برقی در دماغم جا گرفت. ترس و خوف بی حد بر من مسلط گشت و دانستم بدست خود خود را به گیر دادم.

میخواستم حمله برده وی را در جایش گرفته خفه کنم و بعد راه گریز را برگزینم، چون درین وقت به پشت سر خود نظر انداختم دیدم دو نفر پیاده تفنگچه‌ها در دست نگران حرکتم میباشند و راه فرار برایم مسدود ساخته اند، ناچار از اراده خود دست کشیده بطوری پیش آمدم که هیچ از آن متأثر نشده باشم»

از گفتار پیرمرد برایم معلوم گردید که او مرا میشناسد ولی در شناخت من متردد بود زیرا قبلاً هیچ مرا ندیده بود پس کوشش نمودم از موقع استفاده نموده اورا از راه بکشم و خود را از چنگش وارهانم، گفتم «آقا به عقیده بخیالم در باره بنده اشتباه نموده اید، من ریچرد هینی، را بجا نیاوردم، اسمم «آتین زلی» است، قسمت ناسازم مرا بدین جا کش و کشال آورده» زهرخندی سرداده بالحن خشن گفت «آدم زرنگ هستی مانند دزدهای زیرک خیالداری بهر قالب در آئی و استخوان قدیم را هم بازی داده جان بسلامت بری، آقای هینی مطمئن باش که این صورت ممکن نیست»

من باز حواسم را جمع نموده گفتم «کدام روز بدبخت بود از خانه قدم بیرون گذاشتم، از وقتیکه از کشتی فرود آمده ساحل «لیت» پیاده شدم روز خوبی را ندیده‌ام، من بیچاره که از گرسنگی و ناداری جان به لبام و پس یک لقمه‌نان مانند سگ فوس میزنم، نمی دانم کدام جنایتی را مرتکب شده ام که باین سرنوشت زشت دچارم ساختند. اگر چند پول سیاه را از جیب موتر شکسته که در شیله افتاده و از کار رفته بود کشیدم چندان بدی که نکرده‌ام و برای این جرم خفیف مستحق این سزای سخت نمی توانم شد. از دو روز است که پولیس دنبالم را یلا نمی‌دهند و در پی آزارم میباشند»

پیر مرد پرسید «میتوانی سرگذشت دو روزهٔ خود را یک یک بمن بیان کنی؟»

من لب و لنج خود را شال نموده قواره و صدای خود را بطوری ساختم که مختص گدایان و بی‌نوایان میباشد و باز به نرمی جواب دادم «ابداً ممکن نیست از دو شبانه روز است یک لب نان میسرم نشده، اگر میخواهی سرگذشتم را گوش کنی اول قدری غذا برایم تهیه کن، تا آنرا خورده بتوانم درد دل خود را سردهم.»

بسویم بدقت دید، از وضعیت‌اش برایم هویدا گردید که قول مرا قرین صحت پنداشته زیرا آدم خود را خواسته به آوردن ماحضر امر داد. چند دقیقه پس ز طعام مختصری بایک گلاس آب جو حاضر گردید. به رغبت زیاد خورده قصهٔ فرضی را سردادم که چطور به ساحل لیت از کشتی فرود آمدم و بعد ازآنکه پولم تمام شد پریشان و سرگردان بودم تا قسمت مرا یاری نمود و موتر شکسته در یک شیلهٔ به نظرم خورد، از جیب آن چند عدد نوت (اسکناس) و پول سیاه میسرم گشت، در وقتیکه میخواستم یکی ازین نوتها را به نانوای داده چند قرص نان بخرم بر سرم مشتبه گردید و از قولم گرفته میخواست به پولیس تسلیم نماید، در عرض راه دستش را تکان داده خودم را از چنگش وارهانیدم، و راه فرار را پیش گرفتم، اما از دو روز است که آب در شکمم گرم نشده و من پیش و پولیس از دنبالم میدوند.»

چون قصه را بدین جا رسانیدم خاموش شدم، پیرمرد چند نوبت از بالا تا پائین وجودم‌را بدقت دید هر نظر او تمام ذرات وجودم را بلرزه میآورد از چشمان عقاب مانند او شیطنت و خباثت هویدا بود، اما اینقدر دریافتم که مرا کاملاً بجانیاورده و متردد میباشد و اینکه بیانیه فوق اورا بیش از پیش در تشویش انداخته.

(بقیه در صفحه ۲٤)

خوان نعمت

کباب شامی

لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(۱) گوشت گوسفند	۲ پوند	۲ پاو
(۲) روغن	۱۲ اونس	۳ خور
(۳) پیاز	۸ "	۲ "
(۴) کشنیزخشک مرچ‌سیاه زنجفیل (زنجبیل) مساوی الوزن	٤ درام	۱½ مثقال
(۵) مرچ سرخ	۲½ "	۱ "
(٦) هیل دارچین	۱¼ "	½ "
(۷) خشخاش	٦½ "	۲½ "
(۸) بادام	۱ درجن	۱۲ دانه
(۹) تخم (بیضهٔ) مرغ	------	۳ دانه



هدایت:— اول گوشت را خوب‌کوفته بسان آرد بسازید سپس مسالجات را با خشخاش و بادام میده‌کنید پیاز را صاف کرده خوب باریک نمائید. پس پیاز و مسالجات باریک شده را در قیمه کت کنید نمک بقدر کفایه شامل سازید زردی سه دانه تخم را در قیمهٔ مذکور مخلوط نموده خوب لت کنید که یکجان شوند. بعد بقدر ٤ اونس پیاز را در روغن سرخ کنید وقتیکه بادامی شد از روغن بکشید پس قیمه را به قطر ۳ انچ گرد و بضخامت نیم انچ، هموار ساخته در روغن بریان کنید و سرخ شده را میده کرده با نیم پو آب آمیخته بالای کباب و روغن بریزید و دیگچهٔ شامی کباب بر آتش بگذارید حینیکه آب جذب شد و کباب بروغن آمد مکمل است در بشقاب چیده بالای آن برگ انداخته نوش جان نمائید.

مطبخی باز پیاز از جهت قیمه خرید
تا دگر آب ز چشم که روان خواهد بود

در مطبعه لطیفی . توسط م لطیف چاپ شده است . دهلی



بنات میز نانخوری



در ممالک متمدن تزیینات میز نانخواری در اهمیت باخود غذا بیک پایه قرار گرفته است. ظروف چینی و بلور، کارد و چنگال و قاشق و میزپوش بدقت زیاد انتخاب میگردد . این موضوع بخوبی درین تصویر با گل و اقسام میوه‌های افغانی و هندی از قبیل انار قندهاری ، انگور برکی ، سیب نازک‌بدن کابل ، بیو گوشهٔ کشمیر ، کیلهٔ بمبئی ، اناناس مدراس ، سنتره ناگپور ، و امرود الهآباد زینت یافته است و بطوری ترتیب داده شده که بنظر درهم برهم میآید و حال آنکه کمال دقت در انتظام آن بکار رفته .



از شکوفه شکفته گشت جهان
وز ثمر بارور شدند اشجار

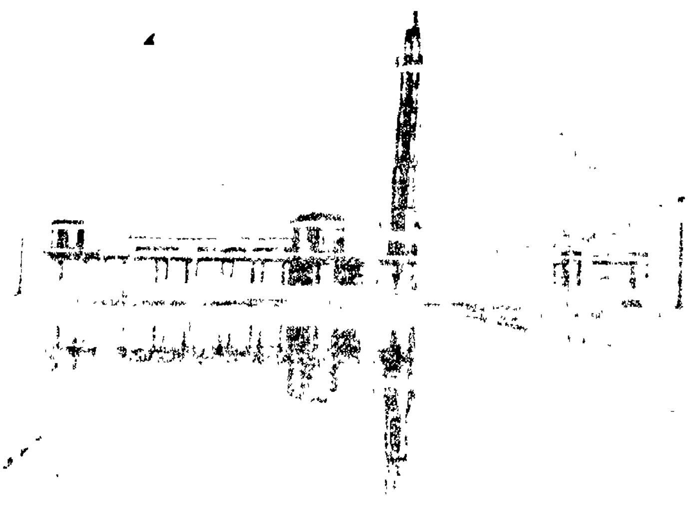


تاج محل

مجلهٔ ماهوار مصور در فارسی افغانستان حاضره

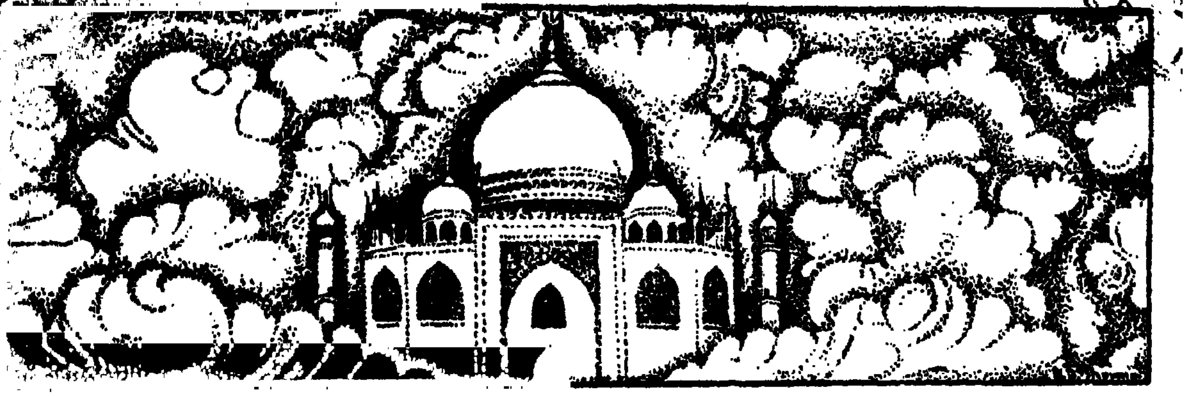
فهرست مندرجات

مدیر : محمد علی غازئی . ایم ، ای .



یکی از مساجد قشنگ بهوپال (هند مرکز

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی   بجز بنای محبت که خالی از خلل است



مرام متحدین بعد از جنگ

امروز که وضعیت جنگ کاملاً تغییر یافته و هرکس
ند که در فتح آخرین متحدین اکنون هیچ جای شک
دید باقی نیست ، نامناسب نخواهد بود اگر پروگرام‌های
دیماکراتیک را که بغرض تأمین امنیت و پیشرفت امور
ادی در نظر گرفته‌اند قدری مورد بحث قرار دهیم.
قبل از آنکه باصل موضوع بپردازیم بهتر است از مرام
‌ها که در صورت فتح در مخیلهٔ خود جا داده بودند
مختصراً تذکار نمائیم ، تا هرکس بتواند به تفاوت مرامی
یاسی این دو جنبهٔ بزرگ که امروز در گیتی روی کار
پی برد.

نازی‌ها پروگرام اقتصادی و سیاسی خود را که آرزو
نند برتمام ملل گیتی تحمیل نمایند بـاسم «آئین نو»
میکردند و در نظر داشتند بعد از حصول کامیابی امور
ادی دنیا را تماماً تحت کنترول و فرمانروائی خود
نه بطوری ترتیب دهند تا ضروریات روز افزون آلمان
فراهم نماید. دربن پروگرام مفاد ملل دیگر هیچ سنجیده
ه بود و آنها مجاز نبودند طبق دلخواه برفع نواقص
خلی و اصلاح امور اقتصادی کشور خود اقدام نمایند،
عکس مجبور بودند بقرار دستوراتیکه از طرف آلمان
ها داده میشد کار نموده مواد اولیه و زراعتی را بغرض
رف کارخانجات و خوراک اهالی جرمنی بهم رسانند.
پروگرامیکه متحدین برای امنیت و بسط امور
اقتصادی دنیا بعد از جنگ طرح نموده اند با مرام نازی‌ها
کاملاً متفاوت است . منشور معروف اتلانتیک که بامضای
«روزولت» صدر جمهور امریکا و «چرچل» وزیر اعظم انگلستان
نشر یافته بیش از همه مارا از حسن نیات دول دیماکراتیک
خوش‌بین و بیک آتیهٔ بسی روشن و مسعود امیدوار میسازد.
هر دو قائد اعلان نمودند که نصب‌العین انگلستان و امریکا
ازین جنگ توسعهٔ اراضی نیست ؛ اما نمی توانند ببینند که
ناحیه‌ای بدون رضا و رغبت اهالی‌اش به مملکت دیگری
تعلق گیرد ؛ هر دو مملکت جمیع ملل را در انتخاب طرز
اداره که آنها برای خود می پسندند ذی‌حق دانسته احترام
میگذارند و آرزو دارند حکومت‌های شاهی و جمهوری را
که از حقوق مشروع خود محروم گردیده اند بار دیگر
روی کار بینند ، علاوتاً با در نظر گرفتن مشکلات و
مسئولیت‌های موجوده شان هر دو متحداً در راه تحصیل
سعادت بشر و رفاه جمیع ممالک گیتی خورد و کلان،
غالب و مغلوب تشبث ورزیده سعی خواهند نمود
مساویانه به تجارت آزاد و مواد اولیه دنیا که برای ترقی
اقتصادی شان لابد است دسترسی یابند، و نیز در صدد
اند که بین تمام ملل گیتی یک اتحاد و اشتراک مساعی و
توافق نظر در ساحهٔ اقتصادیات پیدا کنند، تا بدین
واسطه بوسائل تأمین سعادت کارگران و پیشرفت امور
اقتصادی و اجتماعی نائل گردند. هر دو توقع دارند که
بعد ازینکه بساط ظلم و تعدی نازی‌ها از روی کرهٔ ارض
برچیده شد، چنین امنیت را بروی کار آید که تمام

ملل را در داخل خاکشان به وسایطی نائل سازند که بوسیلهٔ آن بتوانند باسودگی و آرامی و بدون تهدید دیگران حیات مستقل را بسر برند ، و این که بحرها و اقیانوس‌های وسیع را برای استفادهٔ هرکس باز نموده موانع را کاملاً از بین برند، هر دوی آنها میخواهند که تمام ملل گیتی نظر به دلائل حقیقی و روحانی باید از استعمال قوه و زور دست کشند، و تا وقتیکه بعضی از ملل از استعمال قوای بری، بحری و فضائی در خارج حدود شان بغرض تعرض یا تهدید دست نکشیده اند و تازمانیکه کدام سیستم جدید بغرض تأمین امنیت گیتی بروی کار نیامده، خلع سلاح چنین ملل را لازمی میدانند و هم چنین با وسائلیکه در دست دارند کوشش خواهند نمود که ملل سلح‌جو را از مصارف بیجای تسلیحات و تجهیزات نجات دهند .

چیزیکه مارا بیشتر به آتیهٔ روشن امیدوار میسازد همانا مادهٔ اخیر این منشور است، متحدین برای برقراری امنیت دائمی خلع سلاح محورین را یک امر ضروری میدانند و اراده دارند تمام اقدامات عملی ساختن این نظریه را از امروز اتخاذ نمایند . هم‌چنین برطانیهٔ کبیر و اتحاد جماهیر شوری در قرارداد خود اشعار میدارند که هر دو متفقاً برای برقراری امنیت دائمی اقدام نموده نخواهند گذاشت که بار دیگر صلح گیتی بواسطه آلمان یا کشور دیگری در خطر افتد . قراردادهای انگلستان با مصر، عراق، ترکیه و ایران نیز تماماً بر حسن نیات ملل دیماکراتیک دلالت میکند و تمام ملل دیگر را امیدوار میسازد که بعد ازین هیچ ملت در راه حقوق مشروع شان نمی تواند حائل گردد، یا بر خاک شان تجاوز نموده استقلال و آزادی‌شان را در خطر اندازد، البته چنین اقدام از طرف ملت خون‌آشام یک چیلنج علانیه بر ضد دول دیماکراسی، که تأمین امنیت گیتی را یکی از وظائف خود میدانند، شمرده خواهد شد .

در پروگرام‌های بعد از جنگ متحدین اراده دارند که دنیا را از فشار اقتصادی که امروز در اثر این جنگ صورت بس وخیمی را اختیار کرده وارهانند و وسائل سعادت و خوشوقتی جهانیان را ازین درک فراهم سازند، چیزیکه از همه اول برای ترقی ممالک غیر صنعتی لازم و ضروری است تجارت آزاد و سرمایهٔ فراوان است، برای مسئله اول منشور اتلانتیک و دست فولادی متحدین ضمانت میکند و برای دوم منابع هنگفت ثروتی‌شان مکفی است چه از هر حیث بر ممالک دیگر گیتی برتری دارند، و هیچگاه دچار فقر و ورشکستگی نشده اند و بعد ازین هم فاقد سرمایه جهت دادن قرض به کشورهای دیگر به منظور ترقیات اساسی شان نخواهد شد، لندن و نیویارک همواره مراکز مهم سرمایهٔ جهان بوده است و بعد ازین نیز خواهد بود سیاست اقتصادی انگلستان و امریکا درین چند سال اخیر که بغرض بسط و پیشرفت امور اقتصادی سایر کشورها چه از لحاظ منابع و چه از نظر تولید مواد خام تعقیب گردیده بیش از همه چیز قول ما را تصدیق میکند و یک مستقبل بسی روشن و امیدبخش را در مقابل چشم ما مجسم میسازد . این دو مملکت مقتدر مقدار هنگفتی از سرمایه خود را در توسعه وسائل ارتباط جدید و فابریکات صنعتی در ممالک مشترک‌المنافع برطانیه، هند، جنوب امریکا وسائر قسمت‌های جهان بکار انداخته‌اند، نظریهٔ انگلستان و امریکا همواره این بوده که محصولات و ثروت جهان را از هر حیث ترقی دهند و بدین واسطه سعادت و خوش‌بختی تمام گیتی را که خودشان نیز در آن زندگانی دارند فراهم نمایند، ونگذارند دنیا بار دیگر به چنین سرنوشت شوم دچار شود .

✲ ✲ ✲

یاران چو به اتفاق دیدار کنید
باید که ز دوست یاد بسیار کنید
چون بادهٔ خوشگوار نوشید بهم
نوبت چو به ما رسد نگونسار کنید

(ترجمه)

حیات برادران توأم سیامی

«ریدرز دائی جست»

غالباً هر کس چیزی دربارهٔ برادران توأم سیامی شنیده است، اما نمی دانیم چند نفر میتوانند به سوالات ذیل جوابات قناعت‌بخشی دهند: در مقابل قانون آنها دو نفر بودند یا فرد واحد شمرده میشدند؟ اگر یکی ازین برادران توأم مرتکب جنایتی میشد دومش را میتوان مسئول یا شریک آن دانست؟ آیا در یک وقت هردوی آنها گرسنه میشدند و بیک وقت خود را مجبور به استراحت میدیدند؟ چگونه باهم زندگانی داشتند، کدامش اول در گذشت، مرضش چه بود چند تا زن بیوه و اولاد یتیم از آنها باقی ماندند؟

اولاً از اسم شان شروع میکنیم. یکی «چنگ» نامداشت و دیگری «انگ» و کمی بعد نسبت به اظهار امتنان از معاونت «بنکر» نام خانم امریکائی هر دوی شان اسم مشترک «چنگ انگ بنکر» را اختیار کردند.

«چنگ انگ» در سال ۱۸۱۱ میلادی در یک دهٔ کوچک ماهی گیری برکنار رود «میکونگ» متصل «بنک‌کوک» پایه تخت سیام متولد شدند. پدرشان چینی و مادرشان هم یک رگ چینی داشت. پس برادران توأم سه ربع چینی و محض یک ربع سیامی بودند.

چون به بلوغ رسیدند، قد «چنگ» ۵ فت و یک انچ و از «انگ» ۵ فت و دو انچ بود. بغرض اینکه برادرش ازو بلندتر به نظر نیآید «چنگ» بوت کری بلند می‌پوشید. در ابتدا از درک تربیه مرغابی و فروش تخم امرار حیات می نمودند، و در تجارت خود مهارت خوبی بخرج میدادند، هر دو در یک وقت به سخن زدن آغاز نموده، یکی فقره را شروع میکرد و دیگری تکمیل می نمود و بطوری در چانه زدن تخصص داشتند که مشتری را بزودی از راه کشیده به قبول قول خود وا میداشتند.

روزی که برادران توأم بیش از ۱۸ سال عمرنداشتند با یک کپطان امریکائی تصادف نمودند که بتازگی وارد آن ناحیه گردیده بود، کپطان مذکور آنها را با خود برداشته «به بوستن» (در امریکا) آورد. سپس آنها نه تنها موجبات حیرت امریکایان را فراهم نمودند بلکه یک هیجان بزرگی را در خود اروپا در جائیکه بسانکران خود چندین بار مسافرت نمودند تولید کردند. محض در جزائر برطانیه سفر شان بالغ بر ۲۵۰۰ میل طول کشید و بیش از سه صد هزار اهالی انگلستان بغرض دیدن شان حاضر شدند، مؤسسات بزرگ آنها را مدعو ساختند، حتی کالج جراحان شاهی (Royal College cf Surgeons) برادران توأم را به عصریه دعوت دادند و بعد از معائنهٔ دقیق نظریهٔ خود را بدین جمله مختصر اظهار داشتند «از غرائب طبیعت»

حقیقتاً چنین بوده است، زیرا باوجودیکه جسم شان با یک دیگر پیوند خورده بود میتوانستند بدوند، آب بازی کنند از ۸ الی ۱۰ میل قدم زنند و از بازیهای بیدمنتن و سرمیزی استفاده نمایند و اکثراً برفتن شکار هم شوق میکردند شانه بشانه براه میرفتند، بوقت خواب روی‌شان مقابل یک دیگر می بود و بغرض پهلوگشتاندن یکی از بالای دیگری می غلطید بدون اینکه خودش بیدار شود یا دیگری را از خواب بیدار سازد. این حرکات شان بیشتر به حرکات یک ماشین آتوماتیک شباهت داشت، تمام اعضای بدن شان بصورت نورمال بوده به استثنای اینکه هر دوی‌شان با یک بند خورد انحنا پذیر، بطول $3\frac{1}{2}$ انچ و به محیط ۸ انچ که از گوشهٔ آخر استخوان سینه شروع شده تا شکم میرسید، با هم چسپیده بودند.

در بین متخصصین و ماهرین فن طب تا عرصهٔ زیاد اختلاف نظر دربارهٔ این بند موجود بود و دنیا بعد از مرگ شان در حینیکه بند مذکور را تجزیه نمودند به کیفیت اصلی آن پی‌بردند. اما از ابتدای مرحله هرکس یقین داشت که قطع نمودن آن ممکن نبود و چنین اقدام به مرگ هر دو منجر میشد. تعجب اینست اگر سرسنجاقی را در مرکز بند می خلانیدند هردوی‌شان مساویانه احساس درد می نمودند، اما اگر سرسنجاقی را به جانب راست

یا چپ بند میزدند محض همان فشار درد را حس میکرد که بآن قریب بوده . در حین طفولیت هر دو در یک وقت با سرخکان و چیچک مبتلا شدند و بیک وقت صحت یافتند ، چون به بلوغ رسیدند یکی از آنها دلدادهٔ مشروبات بود و دیگری کاملاً منکر آن ، ولی بادهٔ نوشی اول به هیچ صورت در راه پرهیزگاری برادرش حائل نبود .

از سفر اول خود بدور جهان بدون تجربه ثمری نگرفتند زیرا کپطان مذکور جمیع واردات را برای خود نگاهداشت . بعد از آن برادران توأم دست بدامان دیگران زده مدت ۵ سال در شهر نیویارک اقامت گزیدند و بالآخر ۶۰ هزار دولار را برای خود اندوختند .



باری در حینیکه آنها در لندن توقف داشتند ، خانم جوان «مس صوفیا» نام که به خانوادهٔ معززی منسوب بود آنها را دیده به دام عشق‌شان مبتلا گردید . اما بیچاره بزودی دریافت که به مشکلات زیادی روبرو است . ماهرین طب برطانیه برادران توأم را دو فرد جدا قرار دادند و از روی قانون انگلستان خانم مذکور نمی توانست هر دو را به شوهری خود برگزیند .

برادران توأم برای مقننین امریکا در وضع قوانین درد سر و مشکلات زیادی فراهم نمودند ، بحث شان در اطراف این موضوع بود چگونه آنها میتوانند این توأم را که ماهرین طب آنها را دو فرد جدا تشخیص داده اند از روی قانون مملکت جداگانه صاحب ملکیت بدانند ، یا اینکه هر دوی‌شان بطوریکه در جسم باهم شریک اند در ملکیت هم باید شریک شمرده شوند . بالآخر قانون مخصوص درین باره وضع گردید و قرار دادند که آنها میتوانند بشرکت ملکی را متصرف شوند و قراردادها را جداگانه یا متحداً امضا کنند ، یا اینکه یکی در عوض دیگری امضا نماید ، ولی مکلف اند که آنها در مسئله زن گرفتن مانند دو فرد جدا رفتار نموده هر یکی زن علیحده برای خود انتخاب کنند و اطفال‌شان هم جداگانه سهم خود را به ارث برند . اما مسئله مهم که در هیئت مقننه پیش شد ، این بود فرضاً یکی از ایشان مرتکب جنایتی گردید با دیگری چطور باید رفتار نمو میتوان او را در جرمش شریک دانست و اگر او را بیگ تصور کنیم ، چطور برادرش را میتوانیم محبوس نما یا به سرزنش رسانیم، بطوریکه به دیگر ایذای نرسد، ز جدا نمودن شان ممکن نبود .

هر دو در یک وقت می خوابیدند ، بیدار می شد احساس گرسنگی می نمودند، نان در مقدار مساوی می‌خورد و باوجودیکه بارها آزمایش نمودند با هر دو در یک و بحث در موضوعات مختلف ممکن نبود ، اگرچه آنها بعضی مسائل باهم اختلاف داشتند و نظریات ش ضد یکدیگر میبود ولی نمی توانستند در یک وقت به ی از یک موضوع متوجه شوند و بقرار همان عادت ا طفولیت یکی فقرهٔ دیگری را تکمیل می نمود .

جای حیرت اینست که آنها به ندرت بیک دیگ سخن میزدند ، باری علت آنرا از خودشان دریافتند گفتند چونکه آنها هر دو همان یک شی را در یک وقت می بینند و مساویانه حس می کنند برا مباحثه با یک دیگر احتیاج نمی ماند ، از همین جه در بازی‌ها چون شطرنج که آنها خوب یاد داشت بر ضد یک دیگر قیام نمی نمودند ، اما سیاسیات توافق نظر در بین‌شان کمتر دیده میشد ، بار در انتخابات اعضای مجلس نمایندگان آنها سخت مخالف ب دیگر بودند ورای خود را به اشخاص مختلفی دادند .

برادران توأم بقرار قانون مخصوصی که هی مقننه «کارولینای شمالی» (North Carolina) وضع نمو از تبعهٔ امریکا محسوب شدند ، انگلیسی را خوب یاد داشت و بدون موی سر که بطوری چینی‌ها می بافتند باقی وض و قطع شان از امریکایان چندان متفاوت نبود و از زارعین مترقی و مرفه‌الحال آن سرزمین بشمار میرفتند .

باری در حین اسفار خود برادران توأم بیک سرگذش دیگر رومانتیک دچار شدند، دو خواهر بر آنها عاشق گ خواستندآنها را بشوهری خود برگزینند، بعضی مردم در ر شان حائل شدند و می‌گفتند مقصد دخترها محض بدست آور همان ۶۰ هزار دولار است که برادران برای خود اندوخته

لاآخر در اول اپریل ۱۸۴۳ در مقام « ولکیز کوتی» (WilkesCount) «چنگ»ادیلیدییتس (AdelaideYeats) «انگ» خواهرش ساراءان (Sarah Ann) را در حباله نکاح رد درآورد . شاید بعضی از خوانندگان تصور کنند که ات شان بعد ازین تاریخ بخوشی گذشته خواهدبود ' خیر ین نبوده ' زیرا خواهرها با یک دیگر مخالف بودند و ادرها نیز با زن برادر وضعیت خوبی نداشتند . بالآخر بور شدند که قضیه را بطوری حل نمایند ' دو خانهٔ جدا صله ۳ میل متصل«مونت ایری» (Mount Airy) بنا نمودند برادران نوبت‌به نوبت سه روز در یک خانه و سه روز در نه دیگری بسر می بردند . در مدت سی سال خدا وند ۲۲ ا‌زیرک و هشیار بآنها ارزانی داشت ' ۷ پسر و ۵ دختر انگ (که تماما سالم بودند) و ۷ دختر و ۳ پسر از چنگ که از آن جمله یک پسر و یک دخترش گنگ وکر بودند) یماندند '

چون جنگ داخلی در امریکا شروع شد ' کاروبار ادران هم از رونق افتاد و کسی متوجه احوال شان نمی شد ' چارگان مجبور گشتند که روزهای آخر حیات شان را بر مین‌های خود بسر برند ولی تابوقت مرگ بکمال صداقت خانمهای خود رفتار نموده نوبت به نوبت سه ررز به سه روز د یکدیگر می‌بودند .

میگویند ' روزی در حینیکه آنها بغرض گردش بیرون نه بودند «چنگ» در اثر باد و باران به یک زکام و ریزش خت مبتلا گردید . بعضی این را از نتیجه کثرت باده نوشی او میدانستند . بهر کیف شام جمعه ۲۳ جنوری ۱۸۷٤ در عمر ٦۳ سالگی هر دوی شان به اطاق کوچکی درآمده بخواب رفتند ،اما « چنگ » از شدت درد نتوانست بخوابد ' قریب سپیده دم هر دو از جا برخاسته به پهلوی بخاری بر آرام چوکی مخصوص خود لمیدند . « انگ » خواب آلود بوده ' میخواست استراحت کند . چنگ از درد سینه شکایت داشت و می گفت هیچ به دراز کشیدن قادر نیست . آنها همین بحث داشتند که « انگ » پیپ خود از جیبش بر آورده روشن ساخت و بکشیدن تنباکو آغاز کرد . سپس آنرا خاموش ساخته متحداً دراز کشیدند . « انگ » بزودی بخواب عمیقی فرو رفت . کمی بعد انگ از خواب برخاسته از پسر خود پرسید «چنگ» کاکایت چه احوال دارد؟ بچه گفت «کاکایم کاملاً سرد است ' بخیالم که مرده است ' « انگ » وار خطا گشته خانم خود را صدا داد . چون خانمش رسید ' اورا مخاطب ساخته گفت « ساعت اخیرم فرا رسیده ' درین وقت چون بطرف جسد برادر متوفیش نظر انداخت از خوف زیاد رعشهٔ بر اندامش افتاد وبعد از دو ساعت در گذشت' اگرچه بوقت شام در او هیچ علائم بیماری دیده نمیشد .

در تشریح‌بعد از مرگ این مسئله باثبات رسید که اگر در حین حیات شان همان بند را که آنها را با هم وصل میداد قطع می نمودند به مرگ هر دو می انجامید و اینکه «چنگ» از اثر بسته شدن خون دماغی پدرود حیات گفته ' اما در«انگ» علائم هیچ مرض‌موجود نبود' محض ترس‌ناگهانی را میتوان علت اصلی مرگش قرار داد .

پروفیسور براؤن (بقیه از صفحه ۹)

فیلسوف فقید دارای بسی از صفات عالیه است هرگاه اوصاف حمیده و اخلاق برگزیده وی یک یک شرح دهیم اب جداگانهٔ با صفحات متعدده لازم است ' پس ناگریریم خود را درین جا خاتمه داده و بگوئیم .

خـرم تن آنکه اسم نیکش
مـاند پس مرگ جـاودانی

نهنگ (بقیه از صفحه ۱٦)

آغوش غدیرها و رودهائیکه در معرض جزر و مد دریا واقعست زندگانی میکنند ' این است که بسا اوقات اعماق دریا ها را جولانگاه خود قرار می دهند و همین سبب است که از خلیج بنگال گرفته تا جنوب چین و تا کرانه های استرالیا و نیز تا جزائر فجی منتشر میباشند '

انتباه

از طبع سردار عبدالرسول خان مرحوم

چقدر شعله اثر ناله و فریاد کنم   شکوه از سوزش داغ شرر ایجاد کنم
خاک پروانهٔ دل بر سر خود باد کنم   تا ترا باخبر از حیلهٔ صیاد کنم
دل بیدرد ترا طرز نیاز آموزم
شمع خاموش ترا رسم گداز آموزم

خبرت هست چه آتش بجهان افتاده است   شرر برق جهان سوز بجان افتاده است
در چمن برق چمن سوز خزان افتاده است   آتش اندر پر پرواز فغان افتاده است
موج سیل ستم خانه بر انداز رسید
دشمن حسن بهار چمن ناز رسید

مجمر داغ دل سوخته آتش خیز است   ساغر آبله از درد شرر لبریز است
آنقدر آتش درد دل بلبل تیز است   که همان بوی گلش بهر فغان مهمیز است
شیون بیکسی بلبل بسمل بشنو
نوحهٔ درد دل از عاشق بیدل بشنو

خانهٔ خانه خرابی شرر مل میناست   سنگ سار ستم جور تغافل میناست
یعنی ماتم کدهٔ نوحهٔ قلقل میناست   آه مینای شکسته دل بلبل میناست
شد پری خانهٔ آن نشهٔ سرشار جنون
مونس بادیه پیمائی درد مجنون

نکهت مرغ اسیری قفس مژگان است   مژه بکشا که تماشای چمن عریان است
پیش پرواز نظر اوج فلک حیران است   سیر افلاک نمودن چقدر آسان است
قفل غفلت بدر دیدهٔ بینا زدهٔ
سنگ بر شیشهٔ صد جلوه تماشا زدهٔ

جلوه جور خزان تا به نظر میگردد   عقرب غم بسر لوح جگر میگردد
روح پروانهٔ دل گرد شرر میگردد   ناله آواره پی سوز اثر میگردد
خامه مشاطهٔ رخسارهٔ در دست اینجا
که مداد دلم از چهرهٔ زرد است اینجا

بحر احمر بخدا دیدهٔ گریان کیست   پرتو نور نظر یوسف کنعان کیست
گوهر اشک همان لولوی عمان کیست   گردش چرخ کهن تابع فرمان کیست
که شرر در سرو سامان تغافل زده است
آتش شوق بر اسباب تجمل زده است

تو بجز نام به اسلام چه نسبت داری   به پیمبر توچه اخلاص و عقیدت داری
چه نشان از عمل صالح امت داری   بچه کردار تو امید شفاعت داری
کفر را عار ازین ضعف مسلمانی تست
شمر را شرم ز رسوائی و بدنامی تست

بکن از صاحب دین جان برادر شرمی   ای مسلمان بکن از همت کافر شرمی
از رسول عربی شافع محشر شرمی   وز شهٔ کون و مکان ساقی کوثر شرمی
به دو مثقال درم گوهر ایمان مفروش
به دو عالم شرف نام مسلمان مفروش

« نگارنده غنی افغان »

پروفیسور براؤن

صاحب حرف نکو عمر فراوان دارد
قول مردان جهان‌است سخن جان‌دارد

پروفسور «ادوارد براؤن» یکی از اعاظم علمای گیتی
مستشرق زبردست انگلیسی است . از حکماء و فضلاء قرن
م کم تر کسی خواهد بود که از نام نامی این دانشمند
م آشنا نباشد ، علماء شرق و غرب تماماً بر فضیلت
، و ادبی او معترف هستند ، بالاخص در نظر ملل
می منزلت بس بزرگی را دارا است ، وی نیز مسلمانان
لباً دوست میداشت ، روزنامه‌ها و مجلات کشورهای
ی همه وقت از خدمات قلمی وی که در راه حمایت
ود ممالک اسلامی نموده است تقدیر و تمجید کرده‌اند .
برما هم لازم ، ولو که

نتوان بقلم نوشت شوقش
گر پیر فلک شود دبیرم

جسارت ورزیده میخواهیم برخی از سرگذشت حیات
شندهٔ این نابغه روزگار را رقم نمائیم .

مستشرق موصوف « ادوارد گرانویل براؤن » در ۷
ی ۱۸۶۲ میلادی در مقام «اولی» ایالت «گلاستر
» تولد شد ، پدرش « سر بنجامین براؤن » از اهل
کاسل » در شمال انگلستان ، مهندس زبردستی بشمار میرفت
تبهٔ ریاست یک فابریکهٔ کشتی‌سازی مؤظف بود .

«سر بنجامین » فرزند خود را پس از تحصیلات ابتدائی
کتب «ایتون» داخل نمود و خواهش داشت که پسرش
مهندسی بیاموزد . ولی براؤن ، که از خزینه قضا و
» قریحه و قابلیت مافوق تصوری بودیعه گرفته بود ،
مهندسی را بطبع عالی خود موفق ندید ، زیرا

بالای سرش ز هوشمندی
می تافت ستارهٔ بلندی

بعمر شانزده سالگی مکتب مهندسی را ترک نمود .
مع‌الاسف همدرین آوان (سال ۱۸۷۷ میلادی) بین ترکها و دولت تزاری روسیه آتش جنگ شعله‌ور گردید ، این تعرض بی جهت ، روح این جوان برومند شانزده ساله را متأذی ساخت ، وجداناً ترکها را بحق میدانست ، مشاهدهٔ شجاعت و فداکاری ترکها ، در راه وطن یک هیجان بزرگی در افکار او تولید نمود . در قلب رحیم این جوان دانشمند محبت و صمیمیت با ترکها بدرجهٔ جا گرفت که میخواست شامل اردوی ترکیه گشته ، در مقابل دشمنانش بجنگد ، و جان خود را در راه نجات ترکیه فدا سازد ، این حسیات نیک و نیات پاکش وی را بآموختن زبان ترکی مائل ساخت .

پدرش نیز چون دید مهندسی با طبع روشن و مبتکر براؤن سازگار نیست ، وی را برای تحصیل علوم طب در سال ۱۸۷۹ میلادی به (پمبروک کالج) کیمبرج فرستاد ، ولی براؤن در آنجا هم از مطالعه لسان ترکی دست نکشید ، بعد از سپری شدن ایام چند این دانشمند جوان سال ، پی‌برد که عبور در زبان ترکیه بدون دانستن فارسی و عربی ممکن نیست . خوش‌بختانه وقت را مساعد یافت ، پس طبق مرام خود همدرآنجا بآموختن السنه مذکور متوجه شد و خود را درین زمینه بدرجهٔ ارجمندی رسانید .

مع‌الوصف ، تتبع و ذوق عرفانی وی برین قانع نگشته ، بجانب خواندن قرآن کریم گرائید و از علوم اسلامی امثال حدیث ، فقه ، نیز بهرهٔ بسزا یافت .

گل بود و بسبزه نیز آراسته شد

مثنوی حضرت مولانای روم و دیوان بلبل شیراز را به ذوق خود موفق یافته بیشتر وقت را در مطالعه آن میداشت .

در سال ۱۸۸۷ میلادی به «دیپلوم» دکتوری فائز گردید ، و تصمیم گرفت که از آغاز سال ۱۸۸۸ میلادی در شفاخانه «بارتز» وظیفهٔ جراحی را اشغال نماید ، ولی پسان این هنر را نیز فراخور مذاق خود ندیده در وسط همان سال (۱۸۸۲ میلادی) عازم ایران گشت .

پس از سیاحت یکساله ایران وقتیکه بانگلستان عودت نمود ، در مکتب عالی (کیمبرج) رسماً بسمت معلمی لسان فارسی شناخته شد . چون در آن اوقات تعداد طلاب چندان زیاد نبود ، برای پیشبرد مرام خود موقع خوبی دیده به نوشتن « تاریخ ادبیات ایران » مبادرت نمود .

در سال ۱۸۹۳ میلادی اولین تصنیف خود بعنوان « یک سال من در ایران » منتشر ساخت و در آن سفرنامه از سوانح خود نیز تذکار نموده است .

در سال ۱۹۰۰ میلادی تجویز شد ، کسانیکه طرف مشرق وسطی برای قونسلگری انتخاب بشوند بائیست اول باول در مکتب عالی « آکسفورد » و « کیمبرج » لسان شرقی بیآموزند . لذا در عده شاگردان پروفسور براؤن افزود گردید .

در سال ۱۹۰۲ میلادی علامهٔ موصوف بریاست مکتب عالی « السنه شرقیه » در همان مؤسسه ترفیع یافت ، آری استحقاق چنین مراتب عالی داشت چه نهضت زبان‌های شرقی در لندن مدیون مساعی جمیله این قائد معارف‌پرور است .

عزت ارباب معنی نیست از نام پدر
بی نیاز از بحر گردد قطره چون گوهر شود

بعد از تاسیس « دوائر حکومتی مصر و سودان » طلبای زیادی برای آموختن لسان شرق بحضور وی شتافتند ، هزارها تشنه کامان عرفانی ازآن سر چشمهٔ معرفت فراخور حال خود سیراب و متمتع شدند . از بسکه علامهٔ ممدوح بشردوست بود ، همواره قلم خود را وقف خدمات اقوام مظلوم میداشت . در زمینهٔ سیاسیات اکثر نوشتجات وی راجع به همدردی با ممالک اسلامی بالاخص با ایران است .

کتاب « انقلاب ایران » که دارای ٤٦ تصویر و ٤۹٦ صفحه است در سال ۱۹۱۰ میلادی و « مطبوعات و اشعار جدید ایران » دارای ۳۲ تصویر و ۲۹۷ صفحه در سال ۱۹۱٤ میلادی بچاپ رسانیده است درهمین موضوع است . تالیفات و تصانیفی که از قلم توانای این متفکر مبرز ، بانتشار کانفرانس و خطابه‌های که در اکثر جراید و روزنامه‌ها نشر یافته است قرار ذیل است .

آثار بزرگ وی ۱۸ عدد ، دارای ۷۵۵۵ صفحه ، و مجلدهای متوسط ۳۲ عدد ، دارای ۱۳۹۱ صفحه ، و مقدمه کتب دیگر ۱۳ عدد ، دارای ۳۷۲ صفحه ، جمله آن ٦۳ عدد کتاب که عبارت است از نه هزار سه صد و هژده صفحه میباشد .

از تصانیف این عالم جید ، اثر پر اهمیت ترین و ضخیم ترین و معروف ترین همه «کتاب تاریخ ادبیات ایران» است که مشتمل بر چهار جلد و بالغ بر دو هزار صفحه‌است . کتاب مذکور یکی از آثار نادر گیتی بشمار میرود ، در تدوین و ترتیب آن مولف احتیاط و دقت فوق‌العاده بکار برده و زحمات شاقه را متحمل گردیده است ، مانند شاعر شهیر فارسی اعنی فردوسی خلد آشیان مقارن سی سال عمر گرانمایهٔ خود را در راه خدمت به معارف ایران صرف نموده است . و در بدست آوردن مواد آن مبلغ هنگفتی از شخص خود خرج کرده است ، زهی سعادت ! تقریباً دو سال قبل از وفات‌اش بچاپ جلد آخر آن نیز فائزالمرام گردید و بردست ارباب دانش و ذوق رسانید ، دانشجویان ، و ادباء از بیانات جذاب او مسحور و از ترقیمات شیرینش محظوظ شدند ، و خدمات علامهٔ موصوف مورد تمجید و ستایش علما و فضلاء گیتی قرار گرفت ، اثر فوق الذکر نه تنها در اروپا شهرتی بسزا یافت بل در مشرق زمین نیز مقامی ارجمندی را داراست .

«کتاب مذکورة الصدر مملو بر احوالات رجال ، و ادبیات ، تذکرة الشعرا ، معجم الادبا ، منتخب الاشعار حکایات ، وغیره وغیره است » . و حقیقتاً تا جائیکه نگارنده معلومات دارد این چنین تصنیف ضخیم و پر معلومات مدققانه درین زمینه بجز از دانشمند مبرز موصوف تا امروز دست هیچ یک مصنف چه از شرق و چه از غرب بظهور نرسیده است .

فی الحقیقت از تمام آثار این مستشرق بزرگ صمیمیت و مؤدت وی با مسلمانان پر آشکار است ، علاقمندی و ارتباط وی بالسان شرقی نیز به چنین جهت بود . زبان فارسی از همه بیشتر دوست میداشت ، در عربی و ترکی و فارسی بفصاحت و بلاغت مانند زبان انگلیسی تکلم میکرد . و

حوقع سخن زدن مقولات ، حدیث ، آیات، اشعار ، و ضرب‌المثل موزون و مناسب وقت بر زبان می آورد ، بر علاوه بهر سه زبان مکاتیب نیز می نوشت .

پروفسور براؤن شخص نجیب ، با اخلاق ، مهمان نواز، غریب دوست ، فیض رسان ، سخی ، خوش طبع ، و رفیق واقع شده بود . کسانیکه از اقوام ترک ، ایرانی ، یا افغانی شرف مهمان نوازی اورا حاصل نموده اند و از صحبت‌های فلسفی و جذاب او حظ برداشته اند یادداشتهای شیرینش از خاطره‌های شان محو شدنی نیست و حقاً

هر دل که ز جان ندارد دوست

میدان به یقین که جان ندارد

علامه براؤن ، چون شخص مستغنی ، مرفه الحال و باثروت بود ، زین جهت در طبع و نشر کتب پول بیدریغ صرف کرده است ، یگانه آرزو و منظور اصلی او افادهٔ عوام بود ، و علی‌العموم تالیفات خود را برای طالبان معرفت رایگان بذل میفرمود .

ممدوح ، بر علاوه ازینکه در نثر انگلیسی نگارندهٔ یردستی بود ، طبع شعر نیز داشت . چنانچه بسیاری از ابیات ارسی را بانگلیسی به نظم در آورده است ، و خیلی هم در روپا طرف پسند واقع شده است .

دلیل عزت اهل سخن همین کافیست

ر سال ۱۹۰۲ میلادی این مرد دانشور گیتی ، متأهل ده مقارن نوزده سال بارفیقه حیات خود در کمال مسرت شادمانی بسر برد در ماه نومبر ۱۹۲۴ میلادی موصوف ارضه بیماری قلب دچار گردید پس از اندک مدت روبصحت ذاشت ، متاسفانه در خلال این احوال خانم فقیدش مریض تر شد ، هرچند معالجه و تداوی نمود سودی نه بخشید ، آنکه پس از کمی وقت در سال ۱۹۲۵ میلادی وفات . زانجا که با همسر عزیزش موانست و موالفت زیادی داشت صدمه بزرگ بر خاطر پاک وی چنان لطمهٔ سختی د نمود که بعد ازان ، این قائد معارف پرور یک قلم ارات جهان دلسرد شده از تصنیف و تالیف و علایق ی دست کشید ، و بیاد محبوبه دلنوازش باروح پژمان فسرده همواره متالم می بود . تا بالآخر این فیلسوف عصر در غم هجران وی بتاریخ ۵ جنوری ۱۹۲۶ میلادی جهان فانی را پدرود نمود ، علامه مبرور را پهلوی همسر فقیدش در خانه وی متصل (بیو کاسل) بخاک سپردند .

ورا در جهان نام نیک است و بس

بجز نام نیکو نماند ز کس

از شاد روان دو پسر بیادگار ماندند ، یکی آقای « پیترک » دوم آقای « مایکل » هردو تحت تربیه و بازرسی پدر فاضل نامی خود به تعلیم پرداخته پس از تحصیلات ابتدائی دیپلوم « قانون » را تحصیل کردند و بوکالت اشتغال نمودند . امروز هر دو فرزند رشید پروفسور براؤن ، برای آزادی و بقای ملک و ملت خود خدمات عسکری را مؤظف اند .

اینک مکتوبیکه برای یکی از دوست‌های ایرانی خود بفارسی نگاشته است ، و در مجلهٔ ایرانشهر چاپ شده است برای خوانندگان گرامی نقل میکنیم تا اجمالاً از فضیلت علمی و مسلک ادبی این دانش پرور گیتی آگهی حاصل نمایند .

۶ مارس ۱۹۲۱

« در این‌جا موقع آن نیست که فلسفهٔ حیات و عقاید روحانیهٔ خود را بیان نمایم ولی اجمالاً می گویم که چون خدای تعالی مالی فوق لیاقت و احتیاجات خود بمن ارزانی داشته است ، برخود دو قسم زکواة فرض می دانم یکی دینی از قبیل اعانت فقرا و غم دیدگان از هر قبیل و هر ملت و مذهب ، و یکی علمی از برای ترویج آن علومی که مطمح نظر من است یعنی علوم اسلامیه و تاریخیه و ادبیه خصوصاً علومی که راجع بایران باشد ، در همه قرآن هیچ آیهٔ بهتر از قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر .... الی آخر الآیة . ندیده ام که این حیات فانی سریع‌الذهاب است و بر صاحب همت واجب است که قبل الانتقال از برای ابقاء نام خود و ترغیب خلف باصطلاح رومیان یادگاری « ابقی من النحاس » بنا کند تا نام نیکو ازو بماند ، و چه خوب نقشی است که یکی برقبر خود نویسانید « آنچه خرج کردم داشتم ، آنچه نگه داشتم گم کردم ، آنچه دادم دارم » و درین طریق بخیال خودم اقتدا بصنادیدالعجم میکنم و شاید مثل ایشان پیش دانش پژوهان زمان آینده مذکور باشم » (بقیه در صفحه

نهضت عرفانی در افغانستان

از اواخر قرن ۱۸ هم الی نصف قرن نوزدهم ، فانستان در اثر تجزیه شدن سلطنت سدوزئی (درانی) یک کشمکش خونینی گرفتار بود . حدوث واقعات شوم ـای با صفای مملکت را تیره و تاریک ساخته افکار و ـاس عموم طبقات خصوصاً از اهل فضل و هنر را بخود نغول می نمود و موقع مساعدی برای ترقی و اعتلاء معارف سر نشد، بلکه بیشتر درسگاه‌های قدیم در اثر این انقلابات ئماسوز کاملاً از میان رفتند و معیار تعلیمی مملکت از ون ماضیه هم بسیار تنزل کرد . چون در سال ۱۸۶۸ ـدی امیر شیر علیخان این خانه جنگی‌ها را از میان داشته نوبت دوم براریکه سلطنت جلوس فرمود با یک دیت خارق‌العاده متوجه اصلاح این خرابی‌ها گردید . ـاند سایر امور دولتی معارف هم به نوبه خود توجه ـکانه را بخود جلب کرد . احتیاجات فوری مملکت درین ت به ضابطان تعلیم یافته بود تا از فنون جنگ حاضره خبر بوده بصورت بهتری بتوانند بخاک خود خدمت ایند . قبل ازین افغانستان نظام منظم نداشت، محض بوقت زورت لشکر را جمع نموده در مقابل دشمن به کار میبردند . یر شیر علیخان اولین شاه افغانستان است که نه تنها داشتن عسکر دائمی اقدام نمود بلکه کوشش کرد تا کر افغانی را بقرار عساکر ملل متمدن مسلح ومنظم سازد بدین غرض به تاسیس مکاتب عسکری در خود مرکز ادرت نمود ، که در آن علاوه از فنون جنگ ملی ، لیمات حربی انگلیس نیز تدریس میشد و هر صاحب منصب ـانی مکلف بود که از هردوی آن معلومات کافی و فی داشته باشند. بار اول قواعد عسکری انگلیسی در زبان ی (پشتو) ترجمه شد . و الفاظ و اصطلاحات حربی انگلیسی ورد استفاده قرار گرفت . در پروگرام این مکاتب حربیه لاوه از تعلیمات عسکری علوم دینیه ، حساب ، خواندن نوشتن هم شامل بود . کمی بعد یک مکتب کوچک ملکی برای تربیه و تدریس اطفال رؤسا و امراء نیز در خود پایه تخت افتتاح گردید. به استثنای این در مساجد به همان اصول قدیم تدریس قرآن شریف احادیث با چند جلد کتاب فارسی چون پنج کتاب، دیوان حافظ ، گلستان و بوستان که از قرون متمادی رواج داشت به همان طریق جاری بود، متأسفانه بعد از امیر شیرعلیخان (در ۸۷۹ افغانستان بار دیگر بایک کشمکش بزرگ دچار شد و اثر آن امور معارف بالطبع از همه بیشتر صدمه دید تمام اصلاحات امیر مرحوم از میان رفت .

چون درسال ۱۸۸۰ امیر عبدالرحمان خان در ـ سریرآرای سلطنت گردید بهر جانب آتش نفاق و خانه‌ج مشتعل بود . بیشتر اوقات سلطنت امیر موصوف فرونشاندن همین شورشهای داخلی بصرف رسید و مـ مساعد برایش میسر نشد که بطرف امورات دیگر ممل متوجه بشود . درین دورهٔ طولانی که ۲۱ سال د داشت محض یک مؤسسهٔ کوچک تعلیمی که ماهیت مکتب عسکری داشت بنام مؤسسهٔ «خان آبادی» بناکر و باقی همان مدارس ملی ومساجد به همان اصول خ متوجه امور عرفانی بودند .

نباید نظر انداز کرد که خود امیر به معارف انس مفرطی داشت . ذوق عرفانی اورا میتوان ازین واقعهٔ برجسته معلوم کرد، یکی اینکه اراده نمود مؤ تألیفات و تراجم دایر نموده علامه شبلی نعمانی همان متبحر هندی را که درآنوقت در اثر خدماتش در تمام اسلام شهرت داشت به کابل دعوت نموده باین کار مؤظف سازد ، اما علامهٔ موصوف نسبت به مصروفیت خود که هند داشت ازآن‌ابا کرد . دوم چون آوازهٔ دانشمندی و نیـ سیرتی و خوش‌خلقی «سرتامس آرنلد» پروفیسر فلـ ایم او کالج علی گره و مؤلف کتاب «تعلیمات روحا اسلام» در اطراف و اکناف ممالک اسلامی نشر یاف

از شاهان اسلامی اولین کسی که حاضر شد از خدماتش تقدیر و اورا بوطن خود دعوت دهد ، امیر عبدالرحمان خان حکمران افغانستان بود که می خواست نه تنها از افکار عالی او ملت خود را مستفید سازد، بلکه بواسطهٔ نوشتجات‌اش بیش از پیش رشتهٔ دوستی و یگانگی را درمیان اهالی دولت انگلستان و افغانستان محکم واستوار نماید. اما «تامس آرنلد» برای اینکه به خانواده‌خود به لندن برگشته در نزدیکی خویشاوندان و دوستانش زندگی کند و یاد داشتها و ترجمه‌های خود را ترتیب داده منتشر سازد عذر خواسته بافغانستان نرفت .

سپس در عهد زمامداری امیر حبیب‌الله خان (از ۱۹۰۱ الی ۱۹۱۹) که در سرتاسر مملکت امنیت و آرامی حکمفرما بود یک جنبش اساسی‌تر در راه معارف و تشکیلات مکاتب اصولی بظهور پیوست . چند عدد مکاتب ابتدائیه با دو مکتب عالی باسم مکتب حبیبیه و مکتب سراجیهٔ حربیه در مرکز افتتاح گردید و علوم عصری چون فزیک، کیمیا ، جغرافیا ، طبقات‌الارض ، تشریح ، و لسان انگلیسی ، علاوه از دینیات ، عربی ، فارسی ، و ریاضیات در پروگرام تدریسی شامل گردید . در ابتداً بیشتر معلمین مکتب حبیبیه از هند بودند . سپورت غربی نیز چون کرکت ، تینس ، فت‌بال ، و بلیارد ، و گلف هم درین وقت در افغانستان رواج یافت .

علاوتاً در همین دوره نگرانها از طرف حکومت در مساجد و درسگاه‌های ملی مقرر گردیدند و معاش هم برای یک تعداد ملاها و امامان از حضور شاهانه منظور گشت ، تا در راه تدریس و نشر معارف بیشتر کوشش کنند . مطبعهٔ کوچک سربی بغرض طبع کتب ادبی و اجتماعی و جریدهٔ سراج‌الاخبار تورید گردید . حقیقتاً حیات معارف جدید افغانستان را میتوان از همین تاریخ دانست که رفته رفته صورت بهتری بخود گرفت .

بعد از امیر حبیب‌الله خان چون دورهٔ شاه مخلوع امان‌الله خان رسید و خاصتاً از تاریخیکه سردار محمدسلیمان خان بوزارت معارف مقرر گشت، معارف پیشرفت شایانی نمود . مکاتب متعدد ابتدائیه در مرکز و ولایات افتتاح شد . علاوتاً در خود پایه تخت دو مکتب متوسط باسم امانی و امانیه تحت نظارت معلمین فرانسوی و آلمانی باز گردید ، کمی بعد مکتب دارالمعلمین، مکتب زراعت، مکتب السنه حکام و اصول دفتری، مکتب متوسط مستورات، و یک لیسه باسم اعدادیهٔ امان، و مکتب رسامی نیز عرض اندام نمود و یک عدهٔ اطفال را بغرض تحصیلات بخارج اعزام نمودند . اما در اثر اقدامات ناعاقبت اندیش زمامداران این دوره افغانستان بیک انقلاب خونینی دچار شد و در اثر آن تمام مؤسسات عرفانی بباد فنا رفت و بساط معارف سرتاسر مملکت یک قلم برداشته شد . مکاتب، معلمین و متعلمین از همه بیشتر درین دوره از دست شورشیان صدمه دیدند، کتابهای قیمتی و بسی اشیای نادر تاریخی تماماً از بین رفت و یک دورهٔ دهشت در افغانستان روی کار آمد که تا ورود فاتحانه منجی کبیر اعنی محمد نادرشاه شهید دوام داشت . چون اعلیحضرت محمد نادرشاه بعد از زحمات بیشمار این آتش خانمانسوز را از بین برده وارد پایه‌تخت شدند (۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹) از همه اول متوجه احوال ستمدیدگان خصوصاً اطفال معارف گردیدند و عالیقدر جلالتمآب علی محمد خان (وزیر امور خارجهٔ حالیه) را خواسته امر فرمودند که بهر زودیکه ممکن باشد مکاتب را دوباره افتتاح نمایند و طلاب و معلمین را از هر گوشه گرد آورند، چنانچه معارف بایک تشکیلات وسیع و بی سابقه روی کار آمد .

حقیقتاً عصر اعلیحضرت محمد نادرشاه آغاز نیکی برای ترقی جمیع امور مملکت و خاصتاً معارف بوده، درین عهد نه تنها مکاتب سابقه سرازنو افتتاح گردیدند بلکه بسی مکاتب جدید و مؤسسات فیضدار دیگر در هرگوشهٔ مملکت تاسیس گشت از آنجمله مؤسسات ذیل‌اهمیت شایانی دارند :



(۱) مکتب حربیه
(۲) مکتب قبائل
(۳) مکتب دارالعلوم عربیه
(٤) فاکولته طبیه
(٥) مکتب طبی
(٦) انجمن ادبی کابل
(۷) انجمن ادبی هرات
(۸) مکتب صنایع
(۹) انجمن اصلاح و ترقی

هرسال یک عدهٔ طلاب از فارغ التحصیلان مکاتب عالی بغرض تکمیل تحصیلات و تخصص به ممالک غربی و امریکا اعزام میشدند .

چون نوبت به اعلیحضرت المتوکل علی‌الله محمد ظاهر شاه فرمانروای موجودهٔ افغانستان رسید (۱۹۳۳) ترقی و پیشرفت معارف یکی از آمال بزرگشان قرار یافت ، بودجه معارف را نسبت به سابق دوچند ساختند ، علاوه از تاسیس چند صد مکتب ابتدائی و رشدیه (متوسط) مؤسسات ذیل درین عصر درخشنده عرض اندام نمود .

(۱) فاکولته حقوق و سیاسیات
(۲) فاکولته سائنس .P.C.B (فزیک کیمستری ایند بیلوجی)
(۳) مکتب دارالمعلمین عالی
(٤) مکتب میکانیکی
(٥) مکتب دارالمعلمین مستعجل
(٦) مکتب دوا سازی و میکروب شناسی و واکسین
(۷) یک عدهٔ مکاتب عسکری که مشهور ترین آن «اکادمی عسکری» است .

در سال ۱۹۳۸ والا حضرت سردار محمد نعیم خان بوزارت معارف مقرر شدند ، از آنوقت روز بروز حوزهٔ معارف وسعت گرفته میرود . وزیر موصوف از همه اول پروگرام پنج ساله را ترتیب داده منظوری آنرا از حکومت بدست آورد ، این پلان باساس توسعه وتعمیم تعلیمات ابتدائی ترتیب یافته بود و وزیر موصوف خیالداشتند که در مدت ٥ سال عدهٔشاگردان مکاتب ابتدائی را به چهار صد هزار نفر برسانند و نیز بموجب همان پلان باید در تمام شهرهـای افغانستان مکاتب رشدیه و عمارات مکاتب بطرز جدید و یکمـدارالفنون در خود مرکز تشکیل دهند . پلان مذکور مدت دو سال بخوبی تطبیق شد اما درین وقت دو مشکل در راه آن‌حائل گردید که وزارت معارف را مجبور ساخت تا پلان مذکور را برای چندی معطل سازد . مشکل اول عبارت از شروع جنگ اروپائی بود که روبهمرفته از چندین درک وخصوصاً نرسیدن لوازمات تعلیمی از خارج درکارهای عرفانی مملکت سکتهگی وارد نمود و وزارت معارف نتوانست طوریکه در نظر داشت پلان توسعهٔ عرفانی را تعقیب نماید .

مشکل دوم این بود که وزارت معارف دریافت پیدا کردن کار و مشغلهٔ معقول برای اینقدر فارغ‌التحصیلان مکاتب ابتدائی در داخل حوزهٔ معارف ممکن نیست و این توسعه تعلیمات ابتدائیه از یک حد بالاتر درین وقت موزون نمی باشد و نسبت به نشر تعلیم ابتدائی و اجبار ساختن آن در افغانستان بهتر است اگر به مکاتب متوسط و عالی توجهٔ بیشتر و زودتر بعمل آید ، تا احتیاجات فوری و روزافزون مملکت را در خصوص متخصصین اهل فن که از مکاتب ابتدائی نمی توان میسر شد، رفع نماید . چنانچه در سال ۱۹٤۰ بعد از تدقیقات لازم پروگرام عمومی و پلان اساسی معارف تعدیل و فیصله شد تا از تاسیس مکاتب ابتدائی جدید که عدهٔ مشمولین آن در آنوقت بالغ بر ۸۸ هزار بود صرف نظر بعمل آید بالمقابل برای افزودن مکاتب متوسط و مکاتب عالی (لیسه‌ها) کوشش شود . بنابر آن ۳۳ مکتب متوسط که نصاب تعلیم آن (به استثنای لسان خارجی که ندارند) معادل رشدیه است در نقاط مختلف مملکت تاسیس گردید ، علاوتاً دو مکتب عالی (لیسه) مثل لیسه‌های چهارگانه (حبیبیه، استقلال نجات و غازی) در قندهار بنام لیسهٔ احمدشاه بابا و لیسه میرویس خان بابا اساس گذاشته شد و مقرر گردید که در ظرف سال ۱۹٤۱ دو لیسه دیگر هم یکی در کرشک و دیگری در مشرقی (جلال آباد) تشکیل شود و بعدازآن در هر سال دو لیسه در نقاط مختلف مملکت تاسیس گردد

تشکیلات عرفانی افغانستان

امور عرفانی افغانستان مربوط به وزارت معارفاست

تهیه لوازم درسی ، استخدام معلمین ، بنای عمارات ، تفتیش مکاتب و نگرانی امتحانات و تقسیم سندها و دیپلوم وغیره تماماً از وظائف وزارت معارف شمرده میشد . در راس آن یک وزیر میباشد که به کمک معین‌ها ، مشاورین و رئیس‌ها و مدیران مکاتب وظائف محوله خود را اجرا میدارد.

امور اداری وزارت معارف توسط این ۵ ریاست اجرا میابد که نقداً وجود دارد.

(۱) ریاست تدریسات (۲) ریاست تعلیم و تربیه (۳) ریاست تفتیش (٤) ریاست سپورت و حفظ الصحه (۵) پشتو سترتوب.

مکاتب افغانستان را میتوان بطریق ذیل تقسیم نمود.

(۱) ابتدائی، دوره تعلیمی چهار سال در مرکز و ٦ سال در اطراف

(۲) رشدیه ” ”) ا - آرتس
) ب - مسلکی

(۳) اعدادیه یا لیسه ”) ا - آرتس
) ب - سائنس

(٤) عالی ”) ا - آرتس ، فوکولته حقوق و سیاسیات ، مدت تعلیم چهار سال
ب - مسلکی ، چون فوکولته طبی ، مدت ۵ سال و فوکولته سائنس مدت تعلیم سه سال

اعزام طلاب بخارج

در سابق اطفال خورد سال را پیش ازینکه محیط خود را بشناسند بخارج میفرستادند. این ترتیب سراسر به نقص تمام میشد و بسیار کم ازین طلاب کامیاب بوده به وطن خود عودت می نمودند. اکنون هیچ شاگرد را به خارج اعزام نمی دارند تا اینکه امتحانات اعدادیه (بکلوریا) را کامیاب نشود علاوتاً وزارت معارف در صدد است اگر موفق شود تمام شعبات دارالفنون را در خود مملکت تاسیس کند و از اعزام طلبه بخارج جز در موارد استثنای [illegible] خود را فارغ سازد. در اثر همین آرزو بود که فاکولته‌های طب ، حقوق و ادبیات تاسیس شد و توقع میرود که بزودی دیگر شعبات دارالفنون نیز تدریجاً تشکیل یافته حکومت را از احتیاج خارجه کاملاً وارهاند.

خصائص معارف افغانستان

در افغانستان تعلیم از صنوف ابتدائی الی انتهائی تماماً مجانی است و از طلاب هیچ‌گونه فیس گرفته نمی‌شود ؛ برعکس تمام لوازمات تعلیمی از قبیل کتاب ، کتابچه ، قلم ، پنسل ، کاغذ ، و سامان سپورت از طرف حکومت تهیه میشود و برای طلاب بی‌بضاعت مدد معاش هم از طرف وزارت معارف مقرر است . به اطفالیکه از اطراف به کابل می‌آیند و مجبورند در لیلیه (بوردنگ هاوس) باشند نان و لباس و مقداری پول بطور جیب خرج از حکومت میرسد. در مکاتبیکه تعلیم بعد از ساعت یک جاری باشد نان چاشت هم مجانی از طرف وزارت معارف تهیه میشود. هم چنین جمیع مصارف طلابیکه بخارج اعزام میشوند از لباس گرفته تا جیب خرج و فیس ومصارف سفر تماماً حکومت میدهد ؛ در مقابل این متعلم حق ندارد بدون اجازه وزارت معارف از مکتب خود را خارج سازد یا بعد از تحصیلات حسب‌دلخواه خود به کاری اقدام نماید . درین صورت مجبور است تمام مصارفات تعلیمی خود را به خزانه حکومتی تحویل نماید و فارغ‌الخطی بدست آورد.

اگرچه تا اندازای شاگردان نظربه ذوق و میل شخصی و ذاتی خویش در انتخاب شعبهٔ تحصیلی آزاد گذاشته شده‌اند ، لیکن احتیاجات شدید مملکت در بعضی شعبه‌ها وزارت معارف را اکثراً مجبور میسازد تا خلاف این آرزوی خویش رفتار نماید و حسب احتیاجات مملکت شاگردان را به شعبات مفید تقسیم کنند.

تعلیم نسوان

ظاهر است تعلیم نسوان برای پیشرفت حقیقی مملکت یک امر ضروری و لابدی است ، درین عصر تعلیم و تربیهٔ نسوان بیش از پیش توجهٔ وزارت معارف را بخود جلب کرده است و از قرار معلوم ترتیبات اساسی برای اینکار سنجیده شده است ، وزارت معارف از چند سال باین طرف مشغول مطالعات بوده میخواست تا برای اینکار مطالعه

نضیات محیط، دیانت اسلام و تهذیب ملی یک راه حل
اسی پیدا کند. چنانچه در اثر یک سلسله غور و سنجش
لآخره درین راه نیز اساس درستی برداشته شد و یک مکتب
لی نسوان که تعداد متعلمین آن امروز در حدود ۲ هزار
ت در مرکز تاسیس گردید. در تعلیمات نسوان تقسیمات
ه‌گانه ذیل در نظر گرفته شده است :.

اول کسانیکه از لحاظ عدم استعداد میخواهند تعلیم گرفته
ودتر داخل یک کاری بشوند. برای این طبقه دورهٔ تعلیمی
کوتاه و نهایت عملی تعین شده است و این تعلیم علاوه از
وشتن و خواندن و مبادی علوم حیاتی متضمن شق‌های
سلکی نیز میباشد از قبیل آشپزی، خیاطی، امور خانه‌داری
تربیه اطفال وغیره.

دوم شاگردانی که میخواهند در شق‌های مسلکی
معلومات عمیق و تخصص حاصل کنند و اینها برای قابلگی،
پرستاری اطفال و پرستاری مریض در شفاخانه‌ها تربیه
میشوند، دورهٔ تعلیمات مسلکی آنها بعد از دورهٔ ابتدائیه
دو سال است.

شق سوم لیسهٔ مستورات میباشد که در آن اطفال
مستعدتر پذیرفته شده دوره تعلیمات عمومی خود را تا ۱۲
سال دوام میدهند، علاوه از مضامین مسلکی و غیر مسلکی
مکلف اند یکی از السنهٔ خارجه (انگلیسی، آلمانی یا فرانسه)
را نیز بیاموزند.

مجادله با بیسوادی و کورس‌های اکابر

بغرض اینکه تمام افراد مملکت را نویسنده و خواننده
سازند، در سرتاسر افغانستان یک مجادله با بیسوادی آغاز
گردیده و از هر جانب رضاکاران حاضر شده اند، تا بقدر وسع
و توانائی خود درین راه با حکومت همدست شوند و در
کورس‌ها و کلاس‌های اکابر وظائف معلمی مجانی را بردوش
خود گیرند، چنین کورس‌ها را اکنون میتوان در هرگوشهٔ
مملکت دید و هزارها نفر ازین سرچشمه مستفید میگردند.

کتابخانه‌ها

هر مکتب برای خود یک کتابخانه دارد، علاوتاً کتابخانهٔ
داخلی وزارت معارف، کتابخانهٔ ریاست مستقل مطبوعات،
کتابخانهٔ بانک ملی بدین غرض افتتاح گردیده است و
حکومت در نظر دارد تا یک کتابخانهٔ بزرگ بنا نماید.
چنانچه یک ملیون و دو صد هزارافغانی برای خریداری
کتاب منظور گردیده، اما متأسفانه جنگ اروپائی در تورید
کتب حائل است و این نظریه حکومت تا حال به تعویق
افتاده است.

تهیه کتب درسی

یک عدهٔ کتب تدریسی را از خارج تورید می نمایند
باقیمانده در داخل مملکت بواسطهٔ ریاست مستقل مطبوعات
و ریاست تعلیم و تربیه وزارت معارف تهیه میشود. چندی
پیشتر بیشتر کتب را در مطابع خارجه به چاپ میرسانیدند، اما
اکنون «مطبع عمومی مرکزی» که دارای ماشین‌ها و لوازم
طباعتی عصری است تمام این کتابها را تهیه میدارد.
چنانچه در سال ۱۹٤۰ بیش از ۷ صد هزار جلد کتاب
تعلیمی درین جا بطبع رسید و هر سال برتعداد آن افزوده
میشود. افغانستان کوشش دارد که جمیع علوم را در لسان
ملی خود تدریس نمایند، چنانچه بدین غرض هر سال
عدهٔ کثیر کتب درسی از السنهٔ مختلف اروپائی بواسطه
معلمین، پروفیسران و متخصصین داخلی در لسان ملی
ترجمه شده و بعد از طبع در دسترس عموم گذاشته میشوند.
در فوکولته طبی که بزرگ ترین و عالیترین موسسهٔ
افغانستان است، اکنون تمام تعلیم به استثنای اصطلاحات
علمی در لسان فارسی تدریس میشود.

سپورت

سپورت هم امروز توجه حکومت را بخود جلب کرده
است و آن را در پروگرام مکاتب درج نموده اند، تاسیس
کلوب‌المپیک به اهتمام والا حضرت وزیر صاحب حربیه و
تشکیل ریاست سپورت در وزارت معارف تماماً بغرض پیشبرد
این نصب‌العین حکومت است. طبعاً هم افغانها سپورتی و
ورزشی اند و استعداد خدا دادی را برای همه‌گونه ورزش
دارند ولی این مؤسسات جدید استعداد ذاتی و جبلی شانرا
بیشتر جلا بخشیده و اکنون در تمام اکناف مملکت کلوب‌های
سپورتیو بنا گردیده است و انواع بازی‌های ملی و اروپائی
جوانان افغانی خصوصاً عسکر و اطفال معارف را بخود
جلب کرده است.

نگارش فاضل محترم آقای حسین محلاتی

نهنگ

یکی از جانوران هیبتناک آبی نهنگ (تمساح) است که بیشتر در رودخانه‌ها و استخرها زندگی می نماید. این هیولای مدهش در افریقای مرکزی بریتانیا بکثرت وجود دارد. بویژه در رود شیری (افریقا) که نهنگهایش از لحاظ بزرگی و تهور شهره جهان میباشند. نیروئی را که دست توانای قدرت به بازوهای این جانور بخشوده بسی شگفت‌انگیز است. سرهاری. ح جونستون در کتاب خود که موسوم به افریقای مرکزی بریتانیاست مینویسد « در چیکواوا که در قسمت سفلای رود شیری واقع است نهنگ زبردستی عموماً بکرانه می آمد و مردمان را شکار میکرد. روزی چنین اتفاق افتاد که بر دلو آهن ضخیمی که با آن آب میکشیدند یورش نموده و چنان در دهان خود مچاله کرد و با دندان فشار داد که چون ورق کاغذ سوراخ گشت. همگی از این امر تعجب نمودند. مدتی آن دلو در معرض نمایش گذارده شد تا مردم از نیروی خارق عادت آن جانور و استحکام دندانهایش آگاهی یابند. بارها چنین رخ داد که نزدیک بدژ جونستون که در قسمت علیای رود نامبرده برپاست نهنگ‌ها بکرانه حمله آور شده و کسانیرا که لب رودخانه بودند شکار خود میکردند. چند نفر از سربازان هندوستانی ما طعمهٔ این جانور گشته اند تا آنکه بالاخره برای این که از مخاطرت آن بیاسائیم کنار رود را نرده کشیدیم. » نکته جالب توجه این است که هرگاه انسان و یا حیوان را منفرداً بیابد مورد حمله قرار میدهد و در موقع اجتماع پا بفرار میگذارد.

نگارنده در رودها و استخرهای شاهزاده‌نشین میسور داستانهای حیرت انگیزی از این جانور مشاهده نموده‌ام. در قریه هولی‌نرسیپور گاومیشی را که در کنار رود لمیده بود دیدم که ناگهان نهنگی گلاویزش شده و دست او را گرفت و بدرونش کشید. مالک گاومیش فریاد برآورد و مردم را بیاری طلبید. چند نفر بکمک وی آمدند. افسار محکمیکه بگردن او بسته بود در دست مردمان و دست وی در دهان نهنگ هر دو بسمت خود میکشیدند ولی چه سود که قوت نهنگ بر نیروی چند نفر روستائی فائق آمد و گاومیش را چنان باعماق رود فرو برد که دیگر اثری از آن پدیدار نگشت. خاطر دارم صبحگاهی بود که با جماعتی از دوستان برای شکار پرندگان آبی بکنار استخری که در آغوش جنگل قرار داشت شتافتیم. اطراف استخر را نی‌زار فرا گرفته بود. و بعد معلوم شد بیشه ببر و پلنگ است. مرغابی باندازه زیاد بود که بیک تیر متجاوز از بیست هدف قرار گرفت. و لکن بمجردیکه صدای تیر بلند شد نهنگها بینی خود را که کاملاً شبیه بلوله تفنگ دو لولست از سطح استخر بیرون آوردند. اگر یکی از ما پا در آب میگذاشتیم یقیناً بیدرنگ طعمه آنها می شدیم.

شخصی می نویسد که در یکی از رودهای افریقا با چند نفر از دوستان سفر مینمود، اتفاقاً نهنگی گرجی آنها را تعاقب نموده و پی‌فرصت می گشت که آنانرا طعمه خود سازد. نزدیک بغروب در کنار رود لنگر انداخته و خواستند فرود آیند که ناگهان شیری برای نوشیدن آب سر از جنگل برون آورده و خرامان بسمت رود آمد بمجردیکه پا درآب گذارد نهنگ مزبور بر آن حمله‌آور شده مدتی در کشتی و کشمکش بودند گاهی نهنگ شیر را بدرون میکشید و گاهی شیر آنرا برون می افکند ولی بالاخره شیر غالب آمده کمر نهنگ را گرفت و بطرف خشکی پرتابش نمود و بیدرنگ بر او حمله کرده از هم دریدش.

ندرتاً انسان و یا حیوانی را که شکار میکند مبادرت بخوردن آن نمی نماید بلکه بیشتر اوقات شکار خود را در شکاف صخره‌ها جا داده و پس از آن که تا حدی فاسد گشت تناول میکند. چونکه جانوران بزرگ از قبیل گاو و اسب. سگ و گوسفند تصادفاً بدام وی‌میافتند خوراک عمومی وی ماهی است و بدون آن زندگانیش متعسر خواهد بود. نیرنگی را که در صید ماهی بکار می برد این است که در پناه صخره‌ای چون [illegible]

بی‌روح لمیده و دهان خود را باز میکند. ماهی‌ها بگمان اینکه حوضچه بی شر و شوری است فضای دهان او را شناگاه خود قرار میدهند. این جانور محیل ابداً جنبش نمی کند تا آنکه کاملاً بر شماره ماهی‌ها افزوده میگردد سپس ناگهان بچابکی دهان می بندد. آب از خلال دندانهایش خارج و ماهی‌ها را بدرون رهسپار میسازد.

نکته اینجاست که با پرندگان آبی از قبیل مرغابی و اردک کاملاً مأنوس بوده و اصلاً بآنان آزار نمی رساند چنانکه در رودهای بطی‌السیر و دریاچه‌ها در مجمع آنان شنا میکند و بارها دیده شده است که در ساحل لمیده و پرندگان بدون آنکه اندک هراسی از آن داشته باشند اطرافش را پروانه‌وار احاطه نموده اند. شگفت‌انگیزتر از این قضیه مرغ باوان است که هنگامیکه نهنگ بر ساحل آرمیده بر سر او نشسته و ماهی‌های ریزی که در خلال دندانهایش گیر کرده با منقار بیرون آورده میخورد. عجیب‌تر از همه این است که این جانور بارجودیکه بمجرد فرصت آدمی‌زاد - شیر - پلنگ - میمون - بزکوهی و سایر حیوانات را از کنار رود ربوده و هلاک مینماید مع‌الوصف با اسب آبی مناسباتش یارانه بوده و با وی هیچ گونه مخاصمت نمی ورزد.

فریفته گوشت سگ است و لذا بهترین وسیله ایرا که روستائیان برای هلاک کردن آن اتخاذ نموده اند این است که پوست سگ را پر از آهک آب نرسیده نموده و درکنار رود یا استخر می گذارند. نهنگ بگمان اینکه لقمه چرب و نرمی است و غافل از اینکه بلای جان وی در اوست بورش نموده و بلادرنگ می بلعد. بفاصله کمی آهک‌ها در معدهٔوی بجوش آمده و امعائش را متلاشی ساخته و چند دقیقه نمی گذرد که هلاک گشته و بر سطح آب بالا می‌آید.

تناسلش بواسطه تخم گذاری صورت می‌پذیرد. تخمش بیضی‌الشکل - کاملاً سفید و پوستش محکم و سخت است. درازی آن از دو انچ تا چهار انچ میباشد. بر کنار رود یا استخر در نقطه‌ایکه قبلاً کنده و ترتیب داده است متجاوز از چند دوجین تخم میگذارد. نهنگهای رود نیل و همین طور اکثر نهنگهای هند شنهای سفید کرانه را باندازه دو یا گود میکنند و در آن تخم گذارده سپس با شن میپوشانند و برای نگهبانی بران میخوابند. پس از شش هفته که بیرون آمدن بچه‌ها از تخم نزدیک میشود شن‌ها را پس و پیش کرده و آنها را برون میآورند. بعضی نهنگها بویژه نهنگهای امریکا از شاخه‌های کوچک و برگ‌ها و خاکهای گیاه‌دار کومه‌ای را که ارتفاعش یک فرع و قطرش متجاوز از دو فرع میباشد ساخته سپس در خلال آن تخم می‌نهند.

بیشتر اوقات خود را در زیر آب و یا در نقب هائیکه از ته رودخانه بسمت ساحل زده‌اند صرف میکنند. درعین حال عشق عجیبی بحرارت و نور خورشید دارند. این است که نزدیک بظهر بکنار رود آمده روی شن‌ها و یا صخره‌ها لمیده و از نور خورشید استفاده مینمایند. آری این جانور نیز بفوائد استحمام در آفتاب پی برده است.

همانطوریکه در آب شناور قهاری است در خشکی نیز کاملاً تیزروست بلکه شنیده شده است که از استخر و یا رودی که آبش‌کم و یا در شرف خشک شدن است باستخر و رود دیگر مسافرت می‌نماید و بیشتر اوقات این عمل را هنگام شب انجام می‌دهد. البته در خشکی چندان خطرناک نیست و بهمین طور هنگامیکه آب رود و استخر کم است چندان توانائی یورش ندارد، مکرراً دیده‌ام ایام تابستان که آب رودخانه ها ته می نشیند روستائیان بدرون رود رفته و زند اورا گرفتار نموده بیرون می‌آورند.

این درنده آبی هفت نوع است. منجمله نهنگ ولوکاری افریقائی است که‌از مصر گرفته تا مدگاسکار بکثرت میباشد درازی این گونه نهنگها بالغ بر پانزده پا بوده و در هر طرف فک اعلای آنها هیجده و یا نوزده و در هر طرف فک اسفل آنها پانزده دندان قرار دارد. قسم دیگر نهنگهای باطلاق هند و سیلان است که بسمت باختر تا بلوچستان انگلیس بسمت خاور تا جزائر مالایا وجود داشته و هر طرف فک اعلی و اسفل آنها دارای نوزده دندان بوده و درازی آن تا دوازده پا می رسد. یک گونه نهنگهای دیگری نیز وجو دارد که طولشان بالغ بر بیست و دو پا می‌گردد بلکه س و هفت پا نیز یاد داشت نموده اند. این گونه نهنگها د

(بقیه در صفحه ۸)

مواظبت دندان

دندان تندرست نعمت بزرگی است، و رکن مهم صحت و سلامتی بدن محسوب مشود. یکی از علل کسالت و نقاهت انسانی بدی دندان است. بارها دیده شده و به اثبات هم رسیده که دندان خراب راساً یا غیر مستقیم سبب بعضی امراض مدهش و مهلک چون سل، مرض قند، و حتی سرطان میباشد. علاوتاً دهن بدبو و متعفن در مجالس هم باعث تنفر و کراهیت دیگران است، پس مواظبت این سرچشمهٔ حیات و سعادت یکی از فرائض انسانی است.

صحت دندان برای تندرستی بدن یک امر ضروری است، دندان قوی و تندرست میتواند وظیفه خود را بدرستی اجرا کند، غذا را بدرستی جویده مثل مایع نرم سازد و بدین طریق در تحلیل آن با معده کمک نماید. برعکس دندان بد از عهدهٔ کار خود بر آمده نمی تواند، تنفس را بدبو و در تحلیل غذا سکتگی وارد نموده معده را در اثر کار زیاد ضعیف و خسته میسازد و تدریجاً تمام بدن را در زحمت می اندازد. تنفس شیرین و اشتهای خوب نتیجهٔ فوری و صحت و سلامتی نتیجهٔ مابعد دندان خوب است. پس باید همواره در مواظبت دندان کوشید و یک حصهٔ وقت خود را برای اینکار صبح و شام وقف کرد، تا تندرست بوده از نعمت حیات بطور درست مستفید گردیم. از همه اول چون دورهٔ دندان شیری سپری شود و دندان دائمی برآید و قدری در تنظیم آن بی قاعدگی ملاحظه گردد، باید به یک دندان‌ساز لائق مراجعه نمود زیرا درین وقت بآسانی میتوان عیوب را اصلاح کرد ولی اگر غفلت نودیم در حیات آینده با مشکلات زیاد دچار خواهیم شد و ممکن است به هیچ صورت اصلاح پذیر نباشد و تمام عمر با تعب و رنج بسر بریم.

فساد دندان عموماً از اثر غذای بد میباشد باید از ابتدای مرحله به خوراک خود متوجه باشیم. و از خوراکی که بدندان ما مضر است اجتناب نمائیم یکی از اجزای مهم مایع دهن پتیالین است که در تحلیل خوراک نشاستهٔ بما کمک می کند. لعاب دهن انسان ببرکت همان ماده نشاسته را بیک نوع قند تبدیل میسازد که قابل تحلیل است.

کیک، پیستری، فرنی و اکثر شیرینی‌باب از نشاسته مملو است که معدهٔ انسان نمی تواند بآسانی آنرا هضم کرده اما ببرکت همان لعاب دهن تحلیل میگردد. این غذاها بظاهر نرم و در ذایقه لذیذ و شیرین یک اثر بد دیگری هم دارد، ذرات کوچک آن در مجاورت و خلال دندان جا میگیرد که زبان انسان از کشیدن آن عاجز است. از حیث جسامت این ذرات به هیچ صورت قابل توجه نیست ولی حقیقتاً منبع تمام فساد و خرابی دندان است، بمرور زمان فاسد و گندیده شده تغییر به موادی تبدیل میگردد که جهت مینای دندان بسی مضر است علاوتاً دهن را بدبو و متعفن میسازد و صورت یک مایع مسموم را اختیار نموده با خوراک دیگر داخل معده انسان میگردد و در تحلیل غذا سکتگی وارد می نماید. بوقت شب چون زبان انسان تقریباً ساکت می باشد جراثیم آن بآسانی حرکت میکند و به مینای دندان تعرض می نماید و تدریجاً آنرا از بین برداشته اصل دندان را که نسبتاً از مواد نرم تشکیل یافته صدمه میرساند، بتدریج داخل آن گشته تا بالآخر به مادهٔ نرمتر مغز دندان (ظرف خون) میرسد درین وقت ورم و درد شدیدی تولید میگردد و نان خوردن هم کاریست بسی مشکل.

پس باید از همه اول متوجهٔ غذای خود گردیم و از غذای مضره تا درجهٔ ممکنه اجتناب نمائیم، اغذیهٔ صحیح و مناسب باید از زمان طفولیت استعمال نمود. خوردن شیر، مسکه، پنیر، تخم، سبزی، و میوه، بسی مفید است مادهٔ کلسیم که در آن موجود است دندان را قوی البنیه میسازد. اگر انسان دندان‌های خود را از ذرات مضره مصون بدارد میتواند در تمام حیات خود ازین نعمت خدا داد حظ برطرف و به مرد

دندان دچار نگردد، متأسفانه این کار آنقدر آسان نیست ممکن است اگر دندان‌ها از یک دیگر جدا و قدری دور می بود صاف نگاهداشتن آن مشکلات تولید نمی کرد و برای باقیماندن ذرات جا نمی بود اما بطوریکه مشاهده شده تنها نظافت دندان ازین جرائیم مضره نمی تواند جلوگیری کند و بهتر است بعضی اقسام خمیره یا پودر دندان با برس یا مسواک استعمال نمود، تا این جرائیم را از بین بردارد بهترین خمیره‌ها همانست که القلی (alkali) دارد که بآسانی اثرات مضره آن را زائل می کند، دهن و دندان را پاک نموده خوشبو و معطر میسازد، اما باید دقت نمود که از سنگ ریزه منزه باشد تا مینای دندان را تدریجاً از بین نبرد و کدام مادهٔ مضرهٔ دیگر هم نداشته باشد زیرا بعضی خمیره‌ها بعوض فائده ضرر میرساند.

— برس و مسواک علاوه ازینکه دندان را صاف و ستر نگاه میدارد و نمی گذارد منبع و مخزن میکروب مضره گردد برای گوشت بیره یک ماساژ (مالش) خوبی است و آنر قوی میسازد. اما دقت باید نمود که برس نه خیلی درشت و نه بسیار ملایم باشد زیرا در صورت اول گوشت بیره ر تدریجاً میتراشد و دندان لخت و لچ شده به لق خوردن شروع میکند و اگر موی آن خیلی نرم باشد موادی را ک در مجاور دندان بعد از غذا خوردن باقی می ماند نمی تواند پاک کند.

استعمال برس هم مشق بکار دارد باید افقی و عمودی استعمال شود تا قسمت داخلی دندان را هم کاملاً پاک و صاف نماید.

مشاهدات زائر انگلستان (بقیه از صفحه ۱۹)

میله‌های آهنی بزمین نصب شده که مشتریان پشت آن ایستاده بنوشند و پی کار خود روند در انگلستان بیشتر اشخاص پرحرف و سخنور (مانند مستر لوید جرج) در کارهای سیاسی یا نویسندگی و مصنفی وارد میشوند.

کتاب انگلیسی بایستی اقلاً دارای چهار صد صفحه باشد. شاید در اثر همین کم‌حرفی است که هنگام تکلم نصف کلمات را انداخته و نیم دیگر را بطرز عجیبی بافشار اداء مینمایند که فهم آن مشکل است.

مواقعی که انگلستان بودم معمولاً هرروز به لادبروک‌گراو میرفتم. در ایستگاه راه‌آهن رهنما و بلیط فروش میآمد و من باز میگفتم «لدبریک‌گراو» اه. «لدب‌هک‌گو» اه. «هوهرهو» اه «هوهرهاو»

رهنما شاد شده و بلیط لادبرک‌گرو بمن میداد. در عمرم اینگونه تلفظ یاد نگرفته و نخواهم گرفت.

اگر شما از نزدیک با آنها آشنا شوید خواهید فهمید که مردمی خیلی مهربان و سلیم‌النفس و شریفند. انگلیسها هرگز بگفت و شنود طولانی عادت نداشته و بیشتر بتفکر و دقت آشنا هستند و هیچوقت بتظاهر و خودستائی رغبت ندارند و راجع بخودشان چیزی نمیگویند.

مانند بچـها خود را مشغول بی‌کره میکنند ول

بیانشان موقر و پوست‌کنده و خالی از تظاهر است مراس و آداب مقرره اجتماعی دارند ولی در عین حال آزاد و وارسته اند.

انگلیسها دیر آشنا ولی با همدیگر یار و یاور و وفادار میباشند در کارها عمیق و دقیق و محرم راز بوده ریاکار و لاف‌زن نبوده مردمی متین و مآل‌اندیش هستند

بدون اینکه دعوت ناهار یا شام داشته باشید با آنها نمیتوانید زیاد صحبت کنید و در جای خود مهمان نواز حسابی میباشند.

بعضی اوقات شما درمیان چنین مردم مؤدب مهربانی در اثر انزوا و کناره‌گیری ممکن است احساس ناراحتی بکنید ولی اگر بچه بودید میدانستید که برای شما چ رفقای خوب و همبازیهای خوشرو و قابل اطمینانی بود و در این کشور بیش از نقاط دیگر جهان آزاد و ارجمن هستند.

پاسبان برای اینکه شما را بخنداند گونه‌های خود پف میکرد. آقای پیرو محترمی با شما فوتبال بازی کر و بانوی سفید موئی جلو خود داستان چهار صد (صفح گذارده باکمال مهربانی باچشمهای خاکستری و روشن خو بشما خیره میشد :.

(از نامه‌های انگلستان ...)

«مشاهدات زائر انگلستان»

نگارش کارل چاپک
نویسنده بزرگ چک

ترجمه آقای بهبهانی : دبیر
انگلیسی : تهران

در انگلستان مناظر زیبا و مشاهدات دلربائی که جلب توجه مسافر و زائر خود بنماید از قبیل درختان خرم و سبز گلهای رنگارنگ و رمه‌های مواشی و گوسفند وکشتی‌های بزرگ و کوچک و مردم مختلف فراوان است ولی این کشور کهن سال دارای مردانی مسن و سرخ‌رو است که در بهار کلاهای بلند خاکستری میپوشند و در تابستان با گویهای کوچک و چوگان خود را سرگرم میکنند.

انگلیسها مردمی خوش منظر وگشاده‌رو هستند خیلی مایل بودم هشت ساله بوده که بآنها بازی کنم برای اینکه پیرمردان انگلیسی حتی بانوهای خود با نهایت علاقمندی و انضباط بازی میکنند.

بانوان سالمند اغلب مشغول بافندگی و کارهای دستی و خیاطی هستند و همیشه دارای قیافهٔ بشاش و چهره گشاده و خندان میباشند پیوسته مهربان و از زندگی خود راضی و دلشادند آب گرم مینوشند و هرگز دم از ناخوشی و کسالت نمیزنند.

اسرار موفقیت و کامیابی در کلیه شئون زندگی چنین کشوری که همه نیروی اختراع و ابداع خود را در راه تربیت و تهیه بهترین کودکان و شایسته‌ترین مردان اجتماعی و بزرگ مصروف میدارد آشکارا و روشن است.

انگلیسی در تهیه و پاکیزه نگهداشتن لباس و بدن بتمام معنی رعایت سادگی و بی‌آلایشی و بهداشت را منظور داشته بویژه در تراشیدن صورت و پیاکی آن بینهایت مراقبت مینماید.

مرد انگلیسی بارانی پوشیده و کلاهی کپی بسر میگذارد روزنامهٔ نیز بدست میگیرد. بانوی انگلیسی نیز بارانی داشته و یا چوب تنیس بدست میگیرد.

در این کشور طبیعت برای پربشت کردن موی حیوانات و رشد فوق‌العاده پشم و موی بدن آنها استعداد بی نشان میدهد.

اسبها و سگهای انگلیسی نمونه کاملی از پرموئی بوده و دارای یال و بدنی پربشت میباشند.

چمنهای با صفای انجا و آقایان نظیف انگلیسی نیز همیشه اصلاح شده و دارای صورتی پاک و تراشیده میباشند.

یکی از امتیازات بزرگ انگلیسها سکوت و کم حرفی است. در انگلستان اولین مرتبه شما با پیشخدمت باشگاه و منشی راه‌آهن و پاسبان آشنا میشوید.

انگلیسها مظهر اخلاق و ادب و نمونهٔ کاملی از خموشی و وقار و بزرگی و ورزش و عشق بروزنامه و مطبوعات و درستکاری هستند.

مسافر انگلیسی که در قطار بیش از دو ساعت روبروی شما خاموش و بدون تکلم نشسته است بهیچوجه بشما توجهی ننموده و کوچکترین گفتگوئی نمیکند سکوت ممتد او شما را خسته و نگران مینماید ولی هنگامیکه میخواهید بمقصد خود پیاده شوید ناگهانی و بیدرنگ بلند شده کیف و جامه‌دان شما را که دستتان نمیرسد تحویل میدهد.

انگلیسها عادت دارند که بیکدیگر کمک کنند ولی هرگز باستثنای اینکه راجع بوضعیت هوا اظهار نمایند صحبتی رد و بدل نمیشود.

روی همین اصل انگلیسها همه انواع گوناگون بازیها را اختراع و ابتکار نموده و درمیان بازی هم سخن نمیگویند.

عادت بسکوت و کم حرفی آنها بطوریست که در مواقع نهضت‌های عمومی و جنبش‌های ملی و عدم رضایت از اضافه مالیات و کرایهٔ راه‌آهن آشکارا نسبت بحکومت بدگوئی و اسائهٔ ادب نمیکنند و در تمام مراحل زندگی مردمی بیصدا بوده و حتی هنگام افسردگی و دیدن خلاف انتظار هم خونسرد و کم حرف میباشند.

بعوض میخانه‌هائیکه آنجا مردم بتوانند بنشینند و نوشابه خود را با گفتگوهای طولانی و زد و خورد با دوستان و همراهان صرف نمایند جلوی نوشابه فروشی انگلیسی

(بقیه در صفحه ۱۸)

در شب حنای تو



فرشتهٔ من ! گمان نبری که در شب عروسی تو من از تو دور بودم، خوب بخاطر دارم که قامت قیامت خیز ترا بالباس دراز حریر سفید پوشانیده شاخهٔ گلی را که از شگوفهٔ نارنج بود دور سرت پیچانده و دستهٔ گل زنبق سفید را با انگشتان مرتعشت داده و در سینهٔ سیمینت چسپانده بودند که گمان میشد ماه شب چهارده طلوع کرده از لای شاخسار شگوفه نور افشانی میکند .

دانههای الماس و برلیان گردن بند و گوشوارهایت با آنکه متلالو و درخشان بوده و مانند شعلهٔ دل پر الم میلرزیدند ولی در پرتو حسن بی بهای تو تاریکی و خیرگی میکرد .

هنگامیکه ترانهٔ (آهسته برو) سروده شد تو بیک متانت و وقاری که چشم روزگار تا آنروز ندیده بود آهسته آهسته در بین جمعیت داخل شدی ولی دیدم که چقدر میخواستی این آهنگ‌های محزون موسیقی آهسته‌تر نوازیده شود تا تو قدم‌هایت را بآن سوئی که میروی آهسته‌تر بگذاری . چشم هایکه نگران حرکات تو بود از مشاهدهٔ این منظرهٔ سحرآلود خیره و تیره شد و دل‌های پر از مسرت دوشیزگان پریچهره آهسته آهسته به طپیدن آغاز کرد . غریو بی اختیار تحسین و تقدیر در مجلس طنین انداز گردید .

ـــ من از دور بسم الله و نام‌خدا نام‌خدا میگفتم شیرین من ! یادت است که شربت شیرین را باچه تنفر و تلخی نوشیدی و چقدر جای حیرت تو شد وقتیکه چشم خود را بروی آئینه باز کردی ، اگر فراموشت نشده باشد در آن لحظه بکلی مجسمهٔ حیرت شده بودی ! وقتیکه بازویت را گرفته خواستند بطرفی که دلت قطعاً نمیخواهد بروی ، چهرهٔ خندان و نورانیت را تا چه اندازه غبار ملالت و گرفتگی پوشانیده بود .

در همان دمیکه باکراه و اجبار روان شدی چند قطرهٔ اشک صاف و شفاف که آخرترین قوهٔ بیچارگی تو بود برخسار همچو برگ گلت روان شد. جانمن ! تو و اشک‌هایت هر دو روان شدید باورکن که روان من نیز باشما روان بود .

در همین آن حضار با همدیگر سرگوشی نموده هر کدام بتو و جوانی تو بتو و زیبائی تو بتو و روح حساس تو بالآخر بتو و آرزوهای گران بهای تو آه و افسوس میکردند.

لبان یاقوتی رنگ ونازنینت را دیدم که بسیار آهسته میجنبید و گمان دارم که به بیرحمی و قساوت بشر و بدین مراسم ظاهر فریب ظالمانهٔ محیط لعنت و نفرین میگفتی.

من از مسافهٔ بعید با دوربین خیال این منظرهٔ مظلومیت ترا یکایک دیدم و در دیواریکه تکیه کرده بودم خشک شده جز یک جسم بی روح چیز دیگر نبودم ، اگر به پیش تو زانو زده عرض تسلیت نگفتم مرا به بخش که قدرت و توانائی بکلی از من سلب شده بود .

«اسلم حسینی»

دو شیشه پی گلاب میگردیدم — در طرف چمن
پژمرده گلی میان گلها دیدم — افسرده چومن
گفتم تو چه کردی که چنین میسوزی — ای یار عزیزم ؟
گفتا که شبی درین چمن خندیدم — پس وای بمن

نگارش ابوالقاسم بخاری

الحلاج

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش
عراقی را چرا بدنام کردند

یقیناً عدهٔ محض انگشت شمار از گروه مسلمانان میتوانند آوازه باالحلاج برابری نمایند، اسم مکمل اش ابوعبدالله سین بن منصور بود، ویرا در سال ۳۰۹ هجری قمری لابق ۹۲۲ میلادی در شهر بغداد پایه‌تخت اسلامی به م شرک بدار کشیدند، اما شهرت پارسائی و پاکدامنی‌اش چگاه از خاطرها فراموش نشده و تا امروز اسم او را در تاسر عالم اسلام از اوقیانوس اطلس تا بحرالکاهل بکمال ترام میگیرند و اورا بهترین نمونهٔ زهد و تقوی و از رفیان ملهم می پندارند که در عشق خداوندی مجذوب در بحر معرفت مستغرق بود.

بطوریکه همه میدانند مشارالیه در سال ۲٤٤ هجری مطابق ۸۵۸ میلادی) در مقام «بیضا» در ایالت فارس ران متولد شده، اما به تحقیق نمی توان گفت که نژاداً رانی بود یا از احفاد اعرابیکه بعد از تسخیر ایران .آنجا آمده متوطن گردیدند. در عرب بودنش احتمال بتر است، زیرا بآنکه در اطراف و اکناف ممالک اسلامی ، سفرهای طولانی پرداخت، مناسبات بیشترش به شطالعرب اهالی آن سرزمین بود، علاوتاً لسان تالیفات‌وی نیز این ون را تا یک اندازه تقویت می بخشد.

الحلاج ایام طفولیت را در «واسط» بسر برد و در هواز، علوم متداولهٔ اسلامی را فراگرفت و بعد از آن رف بغداد و اطراف ممالک اسلامی بغرض سیر و سیاحت آمد. لسان تالیفاتش که عبارت از چند عدد مقالات و ، دیوان است، تماماً عربی است، نباید نظر انداز د که درین وقت نوشتن درین لسان در سرتاسر ایران رواج یافته بود و ایرانی‌های خالص هم محض در عربی تالیفات می نمودند، لذا بعضی را عقیده برین است که وی نژاداً ایرانی است، اما چون تحصیلات ابتدائی‌اش در اهواز (یکی از بلاد خوزستان) صورت گرفت در جائیکه مستعمرهٔ بزرگ اعراب موجود بود، لذا عربی را از آنها آموخت و سپس سکونتش در شطالعرب مرکز اعراب آنرا جلا بخشید و اورا بدان قادر ساخت که در آن لسان اشعار خوب هم بنویسد.

یکی از دلچسب‌ترین وقائع حیاتش اینست که در ۲۹۳ هجری (۹۰۵ میلادی) از راه بحر به سفر هند مبادرت ورزید، از هند بطرف ترکستان رفت و بعد از یکسال به بغداد برگشت. تعلیمات تصوفوی برودی علماء را در تشویش انداخت، بعد ازین تاریخ حرکات اورا بدقت تمام مواظبت می نمودند، اما الحلاج موقعه را بدست آورده بسوی اهواز راه فرار را پیش گرفت. در ۳۰۱ هجری (۹۱۳ میلادی) دستگیرش ساخته به بغداد آوردند و تا ۸ سال کامل ویرا در محبس نگاهداشتند، بالآخر معامله را به محکمه وزیر حامد رجوع دادند، استنطاق و استماع دعوی هفت ماه طول کشید. بالآخر تکفیرش نمودند و امر اعدامش صادر گشت و به ۲٤ ذی‌القعده ۳۰۹ هجری (۲٦ مارچ ۹۲۲ میلادی) اورا بدار زدند.

هر یار که سر یار خود فاش کند
منصور صفت مسند او دار بود

این است شرح مختصر آن مرد نامی که اسم و شهرتش تا امروز ورد زبانها است، اما درین سرگذشت نمی توان یک چیز خارق‌العاده را بدست آورد، چندین تن از صوفیان دیگر نیز در اثر شطحیات و تبلیغات خود که در نظر علمای پرهیزگار و عاقبت‌اندیش مخل امنیت عامه و منافی نظم و نسق داخلی و مضر روحیات عوام‌الناس و مردمانی کم سواد شناخته شد به چنین سرنوشت ها دچار شدند و مثل منصور سر خود را بباد فنا دادند. نباید نظرانداز کرد که درین وقت عالم اسلام ازیک کشمکش بزرگ مذهبی و هرج و مرج داخلی که چندین سال بطول انجامید

ر باعث پریشانی و تباهی زیادی گردید ، سر بیرون برآورده ئم کم بسوی امنیت و آرامی قدم میزد و یک مذهب معیاری (از نقطه نظر اهل‌السنته و الجماعته) که اساس آن بر صول مسلمه و مصدقه اسلامی نهاده شده بود ، بروی کار بیآمد و نه تنها خلفای ضعیف عباسی که درین وقت بدون اسم برای شان چیزی نمیرسید به حمایت آن گرائیدند ، بلکه شاهان بسی مقتدر که بتازگی در هر طرف دنیای اسلام به تاسیس حکومت‌های مستقل موفق شده بودند ، نیز بطرفداری آن بر آمدند .

باتمام این معامله الحلاج در سرتاسر ممالک اسلامی یک تاثیر عمیقی از خود گذاشت و ذکر جمیلش در افواه عام افتاد و هرگونه افسانه را با سرگذشت‌وی آمیختند و شعراء نیز در مدح و توصیفش قصائد غرا نوشتند ، متأسفانه بطوریکه اکثراً در چنین موارد بظهور پیوسته ، نوشتجات خود منصور کاملاً متروک گشت ، ولی از حسن اتفاقات چند عدد کتب قلمی‌اش محفوظ ماند که درین اواخر توجه یکی از مستشرقین فرانسوی ، پروفیسر ماسینیون ، Prof. Massignon. را بخود جلب کرد . مشارالیه یک حصه عمر گرانبهای خود را به مطالعه این آثار قیمتدار صرف نمود و بعد ازآن شرح سرگذشت و مقالات و دیوان منصور را با تراجم و نظریات مدققانهٔ خود منتشر نموده مارا مدیون خود ساخت . درین مختصر امکان ندارد بشرح طولانی این کتاب قیمتی بپردازیم ، از مطالعهٔ آن معلوم میگردد که نظریات الحلاج از عقاید صوفیان متأخر که بعد ازو بروی کار آمدند و مقام مهمی را حائز گردیدند ، متفاوت است .

سرگذشت الحلاج از نقطهٔ نظر دیگر نیز شایان توجه است ، تحریک تصوف در تاریخ هند یک رول بس مهمی را بازی می کند ، اما تا حال مسلک و عقاید صوفیان آن سر زمین بدرستی معلوم نیست ، و معلومات ما درباره آن سطحی و سرسری است ، و نمی توان قابل اعتماد تصور کرد . متأسفانه تا امروز هیچ کس درین زمینه مانند مستشرق موصوف زحمات را بخود نگرفته است . حقیقتاً صوفیان نیز مانند اشخاص دیگر حیات بسر می بردند و هر یک دارای صفات مشخصی بوده و تمایلات و اجراآت‌شان در بارهٔ اصول دینی از یک دیگر متفاوت می بود . بعد ازمطالعهٔ دقیق حیات چند نفر ازین گروه ممکن است افکار ، اعمال و نظریات شان را تحت قوانین کلی درآوریم و به عقاید مخصوص این طبقه پی‌بریم . اما تا حال احدی بدین نیت درین موضوع اقدامی نه نموده است . محصلین و مؤلفین هندی اکثراً از سرگذشت و نظریات انفرادی آن بحث می نمایند و کوشش دارند از آن نتیجه کلی بدست آورند ، یا اینکه آثار صوفیان قدیم را از هر گوشه گرد آورده ترجمه و نشر میدارند . نمی توان منکر شد که این نیز یک اقدام خوب و پسندیده است ، اما چنانچه درین مدت طولانی ۱۵۰ سال ثابت شده ، این طریق چندان سودمند نیفتاده است و نباید چنین پول‌های گزاف را محض بغرض نشر آثار قدیمهٔشان صرف نمود . ازین ثروت میتوان بصورت بهتری کار گرفت ، زحمات و کنجکاوی پروفیسر ماسینون فرانسوی میتواند درین مورد برای متجسسین و پژوهندگان حقیقت یک سر مشق خوبی قرار گیرد .

هر کس که درین زمینه ذوقی دارد میداند که بیشتر کتب موجوده تصوف از موضوعاتی مملو است که برای عموم خوانندگان نمی تواند موجبات دلچسپی را فراهم سازد ، از قبیل خوابهای پارسائی ، روزه گرفتن ، دعاها ، بیداری شب و تهجد ، حج رفتن ، وسائر چیزهای دیگر ، ولی اگر بدقت مطالعه نمائیم ، می بینیم مؤلفین غلتاً از بعضی وقایع مهم تاریخی نیز تذکار نموده اند که برای یک مورخ ارزش زیادی دارد . اگر چنین وقائع مفید را جمع نموده بمعه نظریات و تحقیقات و تراجم خود منتشر سازیم یقیناً یک اقدام بسی مفید میتوان شد .

ناکرده گناه در جهان کیست بگو
وآن کس که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کنم و تو بد مکافات دهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو

خواب زمستانی حیوانات

در هفته‌های آخر پائیز عدهٔ بسیاری از حشرات رنگارنگی
در آفتاب تابستان بوجود آمده و نشو و نما کرده اند
ید میشوند ٬ گروهی از این حیوانهای کوچک چون
گذارده و وظیفه‌ای را که طبیعت بعهدهٔ آنها گذاشته
نی ادامهٔ نسل و بقاء نوع) انجام دادند میمیرند ٬ ولی
ای هم بحالت کرخی و بی‌حسی خاصی که ما آنرا
اب زمستانی مینامیم فرو میروند و باینطریق خود را
آسیب سرما برکنار میدارند و همینکه بهار شد دوباره
، میگیرند و زندگی را شروع میکنند . این وسیله را
ی نجات از هیبت زمستان نه تنها حشرات بکار میبرند
ه انواع بسیاری از حیوانات خون گرم و خون سرد
بآن متوسل میشوند .

کیفیت این خواب زمستانی و اینکه چگونه حیوان
ی را بحالت مرگ گذرانده و دوباره با آمدن بهار
ـگی عودت میکند از زمان ارسطو تاکنون توجه عشاق
مت را بخود جلب کرده است ٬ ولی پیشینیان هر چند
، امر توجه نموده بودند در کتب خود که خواسته اند
مسئله را توضیح دهند تنها بنقل اقوال و عقاید در
باره اکتفا کرده و چیزهائی گفته اند که خوانندهٔ
وز را از ساده‌لوحی و زود باوری خود بشگفت میاندازد .

در زندگی پروانه‌ها وقتی مطالعه کنیم میتوانیم
ت آور ترین نمونه‌ها را برای خواب زمستانی بیابیم .
پروانه‌ها تنها چند دسته‌اند که زمستان‌ها بخواب میروند ٬
وع از این پروانه‌ها همینکه سرما را حس کردند خود را
یان درختان مجوف یا تودهٔ هیزم و یا تیر سقفها پنهان
، بخواب میروند ، نوع دیگری که پروانهٔ لاک پشتی
ارند شکاف عمیقی جستجو کرده در آن خود را پنهان
ازند و میخوابند ٬ ولی یکنوع ازین پروانه‌ها که

شجاعتر و بی باکتر از سایرینند برای گذراندن زمستا
پنهان شدن در زیر برگهای پاپیتالها و پیچهائیکه د
زمستان برگشان میریزد قناعت میکنند و از طوفانها و باده
و برفها نمیهراسند اینها وقتی بخواب میروند باندازه‌ا
ببرگها شبیه میشوند که نمیتوان آنها را از برگها تمیز داد
چنانکه یکی از دانشمندان وقتی عده‌ای از شاگردان خو
را برده بود که خوابیدن این پروانه‌ها را بایشان نشا
دهد ٬ وقتی از آنها خواست که خودشان پروانه‌ها را پید
کنند شاگردان نتوانستند . باید دانست که فرو رفتن
بخواب زمستانی همیشه بواسطهٔ سرمانیست چنانکه یکنو
پروانه که در اواخر پائیز از تخم بیرون میآید همینک
از زندان تاریک بیرون آمده و پس از آن کمی هم ا
برگهای گل خورد بخواب فرو میرود و براستی شگفت آو
است که بدنی بدین ضعیفی و لاغری میتواند شش ماه تما
روزه بگیرد ! بعضی دیگر از پروانه‌ها برای خود محفظه‌ا
میسازند و اجتماعاً در آنجا بخواب میروند و اینان اشرا
پروانه‌ها هستند چون محفظه را هم از ابریشم بنا میکنند
بعضی دیگر که متجمل‌ترند هر یک برای خود خوابگ
ابریشمی بنا میکنند !

مدتیرا که پروانه قبل از پاره کردن پیله باید در آ
زندانی باشد میتوان شبیه بخواب زمستانی دانست بعض
پروانه‌ها مدت دو سال در پیله میمانند و پروانه‌ای که
اربو گاستر نام دارد هفت سال زندانیست ٬ در این مد
بدن حیون کاملاً ساخته و پرداخته شده و منتظر فرمان
طبیعت است که قفس را بشکند و پرواز کند .

از پروانه‌ها بگذریم خواب زمستانیرا در مورچه‌ها
زنبورها نیز مشاهده میکنیم . درمیان زنبورها اغلب تنها ملک
است که بخواب زمستانی فرو میرود . ملکهٔ زنبور عس
درمیان کند و زمستانرا استراحت میکند ولی ملکهٔ زنبورها
دیگر باید درمیان شکاف درختان یا سقف خانه‌ها خوابگا
زیر سر بگذارد . حتی در حیوانات مهره‌دار بعضی
مشاهده میکنیم که طبیعت آنها را طوری ساخته که میتوا
در زمستان خود را بنوعی از آسیب سرما مصون عارند
مثلا قورباغه‌ها باوجودیکه بازیه تنفس میکنند میتوانند

کشیدن باریه را متوقف میکنند برای اینکه قادر باشند درمیان لای و لجن ته آبگیر خود را جای دهند. دراینموقع بدن آنها بتوسط پوست اکسیژن کسب میکند و هرچند مقدار آن کم است کافیست که نگذارد چراغ حیات خاموش شود.

تمام خزندگان هنگام زمستان خواب زمستانی میکنند. لاک پشت آبی خود را در گلها پنهان کرده تا آمدن بهار همانجا میماند. ماران و سوسماران در سوراخهای خود میخوابند. مارهای علفی اجتماعاً بخواب زمستانی میروند و شاید منظور از این اجتماع این باشد که بهتر گرم باشند. در بعضی قسمتهای امریکا شمالی دسته‌های مارهای رنگی بخواب رفته پیدا شده که گاهی عدهٔ آنها بصد رسیده است

درمیان پستاندارانیکه زمستانها میخوابند میتوان خفاش و جوجه تیغی را نامبرد، بعضی خفاشها همینکه در زمستان چند رروزی گرم شود بیرون آمده دوباره همینکه سرد شد بخواب میروند. در قطب خرس قطبی در زیر برف بخواب میرود، همچنین خرس سیاه و خرس خاکستری امریکای شمالی هم بخواب میروند. اما بخواب رفتن خرسها انسانرا بشگفت نمیاندازد و تعجب نمیکنیم که بدن آنها انرژی لازم را از کجا میگیرد چه میدانیم خرسها در زیر پوستشان ورقه کلفتی از چربی ذخیره میکنند که زمستانها در موقع خواب آنرا مصرف مینمایند.

گر بتو افتدم نظر ‌ ‌ ‌ چهره بچهره رو برو
شرح دهم غم ترا ‌ ‌ ‌ نکته بنکته مو بمو
از پی دیدن رخت ‌ ‌ ‌ همچو صبا فتاده‌ام
خانه بخانه در بدر ‌ ‌ ‌ کوچه بکوچه کو بکو
میرود از فراق تو ‌ ‌ ‌ خون دل از دو دیده‌ام
دجله بدجله یم به یم ‌ ‌ ‌ چشمه بچشمه جو بجو
دور دهان تنگ تو ‌ ‌ ‌ عارض عنبرین خطت
غنچه بغنچه گل بگل ‌ ‌ ‌ لاله بلاله بو ببو
ابرو و چشم و خال تو ‌ ‌ ‌ صید نموده مرغ دل
طبع بطبع و دل بدل ‌ ‌ ‌ مهر بمهر و خو بخو
مهر ترا دل حزین ‌ ‌ ‌ بافته بر قماش جان
رشته برشته نخ بنخ ‌ ‌ ‌ تار بتار و پو بپو
در دل خویش طاهره ‌ ‌ ‌ گشت و ندید جز ترا
صفحه بصفحه لا بلا ‌ ‌ ‌ پرده بپرده تو بتو

آقای شیوا

رجب خان، در وطن

اگر رفیقهٔ حیات ما قهر نشود، یک حرف برای خدائی را بزنیم که «زن» هزار دختر شاه‌پریها باشد آخر مرد بیچاره از یکرنگئ حیات، و نق و فق خانه و «توچه کردی و مه چی کردم» سیر و دلتنگ می شود. باز فقط همین یک نخ خام تنگ و نام نیست که پای پیچ آن بخت برگشته بشود، سرآن، وفا و اخلاص و همدردی و عطوفت و ترحم و عمر تیری وغیروذالک قطار شده و اولادها، مثل تسمه پاهای الف لیله، راه گریزش را، از هر سو بسته میکنند، حتی دم خلاصئ این سیاه روزگار، ازین ترکیب موجودهٔ حیات بهیچ نوع ممکن نیست.

در افسانه‌های قدیم یک ملت، خوانده بودیم که روزی حضرت آدم نزد خدا رفت و دید که شان صنعت گریش بساختن یک مجسمهٔ دیگر مصروف است ولی در آن پیکر بجای کرختئ محنت، تراکت رنگ، جمال ملائکه، لطافت سحر و قدری ازشان استغنائی ربوبیت را نیز آمیخته، یک هیکل خیلی دلکش و دلربا را بروی کار آورده است. آن پیکر دلفریب و قشنگ جنس «زن» بود که جد ما را بخود جلب بنمود، چنانچه حضرت آدم را بسیار خوشش آمد و اورا از نزد پروردگار برای خود طلب کرده و باخود برد، چند صبا بهوایش می پرید و دم از مهر و شیدائی زده و سنگ محبتش را بسینه خود میکوفت تا اینکه اوامر بی‌معنی زن و نق فق هر روزه ایسامش را تلخ نمود و جد بیچارهٔ ما این خنجر طلا را پس بصاحبش مسترد بنمود ولی یک هفته نگذشته بود که باز رفت و اورا بگرفت و چند هفته بعد باز پس داد. حتی قرار آن افسانهٔ قدیم، تمام عمرش درگیر و دار همین بگیر و بیار بگذشت، تا انجامش از بهشت بیرون برآمد.

وقتیکه برگزیده‌ها را این حال باشد باز ما و شما و ملا نصرالدین و رجب خان بیچاره بکدام شمار و قطار هستیم.

ملا نصیرالدین هم، شب جمعه، کلاه خود را چپه دیده آخر بزنش گفت که نه بابا! یا درین خانه شب جمعه باشد و یا مه!!

وگر سر اینهم قوارهٔ زن، مثل قطان آبی باشد، چشمها بپاکی کشیده، لب و لنج کشال، پیشانی ترش و دندان پیشرویش مثل سگک دستکول لب زیرش را محکم گرفته، و مثل مادر آل نشسته باشد پس خودتان انصاف بدهید که در ان وقت، مرد بیچاره چکند؟ و باز برای رجب خان چه حکم است؟ او در همانوقتیکه رسم آئینه مصحف بود چنانکه گفتیم هیولای جگرکش همسرش را دیده بدو پای فرض چنان دمب خود را قرقره کرده بکوه دامن بگریخت که دنبالش را ندیده و بکوه دامن نفس بگرفت هنوز لب از لب نی چلم پس نکرده بود که زنها و دخترها برای مبارکبادی سرش ریخته و از شکل و شمائل عروس جویا شدند اکثریه در باب کچک و گیرای موی و بالخاصه از استعمال پودر و لیسرین میخواستند واقفیت حاصل کنند چه دخترهای شهری نسبت به دهات بات و بروت زیاد دارند و پول بسیار خرج میکنند که درینجا باز یاد آن مادر آل اوقاتش را تلخ نمود و او جمله سرگذشت زمخت خود را برای «مادر مالو» بیان داده و دست بدامنش زد مادر مالو دلجوئیش نموده و گفت: ترا خبر برادر که رفتی و بچنگ شهری‌ها گرفتار شدی از گفتنت واضح شد که پیره مرد تریاکی تنها بازیت نداده بلکه دست خانم سفیده هم شامل این حیله‌گریست حالی بیا! وطنی بساز وطنیست، دختر «بابا مراد» را برایت می گیرم که با روی مثل ماه خود روشنی دلت بشوه! برویم سر خرمنها، دختر را تماشا بتم، که تو هم بگوئی خاله! آفرین بشیری که تو خوردی!.

این یک امر طبیعی است که هموطن باهموطن دلسوزمیباشد؛ و راستی رضای خدا درین قضایا حرف شهری و ایلاتی خوب درمیان آمده بود، بنابرین جمله زنها و مخترعها

ـتی پیرو جوان آن دهکده ، دل بحال رجب‌خان میسوختند ـ ـنانچه برای ازدواج ثانی رجب‌خان که‌نواسهٔ خان قدیم‌شان ود و انتقام گرفتن از خسر خیل شهریش کمر بستند مادر مالو، گفت ای پیچه را هم ببین چه نشان شان بتم ، ال ما و شما سرسبیل خونیست که هرکس و ناکس بازی ما ـاده و دست لاف خود کند ، خانم سفیده که هشت جریب مینت را به آرد گرو گرفته حالی بهزار محصل بیاره اگر ک دانش را هم دید باز همین پیچه را بآب خر تر کنی.

روزی در شهر یک زن‌پیر با یک پسر جوان دهکی که سینهٔ فراخ مثل پلنگ و رنگ سرخ و سفید با دو جفت بروت مثل شهپرهای شاهین داشت نزد بابا چندسولی تریاکی رسیده و درباب زن شهری رجب‌خان معامله شروع کرد . پیچه سفید گفت : یازده دست رخت سنگین ، دونیم هزار روپیه اراق ، و سه هزار روپیه حق و مهر معجل ، به دختر میدهیم و یکهزار روپیه نقد نذر جد شما خواهد بود ولی بشرط اینکه در همین هفته بهر نوعیکه بشود از رجب بکوجب طلاق بگیرید پیر تریاکی که قبلاً میانجی‌گری نموده و چهار صد روپیه رجب‌خان را آتش رزق خود کرده بود برای این کار تاخیر تن در داد ، یکهزار روپیه پیش چشمش را گرفت چنانچه رفت و بیک ساعت مادر دختر راهم رضا کرد . میگفت : مادر بتوچی ؟ تویشی و سیل کو ! اگر بگفت مه رفتی بخایت زر میباره زرا! هنوز چیزی نرفته رخت و اراق رجب را برویش بزن او هم از دخترت دست میشوید، طلاقش خواهد داد ! چنانچه معامله طی شد و هر کس بکار خویش پرداخت .

یکهفته پس ، جمله رخت و اراق ، برجب‌خان پس رسید و او هم طلاقنامه را بدست بابه چندولی بداد شب دیگر ، قاضی فضل‌الله نکاح دختر بابامراد را با رجب‌خان بخواند. باوجود اینکه جمله رخت و زیور وخانه ، و همه زمینداری بنام دختر ممهور شد باز هم رجب‌خان شکل قشنگ و طبیعی خانمش را در آئینه‌مصحف دیده از مسرت بجامه نمی گنجید وهمین صدا میداد : خیر و برکت ببینی مادر مالوجان !!!

درینسو جمجمات عروسی‌خانه واتن انداختن دخترها گوش گردون را کر نموده بود و صدای خر بخاوند نمی‌رسید ، که دو نفر مرد و زن دم دروازهٔ مادر مالو ایستاده و دست تحسر میمالیدند چی «مادر مالو» از قرارداد خود حاشا کشیده و گفت : بی مادر جان ! مه هیچکس را نمی شناسم که دختر طلاقیت را بگیره راهت را بگیر و نیرت بیار ـ !

کی لاف علم و دانش و فرهنگ میزنم | مستم سخن ز بادهٔ گلرنگ میزنم
بی‌نشه یک نفس نتوان برد بار غم | ساغر ز باده گشت تهی بنگ میزنم
که پای خم شکستم وگه فرق محتسب | از بی‌خودی بهرچه رسم سنگ میزنم
از ریش پیر صومعه فیض نیافتم | اکنون به زلف دختر رز چنگ میزنم
از بسکه کرده حوصله‌ام تنگ روزگار | با هرکه میرسم سخن از جنگ میزنم
ساقی خمار باده مرا مو دماغ کرد | پیمانه را گرفته و بر سنگ میزنم
خو کرده‌ام به محنت و آوارگی «نوید» | آتش بفر افسر و اورنگ میزنم

اثر مسز رابرتسن

کودکستان

تعلیم و تربیهٔ اطفال کم سن از مدت تخمیناً یک صد و سی سال توجهٔ اهالی انگلستان را بخود جلب کرده است ، اولین مکتب اصولی که در آن کودکان را از سن دو تحت تربیه گرفتند در سال ۱۸۱٦ میلادی در اثر جدیت «رابرت‌ادون» یکی از نوع پرستان معروف قرن نوزدهم در محوطهٔ یک فابریکهٔ بزرگ افتتاح یافت . در ابتدا مقصد تأسیس چنین مؤسسات محض این بوده که اطفال خورد را در یک جا جمع نموده زیر ضبط و ربط گیرند، تا مادرها و خواهرهای شان بخاطر جمعی بتوانند در فابریکات به وظائف خود مشغول گردند · حقیقتاً هدف اصلی مؤسسین در آنوقت بهبودی اطفال نبود · تعلیمات هم بیشتر نظری می‌بود و انضباط سخت در راه نموی طبیعی اطفال مانع می‌گشت ·

در نیمه دوم قرن نوزدهم نظریات « فروبل » طرفداران زیادی پیدا کرد · وطبق آن رفتارنموده در کودکستان وسائل تفریح و تمرین را فراهم نمودند، تا اطفال قرار میلان طبیعت بدون قید و بست زیاد به بازی‌های فرحت بخش · و ورزش‌های جسمانی اشتغال ورزند و همه وقت با طبیعت در تماس بوده بر معلومات و تجربیات خود بیفزایند . چنین مؤسسات در انگلستان در دورهٔ انقلاب صنعتی محض بغرض تربیهٔ اولاد کارکنان بوجود آمد ، تا بدین واسطه بعضی از عیوب اجتماعی را اصلاح نمایند · اما امروز هر کس و خاصتاً طبقهٔ متمول انگلستان به قدر و قیمت آن پی برده بکمال جدیت کوشش دارند تا از آن در تربیهٔ اطفال کم سن خود استفاده نمایند · جای تعجب اینست که در امریکا کودکستان بار اول محض بغرض تفریح و ساعت تیری اطفال ثروتمند افتتاح گردید و بعد از آن مکاتب مخصوص برای افاده اطفال مردمان بی بضاعت و تهیدست بوجود آمد . در ممالک متمدن تربیهٔ پنج سال اول را اهمیت بسزای میدهند .

طفل وقتیکه پا بعرصهٔ وجود میگذارد آئینهٔ قلبش از جمیع اشکال وصور خالی و ازجمیع شوائب و معائب خلقیه و نسبیه منزه و مبراست ، بدین جهت برای انعکاس وترسیم هر گونه صورت و نقش قابل و مستعد میباشد و البته هر گونه صور واشکالی که در حین طفولیت در صحیفهٔ قلبش نقش بندد لوازم و آثاری دارد که در موقع جوانی بوجدان طفل تاثیر می بخشد · زین جهت اهمیت این دور ظاهراست و والدین سعی دارند که لخت‌جگر شان بطوری کلان شوند که در حیات مابعد با سرنوشتهای زشت که عموماً منوط به تربیهٔ غلط است دچار نگردند ·

همه میدانیم که کودکان بعضی احتیاجات بزرگی دارند و آن عبارت است (۱) هوای تازه و نور جان بخش خورشید (۲) میدان کشاده در جائیکه طفل بتواند اعضای بدن خود را آزادانه بکار اندازد (۳) حرارت و پناه گاه در زمستان از برودت هوا و بارندگی و وسائل استراحت در تموز (٤) خوراک مناسب و در مقداری که‌برای نموی جسم طفل مکفی باشد (۵) تربیه و تمرین نظافت و پاکیزگی و آشنا ساختن کودک با عادات پسندیده و دستورات حفظ‌الصحه (٦) نگرانی و نظارت با قاعده و استادانه خصوصاً در حینیکه علائم کدام مرض مسری یا بیماری خطرناک دیده شد باید فوری آن را تشخیص نموده در صدد علاج آن بر آیند (۷) در نظر داشتن صحت و سلامتی دماغی طفل ·

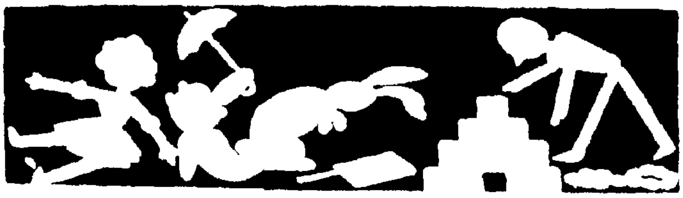
درین مدت پنج سال اول طفل بدرجهٔ غایت کنجکاو بوده کوشش دارد اسرار گیتی را بخود معلوم کند اگرچه تاثیر تربیه خانگی را درین دوره نمی‌توان به نظر بی اعتنائی دید اما کودکستان میتواند با والدین معاونت قابل تقدیری نماید و وسائل تربیهٔ بدنی و دماغی اطفال را بصورت اصولی تهیه بدارد . یکی از مزایای بس بزرگ این مؤسسات حقیقتاً اینست که اطفال کم‌سن بطور صحیح باقاعده میتوانند از نگرانی طبی که درین وقت برای شان نهایت ضروری است استفاده نمایند ، کم خونی ، زردی چهره ، خرابی‌های دندان ، و عیوب‌بینی، گوش و حلق سوءهاضمه ، مشکلات تنفس وغیره در اطفال کوچک عمومیت دارد ، اگر فوری کسی باحوالشان متوجه نشد

بتواند تمام حیات‌شان را تلخ و بی لذت سازد. کودکستان
رای مجادلهٔ این امراض هر وقت آماده و مستعد است.
این میتوان بقدر و قیمت این مؤسسات پی برد.

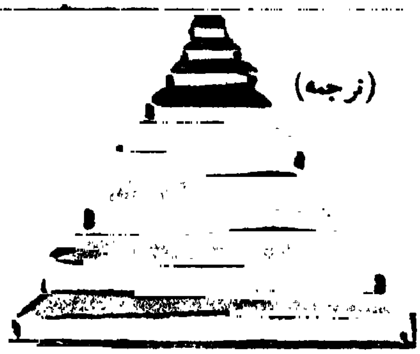
یکی از اصول مهم که در کودکستان مراعات میشود
ینست «نباید طفل را درکاری کمک نمود که خودش
بتواند بدون مساعدت دیگران از عهده آن برآید» بدین
جهت در جمیع مؤسسات انگلستان بوقت دوختن پوشاکه
دکان بدرجهٔ از تعداد دکمه جفت و بست می کاهند و
اس را ساده میسازند که طفل بوقت پوشیدن به امداد
یگران نیازمند نباشد و از بسیار خوردی اسباق اعتماد
بنفس بیاموزد. چنانچه اکثر این اطفال بوقت شست وشو
توالت (تزیینات جسمانی) و نظافت بدن و دندان
از دیگران استمداد نمی کنند و از سببیکه در چنین چیزها
شتیاق زیادی از خود نشان می دهند و می خواهند قوای
زهٔ خود را آزمایش
اید یادگرفتن آن درین
رحله نسبتاً برایشان
سان است. حس کنجکاوی،
شتیاق آموختن چیزهای
دید درین سن شدت دارد و کودک بسیار مایل
ست که از حرکات اطفال دیگر تقلید کند. صدای
رشر و برآمدن آب از شیر دهن و کف صابون میتواند
سباب دلچسپی اورا درتشناب فراهم نماید، کودک بسیار دوست
دارد که بدست خود بدن خود را شسته با تولیه خشک
ند. در ابتدا میخواهد اسباب دیگران را ربوده ازآن کار
برد، لذا باید بدقت مراقب احوالش بوده الماری
جداگانه با علائم مخصوص و کوت بند علیحده که موجبات
افتخار اورا فراهم می کند، برایش تهیه نمود. حرکات
طفال دیگر که در عمر ازو بزرگتر اند اورا در یادگرفتن
سباق حفظ الصحه و دستورات نظافت و پاکیزگی نیز کمک
ی نماید.

حرکت و بکار انداختن اعضای بدن برای نشو و نمای
جسمانی و قوای دماغی یک امر ضروری است، در کودکستان
عصری این اصول بدقت مراعات می شوند و بدین غرض
میدان وسیع و آزادی کافی در هوای تازه و صاف تهیه
شده میباشد، کودک بآسانی میتواند باقسام ورزش‌ها چون
دویدن، جستن، لغزیدن و بالارفتن سرگرم بوده با دیگران
در مسابقه شرکت ورزد.

موسیقی نیز درین وقت در تربیه او رول بس بزرگی
بازی میکند و کودک کوشش دارد آن را یاد گرفته با
حرکات بدنش اظهار نماید. صنوف موسیقی بواسطهٔ حرکات
در تمام کودکستان انگلستان و سکات لیند موجود است.
علاوتاً اسباق آنرا از رادیو «بی‌بی‌سی» نیز بواسطهٔ یکی
از معلمات ماهر اروپا وقتاً فوقتاً میتوان شنید. اطفال
کوچک که گوش شان بآن آشنا است آن را شنیده بوجد
میآیند، مشارالیها بواسطه ساز خود میتواند این اطفال



معصوم را در خانه‌های‌شان
به رقص و سرود آورد.
علاوتاً افسانه‌گوئی
در حیات کودک اهمیت
زیادی دارد، معلمه اول
یک قصهٔ کوچک را با حرکات خود شرح نموده سپس
اطفال را اجازه میدهد که تماماً باوشریک شوند و
آنرا بطور نمایشگران جامهٔ عملی پوشانند، یااینکه قصه
را ناتکمل گذاشته کودکان را نوبت به نوبت مجبور
میسازد که باقی آن را از دماغ خود مکمل نمایند. پس
می بینم که درین مؤسسات تعلیم و تربیه بیشتر بواسطهٔ
غزلیات، موسیقی و قصه‌گوئی جریان دارد و طفل را
موقع میدهد تا بقرار نظریهٔ خود رفتار نموده بدون
مساعدت دیگران کارکند و بر ذخیرهٔ معلومات خود بیفزاید
و لذا چون به سن مکتب میرسد (۵ الی ۷ سال) علاوه
از الف و با و ریاضی ساده - یک ذخیرهٔ کوچک معلومات
حیاتی نیز با خود دارد که اورا در حیات آینده از هر
رهگذر کمک می نماید.



(ترجمه)

معمای زینه

«اثر جون بوخن»

(۹)



سپیده دم بر فراز تپه بالا شدم، بهر طرفیکه نظر انداختم، مناظریکه روح فسرده را زنده و روان پژمرده را تازه میکرد، در برابر چشمم جلوه نمود، جویهای سیمابی از هر گوشه جریان داشت. و یک نسیم ملائم میوزید، از دشمن و تعقیب کنندگانم تاجائیکه نظر کار میکرد اثری نبود، ولی من از شدت درد شانه و گیچی سر در اثر همان سم کشنده نتوانستم از آن مناظر جان پرور و فضای پاک و نسیم لطیف بهرهٔ گیرم، کمی بعد چون روز کاملاً روشن‌شد و آفتاب برآمد از تپه فرود آمده بطرف جوی رفتم و دست و پای خود را خوب شستم و بعد از آن بطرف کلبهٔ همان سنگ کش روان شدم، میخواستم پیشش رفته پوشاکه وخصوصاً همان کتابچه آقای سکدر را که نزدش گذاشته بودم و از هول زیاد نتوانستم باز یافت نمایم بدست آرم. ولی بدرجهٔ سر چرخ و مانده بودم که بهرقدمیکه بدان سو میبرداشتم درد را بخود حس میکردم. با تمام این از عزم خود دست نکشیده زده و کننده بالآخر خود را بدآنجا رساندم و دق‌الباب نمودم، بیچاره به تعجیل تمام در لای یک پیراهن و تنان حاضر شد، مرا دیده از خوشی زیاد دهنش یخ وا ماند، به داخل اطاق رهنمونی ام نموده گفت «آغا درین چند روز کجا بودی، هرچند که کوشیدم نتوانستم درک ترا معلوم کنم.» سرم از شدت درد و بیخوابی گنگس بود، میخواستم اورا از احوال زار خود بدانانم ولی صدا از گلویم نبرآمد. رفیق این را دیده به توحش و استعجاب گفت «کاملاً از کار رفته‌ای بیا قدری استراحت کن. اینک لباس‌ات بگیر و بر بسترم دراز بکش» من باشاره سر اظهار امتنان نموده بر بسترش افتادم. تا چند روز با یک تب تند مبتلا بودم و قادر به حرکت نشدم، بیچاره سنگ کش بکمال جانفشانی در تیمارداریم می کوشید و هر صبح غذا را برایم پخته در خانه میگذاشت و بعد از آن بدنبال کار خود میرفت و در را از طرف بیرون خوب محکم می بست، تا احدی به موجودیت‌ام در آنجا بوی نبرد. بوقت شب چون از کار بر می گشت فوراً با دیگ‌و کاسه مشغول می‌شد و شام را برایم تهیه میکرد. در تمام این مدت که من نزدش بیمار افتاده بودم هیچگاه مرا با سوالات خود در باره سرگرمیهایم پریشان نساخت، برعکس مانند یک پدر مهربان شب و روز متوجه خدمتم می بود و کوشش داشت که مرا خوش و بشاش نگاهدارد.

بالآخر چون دیدم که قابل حرکت‌ام به رفیق ارادهٔ خود را عرض کردم و از لطف و مهربانی او اظهار امتنان نموده می خواستم قدری با پول کمک‌اش نمایم، اما بکمال جوانمردی از قبول آن امتناع ورزید، هر چند که اصرار کردم، دیدم فایدهٔ ندارد، مجبور گشتم باو خداحافظی نموده پی کار خود روم و قبل از ۱۵ جون، همان روزیکه امنیت اروپا منوط برآن بود، خود را تا یک جای رسانم و اگر ممکن باشد دنیا را از تباهی و سیاه روزی مصون بدارم.

چون از رفیقم مرخص گردیدم راساً بسوی ایستگاه ریل که از آنجا چندان دور نبود رخ نمودم، قریب شام خودرا بد آنجا رساندم و در ترنی که به جانب جنوب میرفت سوار شدم.

قریب شام روز دیگر از قطار آهن در یک ایستگاه خورد فرود آمدم، عدهٔ کثیر مردم بر پلیت‌فارم جمع بودند، اول می خواستم نزد یکی از ایشان رفته از اسم کدام هوتل خوب در آن ناحیه دریافت کنم، سپس از عزم خود منصرف شده از ستیشن بیرون برآمدم و خودسرانه یک جاده مقبول دهکی را که از هر دو پهلو با درختان قشنگ احاطه بود برگزیدم. خیابانهای پاک و گل‌های باطراوت سر راه روحم را مسرور داشت، کمی دور بیک پل خوشنمای چوبی رسیدم، که بروی یک دریاچهٔ آب صاف که از کوه متصل با موج‌ها و طنازیها سرازیر میشد و از بین زنبق‌های سفید برف مانند نقرهٔ سیال سر زده میرفت، بسته بودند. بر پل تنهٔ خود را بطرف پایان قدری خم داده می خواستم از آن منظره قشنگ حظ بردارم، از خوشی زیاد باخود زمزمه داشتم و گاهی هم «آنی لاری» غزل معروف سکات لیندی را با اشپلاق دهن و حرکات پای می سرائیدم، انتخاب آن درین محل مسکن است به علتی بوده که بتازگی از سکات لیند برآمده بودم. چند دقیقه نگذشت که یک آدم قد بلند قریبم آمده به تقلیدم خود را بر پل خم نهاد

و سپس با لهجهٔ ملایم و شیرین مرا مخاطب ساخته گفت « آقا ! آب چقدر شفاف است ، میتوانید ماهی را یک یک ببیند ، اونه یک ماهی بسی قشنگ و بزرگ در لای سنگلاخها زیر آب جا گرفته » من هرچند که دقت نمودم آنرا نیافتم ، لذا گفتم «به بخشید من ماهی بزرگ را هیچ نمی بینم » نووارد با اشاره چوب گفت «اونه در آنجا میباشد »



چون دقت نمودم، دریافتم و باو گفتم « بلی بلی » اکنون یافتم‌اش ولی بیشترشبیه به‌سنگ سیاه است »

بمجردیکه این الفاظ از دهنم برآمد، دیدم چشمان خود را بدقت برچشمم دوخت و بعد از آن از بالا به پائین و از پائین به بالا مثل اینکه قبائی برایم می‌دوزد از قد اندامم اندازه گرفته گفت « نه که ، تمدن ، باشی» از وضعیت‌اش معلومم گردید که این کاکای همان شخصی است که در سکاتلیند مرا از شیله برداشته با خود به منزلش برده بود و در خصوصم مکتوبی به وزارت امور خارجه نوشته مرا باسم ، تمدن ، معرفی کرده بود گفتم « بلی »

نووارد بگوشهٔ همان ده اشاره نموده گفت « آن است منزلم ، لطفاً بدآنجا رفته قدری استراحت کنید هر چیز قبلاً مهیا شده و از چند روز چشم براه بودم ، من نیز بعد از اتمام چند کار ضروری به دنبال تان میرسم ، این گفته راه جنگلی را که بر کنار دریاچه ایستاده بود پیش گرفت .

من طبق هدایات او کار کرده خود را به منزلش رسانیدم، یک‌خادم ... و ... از من پذیرائی نمود و بداخل یک اطاق قشنگ ... که قبلاً یک دست لباس نو برایم تهیه شده بود . ... تا پا وجودم را بدقت ملاحظه کردم، دیدم که از یک حبشی افریقائی چندان تفاوت نداشتم ، لباس کاملاً چرک و چتل موهای ژولیده و خاک پر و ریش یک وجب ، که از مدت چهارده روز نتراشیده بودم » از همه بیشتر متوجه ریش خود شدم ، چون از آن فراغت یافتم به آب تنی مشغول گشتم و بعد از آن همان دریشی نو را در بر نمودم ، که بطوری به بدن‌ام چسپ نمود گوئی که خیاط مخصوصاً برایم دوخته و قد اندا[م] گرفته بود .

سپس به منزل پایان به اطاق نانخوری رفتم ، دیدم آقای والتر ،رفیق ... و برا[ی] انتظار میکشد سر خو[د] را برسم احترام فرو[د] آورده داخل اطا[ق] شدم و دور یک میز قشنگ که از اقسا[م] خورش‌های لذیذ ... تکک و بامشعل‌ها[ی] رنگا رنگ زینت یاف[ته] بود نشستیم . م[ی] خواستم از آقای وا[لتر] دریافت کنم ، چطو[ر] بشناختن ام موف[ق] گردید ، اما مشارا[لیه] مانع آمده گ[فت] « رفیق عزیز ! معامله را فی‌الحال بگذار ، اول شکم‌ات را خوب سیر کن و ببین چیزی در راه اشتهای‌تو حائل نگردد ، سپس وقتیکه خوب سیر گردی باز موقع بحث میرسد » .

هردوی ما به نان خوردن شروع کردیم و با اشتهای تمام ز[یرا] حقیقتاً طعامی بود که از چندین هفته میسرم نشده بود . بعد از پیاله‌های قهوه هم از روی میز برداشته شد و هر دو بر آرام چو[کی] بغرض استراحت قرار گرفتیم ، رفیق برای شنیدن سرگذشتم حاضر ... من بدون کم و کاست راست و پوست کنده یک یک واقع را بیان ... و آقای والتر سرتاپاگوش بود چون نوبت به کتابچه سکلر رسید و یاد داشتهای او بمیان آمد که چطور به تحصیل کلیدش موفق گ[ردیدم] رفیق بیش ازین خاموش نمانده به تعجیل پرسید «مت‌از. آن ...

نشان دهی ؟ » من آنرا از بغل جیبم کشیده به پیش‌اش بر سر میز گذاشتم • رفیق برداشته بدقت دید ، سپس یک نفس درازی کشیده هویت همان چند نفر را که مرا در کدام توقیف نموده بود جویا شد . چون تمام قصه را گوش کرد مرا مخاطب ساخته گفت « بعد ازین نباید ترس و خوف را بخود راه دهی و از پولیس لندن در تشویش باشی ، زیرا اکنون آنها به اصل مسئله پی‌برده اند و از تعقیب تو دست کشیده‌اند و میدانند تو در آن معامله قتل هوتل شریک نمی باشی • سکدر مکتوبی درین باره قبلاً در بانک گذاشته بود • چون قومانداني همان مکتوب را بدست آورد قضیه برایشان حل گردید و بی‌گناهی تو نزدشان ثابت شد و از تعقیب تو دست کشیدند » از شنیدن این خبر خوش تو گوئی بار سنگین از روی سینه ام برداشته شد یک آه تسکین از نهادم برآمد و باخود گفتم « خدایا شکر که اکنون مورد تعقیب هموطنان عزیزم نیستم ، سروکارم با دشمنان وطنم است »

بعد از آن هردوی ما متصل یک دیگر قرار گرفته کوشش داشتیم که نوت‌های سکدر را بخوانیم و از نظریات وی در باره سیاست مرموز و پیچیده اروپا معلومات بدست آوریم ، چون نوبت به همان سنگ سیاه رسید • والتر • قدری خاموشی اختیار کرد ، بعد از مکث چند ثانیه گفت « نمی دانم مقصد سکدر از تکرار این لفظ « سنگ سیاه » و « کارولیدز » چیست • بگمانم حرفی است بی‌سروپا که در دماغش خطور کرده بود ، طبق شواهد بسیاری که من الآن در دست دارم میدانم که کارولیدز از هر دوی ما بیشتر زندگانی خواهدکرد و هیچ دولت اروپائی نیست که در صدد مرگش باشد . «هینی» به بخش من درین باره باو اختلاف نظر دارم » دوین وقت در باز شده سر و صورت یک خادم ظاهر شد ، والتر را مخاطب ساخته گفت « بادار از لندن اطلاع رسیده و شما را بر تیلیفون می طلبند » رفیق فوراً از جا برخاست و از اطاق بیرون



رفت ، ه دقیقه بعد هولکی و رنگ پریده برگشت ، کیفیت را پرسیدم با چشمان بی‌فروغی بسویم نگریسته گفت « آقای هینی برای اشتباهی که در حق سکدر کرده‌بودم از حضورش ما پوزش میخواهم ، اکنون از وزارت امور خارجه برایم خبری رسید که کارولیدز را امروز بوقت شام چند ثانیه بعد از ساعت ۷ کشتند »

گرسن چرا نهیم جفای زمانه را راضی چرا شویم بهر کار مختصر ... بنظر
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم ... ساخته شده
یا بر مراد برسر گردون نهیم پای یا مرد وار برسر همت ...

خوان نعمت

من آن نیم که ز حلوا عنان بگردانم
که ترک صحبت شیرین نه کار فرهاد است

حلوای ساجقی



لوازمات	وزن انگلیسی	وزن کابلی
(۱) آرد میده	۱ پوند	۱ پاؤ
(۲) سوجی	۱ "	۱ "
(۳) روغن	۲ "	۲ "
(۴) قند	۲½ "	۲½ "
(۵) عرق گلاب	۶½ درام	۲½ مثقال

هدایت

(۱) قند را در مقدار ٤ پاو آب (٤ پوند) محلول ساخته بالای آتش جوش دهید همینکه قوام نازک گرفت فرود آرید.

(۲) روغن سرخ کرده آرد میده و سوجی در آن اندازید و چند دور چمچه کنید وقتیکه نیم سرخ شد بقدر ۴ خورد (۸ - اونس) ازان شربت بالای او ریخته کفچه زنید تا آب جذب شود و رنگ بادامی بگیرد. سپس مابقی شربت سر آن بریزید و کفچه زنید تا زمانیکه آب جذب گردد و روغن واگذارد. پس عرق گلاب انداخته سردیگ را پت کنید و بالای سردیگی کمی آتش اندازید و زیر دیگ آتش ملایم باشد. بقدر ۱۵ دقیقه دم بکشد بعد نوش جان فرمائید.

اشتراک سالانه: داخل هند سه روپیه، خارج چهار روپیه
آدرس: پوست بکس ۱۲۶، دهلی

در مطبعهٔ لطیفی، دهلی — برای نشریات متحده بطبع رسید

مد جدید در زمان جنگ

امروز در اروپا لباس خانمها عموماً به سبک لباس مردانه میباشد ولی کوشش دارند که از زیبائی و قشنگی آن کاسته نشود .

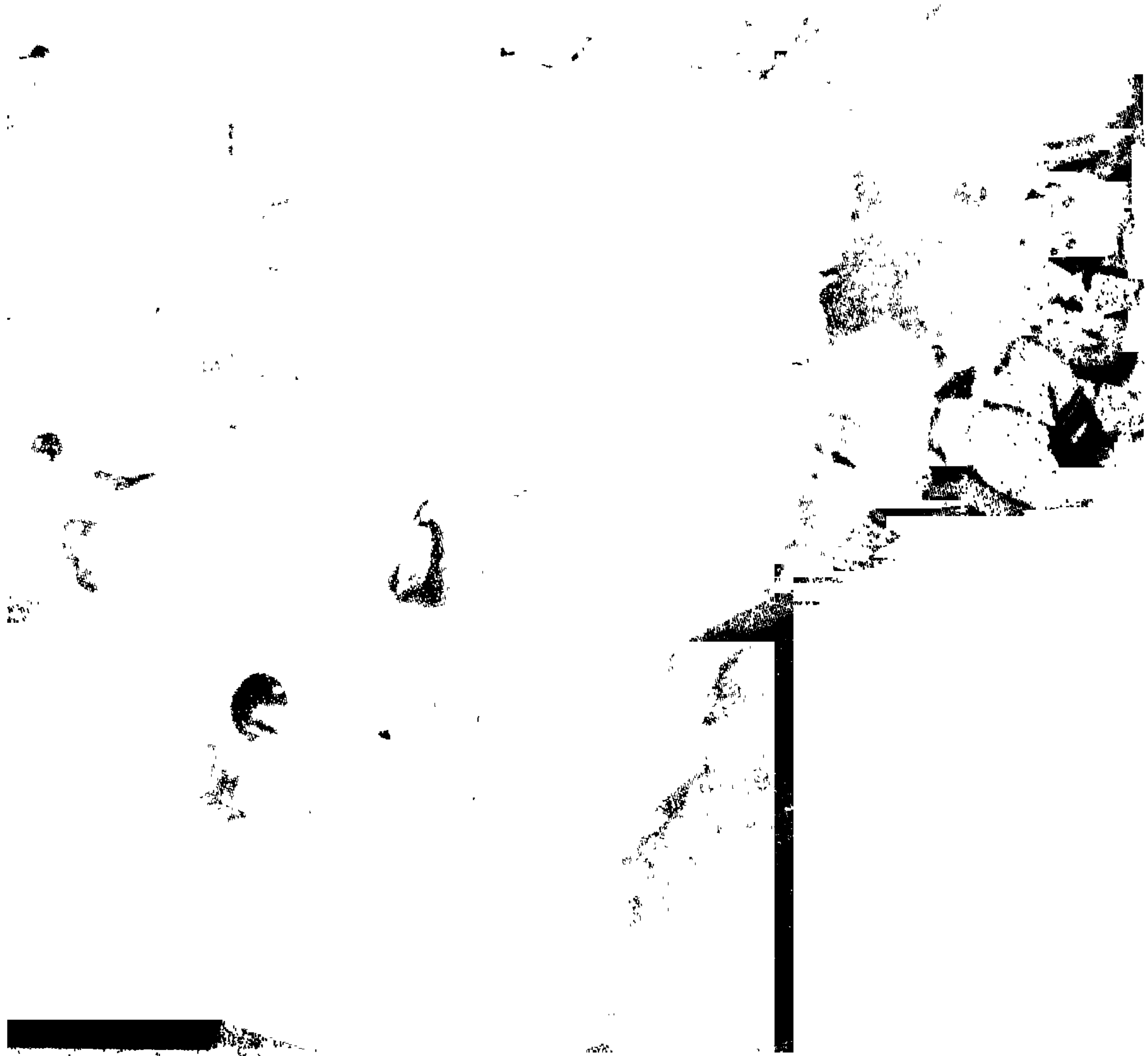
× × × ×

. دست لباس نفیس دارای یخن و جیب‌های مشکی
۸ دکمه، از تکه سیاه ساخته شده است . ممکن
کش و کلاه نیز سیاه باشد و دستکول سبز رنگ
گی این لباس را دوبالا میسازد .

این لباس که خانم را مانند یک فرد نظامی قشنگ بنظر میرساند ، از یک پارچه توید اسکاتلندی سیاه ساخته شده و با چار دکمه رنگ مختلف زینت یافته.

آنشوخ کج کلاه چو بداز از برم گذشت

لباس ظریف از پارچه آبی تیره رنگ تیار شده



ريجنت لند